

سیس پنهان
چهره های عریان

از خروج فوآشوروی
تا سقوط حکومت ائتلافی



حکمتیار

شرح عکس روی جلد

در عکس، هلیکوپتر روسی را می‌نگرید که پس از اصابت مرمی، در شعله‌های آتش خود مسوزد و پیلوت آن در حالی می‌گریزد که شعله‌های آتش او را در خود پیچانده، پیراهنش را دور افکنده و بقیه لباس تنش در حال سوختن.

این منظره مهیب و هیجان‌انگیز، چگونگی خروج قوای روسی را از کشور جنگ زده ما بخوبی به نمایش می‌گذارد:

- شعله‌های جنگ را باخود به سرزمین شان انتقال دادند.
- ماشین جنگی شان را در هاله‌ از دود و آتش، به کمونست‌ها و رفقای ائتلافی شان به میراث گذاشتند که تا هنوز شعله‌های آن زبانه می‌کشد.
- در حالی سرزمین مجاهدپرور ما را ترك گفتند که آتش مرمی‌های مجاهدین آنانرا دنبال مکرد و جرأت نگریستن به عقب را نداشتند.

فهرست

عنوان	صفحه
عرض ناشر.....	۶
مقدمه.....	۹
خروج قوای شوروی.....	۱۶
توافق مسکو و واشنگتن.....	۲۴
موقف پاکستان.....	۲۵
حملات بر قوای در حال خروج.....	۲۸
پیغام های مسکو.....	۳۰
انسحاب.....	۳۲
تأخیر در سقوط حکومت نجیب.....	۳۵
در جلسه بی نظیر بوتو و عرفات.....	۳۹
بحیث وزیر خارجه حکومت مؤقت.....	۴۱
واکنش مجددی و ربانی.....	۴۳
جنگ جلال آباد.....	۴۵
روسها و انتخاب مسعود.....	۴۹

٦١.....	قرارداد احمد شاه مسعود با فرقه نمبر ٤٠ شوروی
٦٣.....	مسوده پروتوکول
٧٢	تماسهای نجیب.....
٧٥	حالت رکود و تلاش کودتا.....
٨٠.....	مخالفت برخی از اعضای حزب.....
٨١.....	نجیب چه کرد؟.....
٨٣.....	وزارت شئون اسلامی.....
٨٥	فتح خوست
٨٦.....	عودت مجدد کارمل به کابل.....
٨٩	تلاشهای بینن سیوان.....
٩٣	حوادث شمال
٩٤.....	معاهده جبل السراج
٩٧	استعفای نجیب.....
٩٨	کودتای طرفداران کارمل
٩٩.....	طرح حزب اسلامی.....
١٠٢	تهدید حمله بر کابل.....
١١٢.....	جریان حادثه.....
١١٦	ورود مجاهدین به کابل.....
١١٧.....	نوید فتح
١٢٤	عکس العمل امریکا.....

۱۲۸	موافق کشورهای همسایه
۱۳۱	پس از بیرون شدن از کابل
۱۳۳	هجوم جبهه ائتلافی
۱۴۱	مساعی برای جلب جنرال دوستم
۱۴۳	پایان دوره دوم ماهه مجددی
۱۴۵	ریاست ۴ ماهه ربانی
۱۵۰	چهار ماه و چندین جنگ
۱۵۸	یا ارگ یا مرگ
۱۶۰	صدارت استاد فرید
۱۶۲	حمله مشترک و جنازه ائتلاف
۱۶۴	نتایج این تهاجم
۱۶۵	عملیات خنجان
۱۶۶	ائتلاف و تلاشهای صلح
۱۶۹	ما، ائتلاف و اسلام آباد
۱۷۳	تعهدات ائتلافیون
۱۷۶	موافق سائر احزاب در برابر ائتلاف
۱۷۷	حرکت انقلاب اسلامی:
۱۷۸	اتحاد اسلامی
۱۸۱	حلقات وابسته به غرب
۱۸۲	مائویست ها

۱۸۶.....	سقوط شیندند.....
۱۸۹.....	مذاکرات اسلام آباد.....
۱۹۱.....	متن موافقتنامه اسلام آباد.....
۱۹۴.....	وظایف و صلاحیت ها.....
۱۹۴.....	رئیس جمهور:.....
۱۹۵.....	صلاحیت های رئیس جمهور.....
۱۹۶.....	صلاحیت های صدر اعظم.....
۲۰۱.....	کابینه و ائتلاف.....
۲۰۳.....	کفالت جنرال دوستم.....
۲۰۵.....	تأسیس شورای هماهنگی.....
۲۱۲.....	مرگ جنرال مؤمن.....
۲۱۴.....	حکمروایی مسعود.....
۲۲۰.....	بمباری بر منزل بنده.....
۲۲۸.....	دور دیگر تلاش های صلح.....
۲۳۰.....	جنبش طالبان.....
۲۴۴.....	جنگ طالبان بر ضد حزب اسلامی.....
۲۵۴.....	سقوط مجدد چهار آسیاب.....
۲۶۱.....	مذاکرات با ربانی و مسعود.....
۲۶۳.....	متن موافقتنامه.....
۲۶۵.....	ضمیمه موافقتنامه.....
۲۶۸.....	رفتن به کابل.....

۲۷۱	متن کامل خط مشی.....
۲۷۷	در ساحه امنیت.....
۲۷۸	در ساحه امور دفاعی.....
۲۷۹	در ساحه اداری.....
۲۸۰	در ساحه اجتماعی.....
۲۸۲	در ساحه تعلیم و تربیه.....
۲۸۲	در ساحه صحت عامه.....
۲۸۳	در ساحه زراعت.....
۲۸۳	در ساحه اقتصاد و تجارت.....
۲۸۵	در ساحه سیاست خارجی.....
۲۹۷	نقدی جالب بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات.....
۳۱۵	پروازی در خیل پر سوخته گان.....
۳۲۰	همسایه بی بی رحم.....

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض ناشر

اداره میثاق ایثار افتخار دارد که اینک اثر دیگر برادر حکمتیار تحت عنوان "دسایس پنهان، چهر های عریان" را به علاقمندان جریانات سیاسی و اجتماعی جامعه افغانی تقدیم میکند. این کتاب به بررسی دقیق حوادثی پرداخته که افغانها بعد از خروج قوای شوروی شاهد آن بوده اند، خوانندگان فکور و جویای حقایق، در تحلیل های دقیق این کتاب، جواب خیلی از پرسش های شانرا در مورد جریانات این مرحله انقلاب، خواهند یافت.

اگر می خواهید بدانید که چرا قوای شوروی کشور ما را ترك گفتند، چرا واشنگتن و مسکو بر خروج قوای شوروی از افغانستان و بقای حکومت دست نشانده کرمین برکابل توافق کردند، درحالیکه مسکو ضرورت انتقال قدرت به حکومت مؤقت قابل قبول برای تمامی جناح ها را احساس نکرد و با آن موافق بود؟ چرا امریکا بر بقای حکومت نجیب اصرار داشت؟ نقش امریکا در جنگ های بعد از خروج قوای شورویچه بود؟ کشورهای همسایه چه نقشی در حوادث کشورما بازی کرده اند؟ گروههای افغانی چرا و توسط کدام نیروهایی به جنگ کشانده شدند؟ دست آورد افغانها از این جنگ ها چه بوده و حاصل نیروهائیکه بر این جنگ ها سرمایه گذاری دارند چه خواهد بود؟ چرا روس ها با وجود مشکلات شدید اقتصادی خود، بر ادامه جنگ در افغانستان سرمایه گذاری دارند؟ چرا واشنگتن و مسکو همزمان از ائتلاف کمونست ها با گروههای مجاهدتها حمایت

کردند؟ این ائتلاف در کجا نطفه بست و محرك و مشوق اصلی آن کدام نیروها بودند؟ جنبش طالبان چگونه ظهور کرد؟ کدام کشورها و چه نیروهایی در ایجاد این گروه مؤثر بودند؟ قصد شان از ایجاد این گروه چه بوده؟ چرا این گروه متصل ظهور خود، با حزب اسلامی وارد جنگ شد و چگونه اداره ائتلافی کابل از آن حمایت میکرد و پول و سلاح در اختیارش می گذاشت؟ این هماهنگی را چگونه و کدام نیروها ایجاد کردند؟ پایان این جنگ ها چه زمانی و چه خواهد بود؟ و راه حل بحران ناشی از این جنگ تحمیل کدام است؟ در این کتاب پاسخ دقیق به تمامی این پرسش ها و پرسش های زیادی از این نوع را خواهید یافت.

متأسفانه ملت ستمکشیده افغان که در شعله های آتش جنگ تحمیلی می سوزد، نه تنها از این ناحیه مورد ستم قرار گرفته که از تحقق آرمانهایش در پایان جنگ با روس ها مانع شدند و جنگ خائمانسوزی دیگری را بر کشورش تحمیل کردند و آنانکه باید مرهون قربانهای بیدریغ و بنظیر این ملت سربلند و دلیر می بودند که سیلاب مهیب قوای مهاجم شوروی را عقب زد، منطقه و دنیا را از خطر کمونیزم نجات بخشید، کشورهای خلیج و ذخایر نفت شانرا از خطر پیشروی های این قوای مهاجم حفظ کرد، بجای همدردی با افغانها و سپاسگذاری از قربانی هایی که در راه دفع و طرد دشمن مشترك تقدیم کردند، بر عکس با دشمنان این ملت مظلوم همدست شده اند، نقش ننگین و نفرت انگیزی را در ادامه بحران در افغانستان بازی میکنند، چون تخته خیز دشمنان ملت ما عمل کرده اند، از زمین و فضای شان در امور داخلی کشورما مداخله صورت می گیرد، و سلاح و پول برای ادامه جنگ سرازیر می شود، بلکه از این ناحیه نیز مورد تعدی و ستم قرار می گیرد که نیروهای مداخله گر تصویر وارونه و دروغینی از جریانات کشورما را ارائه میدهند و دنیا و ملت های شانرا مفریبند و از پبردن به کنه حوادث و انگیزه های آن و ایفای نقش مثبت در حل آن مانع می شوند، نویسندگان مزدبگیری را توظیف میکنند تا سیاست های غلط آنانرا توجیه کنند، حوادث این کشور مظلوم

را به نحوی ترسیم نمایند که جنگجوی مزدور در آن قهرمان جلوه کند، ستمدیده، ستمگر خوانده شود، به حق لباس باطل پوشانده شود، و باطل را در چهره حق بجانب به نمایش بگذارند.

ضرورت ارزیابی دقیق جریانات دهه اخیر کشورما و شرح حقایق حوادثی که بعد از خروج قوای شوروی در افغانستان روفا شده، به شدت احساس می شود، کتاب دسایس پنهان به این نیازمندی پاسخ می گوید و این خلا را پر میکند.

این کتاب ترجمه دری "پتی توطئی، بربندي خېړي" است که به همت هیئت نویسندگان میثاق ایثار به دری ترجمه شده است، در پایان کتاب "مقاله ای تحت عنوان "نقدجالبی بر مصاحبه مسعود با خبرنگار روزنامه الحیات" که اعترافات زیادی را در تائید از متن این کتاب درآن می یابید و "پروازی در خیل پرسوختگان" و "همسایه بر رحم" از چکامه های ادبی برادر حکمتیار را مطالعه میکنید که اداره میثاق ایثار اضافه آنرا بر این کتاب مفید شمرد.

خدای رحمان را سپاسگزاریم که توفیق این خدمت را عنایت فرمود.
اداره میثاق ایثار

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مرحله بعد از خروج قوای شوروی، مخصوصاً سال های بعد از سقوط حکومت نجیب، دشوار ترین مرحله جهاد و غامض ترین و جنجال برانگیز ترین مرحله بوده که با مراحل قبلي تفاوت هاي خاصي داشت. در مراحل قبلي هم جبهه دوست و دشمن هویدا بود و هم عوامل و انگیزه هاي جنگ و آرمان ها و شعار ها. در تفکیک دوست از دشمن کمتر کسی دچار مغالطه و مرتکب اشتباه می شد، ولی در این مرحله که قوای اجنبی از کشور ما بیرون رفته و حضور نامرئی ولی فعال دشمن در جنگ برای همه نمایان و قابل درک نبود، ادامه جنگ برای تعداد زیادی غیرقابل توجیه جلوه میکرد، نمی دانستند که دشمن از در بیرون رفته ولی از دریچه مجدداً وارد شده، تغییر قیافه داده، نجیب کمونست با بروت های انبوهش کنار رفته، ولی وارث سیاست ها و وابستگیهای او و در خدمت آقای او با پکول و عبا و قبا وارد صحنه شده، آنانکه از ماهیت حوادث و دست های بازیگر پشت پرده آن اطلاع دقیق نداشتند و تحت تأثیر بوق های تبلیغاتی دشمن قرار گرفته بودند، همه اطراف را بدون تفکیک و استثناء متهم میکردند، از درک عوامل جنگ و عاملین داخلی و خارجی آن عاجز بودند، یا از تبلیغات رسانه ها خبری وابسته به نیروهانی که این جنگ را بر ملت ما تحمیل کرده اند متأثر بودند و یا قضاوت ها و

موضعگیری های شان از تعصبات قومی، نژادی و لسانی مایه می گرفت، نمی دانستند که عاملین اصلی جنگ های متصل سقوط نجیب در واقع طرفداران برك كارمل بودند که پس از کودتای شهنواز تنی و تصفیه خلقي ها زمام امور در ادارات ملکی و نظامی بطور کامل در اختیار آنان بود و قصد کودتای علیه نجیب و تعویض او به برك كارمل را داشتند، كارمل را به همین منظور از مسکو به کابل آوردند، موافقه KGB را در این رابطه حاصل کردند و واشنگتن و برخی از کشورهای مؤثر در منطقه نیز به آنان اطمینان داده، حمایت شانرا از چنین اقدامی ابراز داشتند.

آنها گمان میکنند که معاهده جبل السراج، با همه عواقب و پیامدهای خونینی که داشت، يك حادثه تصادفی بوده، که فقط از فرصت طلبی ها و جاه طلبی های عده یی از گروهها مایه می گیرد، نه اینکه طراحان اصلی این توطئه، شبکه های خطرناك جاسوسي چون CIA و KGB اند که به قصد جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامی طرح ریزی کردند، KGB برای این منظور بار دیگری جناح برك كارمل را بکار گرفت، با این تفاوت که در این نوبت بجای دعوت از قطعات شوروی، باید تحت پوشش جبهه ائتلافی با برخی از گروههای جهادی و چهره های حریص قدرت اقدام کند.

برای این حلقه ها درك این مطلب دشوار است که چرا مسکو و واشنگتن همزمان از معاهده جبل السراج و جبهه ائتلافی که براساس این معاهده تشکیل شد دفاع میکردند؟ نمی دانند که برای واشنگتن مهمترین مسئله در این مرحله جلوگیری از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین بود، پیروزی جهاد و تأسیس حکومت اسلامی را خطر جدی برای منافع استعمارباش در کشورهای اسلامی می شمرد و گمان میکرد که اگر تجربه جهاد اسلامی را ناکام نسازند و از تأسیس حکومت اسلامی مانع نشوند، این پدیده به مناطق دیگری سرایت خواهد کرد، ملت های دیگر مخصوصاً آنهایی که از حضور امریکا و تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب بر کشورهاشان به ستوه آمده، در پی نجات از سلطه اجانب و در جستجوی

راههای رسیدن به آزادی و استقلال اند، از مجاهدین افغان تقلید خواهند کرد و مشکلاتی را که افغان های مجاهد برای اتحاد شوروی ایجاد کردند، نیروهای متأثر از جهاد افغان برای آنها در مستعمرات شان ایجاد خواهند کرد.

اینها نمی دانند که جنگ های این مرحله مثل سابق از بیرون بر افغانستان تحمیل شده، رقابت های منطقوی عامل ادامه آن بوده، واشنگتن و مسکو و کشورهای وابسته به آنها بر این جنگ سرمایه گذاری و جناح های درگیر را حمایت میکنند.

افغانستان مخصوصاً خلال قرن ۱۹ و ۲۰ حیثیت معبری را داشت که استعمارگران می خواستند از آن عبورکنند و به اهداف عظمت طلبانه شان در دو طرف کشور ما دست یابند، در گذشته اتحاد شوروی می خواست از افغانستان عبورکند، به آبهای گرم و چاههای نفت خلیج برسد، رهبران کرملین همواره چه در زمان تزار و چه در دوران کمونست ها می گفتند: "سربازان روسی پاهانشانرا در بحر هند خواهند شست"

مسکو جنگ را بر کشور ما تحمیل کرد، نخست ذریعه کمونست ها و از طریق کودتاها، که پس از شکست کمونست ها خود وارد جنگ شد، اهمیت جنگ برای اشغال افغانستان و جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامی در این کشور زمانی آشکار می شود که بدانیم مسکو يك ميليون سرباز را طی این ده سال جنگ، به افغانستان فرستاده است، مسکو بحدی بر این جنگ سرمایه گذاشت که کمرش را خم کرد و به زوال امپراطوري مخوف و بزرگش منتج شد و اکنون و پس از زوال اتحاد شوروی و با همه مشکلات فراوان اقتصادی که روسیه با آن مواجه است غرض ادامه جنگ در افغانستان با دولت نام نهاد ربانی کمک های بیدریغ مالی و نظامی میکند.

غرب نمیتوانست پیشروی های روسیه را بسوی بحر هند و چاههای نفت خلیج که عمدتاً در اختیار کمپنی های امریکائی و شرکایش بوده تحمل کند، در

گذشته توان مقابله با شوروي را در خود نمی دید، مقاومت دلیرانه افغان ها را چنان یافت که در صورت حمایت از آن متوانست از این پیشروي مانع شود و انتقام شکست هاي قبلش را بکشد و منافع خود را در خلیج و حول و حوش بحر هند از خطر حفظ کند. پس از زوال اتحاد شوروي، امریکا می خواهد از افغانستان بعنوان يك معبر استفاده کند، به ذخایر نفت آسیای مرکزی دست یابد، کشور هاي آسیای مرکزی را از اتکا و اعتماد بر مسکو بکشد و از طریق افغانستان بخود وصل کند، از تسلط مجدد مسکو بر این کشور ها و منابع اقتصادی و ذخایر سرشار زیر زمینی شان مانع شود.

کشور هایی که در سرحدات جنوبی اتحاد شوروي قرار داشتند، از لحاظ منابع غنی اند، توجه کمپني هاي غربی را بخود جلب کرده، از لحاظ سیاسی و اجتماعی بفکر آزادی از سلطه مسکو اند، زمینه هاي نفوذ در آن وجود دارد، امریکا باید در کابل حکومت مزدور داشته باشد تا از این طریق به آسیای مرکزی راه بازکند.

این حقیقت که جنگ افغانستان جنگ کمپني هاي نفت است، فقط از افراد کودن و بخبر پنهان خواهد بود، افرادی که از اسرار پشت پرده، سازشها و توطئه ها اطلاعی ندارند، نمیدانند که مسکو در چه زمانی عوض نجیب و ببرک، ربانی و مسعود را انتخاب کرد؟ چرا انتخاب کرد، چه عواملی مسکو را به اینکار واداشت؟ چرا شوراي نظار از ۱۹۸۲ به بعد به روس ها پیوست و از همان زمان سلاح و پول از روس ها دریافت میکند، این پیوستن، نه از جانب مسعود و نه از جانب مسکو يك اقدام تصادفی نبود، بلکه مسکو همواره در همه مستعمرات خود گروه کوچک و سازش پذیر را علیه گروه نیرومند و سازش ناپذیر انتخاب کرده، بر آن سرمایه گذاری نموده، برای سرکوبی مقاومت و ادامه سلطه خود بر مستعمراتش از آن استفاده کرده. این حقیقت از چه کسی میتواند پنهان باشد که منافع ستراتیژیک مسکو در این منطقه با ادامه جنگ در افغانستان گره خورده، همین انگیزه باعث شده که مسکو محوري را انتخاب کند که فقط بتواند وسیله ادامه جنگ شود و از

تأمین ثبات و استقرار در افغانستان مانع گردد .

متأسفانه برخي ها تا هنوز از حقایقي که امروز افسران KGB و صاحب منصبان قطعات ارتش روس مستقر در افغانستان افشا کرده اند و کتاب هاي که در باره انکشافات این مرحله نوشته اند و از اسرار زیادی پرده برداشته اند، بخرانند، نمی دانند که روس ها در جهت خریدن فرماندهان بدضمیر و جهاد فروش، سرمایه گذاری بر جنگ هاي داخلي میان گروههای مقاومت، استخدام چهره هاي چون مسعود برای این جنگ ها و عملیات مشترک علیه حزب اسلامي چه سرمایه گذاری هاي هنگفتي داشتند و چه تلاش هاي وسيعي نموده اند. از این بخبر اند که حزب اسلامي بعنوان ستون فقرات مقاومت و بانی و مؤسس جهاد اسلامي هدف توطئه مشترک دشمنان اسلام قرار گرفت، ائتلاف کمونست ها و مجاهد نماها را به همین منظور ساختند و حمایت کردند و جنبش طالبان را به همین منظور ساختند و کمک نمودند. هم آهنگي میان این دو جناح را در روز هاي اول جنگ طالبان با حزب اسلامي همین نیروها ایجاد کردند.

نمیدانند که اسلام آباد از يك سو تحت فشار امريكا قرار داشت و نمیتوانست سیاست مستقل، بدون تأثیر پذيري از سیاستهاي امريكا را اتخاذ کند و از سوي دیگر تحت تأثیر این تبلیغات امريكا و حلقه هاي وابسته اش در پاکستان قرار داشت که اگر در کابل حکومتي تشکیل شود که در رأس آن رهبر پشتوني قرارداشته و حزب اسلامي در آن نقش مؤثر و تعیین کننده داشته باشد، قضیه پشتونستان را برای اسلام آباد ایجاد خواهد کرد و باعث تقویه جناح هاي اسلامي مخالف شان در پاکستان خواهد شد، به همین خاطر بود که جاوید ناصر رئیس ISI در روز فتح کابل بدست نیروهاي حزب اسلامي، در جلسه ای که با برخي از رهبران گروههای جهادی در گورنر هاوس پشاور داشت گفت: پاکستان حتي به قیمت استفاده از قواي نظامي اش نخواهد گذاشت حزب اسلامي بر کابل حکومت کند.

به این متوجه نیستند که چرا پاکستان دوبار رباني را به حیث رئیس جمهور و

مسعود را به حیث وزیر دفاع بر بقیه احزاب تحمیل کرد.

گمان میکنند که جنگ های بعد از سقوط حکومت نجیب، جنگ میان گروههای جهادی برای کسب قدرت است، در حالیکه جنگ مذکور ادامه جنگ های قبلی است، قومنده این جنگ بدست همان صاحب منصبانیست که در گذشته با همه مجاهدین مصروف جنگ بودند، ولی اکنون تنها با حزب میجنگیدند، لوی درستیز زمان نجیب، قومندانی گارنیزیون کابل، قومندانان فرقه های باقیمانده از رژیم کمونست، ملیشه های در خدمت روسها... نقش تعیین کننده را در جنگ داشتند و سوق و اداره جنگ بطور مطلق در دست آنها بود، از گروههای چون شورې نظار فقط بعنوان يك روپوش استفاده شده است، این ها گمان میکنند که بعد از سقوط نجیب، جنگ پایان یافته، حکومت اسلامی تشکیل شده، قدرت به مجاهدین انتقال نموده، پس از آن بر سرتوزیع قدرت جنگی میان گروه های جهادی آغاز شده !! در حالیکه نه جنگ قبلی برای يك لحظه خاموش شده، نه قدرت به مجاهدین انتقال یافته و نه حکومت مجاهدین زمام امور را در دست گرفته، بلکه جنگ به روال قبلی اش تحت قومنده افسران کمونست ادامه یافته، زمام امور در کابل بطور کامل در اختیار کمونست ها بود، ارگ، وزارت دفاع، وزارت امنیت دولتی، رادیو، تلویزیون، میدان هوایی، امنیت شهر، کمر بند امنیتی، نقاط حاکم در شهر و اطراف آن کاملاً در دست کمونست ها و ملیشه ها بود، مجاهدینی که به کابل رفته بودند حیثیت مهمانان آنانرا داشتند که بخاطر تصفیه به کابل دعوت شده بودند.

در کتاب (دسایس پنهان، چهره های عریان) جریانات این مرحله، تا قبل از سقوط کابل بدست جنبش طالبان، بررسی گردیده، امیدواریم در آینده نه چندان دور مراحل قبل و بعد آنرا نیز طی کتاب های مستقل بررسی کنیم .

قصد ما از بررسی این جریانات فقط این است که ملت هوشیار و مؤمن ما دستهای نامرئی دشمنان اسلام را که این حوادث دردناک و خونین را باعث شدند

درك كنند، گروههای وابسته را كه در خدمت اجانب قرار دارند و براي منافع آنان می جنگند شناسائكنند، در شناخت عوامل جنگ و افزارها و انگیزه های آن اشتباه نکنند، شناخت دقیق از وضعیت کشور و منطقه و عوامل ذیدخل در جریانات داشته، در روشنائی آن بتوانند تصمیم شایسته ای برای نجات از این حالت درد ناك اتخاذ كنند.

ما به آینده امیدواریم و مطمئنیم كه این مرحله نیز حتماً پایان خواهد یافت، توطئه هاخني خواهد شد، دشمنان پیدا و پنهان در برابر عزم و ایمان ملت صبور و شکیبای ما شكست خواهند خورد و آرمان شهدای بخون خفته ما حتماً و بزودی تحقق خواهد یافت. و ماذلك علي الله بعزیز

حکمتیار

۱۳۷۸ / ۶ / ۴

خروج قوای شوروی

بریژنف دبیرکل حزب کمونست شوروی به این امید و تصور قطعات مجهز قوای شوروی را به افغانستان فرستاد که ارتش سرخ بتواند در مدت کمتر از سه ماه جریان قضایا را مهار نموده، بر اوضاع کاملاً مسلط شود و نیروهای مقاومت را سرکوب و رژیم "انقلابی" را در برابر نیروهای "ارتجاعی!" "بحدی تقویه کند که واهمه سقوط آن برای همیشه از میان برود. مگر این آرزو نه تنها به جایی نرسید و واهی از آب در آمد بلکه سرآغاز زوال امپراطوری بزرگ و مهیب روس گردید. فیصله اعزام قوا به افغانستان در شرایطی صادر گردید که:

۱- هیچ قدرت نظامی جهان جرأت مقابله و تصادم با مسکو را در خود نمی دید، ابرقدرت دیگر جهان، امریکا، در مقابله با روسها در جنگ ویتنام، به چنان شکست شرم آور و فضیحتباری مواجه شده بود که درگیری مجدد با قوای روسی را در هیچ نقطه دنیا خصوصاً "آسیا و کشور های همجوار شوروی نمیتوانست تصور نماید.

۲- در قضایای بین المللی، امریکا با سرعت روز افزون عقب نشینی میکرد، واشنگتن پایگاه های نظامی، بازار های فروش اسلحه و رژیم های وابسته بخود را یکی پدیدگر از دست میداد. در اغلب کشور های آسیا، اروپا، افریقا و امریکای

لاتین علیه رژیم های ارتجاعی وابسته به امریکا، تحولات انقلابی، کودتاهای نظامی و قیام های مسلحانه صورت می گرفت و نیروهای متأثر از افکار کمونستی به قدرت رسیده و تعداد رژیم های طرفدار مسکو روبه افزایش بود. در هر گوشه جهان اگر خبری از دگرگونیها، کودتا های عسکری، قیام های مسلحانه، شورشها، تظاهرات، سرنگونی يك رژیم و تسلط رژیم دیگری انتشار می یافت، در اسرع وقت به همگان معلوم میشد که در همه حوادث مذکور دست اندرکاران اصلی صحنه ها کمونستهای طرفدار مسکو می باشند.

۳- کشور هائیکه زمام امور آنها دردست کمونستها می افتاد ویا توسط ارتش سرخ اشغال می گردید، هرگز قادر نبودند که استقلال و آزادی خویش را مجدداً بدست آورند، ذهنیت حاکم بر جهان این بود که آزادی مجدد این کشور ها دیگر ممکن نیست.

۴- در امریکا حزب دیموکرات قدرت را در دست داشت، مردم امریکا به این دلیل در مقابل جمهوری خواهان به دیموکراتها رأی داده بودند که حزب دیموکرات مخالف جنگ و تصادم با مسکو بوده، با تکرار حوادثی شبیه قضیه ویتنام مخالفت می ورزید. و توجه به وضع داخلی کشور را نسبت به مسائل خارجی ترجیح میداد. در این جا بمنظور درك بهتر وضعیت سیاسی آنوقت امریکا و توضیح کیفیت ذهنی زمامداران آن تذکر يك جریان خاصی را ضروری می پنداریم:

ما بخاطر وارد آوردن آخرین ضربه بر پیکر نیم جان رژیم کمونست امین، ترتیبات يك اقدام عسکری را گرفته بودیم، افسران وفادار بما پیام فرستادند که: "قطعاً اردو از هر لحاظ آماده قیام هستند، اما طبق اطلاعات ما شوروی ها درقبال این تحول بتفاوت نمانده حتماً" به مداخله نظامی متوسل می شوند. شما از کشور های همسایه، مخصوصاً از امریکا توضیح بخواهید که در صورت مداخله نظامی روسها درافغانستان عکس العمل واشنگتن چه خواهدبود؟"، تا این زمان هیچگونه تماس مستقیم و یا غیر مستقیم با امریکائی ها نداشتیم. من نمی خواستم

با امریکائیان آنها در رابطه با همچو مسئله مهم و حساس داخل تماس شوم، اما بعداً" مناسب دانستیم تا رأی آنها را در مورد مداخله احتمالی روسها و چگونگی آن و عکس العمل آمریکا در برابر چنین تجاوزی را معلوم نمائیم. استاد امین الله مسئول بخش روابط بین الملل را توظیف نمودم تا در همین رابطه با کنسول آمریکا پشاور صحبت نماید که آیا آنها گزارش های حاکی از مداخله نظامی شوروی و اعزام قوا به افغانستان را مؤثق میدانند یا نه؟ و احتمال وقوع این امر را در چه حدی می بینند؟ و اگر بالفرض روسها کشور ما را مورد تجاوز قرار دهند عکس العمل آنان چه خواهد بود؟

کنسول آمریکا بوی گفت: "از دادن پاسخ به این سؤال عاجزم، در این رابطه ضمن تماس با واشنگتن جواب رسمی دولت را بزودترین فرصت به اطلاع شما خواهم رساند" در جریان هفته، کنسول به استاد امین الله جواب رسمی حکومت آمریکا را به شرح آتی اطلاع داد "واشنگتن گمان نمیکند که روسها افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و به این کشور نیروی نظامی بفرستند. اگر احیاناً" مسکو به چنین کاری مبادرت ورزد، مقابلهت" واشنگتن نیز بدو کار اقدام خواهد کرد:

الف: جریان مذاکرات سالت ۲ را با روسها متوقف می سازد .

ب: سلسله ارسال گندم به شوروی را قطع می نماید."

مفهوم این جواب کاملاً" روشن بود و در مقابل روس، سیاست پسیف و انفعالی آمریکا را که از احساس ضعف و ناتوانی واشنگتن در برابر مسکو مایه می گرفت کاملاً" برملا می ساخت. چند روز بعد قوای شوروی از طریق هوا و زمین به کابل سرازیر شدند، امین را به قتل رسانیده و ببرك کارمل را بر کرسی اقتدار نصب کردند. آنگاه عکس العمل رسمی واشنگتن از زبان کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا چنین بود: "امریکا تجاوز نظامی اتحاد شوروی را برکشور مستقل افغانستان بشدت محکوم میکند، ... و صریحاً" اعلام می نماید که پیشروی مزید آنها را به استقامت جنوب تحمل نخواهد کرد..." مفهوم این موضع رسمی آمریکا کاملاً" آشکار بود و

به وضاحت نشان می داد که واشنگتن، افغانستان را از مدتها قبل در دایره نفوذ اتحاد شوروی پذیرفته و در قبال تجاوز نظامی مسکو بر این کشور عکس العمل خاصی از خود نشان نخواهد داد، ولی اگر روسها به استقامت جنوب پیشروی مزید نمایند با عکس العمل امریکا مواجه خواهند شد.

بریتن نف نبض واشنگتن را خوب تشخیص داده بود. به همین دلیل با کمال جرأت و اطمینان در کنفرانس مطبوعاتی اش در دهلی جدید گفت: حوادثی که در سرحدات افغانستان به وقوع پیوسته است، نهایتاً در ظرف سه ماه آینده بکلی به پایان رسیده و در این کشور امنیت کامل تأمین خواهد شد.

مگر بریتن نف به سختی اشتباه میکرد، از درك وضعیت عاجز بود و پندار اشتباه آمیزی از اوضاع کشور ما داشت، قوای روسی از ۶ جدی ۱۳۵۸ تا ۲۵ دلو ۱۳۶۷ هجری شمسی (نه سال و دوماه) با استفاده از تمام نیرو و توان خود و پس از آنکه از ارتکاب هیچ جنایتی در جهت سرکوبی نیروهای مقاومت دریغ نورزیده، کلیه وسائل را آزمودند، مگر بیاری خدای خیرالناصرین و شجاعت مجاهدان پایدار نه تنها مؤفق به سرکوبی مقاومت نشدند، بلکه از نیرومندی روز افزون آن نیز نتوانستند جلوگیری نمایند و سرانجام به خروج از این کشور مجبور گردیدند. عوامل اساسی ناکامی شوروی و مجبور شدن به اخراج قوایش از افغانستان قرار ذیل بود:

- ۱- با گذشت هر روز به تعداد کشته شدگان نظامیان شوروی در جریان جنگ افزوده میشد. این مسئله بصورت طبیعی منجر به ایجاد نفرت و انزجار از جنگ در میان نظامیان شوروی و اقارب و رفقای شان گردیده، باعث می شد تا جنگ در افغانستان را يك تلاش ناکام و بحاصل بشمارند. این احساس به تدریج مورال جنگی آنان را روز بروز ضعیف تر می ساخت.
- ۲- مصارف مالی جنگ به حدی رسیده بود که دیگر برای اقتصاد ورشکسته و مفلوج اتحاد شوروی قابل تحمل نبود.

۳- روسها به حل اختلافات شدید داخلی جناحهای مختلف خلق و پرچم مؤفق نگردیده و نتوانستند يك حزب قوی افغانی تشکیل و از متن آن يك اردوی مطمئن و قابل اعتماد افغانی را بسازند، بار جنگ کلا" بردوش شورویها بود. در چنین جنگ نه پیروزی برای آنان ممکن بود و نه تحمل تلفات ناشی از جنگ.

۴- زمامداران تندرو و کهنه کارکرملن مخصوصا" آنهائیکه فیصله اعزام قوا به افغانستان را صادر نموده بودند یا با مرگ طبیعی درگذشتند و یا بدلائل دیگری از صحنه کنار رفتند و زمام امور بدست کسانی قرار گرفت که می خواستند اتحاد شوروی را در اسرع وقت از زیان های طاقت فرسای مالی و جانی این جنگ بی نتیجه و بی ثمر نجات دهند و در نتیجه خاتمه جنگ، فرصت و کریدت حل معضلات اقتصادی ملت شانرا بدست آورند.

۵- شورویها در جریان تهاجم نظامی تقریبا" يك میلیون سرباز به افغانستان فرستادند، طوریکه پس از مدتی قطعات قبلی را با قطعات تازه نفس تعویض میکردند، قطعات شکست خورده قبلی حین بازگشت، کلیه تأثرات منفی جنگ را با خود به شوروی منتقل نموده و احساسات ضد جنگ را در مردم تشدید میکردند.

۶- فشار بین المللی بر شورویها، به علت اقامت طولانی در افغانستان و عدم مؤفقیت عملی آنها در جنگ روز بروز افزایش می یافت.

۷- ناکامی عملی روسها درمیدان جنگ و عدم توانائی آنها در سرکوبی و حتی تضعیف مقاومت باعث سرافکندگی هرچه بیشترکرملن نزد رقبایش در جهان می گردید.

خروج آبرومندان

با لآخره مسکو فیصله کرد قوایش را از افغانستان خارج سازد. اما می خواست

:

الف: خروجش آبرومندانه باشد.

ب: بر قطعات روسدر جریان انسحاب و اخراج حملاتی صورت نگیرد.

ج: با این طعنه مواجه نشوند که روسها رفقا و دوستانشانرا در آستانه مرگ تنها و بی پشتوانه رها کردند.

د: از اثرات منفی جنگ مصئون بماند.

ه: اخراج و انسحاب بر اساس توافقی با امریکا صورت گیرد تا علی الاقل دنیا آنرا در نتیجه انعقاد يك معاهده و بر اساس صلح دوستی مسکو تلقی کند نه نتیجه يك شکست نظامی.

شوروی اصرار میورزید که باید بقای رژیم نجیب تضمین گردد، استدلال شان این بود که "هرگاه رژیم نجیب ابقاء نگردد و یا اینکه کمونست ها در حکومت شریک نباشند، نمیتوان حیات آنانرا تضمین کرد، همه آنها به ترك کشور مجبور خواهندشد، در حالیکه مسکو توانائی آنها ندارد تا به چند صد هزار کمونست و طرفدارن شان در کشور خود پناه دهد. شورویها چنین واغود میکردند که اینک هم اسم حزب دیموکراتیک خلق تغییر یافته وهم خط مشی آن و حالا این حزب بنام حزب وطن یاد میشود! بجای کمونیسم به اسلام رو آورده است!! در قانون اساسی به الفاظ صریح نوشته است که دین رسمی کشور اسلام است!!! مصالحه ملی را اعلان کرده است!! زمام حکومت را به افراد بطرفی چون حسن شرق سپرده است!! و آماده تشکیل حکومت ائتلافی با مجاهدین می باشد، فلهدا مجاهدین باید از مواقف جدی و انعطاف ناپذیر شان تنازل نموده تشکیل حکومت ائتلافی با حزب وطن را بپذیرند.

واشنگتن بنابر دلائل آتی با موضع مسکو توافق نظر داشت:

۱- مهمترین مسئله از نظر واشنگتن شکست روسها، انسحاب قوای شان از افغانستان و به این ترتیب گرفتن انتقام جنگ ویتنام بود.

۲- حزب جمهوری خواه امریکا می خواست که قوای شوروی در زمان اقتدار

این حزب از افغانستان خارج شود و به این ترتیب این افتخار چون ریکارد فراموش نشدنای در دیوان سیاست خارجی امریکا به نفع این حزب ثبت شود و از امتیازات آن در انتخابات قریب الوقوع آینده بهره برداری نموده بار دیگری در انتخابات پیروز شود.

۳- امریکائی ها می خواستند به گورباچف که در تجزیه و فروپاشی اتحاد شوروی از وی استفاده خوبی شده متوانست، این امتیاز را بدهند که عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان آبرومندانه صورت گرفته و حکومت طرفدار مسکو در کابل به قوت خودش باقی مانده است.

۴- امریکا بنابر دلائل ذیل نمی خواست که همزمان با انسحاب قوای شوروی از افغانستان رژیم نجیب سرنگون گردیده و بجای آن حکومت اسلامی بدست مجاهدین تأسیس گردد:

الف: بدیل دیگری بجای نجیب نداشت تا حکومت مورد نظر واشنگتن را در کابل تشکیل دهد.

ب: از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین به دلائل آتی احساس خطر میکرد:

يك - از تکرار تجربه ایران هراس داشت، نمی خواست در کنار ایران رژیم انقلابی دیگری رویکار آمده منافع امریکا را در منطقه و مخصوصاً "خلیج بیش از پیش مورد تهدید قرار دهد.

دو - قیام اسلامی افغانها، شعارهای جهادی شان و مقابله با يك ابر قدرت بزرگ استعماری و پیروزی معجزه آسای مجاهدین در پایان این جنگ نابرابر، باعث بیداری مزید امت، تحريك احساسات جهادی و احیای فریضه جهاد می گردید. قدرت های حاکم بر سرنوشت کشور های اسلامی و منابع اقتصادی آنها، همواره از چنین پیش آمدی در هراس بوده، برای جلوگیری از آن تلاشهای وسیع و خستگناپذیر بعمل آورده و مصارف گزافی را متحمل شده اند. کشورهای اسلامی که به بازار

فروش اسلحه، مارکیت مصنوعات و ذخایر مواد خام آنها مبدل شده اند و این قدرتها بصورت مستقیم و غیرمستقیم بر مقدرات آنها حکمرانی دارند، تداوم و پیروزی جهاد افغانستان را باعث عواقب خطرناک می شمردند، میدانستند که چنین حادثه ای میان نیروهای اسلام گرا و آزادی خواه کشورهای متذکره این احساس و امید را قوت می بخشد که میتوانند مانند افغانها از طریق توسل به جهاد، آزادی کشورهای شان را بدست آورند. شبکه های استخباراتی و مبصرین سیاسی امریکا، جنبش نوین جهادی در فلسطین اشغالی، جهاد مسلحانه کشمیر، تحولات الجزایر، حوادث مصر، تحرکات نیروهای اسلامی در سودان و یمین و نهضت های اسلامی و جهاد بر خاسته در سرتاسر جهان را نتیجه طبیعی جهاد افغانستان می پنداشتند و بصورت مستمر به قصر سفید و کمیسیونهای روابط خارجی مجلس سنا گذارشهایی را ارائه می نمودند که گویا ادامه جهاد افغانستان اثرات زیانباری را برای منافع امریکا در کشورهای اسلامی در پی خواهد داشت. اگر این جهاد به هدف نهائی اش، که تشکیل حکومت اسلامی است نایل آید و بزودی این تجربه ناکام نگردد، جلوگیری از عواقب وخیم و خطرناک آن برای امریکا دشوار خواهد بود. شبکه های استخباراتی مذکور در گذارش های خود به این نکته نیز اشاره میکردند که با توجه به صدمات وارده بر منافع امریکا و درد سرهای ناشی از انقلاب ایران، (در حالیکه ایران از يك فرقه کوچک مذهبی امت اسلامی نمایندگی میکند) هرگاه حکومت اسلامی بدست مجاهدین افغان در کابل تأسیس شود و افغانستان به حیث محوری برای مسلمانان سنی مذهب جهان مبدل گردد، مقابله با این جریان و اثرات وسیع آن در آینده برای امریکا ناممکن خواهد بود.

شبکه های مزبور این خبردروغین را نیز درگزارش های خود درج میکردند که گویا از جمله گروههای جهادی، حزب اسلامی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران روابط عمیقی داشته و در سطح جهانی بخاطر فعالیت های تروریستی، مراکز تربیتی و عملیاتی مشترکی تأسیس نموده اند! آنان برای اثبات این ادعای واهی

خویش به اقامت جناب آقای ابوشریف فرمانده کل اسبق سپاه پاسداران ایران و سفیر سابق آن کشور در اسلام آباد، در کنار حزب اسلامی استناد میکردند. حال آنکه آقای ابوشریف در پاکستان به صفت يك مهاجر زندگی میکرد و بنابر مشکلاتی که با حکومت ایران داشت، نمیتوانست به آن کشور سفر نماید.

توافق مسکو و واشنگتن

واشنگتن و مسکو جهت کاهش اختلافات شان در رابطه با معضله افغانستان بر نکات ذیل به توافق رسیدند:

۱- قوای شوروی تا تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۶۸ هـ ش مطابق ۱۵ اپریل ۱۹۸۹ م از افغانستان خارج میشود.

۲- حکومت نجیب به حال خود مانده، کمک های مالی و نظامی شوروی به این حکومت ادامه می یابد.

۳- کمک ها به مجاهدین متوقف شود و مجاهدین وادار گردند تا از راه تفاهم با حزب وطن مشکل را حل نمایند.

۴- بر تقسیم الاوقات خروج قوای شوروی و معاهده مربوطه در جریان مذاکرات ژنیو، درحالی امضاء شود که نمایندگان حکومت های پاکستان و افغانستان نیز در آن اشتراك داشته باشند و طرف های اصلی مذاکرات و امضاکننده معاهده باید نمایندگان حکومت های پاکستان و افغانستان باشند، نه نمایندگان مسکو و واشنگتن !!

۵- امریکائی ها تلاش خواهند کرد که نماینده مجاهدین نیز در این مذاکرات به حیث ناظر شرکت نماید، تا به رعایت معاهده مذکور ملزم گردند، و برای جهانیان نیز چنین وانمود شود که امریکائی ها بر سر مجاهدین با مسکو معامله نکرده، بلکه در حضورداشت آنان معاهده مورد رضایت شانرا امضا نموده اند.

موقف پاکستان

در این هنگام زمامداری حکومت پاکستان را شخص فوق العاده نرم و ضعیفی چون جونیجو بعهدہ داشت، او از يك طرف می خواست خروج قوای شوروی در دوران حکومت وی صورت گیرد و بدین ترتیب شخص او و حزب مربوطه اش (مسلم ليك) در بین ملت اعتبار و حیثیت خاصی بدست آورد و از جانب دیگر با ارائه پاسخ مثبت به خواسته های امریکا، برای حکومت ضعیفش تائید و پشتوانه قوی خارجی پیدا کند. روی همین ملحوظات نامبرده حامی جدی مذاکرات ژنیو و توافقات مسکو و واشنگتن بود و می گفت: باید به خروج قوای شوروی اکتفا کرد، حکومت نجیب برسمیت شناخته شود و کمک های نظامی به مجاهدین متوقف گردد. موصوف بنابر اصرار امریکا بطور جدی از مجاهدین می خواست که حتماً "در مذاکرات ژنیو شرکت کرده و از هر گونه مخالفت با مذاکرات و معاهده مذکور اجتناب ورزند !!

ولی ما با قاطعیت، صراحت و بطور مکرر با این مذاکرات و شرکت در آن مخالفت ورزیده و این مطلب را طی کنفرانس های متعدد مطبوعاتی اعلام داشتیم که:

الف: در مذاکرات ژنیو هیچ کسی نمیتواند از مجاهدین و ملت افغان نمایندگی و ترجمانی نماید.

ب: ما نسبت به نتایج این مذاکرات هیچگونه التزامی نداریم.

ج: تا زمانی که قدرت از رژیم دست نشانده مسکو به يك حکومت مؤقت انتقال نیابد، بحران افغانستان حل نخواهد شد.

د: مفهوم امضاء معاهده میان نمایندگان پاکستان و نجیب در رابطه با مسئله افغانستان این است که اطراف اصلی قضیه این ها اند و گویا منازعه سرحدی ای بین پاکستان و افغانستان بوجود آمده بود که در نتیجه مذاکرات میان نمایندگان

دوطرف در ژنیو و امضای معاهده مذکور حل و فصل گردید .

بمنظور رفع اختلاف شدید و معلن میان مواقف ما و وزارت امور خارجه پاکستان، ترتیبات اجلاس مشترك رهبران تنظیم های جهادی و وزیر امور خارجه وقت پاکستان گرفته شد. در این جلسه صاحبزاده یعقوب خان استدلال ناقص و خیلی ضعیفی در دفاع از مذاکرات ژنیو داشت و در اخیر گفت:

پاکستان بنابر مجبورتی هایی که دارد در این مذاکرات شرکت میکند و از شما نیز توقع می رود تا مجبورتی های ما را درك کرده و با مذاکرات مذکور توافق نمائید. بنده در پاسخ گفتم:

"نباید عجله داشت، قوای شوروی حتما" از افغانستان خارج می شوند، چه معاهده ژنیو صورت بگیرد و چه نگیرد، زیرا مسکو مکرراً این مطلب را اعلام نموده که در هر صورت قوایش را از افغانستان خارج می سازد. "در مذاکراتی که نماینده نجیب شرکت داشته باشد نه اشتراك شما مناسب است و نه اشتراك هیئت مجاهدین. شما روی انتقال قدرت از نجیب به يك حکومت مؤقت بطرف تأکید کنید، استدلال نمائید که در صورت ابقای نجیب در قدرت، جنگ خاتمه نمی یابد و امنیت تأمین نمی شود. ما هم مجبورتی های خاصی داریم که باساس آن ما را نیز از توافق با این مذاکرات معذور بشمارید."

در عکس العمل به پاسخ بنده، صاحب زاده یعقوب خان خیلی ها دور از آداب و عرف دیپلماتیک و با لهجه عصبانی گفت:

"پاکستان يك کشور آزاد است و هر پالیسی را که بخواهد می تواند اتخاذ نماید، ما نمیتوانیم منافع کشور خود را به خطر انداخته، فدای اقتدارکسی بسازیم..."

من برایش گفتم:

"شکی نیست که پاکستان يك کشور آزاد است و میتواند سیاست دلخواه خود را داشته باشد، اما در مورد پاکستان نه در رابطه با افغانستان. مانیز این حق را

داریم که در رابطه با کشور خود سیاست مورد نظر خویش را اتخاذ نموده و نگذاریم سرنوشت ما را دیگران رقم زنند و قربانی های ملت ما به هدر رود. رئیس آی اس آی ضمن مداخله، از تندی مزید مشاجره جلوگیری نموده، صاحبزاده یعقوب خان را به بهانه ای، چند لحظه از جلسه باخود بیرون برد. پس از بازگشت، وی و وزیر خارجه خواستند تا مشاجره تند قبلی جبران شده و جلسه در فضای آرام پایان یابد.

جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور وقت پاکستان نیز در مورد موضعگیری حکومت جونيجو به ارتباط قضیه افغانستان نگران بود، به جونيجو میگفت: "روسها حتماً از افغانستان خارج می شوند، باید بر موقف قبلی خود (انتقال قدرت به يك حکومت مؤقت) اصرار ورزیم. نباید به شرط مسکو در رابطه با ابقای حکومت نجیب تسلیم شویم."

شاید وی میدانست که بقای نجیب چه عواقب خطرناکی را برای افغانستان و پاکستان در پی خواهد داشت. اما جونيجو به مشوره های ضیاء الحق اعتنای خاصی نکرد. هیچکسی نمیتوانست تصور نماید که جونيجو نه تنها به مشوره های منعم خود ضیاء الحق اعتنایی نکند، بلکه بر خلاف مشوره هایش به صراحت گام بردارد، ولی چنین شد. جونيجو بمنظور حصول حمایت احزاب سیاسی به نفع موقف خویش در رابطه با معاهده ژنیو، کنفرانس (میزگرد) مشتمل بر تمامی احزاب را دائرکرد و غرض جلب حمایت ملی به شهرهای مهم پاکستان سفر کرده و طی جلسات عمومی به نفع این مذاکرات تبلیغات زیادی نمود. شاید عوامل متعدد دیگری نیز باعث انحلال حکومت جونيجو شده باشد، ولی بگمان من مهمترین عاملش اختلاف وی با ضیاء الحق برسر معاهده ژنیو بود.

در جریان این مذاکرات ما جلسات متعدد طولانی با جنرال ضیاء الحق داشتیم، حتی یکی از این جلسات که شام آغاز گردیده بود، قبل از نماز فجر به پایان رسید. موضوع اصلی مورد بحث این جلسات عبارت بود از :

با مشکلات احتمالی ای که در نتیجه توافق مسکو و واشنگتن و معاهده ژنیو بروز خواهد کرد، چگونه مقابله کرده و از ایجاد سؤ تفاهم بین پاکستان و مجاهدین به چه شکل جلوگیری نمائیم؟ در نتیجه همین جلسات مرحوم ضیاءالحق باخود فیصله کرد که به فشارهای امریکا تسلیم نشود و نگذارد که پاکستان زیر چنین فشارها، در مورد معضله افغانستان گامی بردارد که در قبال قربانی های ملت افغان و آرمان مجاهدین با جفا مترادف باشد. اتخاذ چنین تصمیم، کارآسانی نبوده، بر عکس این تصمیم به قیمت جان مرحوم ضیاءالحق تمام شد. من به صراحت و اطمینان کامل گفته میتوانم که ترور مرحوم ضیاءالحق و انفجار هواپیمای حامل وی نتیجه همین تصمیم بود.

حملات بر قوای در حال خروج

موافقت نامه که در رابطه با انسحاب مصئون قوای شوروی در ژنیو صورت گرفته بود، در مخالفت با آن اعلام داشتیم: تا لحظه ای که آخرین فرد قوای شوروی از مرز افغانستان عبور میکند، حملات مجاهدین بر قطعات در حال خروج روسی ادامه می یابد. هدف این بود که از یکطرف بجهانیان ثابت کنیم که قوای شوروی در نتیجه شکست از افغانستان خارج می شود، نه بنابر ترحم بر افغانها و نه به اساس موافقه ژنیو، و از جانب دیگر می خواستیم عملاً "به مسکو تفهیم کنیم که مسئله افغانستان از طریق تفاهم با واشنگتن یا کشورهای همسایه نه، بلکه از طریق تفاهم با خود افغانها و با احترام به آزادی و استقلال افغانستان میتواند حل شود. این حملات درواقع نتیجه طبیعی اهانتی بود که در مذاکرات ژنیو در حق مجاهدین روا داشتند. ما مجبور بودیم به همه ثابت کنیم که افغانها وصایت و قیمومیت هیچکسی را نمی پذیرند و به احدی این حق را نمیدهند که بر سر آنها با دیگران معامله کند. به ارتباط خروج قوای روسی اظهار مطلب خاصی را مفید می شمارم: از طریق مامورین پاکستان برایم پیشنهاد شد که جهت مذاکره مفصل و

رفع سوء تفاهم بین حزب اسلامی و امریکا، با يك مامور عالیرتبه و با صلاحیت امریکائی مؤظف در امور افغانستان مقیم پاکستان ملاقات کنم، موافقه کردم، این ملاقات در زمانی صورت می گرفت که واشنگتن از این ناحیه شدیداً "مشوش بود که مبدا با خروج قوای شوروی از افغانستان، حکومت نجیب از کنترل اوضاع عاجز شود، مبدا مجاهدین با يك اقدام غیرمترقبه به قدرت برسند و درکنار ایران حکومت اسلامی دیگری در منطقه ظهورکند. بنابر همین واهمه سآی ای تلاش های متعددی برای ترور بنده داشت. در جریان مذاکره با این مأمور امریکایی از او پرسیدم: می شنوم که مامورین سآی ای در چند ماه اخیر، از افغانها و پاکستانها می پرسند که غیابت حکمتیار چه تأثیری برآینده مقاومت خواهد داشت، هدف شما از این سروی چیست؟ از سروی شما و گزارشهای دیگری که در یافت داشته ام گمان میکنم که سی آی ای برنامه ترور بنده را زیر غور دارد، بمن بگوئید: چرا اینکار را میکنید؟ او سراسیمه شد با وارخطائگفت: سوگند می خورم که چنین قصدی نداریم برعکس بشما احترام داریم و اعتراف میکنیم که شما و حزب تان در مقاومت علیه قوای اتحاد شوروی نقش محوری و تعیین کننده داشتید. در پایان ملاقات رو به من کرد و گفت: اجازه بدهید پیام خصوصی رئیس جمهور را بشما برسانم، او با موقف شما در مورد ادامه حملات بر قوای در حال خروج شورونشخصاً" موافق است خواست این مطلب را به شما برسانم.

این مأمور امریکائی گمان میکرد که شاید با این پیام خاص و مهم رئیس جمهور آمریکا، همه شکوک و شبهات من در باره واشنگتن مرفوع گردیده و به اطمینان و احساس امتنان مبدل خواهد شد، زیرا او حتماً "شخصیت های بزرگی در کشورهای مختلف قاره آسیا را دیده که با يك هلوی تلفونی مامور پائین رتبه سفارت امریکا تا مدتها، احساس فخر میکند و از شادی در جامه نمی گنجد. ولی من در آن روز و پس از شنیدن پیام خصوصی رئیس جمهوری، از سیاست های دو رو و منافقانه زمامداران واشنگتن نفرت و انزجاری در خود احساس کردم که سابقه نداشت!! مقامات امریکایی در رابطه با انسحاب آبرومندانه قوای شوروی از

افغانستان، موافقت نامه را در ژنیو با هیئت روسی امضا میکند ولی تا هنوز رنگ امضای شان در پای این معاهده خشک نشده که به مخالفان سرسخت این معاهده و طرفداران جدی ادامه حملات برقوای در حال خروج شوروی، از جانب رئیس جمهور خود پیام خصوصمفرستند که با سیاست ادامه حملات آنان موافق اند!!

پیغام های مسکو

مقامات کرملن در این مرحله ذریعه هیئت های خود و از طرق دیگری هما پیغام های متعددی فرستادند، باری گرباچف رئیس جمهور شوروی مشاور خاص و مورد اعتماد خود را غرض گشایش باب مذاکره با مجاهدین و رساندن پیغام رسمی هما به پاکستان فرستاد. موصوف در دفتر حزب اسلامی در اسلام آباد با من ملاقات کرد، خلاصه گفتگوی میان ما قرار ذیل بود:

۱- گرباچف تصمیم جدی گرفته تا قوای شوروی را از افغانستان خارج سازد، از این ناحیه به شما اطمینان میدهم در این مورد هیچ شك و شبهه ای نداشته باشید.

۲- اسرای جنگی روسی را هما بسپارید، زیرا این کار موقف گرباچف را در برابر حلقه‌اتکه طرفدار ابقای قوای شوروی در افغانستان اند، تقویت می بخشد.

۳- بایست با حزب وطن که در ساختار فکری آن تغییرات بنیادی آمده و خط مشکمونستی سابقه اش را ترك کرده، حکومت ائتلافی تشکیل بدهید، ما حاضریم در این رابطه میان شما وساطت کنیم.

۴- اگر حزب وطن در قدرت سهم نباشد چگونه میتوانیم حیات اعضای این حزب را تضمین نمائیم ؟

۵- شوروی توان پناه دادن به تمام اعضای حزب وطن و تعداد زیاد طرفداران رژیم نجیب را ندارد، ایشان باید با اطمینان از آینده خویش در کشور خود شان

باقی همانند.

۶- آیا مسکو پس از اخراج قوای شوروی روی دوام دوستی عنعنوی خود با افغانستان حساب کرده میتواند؟

۷- آیا با خروج قوای شوروی، افغانستان به پایگاه ضد شوروی مبدل نخواهد شد؟

۸- نامبرده خیلی علاقمند بود تا بداند که آیا تعلقات دوستانه کابل - مسکو بالخصوص در ارتباط به فروش اسلحه کمافی السابق ادامه خواهد یافت ؟
وقتیکه من به سخنانم آغاز کردم، وی به این بهانه خود را بمن نزدیک کرد که گویا پرده گوشش در کدام جنگ صدمه دیده واز فاصله دورتر حرف ها را بخوبی نمی شنود.

خلاصه جواب های من به وی چنین بود:

۱- خروج قوای شوروی بیش از همه به نفع خودشماست.

۲- برای ترتیب تقسیم الاوقات خروج قطعات شوروی و جستجوی راه حل بحران افغانستان شما باید با مجاهدین وارد مذاکره شوید، نه با طرف های که آنها از مجاهدین نمایندگی کرده نمیتوانند.

۳- تشکیل حکومت ائتلافی با حزب وطن نه ممکن است و نه راه حل عملی قضیه. کسیکه به شما از امکان چنین ائتلافی اطمینان می دهد، انتباه او از شرایط و اوضاع عینی و ذهنی حاکم بر جامعه افغانستان واهی و بی بنیاد است.

۴- ما بخاطر اطمینان هواداران رژیم نجیب، فرمان عفو عمومی را اعلان نموده ایم، اعضای حزب وطن میتوانند از همین فرمان استفاده نمایند، برای آنها همین امتیاز کافی است، حاضریم به این ارتباط تفاهم صورت گیرد.

۵- به شما صد در صد اطمینان میدهم که افغانستان به پایگاه نظامی امریکا علیه شما تبدیل نخواهد شد.

۶- چگونگی روابط آینده شوروی در افغانستان به موقف و پالیسی مسکو

منوط می شود. اگر مسکو در سیاست توسعه طلبانه سابق خود تجدید نظر کند، اشتباهات گذشته خود را جبران نماید، به عوض يك گروه خاص با کافه ملت افغان دوستی کند، در اینصورت مسکو میتواند بر دوستی خود با افغانستان حساب نماید.

۷- تجدید ساختار ماشین کهنه جنگی افغانستان و تجهیز اردو با اسلحه جدید
آنهم در کوتاه مدت برای کشور جنگزده و فقیر ما ناممکن خواهد بود.
۸- در مورد رهایی اسیران جنگی شوروی تصمیم خود را پس از مشوره به اطلاع شما میرسانیم.

۹- یگانه راه عملی حل بحران افغانستان اینست که قدرت بیک حکومت مؤقت
غیرائتلافی انتقال یابد که اعضای کابینه آن حکومت از شخصیت های ثالث غیر
متنازع فیها باشد و متعاقب آن انتخابات برگزار شود.

انسحاب

سرانجام خروج قوای روسی آغاز گردید، قطعات پراکنده شوروی به کابل و
سائر مراکز در نقاط معینی تجمع کرده و پس از آن در قافله های بزرگ و طویل به
استقامت حیرتان در شمال سوق گردیدند. قوای در حال خروج روسی، مراکز
مجاهدین مستقر در دو طرف شاهراه کابل - حیرتان را بطور مسلسل و بیرحمانه
زیر آتش گرفته و شدیداً بمبارد می نمودند، مگر با وجود آن مجاهدین قافله های
مذکور را آرام نگذاشته و مورد حملات پیهم خویش قرار میدادند. این حالت به هر
سرباز روسی که به کشور خود برمی گشت در باره چگونگی پایان نبرد، عوامل
انسحاب قوای روسی و احساس ملت افغان نسبت به آنها تصویر جامعی ارائه
میکرد و به آنها این حقیقت را حالی میکرد که آیا پیغام ملت افغان به اولیاء و
زمامداران شان، با پاشیدن شیرینی و انداختن دسته های گل به سر و گردن افسران

روسی و تانکهای شان در کابل تمثیل گردید و یا با آتش مرمی های مجاهدین که در دو طرف راه خروج قوافل آنها تعبیه گردیده بود و با انداختن های خود آنانرا بدرقه میکردند؟! شاید در نتیجه همین استقبال واقعی و پرحرارت! بود که آخرین سرباز روسی، پس از عبور از سرحد افغانستان (مورخ ۲۵ دلو ۱۳۶۷ مطابق ۱۵ فبروری ۱۹۸۸) دیگر رغبت دیدن به عقب را نداشت و فرمانده قطعات سرخ، جنرال (بوریس گروموف) در آن هنگام اعلان داشت که: شوروی بار دیگر اشتباه تاریخی اعزام قوا به افغانستان و یا کدام کشور دیگری را تکرار نخواهد کرد" اگر واقعا" خروج قوای شوروی صرف با گلباران و اهدای دسته ها و حمایل گل به آنان در کابل صورت می گرفت و در مسیر راه بازگشت به کشور شان، مرمی های آتشزای مجاهدین از کنار گوش شان نمی گذشت و بدرقه راهشان نمی شد، شاید به اظهار جمله فوق ضرورتی احساس نمیکردند.

روزی که خبر اخراج قوای روسی از افغانستان از امواج رسانه های خبری جهان اعلان گردید و گفته شد که آخرین سرباز روسی از سرحد مشترک بسوی شوروی عبور کرد، برای من حالت عجیبی دست داد، سجده شکر ادا کردم، چند رکعت نماز خواندم، در طول همان روز اشکهایم بی اختیار از چشمانم جاری بود، این اشکریزی نه سرشک خوشحالی بود و نه هم سرشک یاد پدر و برادران و همسنگران شهیدم و نه هم سرشک این آرمان که کاش شهیدان ما زنده می بودند و به چشم سر این صحنه زیبای پیروزی را تماشا میکردند، بلکه این سرشک، سرشک احساس شکر در برابر رحمت وسیع و بی پایان پروردگار رحمان بود، من تحقق آن آرمان بزرگ را با حضور ذهنی کامل و با تمام مشاعر وجودم نظاره کردم که برای بسیاری از مردم ناممکن جلوه میکرد، مگر قلب من همواره گواهی میداد که به این آرمان حتما" نائل خواهیم شد. این گواهی آکنده از اطمینان خود را همیشه در کنفرانس ها، سخنرانی ها و نوشته ها به این عبارت بازگو میکردم که قوای روسی از کشورما حتما" به اخراج وادار می شوند. در آئروز (۲۵- دلو ۱۳۶۷) همان گواهی های مکرر

دل و دماغم مصداق عینی پیدا کرد.

طفل خرد سالبودم که شنیدم دو امپراطوری بزرگ روم و فارس بدست پیامبر(ع) سرنگون گردیدند، از همان روز این دعا را آغاز کردم وهمواره بعد از هر نمازی تکرار میکردم که خداوندا! زوال روس و امریکا را بمن بنما و توفیق عنایت کن تا نقش مؤثری در زوال آنها داشته باشم، امروز شاهد اجابت و تحقق يك بخش دعای دیرینه و همیشگی ام بودم، به این خاطر اشك شکر از دیده هایم جاری بود. انتظارم این است که خدای مجیب الدعوات بخش دوم دعایم را نیز تحقق بخشد.

تأخیر در سقوط حکومت نجیب

پس از اخراج قوای روسی، انتظار همه این بود که رژیم نجیب بزودی سرنگون میگردد، مگر خلاف این توقع حکومت نجیب برای مدتی دوام کرد. بیائید با دقت ببینیم که دلیل این مقاومت غیر منتظره همان بود که جنرال گروموف (قوماندان عمومی قوای روس در افغانستان) ادعا کرده یا چیز دیگر؟ جنرال گروموف در کتابش (قشون سرخ در افغانستان) می نویسد: "وقتی که دفاع از خوست و حراست از جلال آباد یکسال به درازا کشید، این حقیقت را کاملاً بر ملا کرد که قوای حکومتی که در کنار جزو تام های لشکر چهلیم رزمیده اند، نیروی باورکردنی است" آیا براستی نیرومندی اردوی نجیب و کمک های وسیع شوروی، از سقوط عاجل رژیم نجیب جلوگیری کرد یا اینکه عوامل دیگری در میان بود؟ عدم سقوط فوری رژیم نجیب پس از اخراج قوای روسی از افغانستان، عوامل خارجی و داخلی خاصی داشت که مهمترین آن ها عبارت اند از :

۱- در روز های حساسی که لازم بود مجاهدین با ضربات کوبنده شان کار رژیم را یکطرفه میکردند، متأسفانه تنظیم های جهادی را در بازی حکومت سازی سرگرم کردند و در شورای مشورتی راولپندی مصروف ساختند، شورایی که باید از هر تنظیم ۶۰ نفر قوماندانان و شخصیت های معروف گردهم آمده و پس از بحث ها و مناقشه های طولانی وخسته کننده، در مورد ساختار و ترکیب حکومت مؤقت

به توافق برسند.

۲- امریکائی ها اصرار داشتند که واشنگتن بایست از چگونگی حکومت مجاهدین مطمئن شود، باید نقش محوری را در هیئت کابینه این حکومت عناصر ملگرا داشته باشند. پاکستانی ها بخاطر رفع تشویش واشنگتن از حاکمیت گروههای بنیادگرا، فیصله انعقاد چنان شورایی را از تنظیم های افغانی گرفت که تنظیم های خرد و بزرگ در آن سهم مساوی داشته و این شورای ۴۶۰ نفری در مورد تقسیم پست های مهم حکومت آینده باید به این ترتیب فیصله کند که هر عضو شوری حق دو رأی را داشته باشد.

تدویر این شوری دو پیامد محتوم و خطرناک داشت:

الف: مجاهدین را بجای توجه به کار نظامی، در جنجال بیهوده سیاسی مصروف کردند.

ب - در نتیجه ائتلاف میان تنظیم های كوچك و غیرمؤثر، پست های حساس حکومت به گروههای خیلی ضعیف تعلق گرفت، این مسأله بر روحیه مجاهدین تنظیم های مؤثر و بزرگ اثر منفی بجا گذاشت و در اکثر نقاط منتج به کاهش و سردی جنگ گردید.

۳- رژیم کابل قبل از خروج قوای روسی، قوت های پراکنده خود را از اطراف به شهر های مهم و نقاط حساس انتقال داد تا عملیه دفاع برایش آسانتر گردد.

عملیات بر شهرهای بزرگ، نیازمندی های لازمی و ضروری آتی را داشت:

الف: وحدت و هماهنگی عمیق میان مجاهدین و عملیات مشترك و همزمان علیه دشمن.

ب: اسلحه ثقیل کافی.

ج: داشتن نظام مؤثر مدافعه هوایی.

د: تجارب کافی برای راه اندازی چنین عملیات.

هـ: بجای تهاجم بر مراکز عمده نظامی دشمن، عملیات مسلسل و مؤفقانه بر

چند مرکز نسبتاً "ضعیف".

از يك سو حکومت مؤقت ساخت راولپندی به پرستیژ مجاهدین لطمه زد و از سوی دیگری در جنگ ناکامی به قصد فتح جلال آباد مصروف شدند. مجاهدین تا آنوقت تجربه کافتمصرف شهرهای بزرگ را نداشتند، مزید برآن قوماندانان پروتوکولهمکار با روسها و رژیم کابل، نداء مخالفت با چنین جنگها را بلند کردند و رسانه های خبری غرب، صدای مخالفت آنها را به پیمانہ وسیع انعکاس می دادند تا احساسات مردم را علیه جنگ برانگیزند.

۴- امریکا و هواخواهانش نمی خواستند که همزمان با خروج قوای روسی، حکومت نجیب سرنگون شود، زیرا در نتیجه سرنگونی رژیم، نیروهایی در کابل حاکم می شدند که امریکا آنها را بنیاد گراهای خطرناک تلقی میکرد. امریکائی ها بخاطر جلوگیری از سقوط فوری حکومت نجیب و عدم تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین به اقدامات آتی متوسل شدند:

الف: لهجه تبلیغاتی آژانس های خبری و مطبوعات غرب خصوصاً "رادیو بی بی سی و صدای امریکا بطور ناگهانی تغییرکرد و بر علیه مجاهدین و به نفع رژیم نجیب به تبلیغات آغاز کردند.

ب: گروهها و قوماندانان وابسته به امریکا مکلف شدند که عملیات نظامی علیه رژیم نجیب را سد کنند و یا لا اقل از شرکت در این عملیات اجتناب نمایند، شاید در این مقطع حرف ها و مواقف مسعود و قوماندانان همپراز او را در مخالفت با عملیات نظامی همه بخاطر داشته باشند!

ج: باید ارسال هرنوع کمک به مجاهدین کاملاً "متوقف شود و تبلیغات علیه جهاد آنقدر تشدید شود که حتی در جهان اسلام نیز همدردی های انفرادی با مجاهدین قطع شود.

د: دیپوهای بزرگ اسلحه در راولپندی و نوشهره را در فاصله کوتاه زمانی منفجر کردند، با این عمل خواستند از یکطرف راه وصول اسلحه و امکانات به

مجاهدین را مسدود نمایند و از طرف دیگر احساسات مردم پاکستان را بر خلاف جنگ برانگیزند.

ه: چون با فشارها، اخطارها و تهدیدها، نتوانستند پاکستان را به تغییر موضع وادار سازند، خواستند با انفجار هواپیمای حامل مرحوم ضیاءالحق و همراهان معروفش در فضای بهاولپور، بحیات آن مرحوم خاتمه بخشند و ملت مجاهد افغان را از يك دوست صمیمی محروم سازند و به هدف خود برسند. کمال سادگی و بی خبری خواهد بود اگر کسی انفجار ذخایر اسلحه و هواپیمای مذکور را حوادث تصادفی تلقی کند.

این جریانات بخوبی نشان میدهد که امریکا دوست بی اعتبار، مغرض و بی مروت است و دشمن آشتی ناپذیر اسلام و مسلمانان. کسانی که بر دوستی امریکا اعتماد میکنند، یا بسیارکودن اند و یا در قلب شان ذره ای از ایمان وجود ندارد، امریکا مزدور می پسندد نه دوست و رفیق، مزدوریکه برای تأمین منافع امریکا به قربانی کردن خود و کشورش آماده باشد.

۵- پس از ترور ضیاءالحق، غلام اسحاق خان بحیث رئیس جمهور پاکستان انتخاب شد. در زمان وی پالیسی پاکستان در رابطه با قضیه افغانستان بر روال سابق ادامه یافت، به این دلیل که جنرال اسلم بیگ به حیث لوی درستیز و جنرال حمیدگل، رئیس استخبارات نظامی (آی اس آی) باقیماندند و زمام امور مهم در اردو و سائر پست های حساس آنکشور در اختیار افرادی ماند که از لحاظ فکری و سلیقه ای به ضیاءالحق نزدیک بودند. امتیاز بارز جنرال ضیاءالحق این بود که در پست های مهم لشکری و کشوری پاکستان افسرانی را تعیین نکرد که به داشتن شخصیت اسلامی، پاک نفسی و وطن دوستی شهرت داشتند.

غلام اسحاق خان مطابق قانون اساسی پاکستان مجبور بود که در جریان سه ماه انتخابات عمومی را برگزار نماید. در نتیجه انتخابات، پیپلز پارٹی (حزب مردم) به رهبری خانم بی نظیربوتو آنقدر رأی بدست آورد که توانست در ائتلاف با احزاب

کوچک، حکومت تشکیل بدهد. به دلیل علایق دوستانه و نزدیک این حزب با امریکا، مقامات امریکائی انتظار داشتند که در موقف پاکستان در رابطه به قضیه افغانستان، تحول دلخواهی بمیان آید، مگر بنابر حضور جنرال اسلم بیگ، جنرال حمیدگل و یکتعداد زیاد رجال مؤثر دیگر در صحنه سیاست پاکستان، این توقع امریکا برآورده نشد. به این دلیل بود که در رسانه های خبری غرب، در مورد لوی درستیز و رئیس (آی اس آی) پاکستان، شاهد این تبلیغات بودیم که گویا آنها بنیادگرا اند و در پست های حساس دولتی پاکستان افسرانی را توظیف کرده اند که تمایلات بنیاد گرایی دارند و از مجاهدین حمایت میکنند. امریکا برحکام پاکستان فشار می آورد که این افسران باید هرچه زودتر تعویض شوند. در این رابطه و ضاحت جریان خاصی را به این سبب ضروری میدانم که برخی از حقایق را برملا میکند:

موعد تقاعد جنرال اسلم بیگ فرا میرسد، در روز های تعیین فرمانده جدید ارتش، با غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان ملاقات تفصیلی ای داشتم، ضمن صحبت های دیگر، در رابطه به تعیین فرمانده جدید ارتش به ایشان گفتم: بگمان من اوضاع پاکستان و منطقه ایجاب میکند که جنرال حمیدگل به این پست گمارده شود، ... کاش در پاکستان و افغانستان چون او تعداد زیادی افسران لایق و با احساس وجود میداشت. وی (رئیس جمهور) تبسم کرد و گفت: سخن شما بجاست، اما با این اقدام امریکائی ها بسیار حساس می شوند!! آنها میگویندکه جنرال حمیدگل بنیاد گرا است.

در جلسه بی نظیر بوتو و عرفات

موضع حزب مردم پاکستان را در قضیه افغانستان از فحوای گفتگوهای میتوانیم درک کنیم که با بنظیربوتو و عرفات در ضیافتی داشتم که به افتخار یاسر

عرفات از جانب بی نظیروتنو صدراعظم پاکستان ترتیب یافته بود، در این ضیافت به شمول بنده، یاسرعرفات و هیأت همراهش، بی نظیر بوتو، نصرت بوتو، سردار آصف علی وزیر خارجه، جنرال نصیرالله بابر وزیر داخله و مسئول سازمان استخبارات نظامی اشتراك داشتند. بنابر تقاضای یاسرعرفات، اینجانب نیز به این ضیافت دعوت شدم. بی نظیروتنو میخواست که نظر مشترك ایشان، توسط یاسرعرفات با من مطرح شود. عرفات بسوی من رو کرد و گفت: "شما تا هنوز جوان هستید، آینده تابناکی پیش رو دارید.... برفرزندان خود(كمونستها) ترحم كن، آنها را مؤقتاً در آغوش خود بگیر و بر يك حكومت مشترك ائتلافی توافق كنید و به این ترتیب جنگ جاری را پایان ببخشید، سپس انتخابات برگزارشود، بدیهی است كه در نتیجه انتخابات ملت به شما رأی میدهد."

من گفتم: "وضعیت كشور ما طوریسـت كه امکان تشكيل حكومت ائتلافی میان رژیم نجیب و مجاهدین قطعاً وجود ندارد، باید روی طرحی فكر شود كه عملی باشد و واقعاً" به انگیزه ها و عوامل جنگ برای همیشه پایان بخشد. او گفت: پس شما هر دو برای دوره مؤقت ظاهرشاه را به حیث سمبول بپذیرید و قدرت اصلی در اختیار شما باشد.

گفتم: ظاهرشاه هیچ شانسـی ندارد، نه مجاهدین او را می پذیرند و نه خود وی استعداد و توان اداره اوضاع بحرانی كشوری چون افغانستان را دارد. یگانه كسی كه به زعامتش در كشورما هیچگاهی توافق صورت نمی گیرد، ظاهرشاه است. راه حل عملی و آسان این است كه قدرت به حكومت مؤقتی انتقال یابد كه برای همه جوانب قابل پذیرش باشد و كابینه آن از شخصیت های افغانی صالح تركیب شده باشد، مانیز در این شرایط، مانند پاکستان، به يك مصطفی جتوئی ضرورت داریم! همه خندیدند، "مصطفی جتوئی، بخاطر برگزاری انتخابات در پاکستان، بحیث صدر اعظم حكومت مؤقت انتخاب گردید" من به سخنان خود ادامه داده گفتم: پس از آن انتخابات برگزارشود، كسانیکه گمان مكنند انتخابات در افغانستان عملی نیست

و یا سابقه ندارد، به اشتباه رفته اند، سلسله برگزاری انتخابات سالها قبل، در کشورما آغاز شد و تا حال چندین مرتبه برگزار شده است. اگر جنگهای داخلی درازمدت، در نقاط دیگر جهان، مانند افریقای جنوبی و کمبودیا، که وضعیت شبیه به افغانستان داشتند، از راه انتخابات حل شده متواند و تشکیل حکومت های ائتلافی در آنجا غیر عملی پنداشته می شود، چرا بحران کشورما از این طریق حل نشود؟!

در پایان جلسه مذکور یاسرعرفات از بی نظیر بوتو تقاضا کرد که میان وی (عرفات) و امریکا میانجیگری نماید. چنان پیدا بود که در همان شب و روز، یاسر عرفات از نتایج خط مشی سابقه اش مأیوس شده بود و تحرکات وسیع جنبش انقلابی حماس و نفوذ روز افزونش را برای سازمان الفتخ خطر جدی تلقی میکرد و میخواست که از طریق امریکا با اسرائیل به توافقی دست یابد.

بحیث وزیر خارجه حکومت مؤقت

من بحیث وزیر امور خارجه در حکومت مؤقت، کارم را بطور جدی آغاز کردم، در آن هنگام دو هدف عمده پیشرو داشتم: احراز کرسی خالی افغانستان در کنفرانس اسلامی و برسمیت شناختن حکومت مؤقت از جانب تعدادی از کشورهای اسلامی. برای دست یابی به این اهداف، شخصا "در رأس هیئت مشترک به کشور های ایران، سعودی، لیبیا، عراق، مالیزیا، سنگاپور، برونا، بنگله دیش، اندونیزیا، استرالیا و چین مسافرت نمودم و به بسیاری از کشورهای دیگر هیئت ها فرستادیم. میخواستیم که از همه جلوتر، ایران حکومت مؤقت ما را برسمیت بشناسد، بهمین دلیل نخست از همه به ایران سفر نموده و به مقامات ایرانی گفتم: بیائید این گام تاریخی را شما بردارید و افتخار اعتراف به حکومت مجاهدین را کسب کنید. اعتراف به حکومت مجاهدین، هم به اعتبار شما در دنیای اسلام می

افزاید و هم دوستی و محبت ملت مسلمان افغان را نسبت به شما تقویت می بخشد. به مقامات ایرانی این مطلب را حالی کردم که رژیم نجیب بطور حتمی و در آینده نه چندان دور سرنگون می گردد و حکومت مجاهدین بزودی جای آنرا خواهد گرفت. بهتر است که قبل از استقرار حکومت اسلامی در کابل، آنرا برسمیت بشناسید. با اینکار مجاهدین برای همیشه مرهون احسان شما خواهند بود. مگر ایران در این رابطه دو مشکل داشت:

الف: عدم شمولیت تنظیم های اهل تشیع در حکومت مؤقت.

ب: نگرانی آنها از تیره شدن روابط نزدیک تهران با مسکو.

من تلاش کردم که از یکطرف تنظیم های اهل تشیع را به نحوی راضی ساخته و به اشتراك درحکومت مؤقت آماده کنم و ازطرف دیگر مقامات تهران را قانع سازم تا موقف شانرا در رابطه با حکومت موقت مجاهدین به شمولیت گروههای اهل تشیع مشروط نسازند؛ مگر متأسفانه به این کار موفق نشدم.

در رابطه به تفویض کرسیخالی افغانستان در اجلاس کنفرانس اسلامی به حکومت مجاهدین و جلوگیری از مخالفت هیئت های کشورهای متمایل به مسکو، حصول موافقه لیبیا و عراق را ضروری شمردم و برای این منظور شخصا" به این کشورها سفر نمودم، با معمرالقذافی و صدام حسین گفتگو های تفصیلی داشتم و از هردو اطمینان قطعی دریافت کردم، تأیید و استقبال آنها را از هیئت مجاهدین بالاتر از انتظار خود یافتم. یگانه هیئتی که از آن بیم مخالفت میرفت، هیئت سازمان آزادی بخش فلسطین بود، بهمین خاطر با یاسر عرفات رهبر سازمان مزبور تلفونی تماس گرفتم و از وی خواستم که به هیئت خود توصیه کند تا از موضع مجاهدین حمایت نماید، لا اقل از مخالفت با آنها خود داری ورزد.

در نتیجه این تلاش ها از یکسو چوکی خالی افغانستان درکنفرانس کشورهای اسلامی را (که اهمیت بسزایی داشت) بدست آوردیم و ازسوی دیگر چهارکشورحکومت مجاهدین را برسمیت شناختند، متأسفانه حکومت بینظیربوتو

به این دلیل که واشنگتن ناراض نشود از برسمیت شناختن حکومت مؤقت خود داری کرد. علت عدم اعتراف بسیاری از کشورها برحکومت مجاهدین یا بی تفاوتی پاکستان بود یا هم مخالفت امریکا.

بینظیر بوتو در این خصوص می گفت: اگر مجاهدین چند شهر مهم افغانستان را فتح نمایند و یا حکومت آنها بداخل منتقل شود، در آنصورت پاکستان به آن اعتراف خواهدکرد، در حالیکه در همان وقت مجاهدین ولایات مهمی چون کنر، خوست، تخار و پکتیکا را در تصرف داشتند.

واکنش مجددی و ربانی در برابر پیروزی های دیپلماتیک

ربانی از روز اول تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین، خاطره خوبی از آن نداشت، زیرا او وگیلانی، درشورای مشورتی، کمتر از همه رأی بدست آورده و پست های غیر مهم را در حکومت نصیب شدند، او هرلحظه در انتظار انحلال حکومت بود. همچنین برای مجددی فعالیت های جدی وزارت خارجه و موفقیت های مهم آن قابل تحمل نبود. هردوبآنها به سفارت های امریکا، سعودی و سازمان (آی، اس، آی) شکایت کردند و حوصله مجددی بحدی تنگ آمد که مسأله را به اخبارها کشاند، مسعود در شمال با تعداد زیادی از جبهات حزب اسلامی درگیر شد، هر چند سلسله این جنگها از قبل و پس از امضای اوربند علنی و معاهده همکاری مخفی او با روسها در سال ۱۹۸۲ آغاز شده بود که در این ضمن میتوان از جنگهای اشکمش، اندراب، لرخواب، کشم، تالقان، فرخار، گلبهار، بولغین، کوهستان و سمنگان نام برد که طبآن قوماندانان بزرگ حزب اسلامی مانند انجنیر سلیم، انجنیر عبدالوهاب، قاضی جاوید، عبدالحی شیدا، ابراهیم بت شکن، سیدناصر، مولوی عبدالوهاب، محمدعبدالله، ملاحسن وغیره در حالی توسط شورای نظار به شهادت رسیده اند که یا به مذاکره دعوت شده، در مسیر راه مورد حمله قرار گرفته اند و یا پس از امضای معاهده طکمین های ناجوانمردانه به شهادت رسیده اند. ضمن

همین جنگها، در دوران حکومت مؤقت، در اثر درگیری با سیدجمال ولید، فرمانده حزب اسلامی در تالقان، چند نفر از قوماندانان جمعیتی مخالف مسعود بقتل رسیدند. به مجردیکه از اسیرشدن قوماندانان مذکور توسط سیدجمال ولید اطلاع یافتم، بطور عاجل به سید ولید و سائر قوماندانان هدایت دادیم که اسرای مذکور هرچه زودتر رها شوند، مگر بعد تر دریافتیم که ایشان به قتل رسیده اند. ما این حادثه را ضمن صدور اعلامیه رسمی محکوم کردیم و تأثرهای عمیق خویش را نسبت بروز این واقعه به رسم غمشریکی به خانواده های شهداء و دفتر جمعیت اسلامی ابراز داشتیم. مگر ربانی و مجددی به بهانه این حادثه بر خلاف ما تبلیغات شدیدی را آغاز نمودند و چنان واہود کردند که گویا این کار به هدایت من انجام شده است. از سوی دیگر، جمعیت تمام قوتهای خود را در شمال جمع نموده و عملیات وسیعی را علیه جبهه سیدجمال ولید و سائر قوماندانان حزب در تخرار آغاز کرد، در این ضمن سیدجمال با تعداد زیادی از اقارب و همسنگراناش گرفتار و بعداً" همه اعدام شدند. جریان اعدام آنان از طریق رادیو بی بی سی و صدای امریکا به شکل احساسات بر انگیز انعکاس یافت به نحوی که کلیه اعضای حزب اسلامی را به گرفتن انتقام تحریض میکرد. درنتیجه تمام راههای اکمالاتی جمعیت که از ساحات حزب اسلامی عبور میکرد، مسدود گردید. سعی ما برآن بود که از تشدید تشنج جلوگیری شود و نگذاریم که دشمن از این حالت بهره برداری کند. این حوادث امکان کار مشترک در حکومت مؤقت را از میان برد و ما مجبور شدیم که عضویت خویش درکابینه حکومت مؤقت را بحال تعلیق درآریم. اساساً"حکومت مؤقت افادیت خود را از دست داده بود و مضار آن برای جهاد بیش از مفاد آن بود. در داخل حکومت، تنظیمها امور خود را بطور مستقل پیش می بردند. حکومت نه از مشکلات مجاهدین و مهاجرین کاست و نه توقعات شانرا برآورده ساخت. امریکائی ها از یکسو علیه حکومت شدیداً تبلیغات داشتند و سعی میکردند تا بر این ادعای خود گواه بگیرند که مجاهدین اهلیت حکومت کردن را

ندارند و از سوی دیگر در داخل افغانستان به ساختن شوری های قوماندانان و متنفذین قومی و ... دست یازیدند که جلسه چترال یکی از نمونه های آن بود، می خواستند از این طریق قوماندانان دلخواه خود را بطور مستقل اکمال و توجیه کنند، آنها را علیه حکومت مؤقت تحریک و بزبان آنها علیه آن تبلیغات میکردند.

جنگ جلال آباد

جنگ ناکام جلال آباد برای رژیم کابل از چند لحاظ سودمند ثابت شد:

- ۱- روحیه پژمرده قطعات اردوی رژیم نجیب و هواخواهان آنرا زنده ساخت و تصور فوری سقوط رژیم را به يك اطمینان کاذب به بقا و مقاوت تبدیل کرد.
- ۲- مورال بلند مجاهدین را تضعیف نموده و آنها را در مورد غلبه عاجل بر دشمن مشکوک ساخت.

- ۳- مخالفت جدی مسعود و قوماندانان شبیه او با جنگ مذکور و اظهارات منفی آنها در این رابطه که از طریق امواج بی بی سی بطور مکرر و وسیع انعکاس می یافت، در باره مفاد و آینده جنگ نگرانی هایی را در اذهان مجاهدین دامن زد.
- ۴- در این هنگام مسعود بطور علنی در سالنگ و جاهای دیگر با عملیات مخالفت میکرد.

برای اینکه دلایل و انگیزه های مخالفت نامبرده واضح و به همه روشن شود که موضعگیری های او در این خصوص نتیجه پروتوکول های او با رژیم کابل و روسها بود، من در این جا بعضی قسمت های کتاب جنرال گروموف قومندان عمومی قطعات روسی در افغانستان را نقل میکنم:

گروموف در صفحه ۲۶۵ کتابش می نویسد: " .. بهمین منظور قوماندانی قطعات محدود، علاقه شدید داشت که همکاری مسعود را بخود جلب کند و به این ترتیب از جنگها در پنجشیر و ولایات شمال شرق افغانستان جلوگیری نماید.

بالآخره مساعی مرکز استخباراتی فرقه چهلّم نتیجه داد و در سال ۱۹۸۲ ما به هدف بزرگ خود نائل گردیدیم و با احمدشاه مسعود روابط محکمی برقرار ساختیم، این رابطه تا هنگام خروج قوای شوروی از افغانستان استوار ماند. در طول سالهای حضور نظامی شوروی در افغانستان، مناسبات ما با مسعود موفقانه انکشاف یافت. مگر با وجود آن قوماندانی قطعات محدود، فعالیت باند های مسلح او را زیر نظر داشت. در سال ۱۹۸۲ میان نمایندگان لشکر چهلّم و شخص مسعود يك معاهده به امضا رسید که مطابق آن مسعود وعده داد که به کسی اجازه نمی دهد که در سالنگ جنوبی، ساحه تحت سلطه او، بر قوافل شوروی حمله کند. احمدشاه مسعود به خاطر کمبود اسلحه و مهمات و اکمال گروپهایش مجبور شد که به این معاهده گردن نهد، محاصره دره پنجشیر و سلطه باندهای حزب اسلامی برکاپیسا که راه عبور و مرور کاروان های اسلحه به مسعود بود، تحرکات جدی این باندها در مخالفت با جمعیت اسلامی موجب شد که رسیدن اسلحه و مهمات به احمد شاه کاهش بیابد، از جانب دیگر نارضایتی مردم منطقه که بنابر فعالیت باند های احمدشاه خساره مند شده بودند، نامبرده را به این مصالحه وادار کرد. به تأسی از موافقتنامه امضاء شده، مسعود به باندهای مسلح خود هدایت داد که از جنگ علیه عساکر حکومتی دست بردارند و تمام قوت خود را بجنگ علیه گروه مخالف (باندهای حزب اسلامی) متوجه نمایند. در مقابل مسعود از ما درخواست نمود که عساکر شوروی از پنجشیر برون برونند و در این ولسوالی از جلب سربازان برای اردوی افغانستان اجتناب شود.

گروموف بعداً" در صفحه ۲۶۸ می نویسد: (صلحکه احمدشاه مسعود در دسامبر ۱۹۸۲ از بیم تباہیکامل باندهایش توسط نیروهای شوروی امضا کرده بود، تا اپریل ۱۹۸۴ دوام یافت، بعد می نویسد: سازش چند ماه دیگر تمدید شد، قابل یاد آوری میدانم که مسعود به استثنای بعضی موارد کوچک، وعده های خود را بطور کامل ایفا کرد"

گروموف در باره راپور هائیکه (کی جی بی) در مورد احمد شاه به مسکو میفرستاد، در صفحه ۲۶۶ چنین می نویسد:

"احمد شاه به تحکیم علایق رسمی با دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان جذب شود و در قدم اول به وی گفته شود تا در مورد رهایی هواخواهان زندانی اش با مقامات رهبری جمهوری دیموکراتیک افغانستان بطور مستقیم تماس بگیرد، در روابط با احمد شاه، باید تأکید بیشتر روی اعتراف مستقیم و یا غیر مستقیم او بر حکومت کابل صورت گیرد.

گروموف بعداً" در صفحه ۲۷۳ می نگارد:

"احمدشاه موقعیت خود را بخوبی می شناخت و همین مسأله بر انعطاف پذیری و برقراری ارتباط او با نظامیان شوروی اثر داشت. او خوب میدانست که اجازه انجام چه کاری را دارد و بخاطر کدام کاری گوشمالی می بیند."

پردیس مسافر مترجم همین کتاب در مقدمه اش مصاحبه یک روزنامه خیلی معتبر مسکو، موسوم به (ماشکوفسکی کمسمولیچ) را از روزنامه نظامی روسی (ایگور باریسوویچ) منتشره مورخ ۱۳ اپریل سال ۱۹۹۴ چنین نقل میکند:

خبرنگار: ایگوربارسیوویچ ! از لابلای آنهمه حوادث چه چیزی را شما منحیث پیروزی اداره استخبارات نظامی نام برده متوانید؟

جواب: هر روز تلاش میکردیم که اندازه تلفات جانی را تا حد زیادی کاهش بدهیم، این کار نه تنها مشکل، بلکه آکنده از خطر جانی نیز بود، در چنین شرایطی، نیل به پیروزی های بزرگ کار آسان نبود. بهتر است که پیروزی و شکست در هر قضیه خاص بطور جداگانه بررسی شود.

خبرنگار: با وجود همه اینها؟

جواب: کارکنان اداره ما گهگاهی موفق می شدند که با احمد شاه مسعود تماس مستقیم بر قرار نمایند.

خبرنگار: کمی صبر کنید، کمی صبر کنید! آیا هدف شما اینست که گویا احمد

شاه مسعود جاسوس اداره استخبارات نظامی شوروی بود؟

جواب: نه، ولی اگر سخن راست را بپرسی، او مدت زیادی وابسته بها و عامل نفوذی ما بود. تقریباً يك سال مامورین ما با موصوف دید و وادید داشتند و موضوعات مختلفی را با او مورد بررسی قرار داده و فیصله های مشترکی را صادر میکردیم، او غالباً "کاری را که می گفتیم انجام می داد"

تعداد زیادی افسران نظامی، اعضای (کی جی بی) و نویسندگان روسی، این حقایق و اسراری از همین قبیل را پس از انسحاب قطعات روسی، نوشته اند و به نشر سپرده اند، در همه این رساله ها و کتاب ها سازش های پنهانی مسعود با روسها افشا گردیده و انگیزه های جنگ او با حزب اسلامی و عوامل مخالفتش با عملیات مجاهدین علیه رژیم کابل بخوبی برملا شده است، حقیقت اینست که کمکهای پولی و نظامی آنکه از جانب مسکو تا امروز با مسعود صورت می گیرد، سلسله آن از همان معاهده آتش بس منعقد شده سال ۱۹۸۲ آغاز و تا حال ادامه دارد. نجیب با صراحت این مطلب را اعلان کرد که ما وزارت دفاع را برای مسعود خالی نگهداشته ایم !! حسن شرق صدراعظم وقت رژیم نجیب در کتابش بنام (کرباس پوشان برهنه پا) در صفحه ۲۵۶ می نویسد: در هنگام ملاقات با گریپاچف، زمامدار مسکو به وی گفت: اگر با احمدشاه مسعود، حکومت شما با يك خود مختاری ساحه وسیع تری در سمت شمال همکاری و موافقه نماید او جنگ را کنار می گذارد، بعضی از اطرافیان او چنین آرزوی را دارند.

روسها و انتخاب مسعود

نزد عده زيادي اين سؤال وجود دارد كه چرا KGB مسعود را انتخاب كرد، در حاليكه او از طرف فرانسوي ها مطرح و حمايه شد و CIA بر او سرمايه گذاري داشت و پاكستان را زير فشار گرفت تا رباني را بحيث رئيس جمهور و او را بحيث وزير دفاع بر همه احزاب تحميل كند؟! كسانيكه تحت تأثير تبليغات وسيع رسانه هاي خبري غرب مخصوصاً B BC و صداي امريكا رفته اند و مسعود را در آئينه مغشوش اين تبليغات در زمره قهرمانان جهاد افغانستان گرفته اند درك اين مطلب براي شان دشوار است كه چگونه همزمان با حمايت هاي وسيع غرب، پيوند هاي تنگ و محكمي با KGB داشته است، حتي پس از آنكه تعداد زياد افسران KGB و قومندانان قطعات شوروي مستقر در افغانستان، كتاب هاي زيادي از خاطرات شان را نوشته اند و اسرار روابط تنگ مسعود با روسها را افشاء کرده اند، از درك اين معما عاجز اند.

مانيز گزارش هاي را كه در سالهاي ۱۹۸۲-۱۹۸۰ دريافت مي داشتيم و در آن قومندانان جبهات مجاهدين در پنجشير و مناطق همجوار آن چون اندراب، ورسج، فرخار، اشكمش، كوهستان - كاپيسا، جبل السراج و غوربند می نوشتند كه مسعود مقدار زياد پول افغاني از همان شماره ها و همان بسته هاي كه شوروي در اختيار

حکومت نجیب می گذارد، توزیع میکند و در اثنای عملیات بر جبهات ما قطعات روسی با حملات هوایی و توپچی خود او را یاری میکنند و عملیات مشترک و همزمان علیه جبهات حزب دارند، گمان میکردیم که این گزارش ها حتماً از رقابت های محلی مایه گرفته، نباید جدی تلقی شوند، ولی زمانیکه راپور های مؤثقی بدست ما رسید و کاپی معاهده مسعود با روسها را در یافت کردیم و معاهده آتش بس او از طریق رسانه های خبری اعلان گردید، حقیقت جریان را درک کردیم. روسها تلاش های وسیع و مصارف هنگفتی در جهت خریدن افراد ضعیف النفس در صفوف مجاهدین داشتند، برای ایجاد اختلاف میان مجاهدین، اشتعال درگیری های داخلی، جلوگیری از حملات مجاهدین بر پوسته ها و قطارهای اکمالاتی شان، انتقال مصئون تیل از طریق پایپ لاین و جلوگیری از عملیات مجاهدین برای تخریب پایپ لاین، به استخدام گروهها نفوذی و پروتوکولی ضرورت داشتند، با تعداد زیادی از قومندانان به این منظور تماس های برقرار کرده اند و پیشکش های حرص برانگیزی برای آنان داشته اند، ولی کمتر جواب مثبت شنیده اند، اکثریت فرماندهان جواب رد داده و سازش با روسها را خیانت ملی پنداشته و از آن به شدت خود داری ورزیده اند. تنها کسیکه از قومندانان معروف، به این کار تن داد مسعود بود. روس ها در امضاء پروتوکول با مسعود و استخدام او چند انگیزه اساسی داشتند:

۱ - استعمار گران همواره برای تضعیف مقاومت ها، گروه کوچک را علیه گروه بزرگ و اقلیت را علیه اکثریت بکار گرفته اند و غرض سرکوبی مقاومت و ایجاد درگیری میان نیروهای معارض برآن ترکیز کرده اند.

۲ - سازش علنی مسعود با روسها (باهمه تبلیغات وسیعی که رسانه های خبری غرب به نفع او داشتند) دست آورد بزرگی برای KGB بحساب می رفت و علی الاقل استفاده وسیع تبلیغاتی از آن صورت می گرفت.

۳ - امنیت قطار های روسی در جنوب سالنگ تا جبل السراج تأمین می گردید.

۴ - از او در جنگ علیه حزب اسلامی بخوبی و به پیمان‌ه وسیع متوانست استفاده کند.

۵ - جبهه پنجشیر در محاصره جبهات حزب قرار داشت و مسعود برای خارج شدن از پنجشیر و نفوذ در سایر مناطق، باید با جبهات حزب درگیر می شد، روسها این نقطه ضعیف او را درک نکردند، امیدوار بودند که به پیشنهاد آنان مبنی بر آتش بس، همکاری های نظامی و عملیات مشترک حتماً" جواب مثبت می گوید.

۶ - حزب کمونست مؤثریت خود را مدت ها قبل از دست داده بود، روس ها به بدیل ضرورت داشتند، هیچ گروه کمونست نمی توانست بدیل خوب و موفق برای روسها باشد. از مسعود متوانستند بعنوان بدیل استفاده کنند، این مطلب را زمانی میتوانیم بخوبی درک کنیم که در پای گفته رئیس هیئت روسی بنشینیم که در کولاب با ربانی و هیئت معیتی اش ملاقات داشت و او را مخاطب قرارداده گفت : جناب استاد ! مسکو به اشتباه خود در گذشته اعتراف میکند که حزب کمونست را انتخاب و از نجیب حمایه کرد، شما بیش از نجیب برای مسکو مفید بودید!!

برای آنکه چگونگی روابط مسعود را با روس ها وانگیزه های KGB در سرمایه گذاری بر مسعود را بیشتر شناسائیم اقتباسات چندی از کتاب (افغانستان سقوط دهنده تسلط دهشتناک شوروی) اثر نویسنده امریکایی، بروس ریچاردسن را از نظر علاقه مندان قضیه می گذرانیم که اخیراً در امریکا طبع و به دري ترجمه و نشر گردیده، که ما از ترجمه دری این کتاب اقتباس میکنیم، "متأسفانه ترجمه مذکور از سلاست و روانی کافی برخوردار نیست، امیدواریم ما را معذور دارید" نویسنده کتاب بر نوشته های تعداد زیاد افسران عالی رتبه KG B و صاحب منصبان قطعات ارتش اتحاد شوروی مستقر در افغانستان، استناد نموده و اسرار زیادی از سازش ها، آتش بس ها و پروتوکول های برخی از فرماندهان افغانی با قوای شوروی و عملیات مشترک آنان علیه مجاهدین را افشا کرده است. بروس ریچاردسن می نویسد:

من در نگارش این اثر از خاطرات بوریس گروموف، قوماندان اردوی نمبر ۴۰ و همچنان از خاطرات لیوند شیبارشین، مدیر شعبه اول کا جی بی مستقر در افغانستان، درباره تفصیلات قرار داد منعقد بین احمد شاه مسعود و اولیای نظامی شوروی، استفاده کرده ام. در کتاب های این دو نفر معلوماتیکه درباره جنگ های افغانستان بصورت تاریخ وار ثبت است، این معلومات از اوراق تا مخابرات و اسناد به هنگام نگارش این کتاب از اسرار برآمده و با احتوای دوره کامل جنگ شوروی - افغان منتشر شده اند. معهذا کار نگارش داستان نهائی جنگ شوروی - افغان هنوز هم شروع نشده است و چنانکه همه تاریخ نویسان باید بکنند، من هم از آثار ذیل استفاده اعظمی نموده ام:

"داستان سپاهیان"، "سپاهیان دوران جنگ شوروی، جنگ افغان را بخاطر دارند" - اثر هایناما، لیپانن ویورچنکو.

قتل عام سیاسی در افغانستان" - اثر روزان کلاس و "نخبه های روسی در بین سپتناز و قوای افغان که من بسیار مفید یافته ام.

آثار محمد حسن کاکر، جی بروس آمستوتز، الکساندر بینگسن و ایلی کراکوسکی

خاطراتیکه توسط مأمورین کلیدی شوروی نوشته شده، از آنجمله آثار پروفیسر الکساندر فودوتوف، و پروفیسر اناتولی سودو پلاتوف، طبعاً در قطار مهمترین مأخذ اولیه به شمار میروند که گزارشی از جنگ فراهم ساخته اند. اما مشخصات مربوط به معلومات پالیسی سازی که توسط آثار مذکور ارائه شده بعد از نشر آثار جدید تا اندازه زیاد کهنه شده است. این آثار جدید چند کتابیست که توسط " مرکز حفظ اسناد معاصر" در ماسکو نشر گردیده و یادداشتهای آن برای موضوعات مد نظر، عکس العملهای شخصی به واقعات، ارزیابیهای دیگر اشخاص ذیدخل و همچنان تفصیلاتیکه از رویداد ملاقاتهای رسمی ناگفته مانده بود، نهایت ارزنده میباشند.

او می نویسد:

برای روسها ایجاد مخالفت بین گروه هانقومی، اجتماعی و مذهبی در اجتماعات دارای اقوام متعدد و در بین یکدیگرشان، و حمایت از ضعیف ترین آنها به مقابل قوتزین شان، يك طرز العمل نو و تازه نبوده، از قدیم به آنها آشنائی و ممارست دارند. بدون شك، این تكتيك را با موفقیت کامل در جنگهای قفقاز در قرن نهم، هنگامیکه اولیای دولت تزاری از (کباردها) و (کومیک ها) بمقابل (آوارها) و (چیچن ها) حمایت میکردند و از (اوستیان های) مسیحی (معروف به قبایل آهنین) در برابر (اوستیانهای) مسلمان (معروف به قبایل دیگور) و از (ارمنهای) مسیحی به مقابل (آذربائيجانهای) مسلمان و امثالهم حمایت می نمودند و یکی را به مقابل دیگر تحريك و تشويق به جنگ میکردند، دولت روسیه تزاری بکار می برده است و با استفاده و آموختن ازین تجارب، بلشویکها در سال ۱۹۱۸ گروه (بشکرها) را علیه رقیبان قویتر و جنگجو تر آنها (تاتارها) ترجیح داده از اول الذکر حمایت نمودند. در سال ۱۹۲۰ بلشویکها در شمال قفقاز از قبایل (داگین) به مقابل (آوارها) و از (انگوش ها) به مقابل (چیچن ها) حمایت و دفاع کردند. هنگام جنگهای داخلی قزاقستان، شورویها موفق گردیدند يك عده از قبایل کوچی را اغوا و طرفدار خود نموده، آنها را برضد قبایل دیگر استعمال کنند. (نگاه: بینگسن، صفحه ۳)

در جنگ خوارزم، شورویها از دشمنی عنعنوی مردمان آرام (ازبك ها و قره کالپیتکها) به مقابل (ترکمن های) کوچی کار گرفتند. علاوهً شورویها از بیطرفی شهرنشینان وادی فرغانه (ازبكها و تاجکها) موفقانه و رندانه طوری کار گرفتند که دهقانان و کوچیان منطقه (عمدتاً ازبكها و قرغزها) را که ستون فقرات جنبش باسماچی را تشکیل میدادند، از حمایت آنها محروم ساختند. اصطلاح باسماچی نامی است که در محاوره روزمره روسی، موقف انقلابی پیدا کرده، مشتق از کلمه قیام گوریلای دهاتی بود که در وادی فرغانه بعد از سقوط و انهدام خوقند بدست

سپاهیان بلشویک تاجکستان شوروی، دفعتاً نضج گرفت. (نگاه بینگسن، صفحه ۳)

برای کسانی که در تاکتیک هائی از این نوع مهارت داشتند، چنانکه روسها یقیناً داشتند، کشور افغانستان محیط ایدئال و مساعدی را تشکیل میداد که در آن میتوان بازی مشابه به "تفرقه بینداز و حکومت کن" را بسهولت براه انداخت. از لحاظ شکلیات در آن زمان ملتی بنام افغان وجود نداشت، فقط دولتی متشکل از گروه های متعدد قومی بدون علایم و شواهد همبستگی ملی و تاریخی وجود داشت. در افغانستان ساختار قومی بالای سلسله مراتب مغلق اجتماعی استوار است که پشتونها در رأس آن قرار داشته و بالنوبه تاجکها، نورستانیها، مردمان مختلف ترک نژاد (از قبیل ازبک، ترکمن، قرغز)، بلوچها و در پایان آن هزاره ها قرار گرفته اند. (نگاه: رسول امین، صفحه ۳۲۸ - ۲۳۰)

شورویها احساس میکردند که امکان ایجاد مخالفت میان گروه های قومی مختلف در افغانستان وجود دارد، بطور مثال تحریک قبایل پشتون در برابر یکدیگرشان، مقابل ساختن سننها با شیعه ها، مقابل ساختن اسماعیلیها با شیعه ها و سننها هر دو، مقابل ساختن شهر نشینان با دهقانان دهات و قبایل، معهذا شورویها که در یک محیط ستراتیژیک سیال گیر آمده بودند و در سیاست قومی محلی نیز نابلد و نا آشنا بودند، نتوانستند یک ستراتیژی موفق برای جدا ساختن دایمی دشمنان سرسخت خود طرح و تطبیق کنند.

بروس می نویسد:

یکی از جالبترین مساعی استخباراتی واحد های استخباراتی شوروی در افغانستان حصول قراردادی است که با قوماندان دره پنجشیر، احمد شاه مسعود، منعقد گردید. مسعود از جانب خود تقاضای پرداخت رشوق به مبلغ ۳۵۰۰۰۰ (سه صد و پنجاه هزار) دالر را نمود و آنرا به مقابل امضای قرار داد مصالحه در ماه فروری ۱۹۸۳ دریافت نمود. (نگاه: فودوتوف)

این توافق در نوع خود دومین قرار داد عدم تعرض بود که مسعود با اولیای

امور نظامی شوروی امضاء کرده بود، توافق اولی در ماه جون ۱۹۸۲ صورت گرفته بود که علاوه بر دریافت پول، مسعود به سه تقاضای دیگر خود از اولیای نظامی شوروی نایل شده بود، از اینقرار:

۱- مذاکرات مستقیم و متداوم با اولیای نظامی شوروی (به عوض حکومت برك كارمل)

۲- دریافت كمك نظامی شوروی برای مقابله با دشمنان خودش.

۳- سلطه آزادانه خودش بر دره پنجشیر.

(نگاه: امستوتز، ص ۲۹۲)

هنگامیکه فرانز کلینسوویچ به قوماندان مافوق نظامی خود، دگروال واستروتین اطلاع داد که احمد شاه مسعود متمایل به برقراری روابط فعال و متداوم باقشون شوروی میباشد، به کلینسوویچ گفته شد که بنابر اهمیت ستراتژیک این کودتای استخباراتی، برای او نشان قهرمانی شجاعت سفارش نموده است (نگاه: نخبه های روسی، ص ۱۱۳ - ۱۱۴)

کلینسوویچ درباره ملاقات خود با مسعود چنین راپور داده بود:

"نزاع های ذات البینی داخلی همیشه برای ما مفید بوده است، من نیز به آن علاقمند شدم، ما (مسعود و من) در يك منطقه بطرف، در يك نقطه مرتفع با هم دیدیم که هر دو از آنجا میتوانستیم اراضی را که او میخواست تحت کنترل داشته باشد تماشا کنیم، بعد از آن او نزد من بوقت شب آمد و با هم قرار داد را امضاء کردیم، مسعود به موجب این قرار داد بالای سپاهیان شوروی یا حکومت کابل در اراضی تحت کنترل خود حمله نخواهد کرد، و هر پیلوت شوروی را که طیاره اش سقوط داده شود، كمك خواهد کرد، تا آنوقت که ما او را در پنجشیر تنها گذاشته، به امور او مداخله نکنیم و برای او مواد و تجهیزات طبی، پول و اسلحه كمك کنیم. این نوع معامله با "باند های قرار دادی" نامنهاد، رسماً مجاز قرار داده شده، هدف آن جستجوی طریقه های سیاسی است به منظور جلوگیری از ضرورت استخدام

عملیات بزرگتر نظامی. (نگاه: شوفیلد: نخبه های سیاسی روسی، ص ۱۱۴)"
واستروتین علاوه بر متذکر شده بود که فرقه هوایی ۳۴۵ قشون شوروی برای مدتی همکاری بسیار نزدیک با احمد شاه مسعود برقرار ساخته و به معیت او گروه های مجاهدین را که برای تنظیم های دیگر کار میکردند و دشمنان درجه اول مسعود نیز بودند، نابود ساختند. (نگاه: شوفیلد، نخبه های شوروی، ص ۱۱۳ - ۱۱۴)

دگروال واستروتین این گروه جمع آوری استخبارات تحت نظر فرانز کلینسوویچ را "شاملون" نام گذاشته بود که بعد از گذشت ماه ها بحیث یک بازوی بسیار باکفایت جمع آوری استخبارات برای قوای ۳۴۵ تبارز نموده بود. این گروه مشتمل بر فارغ التحصیلان پوهنتون یا انستیتوت های شوروی بوده، اکثرشان در سنین بالاتر از بیست سالگی قرار داشته، عمدتاً اوزبک یا تاجیک بودند، ولی السنه پشتو، دری و هندی را نیز میدانستند. آنها به فرهنگ و کلتور مردم افغان به مقایسه صاحب منصبان هوایی سلاویک، شناخت به مراتب بهتر داشتند.

انعقاد این نوع قرارداد های صلح با رهبران مقاومت به این دلیل واجد اهمیت بود که از طریق آنها حداقل میتوانستیم کاروانهای نظامی شوروی را در بعضی قسمت های شاهراه سالنگ که خط حیاتی مواصلات برای شهر کابل بود، بطور محفوظ عبور دهیم. برای کلینسوویچ که در افغانستان برای هر کس بنام "کپتان فرانز" معرفی شده بود، (زیرا مردمان محلی در تلفظ اسم فامیلی او مشکلات داشتند) قایم ساختن تماس با احمدشاه مسعود به مراتب مشکلتر از ترتیب ملاقات با فرماندهان دیگر مقاومت بود. کلینسوویچ باری نوشته بود: " برای من بسیار مشکل بود کسی را پیدا کنم که متمایل به بردن پیامی به او باشد، عده زیادی از عکس العمل او در تشویش بودند و هویدا بود که او نیز درباره عکس العمل گروه های دیگر تشویش داشت." (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۲)

مسعود درین معامله در موقعیتی قرار داشت که اگر او حاضر به معامله گری

و انعقاد قرارداد با قوای شوروی شود، انجام عین عمل برای سایر گروه های مقاومت به مراتب سهلتر خواهد بود. واستروتین همچنین استدلال میکرد که انعقاد قرارداد با مسعود يك كودتای برازنده ستراژیك و سیاسی خواهد بود. لهذا به سپتسپروپ صلاحیت کافی اعطاء گردیده بود تا زمینه های وسیع تعهدات را به منظور تأمین تماس و روابط فعال و مستدام با احمد شاه مسعود تدارك نماید.(نگاه: سودو پلاتوف)

کلینسوویچ تفصیل پیامی را که به احمد شاه مسعود ارسال شده بود چنین در قید قلم آورده است:

"میخواهم بدانید که من حاضرم به هر جا و هر وقت که میسر گردد، بدون سلاح بدیدار او بروم.

بشخصیکه پیام ما را به احمدشاه مسعود میرساند شش لاری کاماز پر از بوره، گندم، برنج و کالا دادیم. ما باشور وشوق در انتظار جواب او بودیم... که بطور مثبت هما رسید. او با ملاقات ما موافقت کرد، توأم با عقد يك معامله و قرار داد." (نگاه: شوفیلد: نخبه های روسی، ص ۱۱۳)

شاملون در تأمین خطوط مواصلاقی و اعزام کاروانهای تجهیزات به طرف کابل بنهایت موفق بوده، ازموجودیت قرار دادهای عدم تجاوز با "گروه های قرار دادی" و در رأس آن قرار داد مهم با مسعود، بسیار راضی و خشنود بود. در تحلیل نهائی، يك پیشرفت قابل ملاحظه ستراژیك به سهولت میسر گردید که عاملین و کارکنان شوروی با موفقیت کامل، اطمینان، صداقت و اعتماد "گروه های قرار دادی" را بدست آوردند. (نگاه: شیبارتین، ص ۱۸۰)

او علاوه میکند:

شهادت شفاهی ایوان شومیلوف (سپاهی روسی که برای جنگ به افغانستان اعزام شده بود) نمایانگر این واقعیت است که چگونه برخی از عناصر مقاومت ملی افغان در خدمت روسها قرار گرفتند و برای تطبیق پلان های شوروی زمینه سازی

کردند و به این ترتیب شورویها توانستند خطوط مواصلاتی بین شمالی ترین مناطق کوهستانی و پایتخت کابل را مصئون گردانند. اینست گفتار شومیلوف:

نام من ایوان شومیلوف است، من در سال ۱۹۸۷ به افغانستان رفتم و با آخرین قطعه ایکه در سال ۱۹۸۹ مرخص شد ترخیص شدم. من بعد از دریافت تربیه لازمه نظامی به افغانستان رفتم، زمان تربیه ما کوتاه شد، فقط دو ماه را در برگرفت، من بحیث فیرکننده ماشیندار تربیه شده بودم، بعد از دو ماه، دولت شوروی به اعزام قطعه ما به افغانستان شروع کرد، گروپ اول، سپس گروپ دوم، و بعداً سوم. حدود شصت نفر باقیمانده بود، بما گفته شد که یک قطعه نمونه از کسانیکه باقی مانده اند ساخته میشود و هدف آن اینست تا به جنرالهای سپاه نمایش داده شود که به سربازان چه نوع تعلیم و تربیه نظامی داده شده است. معهذا بزودی هویدا گردید که یک گروپ دیگر نیز باید به افغانستان اعزام گردد. لهذا از جمله سی نفر متباقی، ده نفر آنرا انتخاب کردند و من هم در جمله همین ده نفر بودم. ما از طریق ترمذ ذریعه لاری های نوع کاماز به افغانستان سفر کردیم. اول بما گفته شد که به غزنی برده میشویم، ولی در دفتر گمرک بما معلوم شد که رهسپار قندز میباشیم، در نهایت به تاشقرغان رسیدیم.

در اولین محلیکه من بخدمت گماشته شدم تاشقرغان بود. بعد از آن در چند محل مختلف دیگر کار کردم، چونکه قبل از عقب نشینی سپاه ما، تغییرات زیادی رخ داده بود، در تاشقرغان، من جزء یک قطعه ماشیندار بودم، بعد از آن در قطعه استخبارات کارکردم و بالاخره به غند استخبارات قندز تبدیل گردیدم.

قبل از عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان، قطعه ما در ناحیه تحت تسلط فرقه ۲۰۱ مصروف عملیات بود که در مجاورت سمنگان و بغلان قرار داشت. احمد شاه مسعود گوریلاهای در این منطقه داشت. روابط ما با این گوریلاها شکل جالبی اختیار کرده بود، بطور مثال، در منطقه سمنگان صلح و آرامش بین ما حکمفرما بود، ما بالای عراده جات زره پوش دور هم می نشستیم و

گوریلاهای مسعود می آمدند و همراه ما تنباکو (سگرت) میکشیدند. واقعیت بدینمنوال بود که گوریلاهای مسعود با کاری نداشته و ما را آرام میگذاشتند، اما عساکر حکومت کابل را آزار می دادند. (نگاه: حسینی)

در این منطقه، در امتداد جاده، دو پایپ لاین وجود داشت که از اتحاد شوروی به جانب کابل میرفت، یکی آن تیل دیزل و دیگری تیل خاك دربر داشت. ما همراهی گوریلاهای مسعود قرار داد داشتیم که در ساحات هموار و شهری امنیت پایپ لاین را ما تأمین کنیم و در مناطق کوهستانی آنها تأمین کنند. ما به مقابل این خدمت ماهانه چند تن آرد و يك تانکر تیل به آنها میدادیم. چنانکه به خاطر دارم از جانب ما قوماندان فرقه ما و از جانب گوریلاها، مسعود قوماندان آنها این قرار داد را امضاء کرده بودند. مناسبات ما با گوریلاهای مسعود آنقدر دوستانه و گرم بود که آمران گوریلاها جوقه جوقه به مرکز قطعه ما می آمدند، دعوت مجلی هم برایشان ترتیب می دادیم، مسعود قوماندان گوریلاها و قوماندان ما بین هم قرار داد بسته بودند که به یکدیگر ضرر نرسانند. بعد ازین قرار داد، زندگی ما بسیار مسالمت آمیز شده بود.

(نگاه: هایناما، لیپانین و یورچنکو، ص ۱۳۳ - ۱۱۵)

در ارتباط به عملیه خاموش سازی دهات، تاکتیک بسیار معروف خنثی سازی شوروی از این قرار بود که به يك عملیات گسترده نظامی در يك منطقه یا يك دره متشبث شده تمام گروه های مقاومت مقیم منطقه و همچنین کوتل ها و معبرهای مرتفع مورد استفاده مجاهدین، بشمول قریه های حامی و همکار مجاهدین را محاصره و از بین می بردند. این نوع اعمال تروریستی به منظور منصرف ساختن خاتمه دادن هر نوع حمایت و كمك مردم دهات به مقاومت ملی و مجاهدین صورت می گرفت.

نوع دیگر، رشوت دهی به منظور جنگاندن گروه های مجاهدین علیه یکدیگرشان، چنانچه قبلاً" در بالا گزارش یافت، چند گروه مجاهدین به جناح

حکومت کمونیستی دیموکراتیک خلق پیوستند تا جبهه نام نهاد "پدر وطن" را تأسیس کنند. حکومت دیموکراتیک خلق همچنان یکتعداد از خونریزترین جنگ‌های را که بعضاً بین تنظیم‌های رقیب، در مناطق مشخص صورت می‌گرفت به دروغ بخود نسبت میداد. جنگ افسانوی بین احمد شاه مسعود و تنظیم‌های دیگر منتج به عقد قرار داد مسعود با اولیای نظامی شوروی گردید که به موجب آن مسعود به شوروی متعهد گردید که به تنظیم‌های دیگر جهادی اجازه نخواهد داد تا بالای سپاه شوروی یا حکومت کمونیستی کابل حمله کنند. (نگاه: شبارشین، ص ۲۱۴ - ۱۷۷)

در این وقت بود که احمد شاه مسعود به پیشنهاد قوماندان قوای شوروی در افغانستان حاضر به انعقاد قرار داد صلح شد که تا ۲۱ اپریل ۱۹۸۴ دوام داشت. باساز این قرار داد مسعود متعهد گردید که تبلیغات دشمنانه علیه شوروی را متوقف ساخته از فعالیت‌های نظامی علیه سپاه شوروی و حکومت افغان دست بردارد و از عملیات و فعالیت‌های گوریلائی سایرگروه‌های مجاهدین مانع گردیده و به کاروانهای حامل سلاح و مهمات مجاهدین در (زون) منطقه تحت تصرف خود اجازه عبور ندهد. همچنین مسعود باساز این قرار داد متعهد گردید که از مراجعت اهالی دره پنجشیر بخانه‌ها و قریه‌ها و وطن‌شان و اسکان مجدد اهالی پنجشیر در شهر کابل و سایر ولایات ممانعت ننماید. علاوه بر قبول و تطبیق کامل تمام شرایط فوق‌الذکر، احمدشاه مسعود موافقه کرد که در منطقه پنجشیر بالای قطعات عسکری افغان و شوروی حمله و فیر صورت نگیرد. اما احمد شاه مسعود در جریان مدت اعتبار این قرار داد از تماس با حکومت کارمل دوری جسته بلکه طور مستقیم با صاحب منصبان استخبارات اردوی ۴۰ شوروی در تماس و معامله بود. از خلال چنین سلوک و تعهدات، تمایلی را میتوان درک نمود که پیروی یک سیاست مستقل و مستقیم از سوی رهبری گروه جمعیت اسلامی در پشاور را با اولیای نظامی شوروی نشان میدهد.

(نگاه: شیبارشین ص ۲۱۴ - ۱۷۷)

زعامت جمعیت اسلامی افغانستان به سیاست کناره جویی از جنگ وعدم مقابله نظامی با لشکر شوروی دوام داده، خواست از دادن تلفات تا حد ممکن جلوگیری نموده و قدرت خود را برای جنگ های بعد از عقب نشینی قوای شوروی حفظ و ذخیره کند. همچنان عملیات نظامی از طرف قوای شوروی به مقابل قطعات احمد شاه مسعود متوقف گردید. بطور عمومی عملیات نظامی شوروی فقط محدود به بمباردمان هوایی ماند که در مناطق کوهستانی اثرات کم یا هیچ داشت. هدف ازین نوع عملیات واضحاً این بود که به مسعود و قوای تحت فرمان او هشدار داده می شد که شوروی هیچ نوع تخطی یا انحراف از روحیه توافقات سابق را تحمل کرده نمیتواند.

قرارداد احمد شاه مسعود با فرقه نمبر ۴۰ شوروی

به اساس تقاضا مصرانه رئیس جمهور، نمایندگان اتحاد شوروی مساعی جدی بخرچ دادند تا با احمد شاه مسعود تماس قایم ساخته همکاری او را با حکومت شوروی جلب نمایند. مقام فرماندهی نظامی شوروی از طریق میانه روها و با موافقت نجیب الله با احمدشاه مسعود تماس قایم نموده، موضوعاتی را برای مذاکره پیشنهاد نمودند که با مهر سفارت شوروی در کابل تصدیق و نشانی شده است. سند مذکور به این شرح است:

سند: نکات قابل مذاکره با احمد شاه

- ۱- تأسیس محلات تاجک نشین، با خود مختاری داخلی قوم تاجک، در چوکات افغانستان متحد، شامل ولایات بدخشان، تخار، کندز، بغلان، و بخش هایی از پروان و کاپیسا و قیام حکومت های خود مختار در این ساحه.
- ۲- نمایندگی از قوم تاجک و اشغال مقامات مشخص دولتی بداخل ارگان

ریاست جمهوری، پارلمان ملی و کابینه افغانستان.

۳- شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی، بحیث یک حزب مستقل و دارای حقوق مساوی.

۴- تأسیس یک قوای نظامی منظم تاجک به اساس تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان و شمول آن در اردوی دولتی افغانستان. تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی به ارتباط منافع ملی و به ارتباط اهداف عمومحکومتی، بشمول حفاظت از شاهراه حیرتان - کابل.

۵ - تأمین صلح در ساحات خود مختار قوم تاجک و زمینه سازی برای بازگشت زندگی عادی در این ساحات.

۶- موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقه شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان در این رابطه، همچنان کمک های چند جانبه، بشمول کمک هانظامی، اقتصادی، طبی و انواع دیگر کمکها، به شمول انکشاف تجارت سرحدی. موضوعاتی را که من درین سند گنجانیده ام سفیر کبیر شوروی، ورونتسوف و جنرال وی ای وارنیکوف با آن موافقه نموده و این موضوعات را از ملاحظه و منظوری زعامت جمهوری افغانستان گذشتانده اند.

احمد شاه مسعود پیام فرستاد که حاضر به مذاکره این موضوعات میباشد و هکذا خودش پیشنهادات دیگری هم دارد. نمایندگان شوروی با رفتن به محل ملاقات بدون محافظ و بدون اسلحه موافقت کردند. هیأت شوروی مشتمل بر سفیر کبیر شوروی، یوری ام ورونتسوف و قوماندان گروپ عملیات نظامی وزارت دفاع شوروی جنرال وی آی وارنیکوف بود. در این ملاقات به مسعود گفته شد تا قرار دادی با حکومت کابل منعقد ساخته و به همکاری واحدهای اردوی افغان به حفاظت شاهراه کابل - حیرتان پردازد. یا اینکه به تنهایی با قوای خودش این شاهراه را محافظت نموده و تضمین تحریری بدهد که به کاروانها و قطعات اردو در این منطقه مزاحمتی ایجاد نخواهد شد. (نگاه: شیبارشین، ص ۱۷۷ - ۲۱۴)

مسوده پروتوکول

میان قومندانی قوای شوروی مقيم افغانستان و قوای مسلح پنجشیر

به منظور ایجاد و تمایل برای استقرار صلح در افغانستان، طرفین متعاقدين، پروتوکول هذا را امضاء نموده اند و به اساس آن مکلفیت های ذیل را بعهده گرفته اند:

۱- قطع و توقف کامل عملیات نظامی در سالنگ جنوبی و دیگر نواحی مجاور شاهراه کابل - هیرتان، شامل قطع هر نوع فیر و حمله توسط هر نوع سلاح بالای مواضعکه در تصرف قطعات گروه های جمعیت اسلامی میباشد و توقف هر نوع عملیات بر قریه جات، قطعات اردو، پوسته ها و مواضعیکه در تصرف اردوی شوروی و قوای حکومت افغان، محافظین سرحدی و حارندوی میباشد.

۲- قطعات مسلح پنجشیر مسئولیت محافظت ساحه میان تاجکان و چوگنی را بمنظور قطع فیر، حمله، دزدی و غارتگری و انواع دیگر عملیات خصمانه علیه سپاه شوروی و حکومت افغان متعهد و تضمین مینمایند.

۳- جانب شوروی متعهد می شود تا به اساس توافق جانبین، مقدار لازم وسائل، تجهیزات و مواد مورد نیاز را بداخل مدت و زمان موافقه جانبین، برای رفع نیازمندیهای مادی پنجشیر و نواحی دیگر مربوط به قسمت های مشخص شاهراه سالنگ تهیه و تدارك نماید.

۴ - به قطعات و گروه های تنظیم های دیگر اجازه داده نمی شود که به منظور فیر و حمله بالای سپاه شوروی و حکومت کابل داخل ساحه مشخص شده در این معاهده گردیده و به عملیات تروریستی یاسبوتاژ پایپ لاین (لوله های نفت) بپردازند. اگر تلاشهایی توسط اعضای مسلح تنظیمهای دیگر غرض فیر و حمله

صورت بگیرد، جانب شوروی اظهار آمادگی می نماید تا به قطعات مسلح پنجشیر
باثر تقاضای آنها توسط قوای توپخانه و هوایی کمک نماید.

۵ - تبادلہ معلومات و مساعی مشترک به منظور پیدا کردن اتباع شوروی و
افغان که در منطقه شامل این قرار داد مفقود الاثر شده اند.

۶- در حالت تزئید اضطرابات و تشویش، انعقاد میتنگ ها و جلسات به
منظور مشوره دو جانبه پیرامون قطع و جلوگیری از عملیات جدید نظامی به نفع
تأمین صلح در منطقه و زون مشخص.

۷- ساحه پروتوکول هذا در سرتاسر قلمرو سی کیلومتری بهر دو طرف خطوط
مواصلات بین تاجکان و چوگنی اعتبار خواهد داشت. در ماورای این ساحه، سپاه
شوروی وقوای مسلح پنجشیرحق دارند تا عملیات نظامی به منظور امحای گروه
های مسلح مربوط به تنظیم های دیگر را که به مقابل سپاه شوروی و قوای
پنجشیر عملیات نظامی خود را منقطع نساخته اند، انجام بدهند.

۸- پروتوکول هذا بعد از امضاء و انعقاد آن فوراً مورد تطبیق قرار می گیرد.

منبع اطلاعات: گروپ عملیات نظامی شوروی در افغانستان، دسامبر ۱۹۸۸
این سند به امضاء و ملاحظه شد جنرال بی وی گروموف، وزیر دفاع اتحاد
شوروی، شهنواز تنی و احمد شاه مسعود رسیده است.

(شیبارشین، ص ۱۷۷ - ۲۱۴)

در آخرین تحلیل، مرکز استخبارات اردوی نمبر ۴۰ شوروی (شاملون) در باره
نتائجکه از این توافقات بدست آورده اظهار میدارد: در سال ۱۹۸۲ ما به هدف
نهایی خود نایل شدیم، ما توانستیم تماسهای قوی با احمد شاه مسعود قایم سازیم
که تا زمان عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان حفظ شده بود. خصوصاً در
سال ۱۹۸۲ نمایندگان اردوی نمبر ۴۰ شوروی و شخص خود احمد شاه قرار دادهائی را
امضاء کردند که مسعود را متعهد ساخت تا بالای قطعات اردوی شوروی در
قسمت جنوب دره سالنگ که او بالای آن ناحیه تسلط مستقیم و مستقل داشت،

فیر و حمله را اجازه ندهد. (گروموف، قطعات محدود، ص ۱۸۸ - ۱۹۷)

او می نویسد:

با اینهم، موفقیت های قابل ملاحظه نصیب شورویها گردیده است که مهمترین موافقه آتش بس، در طول جنگ ده ساله تهاجم شوروی بر افغانستان، بدون شك معاهده می باشد که در ماه فروری ۱۹۸۲ با احمد شاه مسعود منعقد گردیده. باساس شرایط این مقاوله، مجاهدین دره پنجشیر تحت قومانده مسعود، قبول کردند بالای کاروانهای شوروی و حکومت کابل حمله و فیر نکنند، همچنین از حمله سایر گروه های مقاومت جلوگیری نمایند. همین قرار داد مسعود با روسها بود که هسته مخالفت شدید بین مسعود و حزب اسلامی حکمتیار را بوجود آورد که تا امروز دوام دارد. مسعود با حمایت و وسائل فرقه نمبر ۴۰ شوروی بطور متواتر بالای سپاهیان حزب اسلامی حکمتیار حمله و کشتار نموده است. (نگاه: حسینی).

این قرار داد البته برای هر دو طرف (مسعود و شوروی) مفید و مثمر بود. برای قوای شوروی مصئونیت شاهراه حیاتی سالنگ که خیلی آسیب پذیر بود، توسط این قرار داد تأمین گردید. در عین زمان برای مسعود فرصت داد تا قوای خود را تجدید تنظیم نموده، قدرت نظامی اش را با استفاده از وسایل حربی، غذا و پول نقد که از شوروی ها بقسم رشوت دریافت می نمود استحکام بخشد، علاوهً يك پنجم قیمت اموال تجارقی ساخت شوروی که از راه سالنگ به طرف کابل میرفت، در صورتیکه عبور آنها بدون کدام واقعه ازطریق سالنگ صورت میگرفت، ازجانب روسها بقسم حق العبور به احمد شاه مسعود داده میشد. (نگاه: روبین، ص ۱۵۹)

برای شورویها معامله با افغانها اگر چه آبستن برخی مشکلات بود، اما برای صاحب منصبان اداره استخبارات شوروی، مشاهده آن، چندان غریب و نا آشنا نبود. ولی قضیه مسعود در نظر آنها بسیار شباهت داشت به داستان معروف تولستوی بعنوان " جهان حاجی مراد" که چگونگی تلاش روسی ها برای تسلط بر

قفقاز (در قرن نهم) را بیان میدارد. این داستان تصمیمات تاکتیکی سپاهیان محلی قفقاز را که با سپاه تزار روس به مقابل دشمن ابدی شان همکاری میکردند به نمایش می گذارد.

(نگاه: شوفیله، ص ۱۱۳ - ۱۱۴)

مساعی دولت ها به منظور رشوت دادن به قوماندان های مجاهدین و قبایل سرحدی همیشه موفقیت آمیز نمی باشد. چنانچه در سال ۱۹۸۰ وزیر امور سرحدات حکومت کابل (فیض محمد) شخصا " رشوتی به مبلغ بیست و هشت هزار دالر را غرض تأدیه به قبیله زدران در بدل همکاری بادولت (که قبلاً" بین دو طرف موافقه شده بود) باخود به منطقه برد، ولی قبیله سرحدی مذکور وزیر رژیم و دو نفر همراهانش را به قتل رسانده، پول را نیز تصرف کردند.

يك قوماندان جهادی دیگر در ولایت وردك مربوط به تنظیم سیاف با قبول رشوت به رژیم کابل پیوست، اما اکثریت افراد تحت قومنده اش از او بریدند و به گروه دیگر مقاومت پیوستند. يك عده از قبایل سرحدی پاکستان وقتاً فوقتاً با رژیم کابل همکاری داشتند و در بدل آن مقادیر زیاد پول دریافت می نمودند، از جمله اینها قبیله شینوار ولایت ننگرهار و قبایل اسماعیل خیل و مندوزی ولایت پکتیا میباشند.

در ماه فروری سال ۱۹۸۸ پروفسر روبین امریکائی، از زبان يك نفر قوماندان در ولایت ننگرهار حکایت میکند که میگفت: کارکنان (خاد) مقدار زیاد پول باو پیشکش کردند تا با روسها همکاری کند او گفت: " من بروی آنها تف انداختم، آنها فکر میکنند جهاد يك تجارت است." (نگاه: روبین، ص ۳۳۶)

صاحب منصبان استخبارات شوروی با مهارت های که در فعالیت های استخباراتی داشتند و با امکانات وافر که در اختیار شان بود، به سرعت و سهولت توانستند دهقانان مسکون در قریه جات مجاور پایگاه های مشترک روسی و کمونیستهای افغان را و همچنین کسانی را که در مجاورت پایگاه های نظامی

شوروی زندگی میکردند، از طریق اعطای پول و تعجیزگری به صلح و همکاری حاضر سازند. مردان شکار شده و اجیر را تشویق میکردند تا حلقه ای از افراد قریه را به معاش بلند برای خدمات امنیتی در قریه و محافظت منافع شوروی تشکیل بدهند. نمونه های موفقیت آمیز این پالیسی در دو نقطه استراتژیک در ولایات بغلان و پروان، دیده می شد که شاهراه حیاتی شمال - جنوب، میان کابل و اتحاد شوروی از آن می گذشت، در واقع، مخلوطی از عملیات اغواگری - تعجیزگری در ولایت پروان برای روسها آنقدر مثمر و موفقیت آمیز بود که چند نفر ژورنالیست غربی در سال ۱۹۸۳ گزارش دادند که فعالیت مقاومت ملی در آن ولایت کاملاً فلج شده است. (نگاه: گروموف، ص ۱۱۸-۱۹۷)

به يك نفر خبر نگار کمونیست ایتالوی، هنگام دیدار او از کابل (در ماه جنوری ۱۹۸۴) از سوی مقامات صلاحیتدار گفته شد که: "قرار داد های زیاد، شاید يك درجن میان حکومت دیموکراتیک خلق افغانستان و عده ای از عناصر مقاومت ملی صورت گرفته که باثر آن بعضی گروپهای مجاهدین به مقابل دیگر اعضای مقاومت ملی قد علم کردند." (نگاه: زالوکا، ص ۲۴۵)

اما هیچکدام از پالیسی ها و ستراتیژیهای فوق الذکر، اهداف نهایی روسها را در دوره اشغال افغانستان برآورده نتوانست. اگرچه شورویها میتوانند به برخی از موفقیت ها اشاره کنند، بطور مثال قرار داد با احمد شاه مسعود، اما موفقیت های شان در مقایسه با توقعات امپریالیستی و جاه طلبانه شان ناچیز بود. معهذا قرار داد روسها با مسعود برجریانات افغانستان در آینده نیز اثراتی خواهد داشت. چنانکه پروفیسور الکزاندر فیدوتوف درین اواخر در رادیو (پیام افغان) گفت:

"روسها به بهره برداری از عوامل مخفی در افغانستان ادامه میدهند تا ظواهر مداخله مستقیم را مغشوش ساخته و هدف خود را که بازگشت به امپراطوری میباشد تحقق بخشند." او علاوه می کند:

پشتونها تخمین ۴۰ تا ۵۰ فیصد یا بیشتر نفوس قبل از جنگ در افغانستان را

تشکیل میدادند، پشتونها مردمان جنگجو و مستقل هستند که از لحاظ تاریخی سلطه و حکومت اجانب را هرگز نپذیرفته اند، اینها بر افغانستان مسلط بوده و باین کشور خصلت و کرکتر خاص خود را از عصر سکندرکبیر تا ایندم حک کرده اند. (نگاه: کارو، ص ۱۳۴ - ۱۳۵)

پشتونها با منطقه شمال دریای آمو تعلقات قومی نداشته و بطور مؤثر غیر قابل هضم مانده اند. علاوهً تخلیه مناطق پشتون نشین و اجبار پشتون ها به هجرت بسوی پاکستان از این رهگذر نیز برای روس ها اهمیت داشت که اینکار به عدم استقرار اوضاع در پاکستان می انجامد، چون اقلیت بزرگ پشتون ها در پاکستان از سالها باینطرف از سوی روس ها به تجزیه طلبی تشویق می گردیدند و این تجزیه طلبی از جانب کابل نیز حمایت می شد. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ - ۱۳۱)

گرچه همه مناطق تا اندازه ای مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، ولی طرز معامله روسها با اهالی مناطق پشتون نشین و غیر پشتون نشین بطور قابل ملاحظه متفاوت بود. در حالیکه عملیات نظامی و دهشت افگنی غرض تخلیه مناطق در ساحات دیگر نیز اجرا می شد و چند منطقه غیر پشتون نیز غیر مسکون ساخته شد. ولی ستراتیژی عمومی شوروی متوجه خالی ساختن مناطق پشتون نشین و تغییر دادن ساختار قومی افغانستان بود. این دگرگونی در ساختار قومی افغانستان به این دلیل برای شوروی اهمیت داشت که می خواست این سرزمین دارای اهمیت ستراتیژیک را در طویل المدت در جمهوریت های آسیای مرکزی مدغم کند. چون تاجکان افغان، اوزبکان افغان و ترکمنان افغان با آنها تعلقات قومی دارند، این نوع دگرگونی بدون شك تحت زعامت احمد شاه مسعود که يك نفر قرار دادی روسها و تاجك بود، بسهولت بیشتر انجام یافته میتواندست. (نگاه: فیدوتوف)

باساس ارقام مهاجرین راجستر شده (که توسط حکومت پاکستان و ایران ارائه شده) شش میلیون افغانی دهاتی، که اکثریت شانرا پشتون تشکیل میدهد، بمهاجرت سوق داده شدند. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ - ۱۳۳)

برای مهاجر ساختن اینها از تكتيك های مختلف کار گرفته شد. با بمباردman های هوایی، قریه های آنها را بxak مبدل می ساختند، اهالی در حال فرار را با هلیکوپتر ها تعقیب و کشتار میکردند، قریه های خاصی را انتخاب میکردند و برای آواره ساختن باشندگان آن از شیوه های بیرحمانه گوناگون کار می گرفتند. مزارع را هنگام درو آتش می زدند، باغها و تاکستانها را تخریب می نمودند، رمة های گاو و گوسفند را نابود می ساختند، چون قرار برآن بود که آواره ها و مهاجرین دوباره عودت نکنند، سیستم آبیاری منطقه را که زراعت برآن اتكاء دارد، تخریب میکردند، تالمزارع به دشت های سوزان مبدل گردد. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ - ۱۳۳)

تا اواسط سال ۱۹۸۰، آوارگان افغان نصف نفوس مهاجرین جهان را تشکیل می دادند، افغانستان تقریباً از نصف نفوس خود محروم شده بود، ولی حملات شورویها همانطور دوام داشت تا مسکونین بقیه دهات را نیز مجبور به ترك وطن سازند. تمام مناطق پشتون نشین در جنوب کشور تخریب، تخلیه و متروک شده بود. علاوه بر ارقام مهاجرین راجستر شده، ارقام ثابت دیگری نیز وجود دارند، احصائیه گیری در افغانستان هرگز دقیق نبوده، نفوس شماری سرتاسری در افغانستان که اکثریت نفوس آن دهاتی بوده و در ساحه برابر با مساحت فرانسه بطور وسیعاً مجزا و پاشان در نقاط دوردست کوهستانی زندگی دارند، بشمول قبایل کوچی، هرگز بشکل دقیق صورت نگرفته است. برحالیکه بسوادى در کشور مسلط است، زاد و ولد و وفیات و دیگر ارقام مطالعه نفوس به ندرت ثبت شده است. نفوس شماری تخمینی قبل از جنگ افغانستان، توسط ملل متحد، که نفوس کشور را بین پانزده تا هفده ملیون تخمین میکرد، بطور عموم قبول شده بود، ارقام کشته شدگان بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ را بصورت موثوق ارائه کردن نا ممکن میباشد. ولی هر کدام از ارقام قبل از جنگ و تلفات دوران جنگ را که بکار بریم، به وضاحت معلوم میشود که حداقل ۱۰ الی ۱۷ فیصد کشته شدند و تا ۵۰ فیصد دیگر نیز مجبور به آوارگی در داخل و مهاجرت به خارج شدند، در مجموع ارقام

مذکور بالغ میشود بر تلفات نصف نفوس افغانستان. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ - ۱۳۳) معه‌ذا، در مورد پشتونها که بخاطر ملاحظات "پاکسازی قومی" هدف حمله قرار گرفتند و در هر دو کتگوری (قتل و جلای وطن) تعداد بیشتر تلفات را متحمل شدند، این ارقام وانمود می‌سازد که بین ۲۵ تا ۳۱ فیصد نفوس پشتون مجروح و یا به قتل رسیده است. چونکه دو سوم تا سه چهارم حصه تلفات در تمام کتگوریاها (بنوعیکه ارقام مقتولین و مجروحین با تعداد جلای وطن یکجا ساخته شوند) از پشتونها بوده، این ارقام تلفاتی در حدود ۸۰ فیصد نفوس پشتون را نشان میدهد. اگر موضوع مراجعت به وطن مهاجرین بعد از سال ۱۹۹۲ به میان نمی‌آمد، این وضع موجودیت پشتون در کشور را بطور مؤثر نفی میکرد و کرکتر و هویت هزار ساله منطقه را دگرگون می‌ساخت. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۱)

بطور مثال، قندهار که دومین شهر بزرگ افغانستان و اکثریت کلی آن پشتون است، نفوس آن از ۲۵۰،۰۰۰ به حدود ۳۵،۰۰۰ تقلیل یافت. بسیاری مناطق متروک گردید. سیاحان غربی که قریه جات زنده و فعال دره های لوگر را در سال ۱۹۸۵ دیده بودند، همان قریه ها را در اواخر سال ۱۹۸۶ به تعقیب شدید ترین مباردمان های هوائی شوروی، کاملاً متروک و خالی یافتند،

بر اساس نمونه هائیکه از سرگذشت کشورهای آسیای مرکزی بدست آمده، ستراتیژی جنگ شوروی در افغانستان بر تخریب مناطق پشتون نشین و تضعیف و سرکوبی هرچه بیشتر این قوم و انعدام مردم پشتون و استخدام گروپ اقلیت (تاجک) استوار بود، گروپیکه ازطریق رشوت بسهولت جذب شد و توسط وعده های اعطای يك نوع حکومت تحت کنترل محدود، به آسانی استخدام شد، این ستراتیژی در متن قرار دادی درج شده بود که بین احمد شاه مسعود و مقامات نظامی شوروی منعقد گردید. همچنان در جریان کشمکش های جاری در پروپاگندهای مشترك ومتداوم دولت روسیه و شورای نظار شنیده و ملاحظه میشودکه طی آن حکومت دو صد و چند ساله پشتونها را ظالمانه تاپه میزنند.

روسیه امروزی، مانند گذشته، احمد شاه مسعود، يك مشتری و همکار دوران جنگ سرد خود را تمویل و کمک میکند، روسیه می خواهد با استفاده از او میان افغان ها تفرقه ایجاد کند و درگیرهای قومي را باعث شود و بدینترتیب از اعاده صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت مرکزی مانع گردیده، سلطه اش را بر کشور های آسیای مرکزی و ذخایر سرشار نفت و گاز شان استحکام بخشد و نگذارد این کشور ها از طریق افغانستان با بقیه دنیا وصل شوند و از گشایش راه تجارتکه کویته را از طریق کندهار، لشکرگاه، هرات و تورغندی با ترکمنستان وصل میکند، مانع شود و بازارهای آسیای مرکزی مثل سابق در تصرف مسکو باقی بماند. علاوه، عدم استقرار در افغانستان باعث می شود تا افغانها نتوانند خساره جنگ تحمیلی را از مسکو مطالبه کنند.

تماسهای نجیب

طی این مدت از طرق مختلفی با ما تماس هایی برقرار شد که با نجیب در مورد حکومت ائتلافی موافقه نمائیم.

در جریان گفتگوها با هیئت های پاکستان، عربستان سعودی، ایران، عراق، لیبیا و سازمان الفتح در یافتیم که مسکو و کابل هردو برای حل بحران افغانستان، خواهان مذاکره و تشکیل حکومت ائتلافی اند، همچنان از چینل های گوناگون، پیام های شخصی نجیب بما رسید، ولی خان رهبر حزب عوامی ملی پاکستان در همین راستا غرض ملاقات بخانه ام آمد، بر این تأکید داشت که بوساطت او، مذاکرات با نجیب را آغاز کنیم. پیغام های ارسالی بدست بعضی از میانجیگران حاکی از آن بود که گویا نجیب به این راضی شده که بخاطر تشکیل حکومت مؤقت از قدرت دست بردارد، مگر اینکار را زمانی میکند که بالمواجه با من ببیند.

باری در پیغامی چنین گفته بود: حکمتیار را بحیث برادر بزرگ می پذیریم و ده وزارتخانه مهم کابینه را خودش انتخاب نماید. و این پیام را پنج روز قبل از استعفایش فرستاد که اگر شما با حکومت ائتلافی موافقه نکردید، آنگاه خواهید دید که ما قدرت را به چه کسی می سپاریم؟ این مطلب را هم گفته بود که در نتیجه مخالفت با حکومت ائتلافی اگر ظاهرشاه روی صحنه آمد، مسئولیت آن بدوش حکمتیار خواهد بود. باهیئت های نجیب در لیبی و عراق نیز دیدارهایی صورت

گرفت. از جانب ما کریاب و غیرت بهیر و از جانب آنها در مذاکرات بغداد یعقوبی، سلیمان لایق، وطن جار وکاوایی و در مذاکرات طرابلس سلیمان لایق وکاوایی، نمایندگی میکردند.

اصرار آنان در تمام این دیدار ها و رفت و آمد ها فقط يك مسأله بود: تشکیل حکومت ائتلافی میان آنها و حزب اسلامی، بدیهی است که از جانب ما نیز همواره يك جواب ارائه می شد و آن اینکه قدرت به يك حکومت مؤقت غیر ائتلافی انتقال یابد، سپس انتخابات برگزار شود و اعضای حزب وطن صرف به امتیاز عفو عمومی اکتفا نمایند.

در حالیکه نجیب با گروههای دیگر نیز تماس داشت، مگر بها مسلسل می گفت که: مشکل فقط از راه تفاهم میان حزب اسلامی و حزب وطن حل می شود. اگر حزب اسلامی موافقه نماید، مخالفت احزاب کوچک جایی را نمی گیرد.

مگر ما از یکسو با توجه به اصول اسلامی نمیتوانستیم با حکومت ائتلافی با آنها توافق کنیم و از سوی دیگر به این هم واقف بودیم که حکومت ائتلافی نتایج ذیل را تحویل خواهد داد:

۱- برای تصفیه گروههای دیگر، به جنگ کشانده می شویم، معنی این توافق ائتلاف با کمونستها و جنگ با مجاهدین بود.

۲- در حالیکه حکومت های ائتلافی مرکب از احزاب سیاسی غیرمسلح، ولی دارای عقاید مختلف، ناکام و شکننده اند، حکومت ائتلافی دو طرف مسلح که سالها در مقابل یکدیگر جنگیده اند، چگونه موفق خواهد شد و دوام خواهد کرد ؟ در حالیکه يك طرف به اسلام عقیده دارد و طرف دیگر کمونست است، یکطرف آزادی کامل کشورش را میخواهد و طرف دیگر صددرصد مزدور اجنبی است.

۳- شرکت در حکومت ائتلافی که در آن اردو، خاد، کمربندهای امنیتی شهر های بزرگ، و امنیت شاهراهها در دست کمونست ها باشد، به مفهوم تسلیم شدن به آنها است و طبیعی است که چنین ائتلافی صد در صد برمحور منافع دشمن

میچرخد.

۴- اگر خلقها و پرچمی ها که دارای عقاید و افکار یکسان اند، حامی و مربی آنها یکیست و هردو از مسکو توجیه و تنمیه می شوند، نمیتوانند بر سر تقسیم قدرت کنار بیایند، هردو گروه بر سر قدرت باهم جنگیدند، از کشتن و بستن و تبعید همدیگر خودداری نکردند، روسها تا آخر نتوانستند در میان آنها اتحاد واقعی بیاورند، پس ائتلاف آنها با مجاهدین چگونه عملی خواهد بود ؟ به این نکته نیز توجه داشتیم که یگانه راه آسان و مطمئن نجات از شر کمونست ها، اینست که قدرت بیک حکومت مؤقت غیر ائتلافی انتقال یابد، سپس انتخابات برگزار شود، با اینکار:

الف: حزب وطن متلاشی می شود.

ب: از داخل شدن افراد مسلح بکابل و جنگهای ذات البینی مجاهدین جلوگیری می گردد.

ج: سلسله رسیدن بقدرت از راه سازش ها و کودتاها و با استمداد از اجانب، برای همیشه پایان می یابد و انتخابات بعنوان یگانه وسیله مشروعیت نظام و یگانه راه انتقال قدرت از دستی به دست دیگری پذیرفته می شود.

د: از تاراج شدن دارایی های عامه و تجهیزات اردوی ملی جلوگیری می گردد. مذاکرات مزبور به این دلیل بی نتیجه ماند که ما حکومت ائتلافی را نپذیرفتیم و آنها به حکومت مؤقت غیر ائتلافی موافقه نکردند.

حالت رکود و تلاش کودتا

ناکامی عملیات جلال آباد، ادامه حکومت نجیب، سازش ها، آتش بسهای بعضی گروهها با رژیم کابل، کنار آمدن بعضی قوماندانان نفوذی ونام نهاد با دستگاه خاد، گشایش شاهراه کابل - گردیز توسط رژیم، توسعه کمربندهای امنیتحکومت تا میدان شهر و لوگر، رفت و آمد مصئون کاروانهای اکمالاتی رژیم در شاهراه سالنگ، انحلال حکومت مؤقت مجاهدین، گسترش جنگهای مسعود علیه حزب اسلامی از پنجشیر به سائر نقاط شمال، تبلیغات شدید رسانه های خبری علیه مجاهدین و به نفع رژیم کابل و خودداری پاکستان از برسمیت شناختن حکومت مؤقت از موجبات مهم و اساسی سایه افگندن رکود خطرناک بر فعالیت نیروی مقاومت بود که در هم شکستن آن به يك ابتکار جدی نیاز داشت. این ابتکار کمافی السابق بایست بدست حزب اسلامی صورت می گرفت، درگروههاکوکچک چنین توان و استعدادی سراغ نمی شد.

بخاطر وارد کردن ضربه کاری و شدید به رژیم از داخل، و توسط افسران ناراض، تصمیم گرفتیم تا کار در اردو را تسریع بخشیم و از طریق اردو کار مؤثری بنمائیم، با این اقدام یا رژیم سرنگون می گردید و یا لاقلاً رکود موجود پایان می یافت.

جنرال آصف شور در حربی سونحی هم صنفی ام بود، موصوف در زمان اقتدار کمونست ها مدتی درننگرهار و مدتدرگردیز قوماندان قطعات دولت بود. هرچند که در آخر وقت استاد کورس (آ) بود، با نامبرده تماس برقرارکردیم، او به صفت يك صاحب منصب ورزیده و باوجاهت، شانس خوب کارکردن در اردو را داشت. جنرال شور آماده شد تا با استفاده از اعتبار خود، افسرانی را دعوت و تنظیم کند که از ادامه روند اوضاع ناراض و درتکاپوی بیرون آوردن کشور از بحران جاری بودند.

باید متذکر شد که من از صنف ۶ تا ۹ در لیسه حربی درس خواندم. درصنوف ۶،۷،۸ اول نمره صنف خود بودم، آصف گاهی دوم و گاهی سوم نمره می شد. مگر درصنف ۹ وی اول نمره و من دوم نمره شدم، دلیل این تحول ناگهانی نزد من آمدن کاکای آصف شور به لیسه حربی بود، نفوذ او بر استادان لیسه باعث شد که در حصه من حق تلفی شود. بهمین خاطر تصمیم گرفتم که لیسه حربی را ترك کنم. نتیجه سه سال درس خواندنم در لیسه حربی این شد که حالا تعداد زیادی از همدوره های من در اردو به رتبه جنرالی رسیده اند، و بمن این امکان را فراهم ساخت که در میان ایشان کارکنم. جنرال آصف شور پس از مدت کوتاهی بوسیله نامه مفصلی اطلاع داد که تا حد زیادی در کار خود کامیاب هستم، با تعداد زیادی افسران تفاهم نموده ایم، اکثرشان باما موافقت و بالای دیگران کار جریان دارد. پس از مدتی، کار او به مرحله ای رسید که از من تقاضای ارسال کست بیانیه رادیویی و تلویزیونی را کرد. من متن کتبی آنرا فرستادم. نکات اساسی بیانیه قرار آتی بود:

- ۱- سرنگونی رژیم منحوس سابقه را به ملت تبریک می گوئیم.
- ۲- بخاطر نجات کشور از شر اهریمن جنگ، غیر از اقدام عسکری بوسیله افسران، چاره دیگری نبود، ما این اقدام را نه بخاطر کسب قدرت، بلکه بخاطر پایان دادن به تراژدی جنگ نموده ایم.
- ۳- ما افسرانی هستیم که به اعاده هویت اسلامی واستقلال کشور خود علاقمندیم و میخواهیم که قدرت سیاسی به حکومت منتخب اسلامی انتقال یابد.

۴- از تمام رهبران جهادی دعوت میکنیم که با حکومت مؤقت بطرف و انتخابات، تحت نظارت همین حکومت موافقه نمایند.

عده ای از افسران به این نظر بودند که لازم است توافق تمام تنظیم ها و یا بعضی گروههای مؤثر، قبل از اقدام گرفته شود. ما بخوبی درك میکردیم که گروههای دیگر با این کار موافقه نمکنند زیرا:

الف: برخی از احزاب با حکومت مؤقت و انتخابات به این دلیل مخالفت میکردند که از اینطریق نه تنها چانس رسیدن به قدرت را نداشتند، بلکه با این کار از صحنه کنار میرفتند.

ب: برخی دیگر به قدرت های خارجی خصوصا" غرب چنان وابسته اند که هرگز با برنامه ای موافقه نخواهند کرد که مورد تائید این قدرت ها نباشد. باوجود آن، در یکی از جلسات رهبران احزاب، این مسأله را بطور مجمل چنین مطرح کردم: عده ای از افسران اردو پیام فرستاده اند که اگر تمام رهبران به يك حکومت مؤقت و انتخابات موافقه نمایند، آنها آماده اند رژیم نجیب را سرنگون کنند. عكس العمل سران احزاب همان چیزی بود که ما حدس می زدیم، از جمله این رهبران ، دوتن آنها به رژیم کابل اطلاع دادند که متوجه باشید، حزب اسلامی نقشه کودتا را در کابل ریخته و حکمتیار در یکی از جلسات به ما چنین و چنان گفت!! بهر صورت ما فیصله کردیم که این کار حتما" انجام یابد. در این هنگام اختلاف میان نجیب و وزیر دفاعش، شهنواز تنی، به اندازه ای حاد گردیده بود که سفیر روسیه و هیئت های عالیترتبه اش قادر به مصالحه میان آنها نشدند، شواردنازه وزیر خارجه شوروی و ورائتسوف سفیر باصلاحیت روسیه در کابل، از نجیب پشتیبانی میکردند، مسکو در این منازعه از نجیب حمایت میکرد و بر خلقها و هواخواهان امین بدگمان بودند که گویا آنها با منافع روسها علاقه خاصی نداشته و روحیه ملیت خواهی برآنان مسلط است، این حقیقت بهمه روشن بود که قدرت جنگی اصلی رژیم در دست خلقی ها بود، اعضای حزب خلق اکثرا" از خانواده های بی بضاعت و

غریب پشتون و اعضای حزب پرچم غالباً" از خانواده های ثروتمند تاجک ترکیب یافته بود. در میدان جنگ، بیشتر خلقی ها حضور داشتند، مگر سهم آنها در قدرت به اندازه مشارکت شان در نبرد نبود.

جنرال آصف شور توانست که از این نزاکت ها بحد اعظمی بهره برداری کند؛ خستگی قطعات اردو از جنگ درازمدت، بی اعتمادی در باره آینده جنگ و برخورد اهانت آمیز و مغرورانه مشاورین روسی با افسران افغان، عواملی بودند که افسران غیرکمونست و بیزار از مارکسیزم را ترغیب نکرد که به آغوش ملت برگردند و با جریان هوادار اقدام نظامی علیه رژیم یکجا شوند.

جنرال آصف شور در نامه های اخیر خود بمن اطلاع داد که: در قرارگاه وزرات دفاع و حول وحوش وزیر دفاع کار پیشرفت زیاد کرده، قرارگاه و دفتر وزارت، کلاً" در کنترل ماست، مگر شخص وزیر را در جریان نگذاشته ایم، در وقت صدور قومنده اقدام، سوق و اداره نیروها در دست ما خواهد بود. آنها در نظر داشتند که اقدام شانرا در زمانی آغاز نمایند که تشنج میان نجیب و تنی به درگیری مستقیم تبدیل شود، مگر این تصمیم موجب شد که اقدام به تعویق بیفتد و برای نجیب در مقابله با این خطر فرصت آمادگی فراهم گردد.

نجیب را در مقابله علیه وزارت دفاع، قوت های مسلح خاد و در مقابله با قوای هوایی، قوای هوایی مزارهمراهی نکرد. نجیب قبل از تحرکات وزارت دفاع دست به اقدام زده و توسط تانکهای ریاست پنجم خاد، قرارگاه وزارت دفاع را محاصره کرد، تصادم عملی آغاز شد و جنرال آصف شور قومانده سوق و اداره نیروها را در دست گرفت، جنرال شهنواز تنی بجای اینکه در قرارگاه خود بماند، ذریعه موثر جیب خود را به میدان هوایی بگرام رساند. میدان بگرام از هواخواهان نجیب تصفیه و عملاً" در اختیار نیروهای مخالف بود. بمباری مسلسل بر ارگ را آغاز کردند، در این جریان میدان بگرام از مزارشریف هدف موشک های اسکاد قرارگرفت، و تحت بمبارد شدید گرفته شد، در این بمبارها جنرال مصطفی

سهم تعیین کننده داشت، میدان هوایی بگرام فلج و ارتباطات جنرال تنی با قرارگاهش قطع گردید. او میخواست همراه جنرال قادر اکا، قوماندان قوای هوایی و بعضی دیگر از همراهانش به یکی از جبهات مجاهدین پناه ببرد. مگر بعداً "ذریعه يك هلیکوپتر و يك ۱۲ AN راهی پاکستان گردید که هلیکوپتر در منطقه جمروود پشاور و AN 12 در میدان هوایی پاره چنار فرود آمد.

جنرال آصف شور، جنرال کبیرکاوایی و جنرال جعفر سرتیر که اقدام مذکور را رهبری میکردند. در جریان جنگ کشته شدند و بدین ترتیب نجیب به همکاری خاد بر کودتایچیان فائق آمد.

ما حمایت خود را از اقدام مزبور از بدو درگیری اعلان داشتیم و به تمام مجاهدین گفتیم: بخاطر سرکوبی رژیم نجیب از این فرصت بهره برداری کنند و با قوت هایی همکاری نمایند که برضد نجیب قیام نموده اند. یکی از رهبران تنظیم ها ضمن مصاحبه با رادیوی بی بی سی نه تنها با این اقدام مخالفت کرد، بلکه جلوتر رفت و اظهار داشت: ان شاء الله قوت های نجیب در حال غلبه اند!! هرچند در ظاهر امر، نجیب از این حادثه جان سالم برد و بر رقبای خود پیروز شد، ولی در حقیقت عامل بزرگ زوال او در همین حرکت نهفته بود. تعداد زیاد افسران اردو از وظایف شان فرار، صدها تن آنها زندانی و بسیاری شان کشته شدند، در صفوف اردو و حزب وطن غبار باعتمادی سایه افکند و اعتبار رژیم در داخل و خارج شدیداً لطمه دید، حالت رکود درهم شکست، روحیه ضعیف مجاهدین عالی و حالت پژمرده آنها شگوفا گردید. مگر اداره استخبارات نظامی پاکستان نخواست این اقدام کامیاب شود. مخالفت (آی اس آی) با اقدام نامبرده دو دلیل عمده را در ذهن تداعی میکند:

۱- در باره این اقدام از قبل گزارش دقیق نداشتند وبطور غیر مترقبه با يك حادثه بزرگ مواجه شدند. این کار بی کفایتی مسئولین وقت اداره (آی اس آی) را نزد مقامات عالیترتبه دولت پاکستان به نمایش می گذاشت، بناءً بخاطر انتقام از ما

تلاش کردند این اقدام را ناکام کنند.

۲- آنها و امریکائی ها مشترکا" به این موافقه رسیده بودند که سقوط حکومت نجیب در نتیجه چنین اقدامی به نفع آنان نیست.

باید متذکر شد که ما در هنگام این اقدام، يك دستگاه رادیوی ۵۰ کیلو وات (M.W) را از خارج خریداری کردیم و قرار بود آنرا از طریق پاکستان بداخل انتقال دهیم، (آی اس آی) از تسلیمی آن اجتناب کرد و تقریبا" يك سال دستگاه مزبور را با خود نگهداشت، ماه ها بعد از شکست این اقدام آنرا بجا سپرد.

همچنان(آی اس آی) بخاطر جلوگیری از پیروزی اقدام مذکور، شهنواز تنی و همراهانش را در همان فرصت حساس، که جنگ در کابل جریان داشت، به محل نامعلومی در اسلام آباد انتقال داد و تحت نظارت گرفت و رابطه وی را با ما قطع کرد، وقتیکه اقدام کاملا" خنثی و جنگ خاموش گردید و نجیب کنترل اوضاع را در دست گرفت به تنی اجازه دادند که با ما ملاقات کند!!.

مخالفت برخی از اعضای حزب

به ارتباط کار در اردو، وقتا" فوقتا" به شورای اجرائیه معلومات لازم داده می شد و بهمین مناسبت بحث ها و جلسات تفصیلی زیادی بعمل آمده بود. در جریان اقدام، جلسات مسلسل شورای اجرائیه نیز جاری بود. کلیه اعضای شوری بدون استثنا خشنود و با اقدام نظرموافق داشتند و به اتفاق آراء بر این نکته اصرار می نمودند که حزب باید با استفاده از تمام امکانات خود در جهت به پیروزی رساندن این حرکت تلاش نماید. هیچ یکی قبل از اقدام و یا در جریان آن مخالفت و یا ملاحظه ای را عنوان نکرده است. مگر بعدها خصوصا" پس از سرکوبی قیام، برخی در ابتداء مخفیانه و در مجالس خصوصی و بعدا" کمی صریح تر در این باره اینجا و آنجا به تبلیغات آغاز کردند. ما گمان میکردیم که این يك جریان طبیعی و

برخاسته از ذهنیتی است که پس از ناکامی هر اقدامی بوجود می آید و افادیت آنرا زیر سوال می برد. مگر بعد ها متوجه شدیم که حلقات خاصی، بطور جدی مصروف هستند و تلاش میکنند، با استفاده از این فرصت، در حزب اختلافات را دامن بزنند. که الحمدلله به استثنائتعداد انگشت شماری، هیچکسی تحت تأثیر تبلیغات و تلاش های این حلقات نیامدند.

در حزب اسلامی دو بار حالاتی پیش آمده که اختلاف رأی در رابطه با مواضع سیاسی، بجای اینکه از راه احترام گذاشتن به رأی اکثریت حل شود، صبغه اختلاف غیراصولی را بخود گرفته، یکبار در ارتباط بهمین اقدام و بار دیگر در مورد تقبیح تجاوز نیروهای غربی برعراق در جنگ خلیج و اظهار همدردی نسبت به مردم عراق. در این مسأله نیز حلقات خاص خارجی در دامن زدن اختلاف نقش داشتند و این ماموریت را بهمان مؤسساتی داده بودند که با شخصیت های افغانی به نامهای مختلف کمک مالی میکردند. مگر در هر باری شورای مرکزی دائر شده و با اکثریت قاطع از موضع اصولی حزب حمایت نموده و تصامیم مناسب جدیدی در زمینه اتخاذ نموده است.

نجیب چه کرد؟

در نتیجه ناکامی اقدام عسکری مزبور، اغلب اعضای پشتون غیرپرچمی از حزب وطن و دولت کمونست مخصوصاً از اردو تجرید شدند و جای آنها به پرچمی ها و یا عناصر وفادار به پرچمی ها تخلیه گردید. نجیب مجبور شد که بر مبنای علایق زبانی و قومی، کار وسیعی را در میان مردم آغاز و بر بنیاد آن قطعات مسلح را سر و سامان بدهد. در این فیصله عوامل زیر دخیل بود:

۱- اردو عملاً "متلاشی شده بود، تشکیل اردو بر اساس دوره مکلفیت نه ممکن بود و نه مؤثر، و نسبت به آن، ساختن قطعات اردو مبتنی بر انگیزه های قومی و

در بدل امتیازات، مفید و مؤثر بود.

۲- آنها در این مرحله برای دعوت مردم کدام سوژه مؤثر در چنته نداشتند، کمونیزم در مهدش (مسکو) در حال زوال بود. در افغانستان که کمونست ها برائت خود را از قبل اعلان کرده بودند، و نجیب میگفت: تنها ریش نگذاشته وگرنه در مسلمانی نسبت از ملاها و پیرها و رهبران احزاب جهادی نیز جلوتر است، وزارت شئون اسلامی را تأسیس کرده و برای بیست و سه هزار امامان مساجد معاش میدهد!!

۳- آنها از طریق تشکیل قطعات قومی، جنگ افروزی میان اقوام مختلف و در پی دوام سلطه و بقا در قدرت و یا لاقلا در سایه حمایت قوم به امید زنده ماندن بودند. هرچند قطعات قومی نامبرده میان پشتون ها، ازبک ها، هزاره ها و تاجکها ساخته شد، ولی در میان همه آنها آنکه بیشتر از دیگران درجنگها سهم فعال داشت، قطعات ازبک، موسوم به گلم جم هاجوزجانی بودند، تعداد قطعات متشکله پشتون ها خیلی کم و نقش شان در جنگ ها ناچیز بود. که دلیل آن یا قلت امکانات و یا بی اعتمادی رژیم بر آنها و یا هم سهم فعال پشتونها در جهاد بود.

تأکید بر مصالحه ملی، اعلان آتش بس های یکطرفه، پخش شایعه مشارکت فعال بیطرف ها در قدرت ، جلب توجه مردم به نقش جدی و صمیمانه نجیب در اخراج قوای روسی، تبلیغات در جهت وفاداری حزب وطن به اسلام، تقسیم مجاهدین به احزاب آشتناپذیر و میانه رو و تماس های مستمر با جناحهای آشتی پذیر و تمسک مسلسل روی توافقات حاصله از نکات اساسی سخنرانیهای تکراری نجیب در این مرحله بود.

وزارت شئون اسلامی

بگواهتاریخ جنگ دشمنان دین و مذهب، علیه دین و مذهب و علمبرداران نهضت های مذهبی در نهایت امر زیر نام دین و مذهب انجام یافته است و بخاطر مقابله با هر قیام انقلابی مذهبی، پیران مکار و ملاهای دین فروش به مخالفت علیه علمای حق و مجاهدین راه خدا استخدام شده اند. چنانچه فرعون در چهره حامی دین و ناجی جامعه از تباهی جلوه میکند و موسی(ع) را باغی از دین مردم و عامل فساد قلمداد می نماید. فرعون برای مقابله با موسی، ساحران را جمع آوری نموده گفت:

وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه انی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد. غافر: ۲۶

و فرعون گفت: مرا بگذارید که موسی را بکشم و او باید پروردگارش را بکمک بخواهد، بیم دارم که دین شما را عوض کند و یا در زمین فساد روفا شود. استخدام صدها ملای چون مولوی عبدالولی و مولوی عبدالعزیز در وزارت شئون اسلامی و تاءدیه معاش به (۲۳۰۰۰) ملا، بمثابة کاری بود که فرعون در مقابل موسی(ع) کرد و نجیب برخلاف علمای مجاهد و مجاهدین راستین.

ملاهای دین فروش و تنظیم شده در شئون اسلامی، همان های اند که در عهد حکمروایی مطلقه ظاهرشاه می گفتند: خدایا ! سلطنت و پادشاهی او را قائم و دائم بدار! در زمان داود، جمهوریت کذایی او را صد درصد نظام اسلامی میخواندند! در باره ترکی می گفتند که وی عدالت عمری آورده است ! به سرسلامتی نجیب دعا میکردند! ربانی را رئیس دولت اسلامی ای می پنداشتند که گویا ازطرف شورای حل و عقد برگزیده شده است! و حالا ملامحمدعمر رهبر طالبان را امیرالمؤمنین خطاب میکنند! و علیه مجاهدین فتوای جنگ میدهند!! مگر جریان توفنده انقلاب اسلامی به حدی نیرومند و انگیزه های آن در متن ملت به اندازه ای

عمیق و نهادینه گردیده و مردم آنقدر به تقوی و ایمان شخصیت ها و حقانیت شعار ها و آرمان های آنان آگاه شده بودند که با تبلیغات میان تهی چندملای بی شخصیت و دین فروش در خدمت وزارت شئون اسلامی نجیب، جلوگیری از پیروزی انقلاب و جدا کردن ملت از آن ممکن نبود.

فتح خوست

خوست بتاريخ ۱۱ / ۱ / ۱۳۷۰ بدست مجاهدین فتح شد، آزادی خوست ضربه کوبنده بفرق رژیم بود، این ولایت از چند لحاظ برای رژیم نجیب اهمیت فوق العاده داشت:

الف: شهر مهم سرحدی بود که با سقوط آن در دست مجاهدین، ساحه وسیعی در جنوب از کنترل دولت خارج شد.

ب: جنگ خوست از لحاظ روانی، به جنگی تبدیل شده بود که رژیم کابل و هواخواهانش سرنوشت خویش را به آن مربوط می شمردند.

ج: تعداد زیاد افسران رژیم کمونست و اعضای برجسته حزب دیموکراتیک خلق از همین ساحه بودند، شخص نجیب، وزرای سابق و برحال دفاع و .. ساکنین همین ولایت بودند.

با سقوط خوست، ستون فقرات رژیم شکست، اگر مجاهدین همزمان با اخراج روسها درعوض جلال آباد، به فتح خوست متوجه می شدند و آنرا آزاد می ساختند، رژیم کابل هرگز تا سه سال تاب مقاومت نمی آورد.

عودت مجدد کارمل به کابل

در ماه سرطان ۱۳۷۰ خبر عودت ببرک کارمل از مسکو به افغانستان، بطور ناگهانی شایع شد. بعضی ها گمان میکردند که شاید روسها موفق شده اند که به اختلاف میان نجیب و کارمل خاتمه بخشیده و هواداران دو جناح حزب کمونست را بخاطر مقابله با مجاهدین در يك صف متحد سازند. بعضی دیگر گمان میکردند که وی در اثر مریضی سرطان از ادامه حیات مأیوس گردیده و بهمین سبب به کشور برگشته است، مگر در واقع انگیزه های اصلی بازگشت او به کابل این بود که :

۱- مخالفت علیه نجیب در حزب وطن به اوج خود رسیده بود.

۲- روسها که در سال ۱۹۸۶ میلادی کارمل را بدون کدام کودتا و یا انقلابی، فقط به هدایت و دستور قوماندان عمومی قوای روس در کابل، در يك موتر دارای شیشه سیاه، از ارگ بیرون کشیدند و (تا مدت زیادی هیچکسی، حتی اعضای کمیته مرکزی حزب اطلاع نداشتند که ببرک کجاست) و به عوض وی نجیب را بر اریکه قدرت نصب نموده، پس از ورود او به ارگ، به اعضای کمیته مرکزی حزب وطن خبر دادند که منبعد نجیب رئیس جمهور و منشی عمومحزب می باشد. گمان میکردند که ببرک کارمل به این دلیل در ماموریتش ناکام و از مقابله در برابر مجاهدین عاجز است که اعضای پشتون حزب و اردو با وی همکاری نمکنند و ساختار اجتماعی افغانستان اجازه نمیدهد که عنصری چون کارمل رئیس جمهور افغانستان باشد، لازم دیدند که نجیب را عوض کارمل روی صحنه بیاورند و از این طریق اکثریت جامعه افغانی را بواسطه او قانع سازند، ولی زمانی که دیدند آنعده اعضاحزب و افسران اردو که بخاطر آنها کارمل به نجیب تعویض گردیده بود، یا زندانی و یا تبعید شده اند، اعاده مجدد ببرک را مفید شمردند.

۳- تمام پست های حساس اردو، حزب و دولت در مرکز و ولایات بدست طرفداران ببرک بود. آنها خواستند که در وقت مناسبی نجیب را از صحنه کنار بزنند

و رهبر اصلحزب را روی صحنه بیاورند. نقشه آنها چنین بود که قبل از اقدام عملی باید با بعضی از گروهها و قومندانان طوری تفاهم نمایند که گویا اقدام آنها به نفع ایشان است و حکومت آینده را به مشوره آنها تشکیل میدهند تا در هنگام اقدام نه تنها این گروهها مخالفت نکنند بلکه به نتایج آن نیز امیدوار باشند. مگر وضعیت سیاسی و نظامی کشور و رویدادهای بعدی، باعث شد، فرصت اقدام مؤثری را تا هنگام استعفای نجیب، بدست نیاورند، چنانچه جنرال نبی عظیمی در کتابش (اردو و سیاست صفحه ۵۶۵) می نویسد: عبدالوکیل وزیر خارجه، پس از تماس های قبلی بتاريخ ۲۷ حمل ۱۳۷۱ با اجازه و تفاهم با دوکتور نجیب الله که هنوز رئیس جمهور بود به پروان رفت و با مسعود ملاقات نمود، مسعود او را با گرمی استقبال کرد، طرح وکیل و اعضای بیوروی اجرائیه حزب تا آن موقع یکسان بود و به اتفاق آرا چنین بود:

تشکیل يك دولت ائتلافی با مجاهدین، ترجیحا" با احمد شاه مسعود، در صورتیکه دیگران حاضر به ائتلاف نباشند، بوجود آوردن يك جبهه مشترك علیه گلبدين حکمتیار، راندن او از اطراف شهر کابل و تقسیم نمودن مساویانه قدرت. و در صفحه ۵۶۶ می نویسد:

عبدالوکیل از طریق تلویزیون ضمن مصاحبه ای گفت که تمام تنظیم ها حاضراست با دولت کابل ائتلاف نموده و دولت ائتلافی با پایه های وسیع را بوجود آورند بناء" به تطبیق پلان ملل متحد به زعم وی ضرورتی احساس نمی شد او گفت صرف گلبدين حکمتیار تا هنوز در ائتلاف با دولت مخالفت می نماید.

و در همین صفحه علاوه میکند: مزدك، کاویانی و وکیل با خوش بینی زیادی به آینده می نگریستند و مسعود را قهرمان دوران معرفی میکردند من پرسیدم، چقدر بالای مسعود میتوان اعتماد کرد؟ کاویانی و مزدك جواب دادند که مسعود بخاطر شکست دادن حریف خود حکمتیار، حاضر به هر نوع سازش و مصالحه است و در این زمینه تشویشی وجود ندارد.

و در صفحه ۶۳۰ می نویسد: در آتموقع فقط لوی درستیز که آصف دلاور بود، جنگ را سوق و اداره مکرد دیگران به شمول ربانی و مسعود به کاریزمیر و خیرخانه رفته بودند، گفته می شد ربانی شبها و روزهای زیادی را در یکی از تاکوی ها در قریه "دکو" گذرانیده بود، شورای نظار بی روحیه بود فقط افراد جنرال دوستم و نظامیان سابق با روحیه بودند و مقاومت میکردند. دلاور می گوید برای يك جنگ فیصله کن با حکمتیار عملیات آغاز گردد، حکمتیار مقاومت میکرد و پیشرفت قوتهای ما، اندک بود اما بالآخره مقاومت او درهم شکست و ما توانستیم به پیروزی نزدیک شویم افراد او خطوط اول و مواضع خویشرا ترك گفته بودند، حکمتیار شکست نظامی را احساس کرد و بار دیگر پیشنهاد آتش بس نمود، دلاور گفت مجبور شدم با ربانی ملاقات نمایم و به او بگویم که عملیات باید ادامه پیدا کند تا حکمتیار کاملاً آشتی نماید اما ربانی گفت لوی درستیز صاحب، من اختیار ندارم تحت فشار دوستان خارجی خویش هستیم و بدینترتیب بار دیگر حکمتیار بصورت سالم نجات یافت. دلاور افزود اگر عملیات یکروز دیگر ادامه می یافت قوتها، چهارآسیاب را بدست میآوردند و جنگ برای همیشه از کابل ختم می گردید.

تلاشهای بین سیوان

بین سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد، سعکرد تا میان مجاهدین و رژیم کابل از طریق مذاکرات غیر مستقیم به توافقی نایل شود، او در ابتدا بر تشکیل حکومت ائتلافی تأکید داشت، بعد از آنکه درک کرد ما با حکومت ائتلافی هرگز توافق نمکنیم، سعکرد به نجیب تفهیم کند که مجاهدین حکومت ائتلافی را نمی پذیرند، باید با حکومت مؤقت غیرائتلافی توافق صورت بگیرد. طرح ما به بین سیوان از این قرار بود:

- ۱- نجیب بدون مذاکرات مستقیم استعفای خود را اعلان کند.
 - ۲- حکومت مؤقت از شخصیت های غیر متنازع فیه تشکیل گردد.
 - ۳- غیر از اردو و پولیس، تمام قطعات مسلح منحل گردند.
 - ۴- در دوران حکومت مؤقت، ذریعه کمیسیون مستقل انتخاباتی در جریان ششماه انتخابات برگزار شود.
- ما ازین طرح اهداف آتی را مدنظر داشتیم:

الف: همزمان با استعفای نجیب، حزب وطن و نظام کمونستی متلاشی شده و کمونستها نمیتوانند من حیث یک قوت منظم در صحنه باقی بمانند.

ب: قوت جنگی اصلی رژیم کمونست، قطعات خاد و ملیشه بودند، اردو عملاً" به تحلیل رفته بود، در نتیجه انحلال قطعات خاد و ملیشه آخرین نیروی

منظم جنگ‌گم‌ونست ها از هم می‌پاشید.

ج: با انتقال قدرت به حکومت عبوری، احتمال جنگ میان مجاهدین از میان می‌رفت و جلوسازش‌ها گرفته می‌شد.

د: در نتیجه انتخابات، حکومت مرکزی قوی ساخته می‌شد و نزاع تقسیم قدرت بر اقوام، فرقه‌های مذهبی و احزاب سیاسی به پایان می‌رسید.

نیروهای غربی و حلقات وابسته به آنها، در ظاهر با این طرح توافق نشان میدادند، مگر در خفا از طریق تفاهم با روس‌ها در تلاش تشکیل حکومت ائتلافی بودند، حکومت ائتلافی‌ای که طرفداران کارمل باگروه‌های مورد نظر آنها تشکیل می‌دادند و روسیه، امریکا، ایران، پاکستان، سعودی و هند از آن حمایت می‌کردند، نیروهای به زعم آنان بنیادگرا را کنار می‌گذاشتند و هر گروهی که با این حکومت به مخالفت برخیزد، باید تحت فشار شدید گرفته شود. در داخل و خارج کشور برای ساختن این جبهه ائتلافی و اقناع کشورهای همسایه و احزاب سیاسی تماس‌های حاد و جدی در جریان بود، بعضی‌گروه‌ها بنابر فشار کشورهای خارجی آگاهانه و بعضی دیگر بطور غیر آگاهانه به این جریان پیوستند و به یاری و همکاری با جبهه ائتلافی مورد نظر مسکو و واشنگتن کشانده شدند.

ربانی در ماه حوت ۱۳۷۰ بصورت غیر مترقبه بنام مسافرت به سعودی، به خارج رفت و در جریان همین سفر با روس‌ها ملاقات نموده و تعهدات گذشته مسعود را توثیق کرد و قرار گزارش‌های مؤکد، با کارمل نیز دیداری داشت، پس از بازگشت به پاکستان در جریان جلسه مشترکی، یکی از مقامات مسئول پاکستانی از او پرسید: جناب استاد! لطف نموده‌ها بگوئید که کجا تشریف برده بودید؟ او وارخطا شد و لبانش به اهتزاز درآمد و صرف آنقدر گفت: برما شك نكنید!

توافقات ربانی و مسعود با روس‌ها روی این مطالب بود:

الف: تمام اعضای حزب وطن در سمت‌های رسمی فعلی خویش باقی بمانند.

ب: تربیه نظامی افسران اردوی افغانستان کما فی السابق در روسیه انجام شده

و اسلحه اردوی افغانستان روسی خواهد بود.

ج: بانکنوت های افغانی مطابق معاهده قبلی برای همیشه در مسکو طبع خواهد شد.

د: سرحدات اتحاد جماهیر شوروی محترم انگاشته می شود.

ه: با دوستان مسکو در منطقه دوستی و با دشمنانش مقاطعه اعمال می شود (دوستی باهند و دشمنی با پاکستان).

چنان پیدا بود که بین سیوان بیچاره نمیدانست که حرف اصلی چیست؟ و وی چگونه نا خودآگاه برای اغفال مجاهدین استعمال می شود.

اکثر گروههای افغانی برسر حکومت مؤقت موافقه کردند و لست اعضای حکومت را تهیه و به بین سیوان سپردند، دو تنظیم که از اصل توطئه یا بخبر بودند و یا مؤظف با این طرح مخالفت اعلان کردند. مگر به مخالفت آنها اهمیت خاصی داده نشد. ربانی که از راز این جریان واقف بود، ظاهراً" با این طرح و لست اعضای کابینه حکومت مؤقت موافقه کرد، به اعضای کابینه دعوت داده شد تا خود را به اسلام آباد رسانده و یکجا با بین سیوان بکابل بروند، نجیب با عده ای از رفقاییش با این طرح موافق بودند و به بین سیوان از ناحیه انتقال قدرت به این حکومت مؤقت اطمینان داده بودند، مگر در آخرین اجلاس کمیته مرکزی حزب وطن که در حضور بین سیوان دائرشد، در این مورد میان اعضای شورای مرکزی حزب وطن مشاجره شدید صورت گرفت. محمود بریالی، نبی عظیمی، وکیل، آصف دلاور، کاویانی، مزدک و هواخواهان دیگر بیکر، با طرح بین سیوان مخالفت کردند، جنرال نبی عظیمی با لهجه خیلی تند نجیب را تهدید نموده گفت: انتقال قدرت به حکومت غیر ائتلافی، خیانت به حزب وطن است، زندگی و آینده ما را چه کسی تضمین خواهد کرد. اگر ما در قدرت سهیم نباشیم، هیچکسی حتی ملل متحد حیات اعضای حزب وطن را تضمین کرده نمیتواند. تجربه مزارشریف نشان داد که ائتلاف هم ممکن است و هم به نفع ما.

فضای مجلس کمیته مرکزی بحدی متشنج گردید که بین سیوان از نجیب تقاضا کرد که یکجا با وی مجلس را ترك نماید. نجیب از مجلس خارج شد و به این نکته ملتفت گردید که باقیماندن در کابل خطرناک می باشد. او تصمیم گرفت که همراه با بین سیوان و توسط طیاره ملل متحد از کشور خارج گردد، مگر از میدان هوایی کابل برگردانده شد، شانس با وی یاری کرد که توانست به دفتر ملل متحد پناه برد. طرفداران ببرك عملا" قدرت را تصاحب کردند، یعقوبی وزیر خاد با چند نفر دیگر از هوا خواهان نجیب بقتل رسیدند. برای اداره کابل هیئت چهارنفری اعلان گردید که اعضای آن مرکب از جنرال نبی عظیمی، جنرال آصف دلاور، جنرال یارمحمد معاون خاد و جنرال زرمتمی معین وزرات داخله بودند.

در همین هنگام اجلاس سران و نمایندگان تنظیم ها در اسلام آباد دایر شده بود، من قبل از آن بسوی کابل حرکت کرده بودم و به عوض من قطب الدین هلال در این جلسه شرکت کرد، در جریان جلسه، ذریعه نامه ای به ربانی اطلاع داده شد که در کابل تحویلی آمده است، از جلسه برون شد و پس از چند لحظه دوباره برگشت و خطاب به حاضرین گفت:

دیگر به ادامه جلسه ضرورت نیست، در کابل قدرت به مجاهدین تعلق گرفته و نجیب زندانی است. با اظهار همین مطلب، جلسه را ترك و از محل اجتماع به سرعت خارج گردید. مگر پس از يك ساعت در حالی دوباره به مجلس برگشت که از دور آثار پریشانی و نگرانی در سیمایش نمودار بود، زیرا به وی گفته شده بود که نخست قدرت را رفقای ائتلافی اش بدست می گیرد و متعاقبا" بطور مستقیم و بلادرنگ آنها به وی می سپارد، ولی تعیین هیئت چهار نفره برای اداره کابل او را نگران ساخته بود.

حوادث شمال

اختلاف میان نجیب و مخالفین حزبی اش در شمال، روز بروز رو به افزایش بود، نجیب خواست که جمعه احك را در برابر دوستم تقویه کند. طرفداران ببرك كوشش مكردند كه جمعه احك و دیگر طرفداران نجیب را از شمال برون رانده و اختیارات تمام شمال بدست آنان بیفتد. اهمیت ستراتیژيك مزار شریف چنان بود كه بخاطر تسلط بر تمام افغانستان، باید این منطقه حساس را در اختیار می داشتند. تهدیدات دوستم، ارتباطات وی با مجاهدین و پا فشاری هواخواهان ببرك درکابل، نجیب را مجبور ساخت كه جمعه احك و باندش را از مزارشریف به کابل فراخواند و مزار را به جنرال دوستم بگذارد. جنرال دوستم با دریافت این امتیاز قانع شد و مناسباتش با مجاهدین به سردی گرائید. دوستم در هنگام مخالفت با نجیب، از همه جلوتر با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت تماس گرفت، بعد هیئت هایی هما فرستاد و پس از آن با مسعود مذاکراتی به وساطت پرچمی های چون جنرال مؤمن، کاویانی و مزدك داشت. به پاسخ پیغام های او جواب شفاهی ما این بود:

نجیب بر ادامه جنگ اصرار دارد و برای او مهم نیست كه بخاطر حکمرانی او سالهای متمادی دیگری خونریزی دوام کند. تا زمانیكه نجیب از قدرت کنار نرود و جای او به يك حكومت مؤقت تخلیه نگردد، جنگ ادامه می یابد. نیروهایيكه نمی خواهند برای بقای نجیب در قدرت، بیش از این خون ملت بگناه خود را بریزند،

باید از دولت جدا شده، از جنگ دست بردارند، درکنار ملت خود بایستند و با مجاهدین همراهی نمایند. اگر کسی بخواهد یا نخواهد رژیم فعلی حتماً و بزودی سقوط میکند، تمام امکانات بقای رژیم از میان رفته است.

نجیب پس از کنارزدن جمعه احک و رفقاییش از مزار به اشتباهش پیبرد و مجدداً پس از مدت کوتاهی آنها را با صلاحیت و امکانات بیشتری دوباره به مزار فرستاد. برای جنرال دوستم چاره دیگری جز اقدام مسلحانه علیه نجیب و هواخواهانش در مزار نمانده بود، برای حمله بر مزارشریف احضارات گرفت. در این عملیات علاوه از قوت های دوستم، منصور نادری، نیروهای حزب وحدت و تعداد اندکی از افراد جمعیت سهم گرفتند. در نتیجه عملیات، مزار شریف بدست آنها افتاد و جمعه احک با رفقاییش اسیرگردیدند. حزب وحدت و جمعیت هریکی جدا جدا، از طریق امواج رادیو بی بی سی مدعی فتح مزارشریف و پیوستن دوستم به خود شدند، مگر در حقیقت هردو گروه نامبرده به دوستم پیوسته بودند و مزارشریف عملاً در دست دوستم و طرفداران بیک قرارداداشت. جنرال نبی عظیمی در رأس هیئتی از کابل به مزار شریف مواصلت کرد و مراسم افراشتن جنده مزارسخی در محضر هیئت صورت گرفت و گزارش آن از طریق امواج رادیو کابل پخش گردید و به این ترتیب ماهیت فتح مزارشریف به همه مردم، خصوصاً به فاتحینی برملاگردید که مدعی تسخیر مزار بودند.

معاهده جبل السراج

تجربه مزارشریف از نظر جنرال نبی عظیمی و رفقاییش يك تجربه کامیاب بود، تجربه ائتلاف، ائتلافی که همه چیز را به کمونست ها سپرده، اختیارات، وسائل، اعتبار در ملت و ... و رفقای جهادی در ائتلاف فقط افتخار فتح يك شهر بزرگ را کمائی کردند، افتخاری که روز پنجم هرکس به حقیقت آن پیبرد، این تجربه کامیاب

باید در کابل نیز تکرار می شد. جنرال نبی عظیمی حق داشت در کمیته مرکزی با این نظر نجیب که قدرت به حکومت مؤقت انتقال یابد، مخالفت نماید و با کمال اطمینان بگوید: مطابق تجربه مزار شریف تشکیل حکومت ائتلافی راه حل بحران است. انگیزه عمده در عقب معاهده جبل السراج همین مسأله بود. برای نیل به این هدف، جلسه ای در جبل السراج منعقد شد، در این جلسه دوستم، مسعود، سیدمنصور نادری، هیئت حزب وحدت و هیئت ببرک کارمل اشتراك داشتند و روی نکات آتی توافق بعمل آمد:

۱- پایان دادن به زمامداری نجیب.

۲- تشکیل شورای بیست نفری انکه رئیس آن مسعود، معاون آن نادری و طرف های شامل در ائتلاف بر اساس تساوی در آن عضویت داشته باشند.

۳- صدر اعظم حکومت آینده عبدالعلی مزاری، وزیر دفاع جنرال دوستم و وزیر خارجه وکیل بوده، تمام قطعات اردو بحال خود باقی می ماند.

۴- نخست در شمال، اداره های مشترک تشکیل گردد، سپس در کابل اقدام نهائی صورت گیرد.

۵- تعدادی از گروپ های مسلح شورانظار و حزب وحدت باید در کنار قطعات دوستم و در جامه آنها در کابل جابجا شوند. در پایان شرکای جلسه مجدداً دست یکدیگر را فشردند و به استواری خویش به وعده ها تأکید ورزیده، بیکدیگر اطمینان دادند.

برای پیردن به حقایق پشت پرده حوادث این مرحله، شاید جریان گفتگو میان من و مسعود که در موتر بنده و در جریان سفر به سروبی (مورخ ۳۱ سنبله ۱۳۷۵) صورت گرفت شما را کمک کند و روی مسایل زیادی روشنی بیندازد:

من به مسعود گفتم: در یکزمان، جنگ در دو جبهه، برای ما نه مفید است و نه ممکن، باید با یکطرف حتماً کنار بیائیم.

مسعود: دوستم آدم خود غرض و بی اعتبار است.

گفتم: با ما تاحال به وعده هایش عمل کرده است.

مسعود: در باره يك جريان خاص معلومات می دهم تا ثابت شود که دوستم تا چه حد انسان غیر قابل اعتماد است.

قبل از اقدام مشترك در شمال، وی با ما توافق کرد که افراد شورای نظار را در مراکز ولایات شمال جابجا و ادارات مشترك می سازیم. پس از اقدام، من به قوماندانان بدخشان گفتم که با قوماندان جنرال دوستم که نامش را فراموش کرده ام، تماس بگیرید، برایش گفتم: جنرال همایون فوزی؟ مسعود: بلی همایون فوزی، مگر وقتیکه قوماندان ما با وی تماس گرفت، پاسخ داد که تا اکنون در این مورد هدایت خاصی بها داده نشده است. با دوستم ذریعه مخابره صحبت نمودم، او بمن اطمینان داد که همین حالا به فوزی هدایت میدهم. لیکن شبکه کشف مخابره، بمن اطلاع داد که دوستم به فوزی هدایت داد که قوماندان شورای نظار را مصروف نگهدارید، استحکامات خود را بگیرید و به هیچکس اجازه ندهید که به شهر فیض آباد داخل شود. همچنان، دوستم، در هنگام شدت گرفتن اختلافش با جمعه احک با ما تعهد کرد که مشترکا" دست بکار شویم، مگر وقتیکه نجیب، جمعه احک را از مزار شریف فراخواند، رابطه اش با ما قطع گردید. پس از گرفتن مزار، باردیگر با رژیم کابل مصالحه کرد و تحت ریاست جنرال نبی عظیمی هیئتی از کابل به مزار شریف آمد و علم مبارك سخی بدست همین هیئت بالاشد".

در جريان صحبت های همین سفر در يك قسمت دیگر او خواست که در حادثه سقوط کابل نقش خود را چنین توضیح و توجیه نماید: وی گفت: پیش از سقوط نجیب، رجوع افسران اردو بها بحدی بالا رفت که من غیر از جنرالان با افسران پائین رتبه نمی دیدم. من از وی پرسیدم، مثل کی؟ او بر حافظه خود فشار آورد و پس از اندکی مکث نام جنرال عیسیخان قوماندان فرقه ۱۰ و سه قوماندان دیگر را بر شمرد. من برایش گفتم: باور کن که این جنرالان مدت ها قبل و پیش از آنکه با شما تماس بگیرند، با ما در تماس شدند و تا زمان سقوط نجیب با ما ارتباط

داشتند، مگر ما بخوبی میدانستیم که آنها هواخواهان ببرك اند و به نفع او میخواهند کاری بکنند. ببرك بهمین خاطر بطور غیر منتظره از مسکو به کابل برگشت. مسعود نا آگاهانه به مسأله اعتراف کرد که گمان نمکنم به کسی دیگری آنرا افشا کرده باشد. گفت: در اخیر من هم به این موضوع متوجه شده بودم، بهمین خاطر زمانیکه جنرال دوستم و یکتعداد جنرالان دیگر و بعضی قوماندانان جهادی بدون اطلاع قبلی به قرارگاه من به پروان آمدند، در دیداری که با آنها داشتم گفتم: در این جلسه باید جمعاً "این فیصله را بکنیم که ببرك يك خائن ملی است، همه سرهای شان را پائین انداخته و هیچکسی چیزی به زبان نیاورد، در اخیر يك قوماندان شما انجنیر مهدی گفت: آمرصاحب! اکنون وقت این حرف ها نیست، خیلیمسائل مهم قومی را پیش رو داریم، حالا وقت تعیین حقوق ملیت هاست، این مسأله را باید پیش از هرچیز دیگری مدنظر بگیریم !!!"

استعفای نجیب

در آخرین روزهای اقتدار نجیب، وضعیت کشور از این قرار بود:

جریان کمکهای روسیه متوقف شده بود. پایتخت در محاصره مجاهدین قرار داشت، نرخ مواد ارتزاقی و تسخینی به حد اعلای خود رسیده بود. رژیم حتی قادر به تأدیه معاش پرسونل نظامی خود نبود و برای وسائط نظامی مواد سوخت در اختیار نداشت. اردو عملاً تلاشی و جای آنرا ملیشه هائی گرفته بود که چون تفنگداران اجیر عمل میکردند و از غارت ها در جریان جنگ و مناطق مفتوحه

تغذیه می شدند. مورال جنگی پرسونل نظامی بشدت سرکوب شده و اختلافات شدیدی در حزب حاکم وطن و قوای نظامی آن بروز کرده بود. در حزب کمونست حاکم، يك جناح می خواست قدرت به حکومت مؤقتی منتقل شود که باید در نتیجه تفاهم بالواسطه با مجاهدین، از طریق سازمان ملل متحد، تشکیل گردد. جناح دیگر خواهان تشکیل حکومت ائتلافی با برخی از گروههای مجاهدین بود. بعد از آنکه تلاشهای تشکیل حکومت ائتلافی ب نتیجه ماند، نجیب از مفکوره انتقال قدرت به حکومت قابل قبول برای همه احزاب جانبداری میکرد، او این مطلب را بتاریخ (چهارشنبه ۱۳۷۰/۱۲/۲۸ - ۱۳۷۰/۳/۱۸) اعلان کرد. ولی طرفداران ببرك کارمل چون عبدالوکیل، محمود بریالی، نبی عظیمی، آصف دلاور و دیگران بر تشکیل حکومت ائتلافی با جمعیت و گروههای میانه رو اصرار داشتند. قدرت نظامی عملاً در اختیار گروه دومی بود. نیروهای ملیشه نیز در آن زمان با این گروه همکاری داشتند.

نجیب در برنامه ترور جنرال عبدالرشید دوستم و کنار زدن مخالفین خود از صحنه ناکام گردید و سرانجام بروز سه شنبه ۱۳۷۱/۱/۲۵ مجبور به استعفاء شد.

کودتای طرفداران کارمل

با استعفای نجیب در ۲۵ حمل، قدرت عملاً بدست طرفداران کارمل افتاد. آنان برای تسلط بر اوضاع و جلوگیری ازم تلاشی شدن کامل نظام، نیروهای احزابی را که با آنان تفاهم داشته و جبهه ائتلافی تشکیل داده بودند، به کابل منتقل کردند. کار

انتقال این گروهها به کابل و استقرار آن در کمر بند امنیتی از یکشنبه ۲۵ / ۱۲ / ۱۳۷۰ آغاز شده بود.

به مسئولین ملکی و نظامی در ولایات هدایت داده شد تا با گروههای مذکور یکجا گردیده، پس از تشکیل ادارات ائتلافی، کنترل شهرها را مشترکاً بعهده بگیرند و به ایشان تأکید شده بود که به استثناء حزب اسلامی افغانستان، هرگروه دیگری را در صورت لزوم وعدم توانائی گروههای شامل ائتلاف در حفظ و نگهداری مناطق، به همکاری و تعاون دعوت کنند.

در جبهه ائتلافی مذکور نقش عمده را گروههای شورای نظار، حزب وحدت اسلامی، طرفداران کارمل، نیروهای دوستم و سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلی بازي میکردند. درین ائتلاف از لحاظ نیروی رزمی، ضعیف ترین گروه را شورای نظار تشکیل میداد.

قرار برآن بود که قدرت نظامی و اداره شهرها و شاهراه ها بدست قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست باشد. گروههای سیاسی فقط در امور اداری سهیم ساخته شوند و برخی از پست های اداری دولت به آنان اختصاص یابد. یکی از کشورهای همسایه افغانستان، مشوق و مؤید جدی این ائتلاف بود و در زمینه تألیف و تقرب این گروهها با همدیگر، نقش عمده ای ایفا کرد.

طرح حزب اسلامی

حزب اسلامی افغانستان می خواست بر يك حکومت مؤقت قابل قبول برای همه نیروهای جهادی و انتقال مسالمت آمیز قدرت به آن و برگزاری انتخابات عمومی در ظرف شش ماه، توافق بعمل آمده و احزاب جهادی را متقاعد سازد که برای رسیدن به قدرت به کودتا ها، سازش ها و ائتلاف با کمونستها متوسل نگردیده و تلاش نورزند تا در کابینه حکومت مؤقت عضویت داشته باشند، بلکه

بگذارند حکومت مؤقت از چهره های قابل قبول برای همه تشکیل گردد، و این اصل را بپذیرند که رهبران احزاب جهادی تنها از طریق انتخابات عمومی وارد حکومت شوند. حزب اسلامی معتقد بود که ازین طریق میتوان جلو درگیرها را گرفت و از تکرار کودتاها و رسیدن به قدرت از راه سازش با جنرالان کمونست و تشکیل حکومت‌های ائتلافی متکی به اجانب مانع شد.

همه اطراف داخلی و خارجی که از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین بیم داشتند، تلاش هانشان برآن متمرکز بود تا نخست بر تشکیل يك حکومت ائتلافی با کمونستها توافق صورت گیرد و اگر این کار امکان نیابد، بر حکومتی مشتمل بر بیطرفان ملگرا و چهره های دلخواه غرب، موافقه شود. حزب اسلامی این دو طرح را رد کرده، طرح بدیلی بشرح ذیل ارائه کرد:

الف - نجیب مستعفی گردد.

ب - احزاب جهادی بر تشکیل يك حکومت مؤقت مشتمل بر شخصیت‌های غیرمتنازع فیها و قابل قبول برای همه احزاب توافق کنند. این شخصیت‌ها میتوانند منسوب به احزاب و یا خارج از احزاب جهادی باشند. مشروط باینکه هیچ حزبی نسبت به سوابق، تعهد به اسلام وعدم همکاری شان با کمونستها، ملاحظه ای در باره آنان نداشته باشد.

ج - نیروهای ملیشه که قوت اصلی رژیم را تشکیل میداد، منحل گردیده و اسلحه شان به اردو منتقل شود.

د - امنیت شهر کابل توسط پولیس تأمین شود.

ه - قدرت بشکل مسالمت آمیز به اداره مؤقت انتقال یابد.

و - در ظرف شش ماه انتخابات عمومی برگزار شود.

همه رهبران، باستثناء سیاف و خالص با این طرح توافق کردند، لست اسماء شخصیت‌های غیر متنازع فیها ترتیب گردید و نسخه ای از آن به بینن سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان سپرده شد، قرار براین بود که

حکومت مؤقتی از آنان تشکیل گردیده و قدرت بشکل مسالمت آمیز از رژیم کمونست به این حکومت منتقل گردد.

رهبران جمعیت اسلامی بعد از توافق و امضاء لست (بروز پنجشنبه ۱۳۷۱/۱/۲۷) و پس از اطمینانی که از جنرالان مسلط بر اوضاع دریافت داشتند، (بروز دوشنبه ۱۳۷۱/۱/۳۱ ۱۹۹۲/۴/۲۰) از موضع قبلی خود عقب نشینی کرده اصرار ورزیدند تا حکومت مؤقت، مشتمل بر رهبران باشد.

هدف ربانی از عدول از موضع قبلی و اصرار بر موقف جدید واضح بود. او می خواست نسبت به پستیهای که جبهه ائتلافی به جمعیت میداد، از گروههای جهادی تأییدی بگیرد، تا به این ترتیب از مخالفت آنان در آینده جلوگیری کرده باشد، و چنان وانمود کند که گویا این پست ها را گروههای جهادی به جمعیت داده، نه جبهه ائتلافی!

نجیب بعد از آنکه درك کرد کودتایی علیه او در شرف وقوع است با حزب اسلامی تماس گرفت و پیشنهاد کرد که حزب اسلامی را بحیث حزب بزرگتر با سهم بیشتر در حکومت و آقای حکمتیار را بحیث برادر بزرگ میپذیریم، مشکل افغانستان در نتیجه توافق میان حزب وطن و حزب اسلامی حل میگردد، ضرورتی به توافق سایر احزاب نیست. باید همین دو گروه حکومت ائتلافی تشکیل دهند. حزب اسلامی پیشنهاد نجیب را نپذیرفت و در جواب او گفت: امکان تشکیل حکومت ائتلافی با کمونست ها برای همیشه از میان رفته است، شما باید بصورت بلا قید و شرط قدرت را به حکومت قابل قبول مجاهدین بسپارید و از عفو عمومی مجاهدین استفاده کنید.

پنج روز قبل از استعفاء خود، نجیب بار دیگر به حزب اسلامی افغانستان پیغام فرستاد که "حزب وطن بزرگترین حزب کشور است، پنجصد هزار عضو دارد، قدرت عملاً در اختیارش است، نباید از ما توبه دسته جمعی خواسته شود، ما مسلمانیم و میخواهیم مشکل کشور از طریق حکومت ائتلافی میان دو جناح اصلی

بحران (حزب اسلامی و حزب وطن) حل گردد. نجیب در آخر تهدید کرده بود که اگر با طرح ما توافق نکنید ما بکاری متوسل خواهیم شد که باعث ندامت شما خواهد شد، ما قدرت را به ظاهرخان یا به کسی منتقل خواهیم کرد که برای شما تعجب آور و مایه بروز مشکلات زیادی خواهد شد که در آنصورت مسئولیت بدوش آقای حکمتیار خواهد بود. نجیب تکراراً "پیغام فرستاد که بهتر است قبل از آن که فرصت را از دست داده باشیم با آقای حکمتیار ملاقات بالمواجه صورت گیرد که طی آن همه مشکلات حل و اختلافات رأی مرفوع خواهد شد.

جواب حزب اسلامی همان جواب ثابت قبلی بود: رد حکومت ائتلافی و اصرار براینکه قدرت باید بصورت بلا قید و شرط به حکومت مؤقت مجاهدین منتقل گردد و طرفداران رژیم فقط يك امتیاز خواهند داشت، یعنی استفاده از عفو عمومی.

زمانیکه مساعی حزب اسلامی برای اقناع نیروهای جهادی، در نتیجه مداخلات اجانب و به دلیل کنار آمدن رهبران جمعیت با جنرالان کمونست بی نتیجه ماند و اطلاع یافتیم که جنرالان کمونست عملاً به انتقال نیروهای ائتلاف به کابل و استقرار آنان در پوستانه های کمر بندهای امنیتی شهر و سائر ولایات آغاز کرده اند، برای خنثی کردن این توطئه خطرناک که عواقب وخیمی برای کشور داشت چاره جز این نیافتم که بداخل بروم.

تهدید حمله بر کابل

پس از آگاهی از اسرار این توطئه خطرناک علیه اسلام و جهاد، جلسات پاکستان

برایم عبث و فریبنده جلوه نکرد، لذا بروز جمعه ۱۳۷۱/۱/۲۸ پشاور را ترك نموده از راه سپینه شگه به استقامت لوگر براه افتادم و در این ضمن دوکار را کردیم:

الف: به تمام جبهات هدایت دادیم که بخاطر فتح مراکز ولایات باقیمانده، باید پس از تفاهم با مجاهدین صالح سائر گروهها، اقدام مشترک نمایند و همه مجاهدین را از عواقب خطرناک و عزائم شوم ائتلاف واقف سازند.

ب: به کمونست ها اعلان کردیم که یا قبل از هفت ثور، بدون قید و شرط از قدرت دست برداشته، امنیت کابل را به شورای قوماندانان نواحی اطراف کابل که اسمای شان اعلان گردیده است، بسپارید و یا اینکه انتظار حمله بزرگ را داشته باشید. قبل از آنکه ولایات بدست جبهه ائتلافی بیفتند، درنتیجه عملیات در جنوب و شرق کشور، مراکز زیادی بدست مجاهدین فتح گردید. مگر متأسفانه در شمال و غرب کشور، بنابر غفلت مجاهدین، برخی از ولایات در دامن ائتلاف سقوط کرد که هرات، غزنی، کندهار، میدان شهر از آن جمله بودند. جلال آباد، لغمان، لوگر، پکتیا، هلمند، فراه، نیمروز، غور، بادغیس، کاپیسا، بغلان، کندز، زابل و ارزگان بدست مجاهدین فتح گردیدند، پکتیکا، خوست، کنر و تخار پیش از این در تصرف مجاهدین بودند. شاید وقوف از متن هدایت مخابروی ببرک کارمل عنوانی والی ننگرهار (افضل لودین) به جلال آباد، در راه فهم درست حقایق به شما کمک کند. متن کتبی هدایت کارمل از این قرار بود:

"در برابر مخالفین حتما" مقاومت کنید و مگذارید که جلال آباد بدست مجاهدین سقوط کند، تا سه روز دیگر دو هزار سرباز جوزجانی به کمک شما خواهند رسید" متن این هدایت مخابروی پس از فتح جلال آباد بدست مجاهدین افتاد.

قوتها ما بسو کابل حرکت کردند، کمر بند های امنیتی اول و دوم را بدون مواجه شدن با کدام مقاومت جدی در هم شکستند و تا قلعه پیش رفتند، من در این هنگام در سرخاب ولایت لوگر بودم. يك هیئت پاکستانی به سرخاب آمد، از من

تقاضا کرد که یکمتر به برای چند ساعت تا پشاور بروم و در جلسه نهایی سران احزاب شرکت نمایم، جلسات در گورنر هاوس پشاور دائر می گردید، رئیس استخبارات عربستان سعودی ترکی الفیصل و صدر اعظم پاکستان نواز شریف نیز در این جلسات شرکت میکردند. نواز شریف و ترکی الفیصل به کرات بوسیله مخابره از من تقاضا نمودند که به پشاور بیایم. بمن گفتند: تمام مشکلات در رابطه به موقعیت شما و تنظیم شما در حکومت حل و فصل می گردد. به ایشان گفتم: من در ارتباط به موقعیت حزب در حکومت، کدام خواسته و اعتراض خاصی ندارم، ما خواهان حل اصولی و معقول قضیه هستیم، در کابل از جانب کمونست ها توطئه خطرناکی در جریان است، برای خنثی کردن این توطئه موجودیت من در اطراف کابل ضروری می باشد. در رابطه به بحث روی چگونگی ساختار حکومت، نماینده با صلاحیت ما آنجا تشریف دارد و در صحبت ها شرکت میکند.

در همین حال از جانب سعودی گروه بزرگی از علما و مشایخ، وارد پشاور شدند تا توافق تمام تنظیم ها را در رابطه با تشکیل چنان حکومتی بگیرند که:

الف: تا دو ماه ریاست دولت را صبغت الله مجددی بعهده داشته باشد.

ب: پس از دو ماه ربانی برای چهار ماه ریاست دولت را بعهده بگیرد.

ج: مسعود وزیر دفاع آن باشد.

د: صدارت عظمی به حزب اسلامی سپرده شود.

رئیس آی اس آی، روی این نکته پافشاری داشت که اگر مسعود وزیر دفاع و ربانی و مجددی رؤسای جمهور دولت آینده مجاهدین نباشند، بحران جاری حل نمی گردد و نیروهای حاکم بر کابل، قدرت را به کسی دیگری حواله نمکنند، مگر بعد ها این حقیقت کاملاً "برملا شد که در اصل مسکو و واشنگتن چنین فیصله کرده بودند، ادامه اشتراک کمونست ها در قدرت، فقط در صورتی تضمین می شد که پست های ریاست جمهوری و وزارت دفاع به کسانی سپرده شوند که با کمونست ها ائتلاف کرده و در ابقای آنها در سمت های قبلی شان موافق باشند. لازم به یاد

آوری است که بعضی از حلقات خاص و مسئول آی اس آی وقت پاکستان (جنرال جاوید ناصر) پی در پی به حکومت پاکستان چنین مشوره می دادند که: مصالح ملی پاکستان ایجاب میکند که به جای یک رهبر نیرومند پشتون، یک رهبر غیر پشتون قدرت را در کابل در دست بگیرد تا بدین ترتیب احتمال احیای مجدد قضیه پشتونستان از طرف افغانستان برای همیشه پایان یابد.

از جانب کابل، سلیمان لایق با ما تماس مخابراتی گرفت و به تعقیب آن هیئت هایی تحت ریاست جنرال رفیع وزیر سابق دفاع به سرخاب آمدند، یک سخن سلیمان لایق بطور خاص قابل یاد آوری است که ازمن پرسید؛ اعتراض شما بر ائتلاف چیست؟ در حالیکه دیگران با آن موافق اند و بحران تنها از همین راه حل می شود.

جنرال رفیع روی این نکته تأکید داشت که حزب اسلامی از حمله بر کابل منصرف شود و از طریق مذاکره بريك اداره مشترك به توافق برسیم. برایش گفتم: اگر میخواهید که بر کابل حمله ای صورت نگیرد، پس شما بدون قید و شرط از قدرت دست بکشید، او گفت؛ قدرت به کی انتقال یابد؟ تا حال که مجاهدین بکدام اداره ای توافق نکرده اند. برایش گفتم: شما سه مطلب را اعلان کنید:

الف: ما از قدرت دست میکشیم و با انتقال آن به مجاهدین موافقیم .

ب: اگر مجاهدین درمیان خویش روی ساختار حکومتی توافق کنند، قدرت را بهمان حکومت انتقال می دهیم.

ج: و اگر چنین نشد ما اختیار اداره کابل را به همان شورایی می سپاریم که از قوماندانان مؤثر اطراف و نواحی کابل تشکیل شده باشد.

در اینصورت ما به شما اطمینان میدهیم که برکابل حمله ای صورت نمی گیرد. نامبرده به کابل برگشت، مگر زمامداران کابل بجای اینکه با این طرح توافق نمایند، از یکطرف قوت های جبهه ائتلافی را از شمال به کابل سوق دادند و از طرف دیگر وزیر خارجه نجیب اعلان نمود که اگر حزب اسلامی بر کابل حمله نماید، پاسخ

دندان شکن به آن خواهیم داد. جنرال رفیع بار دیگر آمد و برای من دو پیشنهاد، یکرسمی و یکی شخصی داشت، پیشنهاد رسمی اش این بود که شورای عالی دولت با طرح شما موافقه ندارد، شوری اصرار میورزد که باید اداره مشترک ساخته شود و از حمله بر کابل خود داری شود و میان شما و ما مذاکرات ادامه یابد. و پیشنهاد شخصی اش این بود که بعضی ها با طرح شما موافق اند، مگر دیگران خصوصاً" هواخواهان برك غير از حكومت مشترك وائتلافی به طرح دیگری راضی نمی شوند. رفیع علاوه کرد: من اعتراض شما را نیز در مجلس مطرح کردم که چرا نیروهای ائتلاف شمال را به کابل انتقال داده اید؟ آیا معنای این کار این نیست که شما با توسل به زور قصد باقیماندن در قدرت را دارید؟ برخی از اعضای مجلس از این مسأله آگاهی نداشتند و برخی دیگری گفتند که اینکار بر اساس کدام فیصله خاصی نشده است و تعداد آنها نیز آنقدر نیست که مایه تشویش باشد. بالآخره بتاريخ ۵ ثور از استقامت های مختلف، تعداد زیادی مجاهدین وارد کابل شدند، ارگ، صدارت، وزارت داخله، وزارت خارجه و تعداد زیاد مراکز مهم دیگر بدست مجاهدین حزب اسلامی افتادند. در فتح این مراکز کدام مقاومت و جنگ قابل ملاحظه ای صورت نگرفت. اگر میدان هوایی خواجه رواش در همان روز تسخیر و رابطه هوایی فیما بین کابل و مزار شریف قطع می گردید، توطئه ائتلاف شوم کاملاً" خنثی و بحران کابل برای همیشه پایان می یافت.

جنرال نبی عظیمی در کتاب اردو و سیاست می نویسد:

وضع کابل: عده یی از قوماندانان تنظیم های مختلف دراطراف شهر کابل، مانند مولوی صدیق الله، حاجی شیرعلم، انوردنگر، آمر انور، کریم و پسران اسدالله قرباغ و غیره به گارنیزیون کابل آمده و با خورسندی در باره ائتلاف صحبت کردند. من نمیدانستم که به آنها که سالها با من جنگیده بودند، چگونه برخورد نمایم. چاره یی نبود، در باره صلح، آشتی و وفاق ملی صحبت مکردیم. آنها مفهوم ائتلاف را نمیدانستند، فکر مکردند که باید تمامی قوای مسلح مستقر در کابل بین آنها تقسیم

شود با حالت انتظار از من تقاضای تحفه و طارتق داشتند. مقدار کمی پول نقد و چند دستار بعنوان حسن نیت دولت به آنان داده شد، راضی و خشنود برگشتند اما کدام دولت؟

جنرال خالق قوماندان فرقه زره‌دار گارد ملکه فرقه مذکور اکنون در وضع الجیش قوای ۴ و پانزده زره‌دار واقع در پلچرخ جابجا بود، تلفن کرد و گفت مولوی صدیق الله به نزد او هیأت روان کرده و می‌خواهند با ما ائتلاف کنند. آنها آرزو دارند تا دیپوهای البسه و اعاشه وزارت دفاع را به آنها تسلیم کنیم، و الی معلوم شدن وضع همراه ما در قوماندانی فرقه باقی بمانند. آنها حاضر هستند که فرقه را از تعرض احتمالی حکمتیار حفظ کنند.

برای او گفتم که تو جنرال هستی، یا سپاهی؟ تو چرا بیزهای وزارت دفاع را به کس دیگری تسلیم می‌نمائی؟ تو فقط اجازه داری با آنها در مورد آتش بس مذاکره کنی، تو تسلیم می‌شوی، آیا تسلیمی به معنی ائتلاف است؟ بار دیگر با تأکید وظیفه سپردم تا به تمام قطعات این موضوع ابلاغ شود و قطعات تا آخرین مرمی از خود دفاع نمایند.

جنرال عیسی تلفن کرد و گفت "ملاعزت" مربوط تنظیم جمعیت و حاجی شیرعلم مربوط تنظیم اتحاد می‌خواهند با فرقه ما ائتلاف کنند، من نمیدانم با کدام آنها ائتلاف کنم. من تقریباً "دیوانه شده بودم، هیچکس نمی‌فهمید که راه دادن مخالفین در داخل قطعه و جزو تام، به معنی تسلیم شدن به آنها است برای او گفتم يك نفر را اجازه ندهید که به قطعه شما نزدیک شود، هرکس می‌خواست ائتلاف کند، نماینده خویش را بفرستد، تسلیمی پوسته‌ها تحت نام ائتلاف به معنی خیانت تلقی می‌شود، بناءً "مانند گذشته از خود دفاع کنید.

در تپه‌های شینه، افراد فرقه ۸۰ تحت قوماندان ۴ جنرال خدایداد، برای تقویه کردن جزوتام‌های دافع هوا جابجا ساخته شده بودند، بعد از حملات مختصر و کوتاه حزب اسلامی، آنها تپه‌های شینه را رها کردند و حزب اسلامی نه تنها در

آنجا بلکه در هودخیل نیز استقرار یافت.

هودخیل و ناحیه نهم شهر کابل بدست قوتهای حکمتیار افتاد، جنگ و گریز هارندوی در آنجا کاملاً" مشهود بود.

عصر راپور داده شد که در منطقه چهلستون حزب اسلامی نفوذ کرده است، الی ساعت ده همان شب حزب اسلامی فابریکه جنگلک را متصرف و الی پل گذرگاه پیش آمد.

جنرال اسد الله منطقه مسئولیت خویش را در دشت سقابه رها کرده و همراه با پرسونل و تانکهای گارد به يك نفس خود را به بالاحصار رسانید. در مقابل پرسش من گفت که مقاومت بیهوده بود زیرا که قوت های حکمتیار آنها را محاصره میکردند.

چار آسیاب بدست حزب اسلامی افتاد، قرارگاه و بقایای قوتهای جنرال دوستم از چهارآسیاب به بالاحصار کابل قرارگاه گرفتند. مناطق سهاک، شیوه کی، ده یعقوب و ببینحصار بدست حزب اسلامی افتاد، مردم قریه شیوه کی نماینده شان دگروال حنیف" رفیق" راجهت گرفتن سلاح به نزد من فرستادند.

قسمتی از قوت های جنرال بابہ جان برای حفظ و نگهداری دیپو های ریشخور در تپه های خیرآباد جابجا شد، آنها وظیفه گرفتند که از گارنیزیون ریشخور و بیزهای مهمات اردو دفاع نمایند.

يك كندك دیگر افراد بابہ جان (شورای نظار) توظیف گردید تا خط دفاع حربی پوهنتون را در مناطق محبس پلچرخى تقویت نموده، مشترکاً" به تصفیه هود خیل و تپه های شینه اقدام نمایند.

حکمتیار توانست نیروهای بابہ جان (شورانظار) را در تپه های خیرآباد شکست بدهد و بیزهای اردو و گارنیزیون ریشخور را بدست آورده، بطرف دارالامان پیشروی کند و قوتهای خود را الی دوغ آباد ریشخور برساند و قصر دارالامان را تحت ضربات تانک و توپچی قرار دهد.

اکنون خط اول بیشترین قوتهای گلبدين حکمتيار را بگرامی، هود خيل، تپه های شينه، بينی حصار، تپه های خيرآباد، گارنيزيون ريشخور، جنگلک، و دوع آباد تشكيل ميداد. و در شهر کابل تمام حوزه های امنیتی حارندوی، وزارت داخله، مکروريان کهنه، هود خيل غند ۲۰۴ محافظ مکروريان ها که در جوار گارنيزيون کابل موقعيت داشت و در مجموع هرپوسته ايکه وزارت داخله در شهر کابل داشت (بدون جزوتام های تحت امر دگرجنرال عبدالعظيم زرمتی و دریا زرمتی) با حکمتيار بودند و انتظار قومانده او را مکشيدند. حکمتيار الی تاريخ ۵ ثور التيماتوم داده بود که اگر دولت قبلی تسليم نگردد و قدرت را به مجاهدين نسپارد، او داخل کابل خواهد شد و قدرت را به زور تصرف خواهد کرد، او می گفت هنوز قدرت به نزد کمونستها است. حکمتيار در اين مورد می گوید:

"در کابل جنگ تحت قيادت آنهاي شروع گرديد که قبلًا" هم سوق و اداره جنگها بدست آنها بود، همان جنرال آصف دلاور که در هنگام اقتدار نجيب لوی درستيز اردو بود و سوق و اداره جنگ بدست وی بود، او اکنون هم لوی درستيز به اصطلاح دولت اسلامی است و سوق و اداره بدست وی است، همان جنرال نبی عظيمی قوماندان گارنيزيون است کسکه پيش از اين در سوق و اداره جنگها رول اساسی و محوری داشت". او ادامه ميدهد:

"... در اين حال که آنها چانس بقای خود را ديگر از دست داده بودند و سقوط آنها حتمی بود، اکنون از اثر ائتلاف با مجاهدين و در نتيجه شامل شدن با آنها در يك جبهه ائتلافی آنها موجوديت سياسخويش را حفظ کردند."

پس حکمتيار در آن موقع بصورت دقيق محاسبه کرده بود و ميدانست که سقوط دولت حتمی است زیرا که پلان وی بسيار دقيق و همه جانبه بود. می دانست که گارنيزيون کابل نیرو ندارد. مفهميد که در گرفتن مرکز شهر او را کمک میکنند، دروازه های ارگ، دلگشا، قصر رياست جهموری، کمیته مرکزی، شورای وزيران، بر روی او باز می گردند. بانکها و مخابرات به تصرف او می افتد و فقط

گارنیزیون تجزیه شده و تنها کابل هیچکاری را انجام داده نمیتواند.

حکمتیار میدانست که گارنیزیون کابل فقط از طریق هوا ممکن است خود را تقویه نماید از کجا؟ از مزارشریف و از پروان، بدین جهت هود خیل را بدست آورده بود، تپه های شینه را اشغال کرده بود و میدان هوائی کابل را تحت فشار خاصی قرار داده بود.

پلان او طوری بود که اولاً "ارگ توسط دگروال نادر خواهرزاده رفیع برای افراد حکمتیار که به نام افراد جبار قهرمان داخل شهر شده بودند باز گردد، سپس توسط همان گروپ ها، کمیته مرکزی، قصر ریاست جمهوری و شورای وزیران اشغال شده، واز مکروریان کهنه از غند ۲۰۴ حارندوی، از محل تجمع مرکزی واقع در چهار راهی صحت عامه، از ناحیه نهم، یعنی از چهار طرف بالای گارنیزیون کابل، رادیو و تلویزیون، تعرض صورت گیرد و مراکز قدرت دولت قبلی اشغال شود.

گروپ بندی مقابل حکمتیار به تاریخ ۴ ثور را قوت های ذیل تشکیل میداد:

گارنیزیون کابل (غند ۷۱۷) و جزو تامهای کوچک مستقل آن، قوت های جنرال دوستم که مجموع آن در حدود دو هزار نفر بود و قطعات دیسانت شده شورای نظار جمعا "۱۰۰۰ نفر. متباقی قطعات که هنوز دولت را تمثیل میکردند قرار ذیل بود:

فرقه ۱۰ امنیت دولتی در باغ داؤد.

لوای ۲ گارد در میدان هوائی.

لوای ۳ گارد درتپه های تاج بیگ.

حربی پوهنتون و اکادمی تخنیک در خطوط دفاعی شان.

فرقه ۸ در کاریزمیر و قرغه.

لوای ۲۲ امنیت شاهراه در شمال کابل (مناطق پای منار و دانشمند)

قرارگاه قوای هوائی در خواجه رواش.

لوای ۹۹ راکت در قرغه.

قرارگاه وزارت دفاع در دارالامان.

قطعات فوق الذکر نمیتوانستند به گارنیزیون کمک کنند، زیرا که خود معروض حملات بودند و از خود دفاع میکردند، از تمام این قرارگاه ها و قطعات امکان حتی پنجمصد نفر نیز وجود نداشت.

تمام احتیاط ها مصرف شده بود و گارنیزیون را فقط در حدود کمتر از صد نفر افسر و سرباز دفاع می نمودند. با وصف آن نظر به وضعیت جدید تدابیر ذیل در شب پنجم ثور اتخاذ شد:

برای بدست داشتن مکروریان سوم، پل مکروریان و فرستنده یکه توت، ۳۰ نفر پرسونل و ۲ عراده تانک و ۳ عراده ماشین محاربوی از غند ۷۱۷ و یک کدک از شورای نظار توظیف شدند.

قوتهاجرې پوهنتون از محبس پلچرخى عقب کشیده شد و توظیف گردید تا همراه کدک بابه جان به طرف هود خیل حرکت کرده، راه را باز و ناحیه نه را بدست آورد.

میدان هوائی توسط یک کدک از قوتهای جنرال دوستم، تحت قومانده جنرال عبدالرحمن تقویه گردید.

رادیو و تلویزیون توسط کدک دیگر جنرال دوستم تقویه شد.

مخابرات و بانکها توسط پرسونل غند ۷۱۷ تقویه شدند.

در اینصورت مناطقی که از آن گارنیزیون سرسختانه دفاع میکرد، عبارت از میدان هوائی کابل، مکروریان های دوم و سوم، بی بی مهر، چهار راهی صحت عامه، چهار راهی پشتونستان، ارگ، ریاست جمهوری، کمیته مرکزی، پل محمود خان، بالاحصار، شاه شهید، تپه های مرنجان، چمن حضوری، شمال شهر و مناطقی در کوته سنگی، دهمزنگ، دارالامان و غیره.

جریان حادثه

ساعت ۹ صبح ۵ ثور: دوکتور سهیلا صدیق از شفاخانه ۴۰۰ بستر اردو تلفون کرد و گفت که کندی محافظ شفاخانه افراد حزب اسلامی را بداخل شفاخانه نفوذ داده و افراد حزب از طریق بی بی مهر و داخل شفاخانه شده و آنرا اشغال کرده اند قومندانان مسلخ و اعمال لاتخانه نیز راپور دادند که حزب اسلامی داخل مناطق آنها شده اند. قومندانان محل تجمع مرکزی نیز راپور داد که محل تجمع که در جوار شفاخانه ۴۰۰ بستر اردو و مشرف بر چهار راهی صحت عامه بود، بدست نیروهای حزب اسلامی افتاده است، جنرال مجید روزی پیداشد و وظیفه گرفت تا هرچه زودتر محل تجمع مرکزی و ۴۰۰ بستر اردو را از وجود حزب اسلامی پاک کند. روز قبل دوکتور عبدالرحمن معاون شورای نظار با ۵۰۰ نفر افراد خویش و بعضی از قومندانان شورای نظار، مانند قومندانان گدا و قومندانان پناه و ملا فهمیم وارد کابل شده بودند.

به عبدالرحمن وظیفه سپردم تا يك كندك افراد خویش را به استقامت پل هارتن فرستاده تپه توپ را اشغال نموده بعداً "بطرف جنگلك حرکت نموده، پیشروی حزب اسلامی را در داخل شهرمانع گردد.

ساعت یازده روز جنرال عزیز حساس راپور داد که قومندانان لوای ۵ گارد دگروال نادر به امر جنرال رفیع دروازه مشرقی ارگ را باز نموده و افراد حزب اسلامی ارگ و دلکشا را بدست آورده اند.

ساعت یازده و بیست دقیقه عبدالحق علومی از کمیته مرکزی تلفن کرد و گفت حزب اسلامی بر علاوه ارگ قصر ریاست جمهوری را نیز اشغال کرده و بطرف کمیته مرکزی درحرکت اند، برای ما کمک کنید.

در روزنامه " زفترا " چاپ مسکو (شماره ۴۶۰) روزنامه ء مذکور از قول نورمحمد که معلوم می شود اسم مستعار یکی از هواخواهان محمود بریالی است،

درینمورد مقاله یی منتشر شده و جریان رسیدن قوت‌های حکمتیار به کمیته مرکزی و خیانت جنرال رفیع را افشاء نموده، چنین می نویسد:

صبح ۲۲ اپریل ما همه در مقر کمیته مرکزی حزب جمع شدیم، در شهر دیگر قتل و غارت آغاز شده بود، ما از نیروهای دوستم کمک خواستیم، در این وقت یکی از قوماندانان حکمتیار بنام ادريس داخل کمیته مرکزی حزب شد و پیشنهاد کرد که تسلیم شوید ما امتناع ورزیدیم، او در آنوقت در حضور ما شماره معلوم تلفون به خودش را گرفت و رفیع یکی از رهبران بلند پایه افغانستان را عقب تلفن خواست و در برابر همه ما وی را گوشمالی داده و ملامت کرد که ما وشما توافق کرده بودیم ولی اینها تسلیم نمی شوند، بعد ادريس گوشی تلفن را به مسئول محافظت مقر کمیته مرکزی داد و رفیع دستور داد که فوراً افراد خود را از مقر کمیته مرکزی خارج ساخته و حزب اسلامی را به عمارت راه بدهند تقریباً "همزمان با آن تبادلۀ شدید آتش در شهر آغاز شد.

گروه‌های مربوط حکمتیار و احمد شاه مسعود باهم برخورد کردند. ما را فقط يك چیز نجات داد آن اینکه هنوز در گارنیزیون کابل قطعات کافی وفادار وجود داشتند، این نیروها به حمایت از خانواده فعالین اعضای حزب و افسران امنیت پرداختند مخصوصاً "قطعات جنرال دوستم کار زیاد در این جهت انجام دادند.

واقعاً در شهر تبادلۀ شدید آتش صورت می گرفت، قطعات گارنیزیون کابل، قطعات جنرال دوستم و نیروهای احمد شاه مسعود با نیروهای حکمتیاربرخورد داشتند. جبار قهرمان و حزب اسلامی فشار زیاد وارد کردند تا پل مکروریان را بدست آورده به اینطرف دریا خود را برسانند، حزب وحدت از مصروفیتهای گارنیزیون سؤ استفاده کرده، مناطق کوتاه سنگی، دهمزنگ، کارته ۳ و باغ وحش را متصرف گردید. انوردنکر دیپوهای شهرآرا و قلعه بلند را تصرف کرد. آمر انور اتحاد اسلامی قرارگاه غند ۷۱۷ را در نتیجه ائتلاف بدست آورد و قرارگاه ریاست

لوژستیک را متصرف شد.

لوا ۹۹ راکت در برابر حملات حزب وحدت مقاومت نکرده، غنی قوماندان آن لوا با حزب وحدت ائتلاف نمود. جنرال عیسی، فرقه ده را به ملا عزت تسلیم کرد. فرقه ۸ تحت قومانده جلندر شاه آمر سیاسی آن فرقه در کاریز میر به شورای نظار پیوست و گل حبیب قوماندان فرقه در قرغه محاصره شد.

حکمتیار در آستانه پیروزی بود، از هر طرف باران مرمی راکت انداز و اسلحه ثقیل می بارید و بالای گارنیزیون کابل از چهار طرف فیر می شد. قوتهای حکمتیار از طریق بگرامی به عمل قاطعانه تعرض جبهوی دست زدند، آنها سید نورمحمدشاه مینه، تپه های مرنجان، شاه شهید، غازی ستدیوم، چمن حضوری، صدر بازار، و کورس عالی افسران را بدست آوردند، ولی هنوز بالاحصار، شهر کهنه و جاده میوند در دست قوتهای طرفدار ما بود.

جنرال مجید روزی چهار راهی آریانا را با رشادت زیاد دفاع کرد و اجازه نداد که حزب اسلامی بطرف رادیو تلویزیون، کلپ عسکری و گارنیزیون کابل حمله کند. مقاومت قطعات بابۀ جان و غند ۷۱۷ در منطقه پل مکروریان نیز فوق العاده بود. محل تجمع و شفاخانه ۴۰۰ بستر تصفیه شدند و الی ساعت ۶ شام روز ۵ ثور ما یک خط مدافعه از میدان هوایی کابل الی چهار راهی آریانا را در دست داشتیم که شامل گارنیزیون کابل، ششدرک و مکروریان های دوم و سوم، بی بی مهرو، وزیر اکبرخان، شهرنو و خیرخانه بود، دیگر تمام شهر را از دست داده بودیم که یا به تصرف حزب اسلامی یا به تصرف اتحاد سیاف و یا تحت قبضه حزب وحدت درآمده بودند.

ما در چنین شرایطی در محاصره قوت های حزب اسلامی و وزارت داخله خودمان، قرار گرفته بودیم، توطئه، خیانت پیوستن به دشمن، ائتلاف با گروههایمختلف مجاهدین مطابق ذوق و سلیقه شخصی، از رهبری عالی کشور گرفته تا پائین، باعث چنین وضعی گردیده بود. ما نمیدانستیم چه کنیم؟ هنوز صدها هزار نفر همشهریان کابل پامال نشده بودند امیدوار بودند که با دولت

اسلامی صلح و ثبات باز خواهدگشت.

ورود مجاهدین به کابل

بروز شنبه مؤرخه ۱۳۷۱/۲/۵ (۱۹۹۲/۴/۲۵) مجاهدین حزب اسلامی بدون جنگ و خونریزی وارد کابل شدند، مردم کابل ورود مجاهدین را با شور و شوق استقبال کردند. بر فراز همه منازل و دفاتر دولتی، بیرقهای سبز رنگ برافراشته شد، مردم برای تجلیل از ورود مجاهدین و سقوط رژیم کمونست به جاده ها ریختند و با نعره های کوبنده "الله اکبر" به مارشهای پرشکوه پرداختند.

در همان روز آژانسهای خبری بین المللی مخصوصاً "بی بی سی و صدای امریکا با همه کراهتی که از انعکاس چنین خبری داشتند، مجبور شدند گزارش دهند: امروز شعار های "الله اکبر، زنده باد مجاهدین، مرگ بر کمونیسم" در شهر کابل طنین انداز بود. مردم در حالیکه بیرقهای سبز رنگ اسلامی در دست داشتند، در جاده های شهر به راهپیمایی پرداختند. بلیکابل بدست افراد حزب اسلامی افتاد، بامداد آن روز وقتی خبرنگاران نزدیک ارگ ریاست جمهوری رسیدند، دیدند که افراد قوای مسلح رژیم توسط مجاهدین از ارگ بیرون رانده می شوند و اکثر افراد مسلح رژیم با مجاهدین همکاری میکنند.

بعد از ظهر آن روز تاریخی، طی مصاحبه مخابرویی از داخل به خبرنگارانیکه در دفتر حزب در پشاور جمع شده بودند، نکات آتی را اعلان کردم:

الف - با سقوط رژیم کمونست در کابل، جنگ در افغانستان به پایان رسید.

ب - باید همه نیروهای جهادی دست بدست هم داده در راه تأمین صلح

پایدار و استقرار حکومت مشترك مساعی مخلصانه بخرج دهند .

ج - از حکومتی که سائر احزاب جهادی در غیاب ما تشکیل داده اند، دعوت میکنیم تا بکابل آمده و زمام امور را بدست بگیرد.

د - از شورای قیادی دعوت میکنیم که طبق موافقتنامه پشاور عملاً بکار خود آغاز کند.

هـ - چون رژیم عملاً سقوط کرده، ضرورتی به وجود کمیسیون انتقال قدرت احساس نمی شود.

و - ما خواهان تسلط برکشور و تحمیل حکومت دلخواه خود با اعمال قوه نبوده، اگر انتخابات عمومی در ظرف شش ماه آینده تضمین گردد، بر هیچ امتیاز دیگری اصرار نخواهیم کرد.

دشمنان جهاد در اذهان بعضها چنین توهمی ایجاد کرده بودند که شاید حزب اسلامی بر تسلط نظامی نیروهای خویش بر کابل اصرار ورزیده، حکومت دلخواه خود را اعلان نموده، با دیگران از طریق اعمال قوه برخورد کند، کم نبود تعداد کسانی که گمان نمیکردند حزب اسلامی بعد از تسلط بر کابل از حکومتی دعوت کند که در غیاب حزب اسلامی، توسط گروههای دیگر، تشکیل شده و پستهای حساس چون ریاست جمهوری و وزارت دفاع در آن به جمعیت که شامل در یک ائتلاف نامقدس است اختصاص یافته، ولی حزب اسلامی برخلاف چنین انتظار و تصویری، با انتقال قدرت به این حکومت توافق کرد.

نوید فتح

من در همین روز، ۵ ثور ۱۳۷۱ در حوالی عصر، از راه مخابره با جمعی از خبرنگارانی که در دفتر افغان نیوز ایجنسی (انا) واقع پشاور گرد آمده بودند، مصاحبه نمودم. در این کنفرانس مطبوعاتی نکات مهم سخنان من قرار ذیل بود:

پیروزی انقلاب اسلامی را به ملت افغان و کافه امت اسلامی تبریک می گوئیم،

این پیروزی دستاورد قربانی های فراموش ناشدنی فرد فرد ملت افغان و تمامی نیروهای جهادی می باشد، فرد فرد مردم افغانستان در افتخار پیروزی این جهاد بزرگ شریک اند. مردمیکه در راه خدا در برابر تمامی مصائب و مشکلات شجاعانه صبر کردند و يك و نیم میلیون شهید دادند، کافه ملت مان به ویژه مردم مؤمن کابل در این فتح سهم بزرگی داشتند. در دوران جهاد اگر قربانی شهریان کابل نسبت به بقیه ولایات بیشتر نباشد، به هیچ صورتکمتر از آن نیست.

جنگ پایان یافته است و ضرورت جنگ را پس از این منتفی می شماریم، بهمه دعوت میدهیم که بیائید، دست برادری بهمدیگر بدهیم و برای تأمین صلح پایدار مساعی مشترک بخرج بدهیم. به شهریان کابل اطمینان میدهیم که مجاهدین در خدمت آنها اند، به هیچکسی از ناحیه آنان زبانی نخواهد رسید، عفو عمومی در مورد همگان رعایت می شود. حکومت های آینده در کشورما برضایت مردم و از راه انتخابات و مراجعه به آراء عامه تشکیل خواهندشد. پس از این تمامی امکانات تسلط حکومت های تحمیلی و کودتایی پایان یافته است، عجالتاً" اقتدار به اتفاق تنظیم های جهادی به حکومت مؤقت سپرده می شود و در جریان شش ماه انتخابات برگزار می گردد. توافقاتی که در این رابطه میان رهبران احزاب و نماینده حزب اسلامی صورت گرفته، مورد تأیید ما بوده نسبت به آن التزام می وزیریم. صرف ضرورت کمیسیونی را منتفی می شماریم که غرض انتقال قدرت از زمامداران سابقه کابل به مجاهدین تشکیل گردیده است، زیرا قدرت عملاً" از دست آنها خارج شده و بدست مجاهدین افتاده است. ما هرگز حاکمیت مطلقه يك حزب را از راه اعمال قوه و زور نمی خواهیم و نه آنرا مطابق اصول اعتقادی خود می شماریم. ما همه را دعوت میکنیم که بیایند، صادقانه تعهد کنیم که پس از این در کشور ما در عملیه انتقال قدرت از یکدست بدست دیگری نه به ریختن يك قطره خونی اجازه دهیم و نه به تکرار تجارب تلخ و خونین گذشته. باید این حقیقت را بپذیریم که اسلام حق حکومت سازی را به مردم داده است. تنها کسی

در نظام اسلامی حق حکومت کردن را دارد که اکثریت ملت بر او اعتماد کند. از مجاهدین مؤمن، از شهربان شریف کابل و آنده کارمندان حارندوی و اردو که در سرنگونی رژیم نقش فعال ایفا کردند، تقدیر می نمائیم و از آنها میخواهیم که بهمدیگر دست همکاری داده، امنیت شهر کابل را تأمین و اجازه ندهند که عناصر ماجراجو و مفسد سبب بد نظمی و اذیت و آزار مردم شوند. از کشورهای دوست و همسایه پاکستان و ایران، عربستان سعودی و تمام کشورهایی که به نحوی از انحا و در دوران جهاد با مقاومت اسلامی ملت ما همدردی داشتند، تشکر میکنیم..."

خبر ورود مجاهدین به شهر کابل و سرنگونی رژیم نجیب، هنگامی به جنرال جاوید ناصر رسید که سران احزاب جهادی به شمول نواز شریف و ترکالفیصل در گورنر هاوس پشاور جلسه داشتند. دوست عربی که رفیق یکی از رهبران افغانی بود (افشای نامش را ضروری نمیدانم) درباره این جلسه حکایت میکند که بنده هم در جمله افراد معینی رهبر مزبور داخل اطاق مجلس شدم. رهبر مذکور همراه با جنرال جاوید ناصر و یکنفر دیگر از تنظیمش از تالار جلسه برون شده به اطاق دیگری داخل گردیدند، من هم با استفاده از فرصت وارد آن اطاق شدم، این رهبر افغانی رو به طرف جنرال جاوید ناصر نموده با الحاح گفت: عواقب اقدام حکمتیار بسیار وخیم است. بهر قیمتی که می شود باید جلو آن گرفته شود. جنرال برایش گفت: به شما اطمینان میدهم که بهر صورتی این اقدام را خنثی میکنیم، حتی اگر به قیمت استعمال قوه باشد. رهبر افغانی گفت: جنرال صاحب پلیز (لطفا) اینکار را بکنید، برادر عربی نامبرده گفت: پس از همان روز من رابطه خود را برای همیشه با رهبر مذکور قطع کردم.

متأسفانه مجاهدین قادر نشدند که میدان هوایی خواجه رواش را فلج و پل هوایی کابل، مزار را قطع کنند، ائتلاف جبل السراج با استفاده از همین میدان هوایی توانست بتاريخ ۶ ثور ۱۳۷۱ تعداد زیاد ملیشه های مسلح را از مزار به کابل انتقال و جنگ شدیدی را در کابل آغاز نماید. جنگ تحت قومانده لوی درستیز

رژیم کمونست جنرال آصف دلاور، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل، جنرال بابہ جان قوماندان فرقه ۰۵۵، جنرال مجید روزی معاون جنرال دوستم و... علیه مجاهدین حزب اسلامی آغاز گردید. در این جنگ سهم عمده را قطعات باقیمانده رژیم کمونست بعهده داشت و سهم شورای نظار خیلی ضعیف بود، تعداد محدودی افراد شورای نظار، آنهم اکثراً از طریق هوا بکابل منتقل شده بودند که يك تعداد آنها در محاذ جنوب تعداد دیگرشان با دریشی های ابلق به این دلیل در دروازه های سفارتخانه ها جابجا شده بودند تا خبرنگاران و نمایندگان کشور های خارجی آنها را ببینند و احساس کنند که برخی از مجاهدین درکنار قطعات دولت قرار گرفته و گزارش های شان از جنگ های بعدی در کابل مشعر برجنگ میان مجاهدین باشد، نه جنگ کمونست ها با مجاهدین.

مسعود در جبل السراج بود تمام مسیر راه میان او و کابل در تصرف مجاهدین حزب اسلامی قرار داشت. او از یکطرف از داخل شدن بکابل بیم داشت و از جانب دیگر اطمینان نداشت که جنرالان کمونست بتوانند مقاومت کنند. اگر چه داکتر عبدالرحمن در باره اخلاص جنرالان و امکان مقاومت ایشان به مسعود اطمینان میداد، مگر او جرئت نمیکرد. دو هفته بعد، زمانی که جنرالان کمونست بر اوضاع کابل مسلط شدند و نیروهای حزب اسلامی از شهر بیرون رفتند و صیغت الله مجددی به کابل رسید، آنگاه مسعود سوار بر تانکهای جنرال مؤمن و زیرچتر حمایت او جرئت داخل شدن بکابل را کرد، وی نسبت به همه به جنرال مؤمن اعتماد بیشتر داشت.

در این جنگ سهم حزب وحدت نسبت به شورای نظار بیشتر و مؤثرتر بود، هم تعداد افراد این حزب که از شمال یکجا با قطعات جنرال دوستم وارد کابل شدند، بیش از شورای نظار بود و هم شمار هزاره های مقیم شهر کابل نسبت به پنجشیری ها مچربیدکه این کار نقش حزب وحدت را نسبت به شورای نظار مؤثرتر می ساخت.

برای ما جنگ کوچه به کوچه و خانه به خانه مشکل بود، آنرا سبب ویرانی کابل و غارت ملکیت های شخصی و عامه می شمردیم، بناء" به مجاهدین هدایت دادیم که از شهر خارج شوند و در اطراف کابل مستقر شوند. با نگرش سطحی و ظاهری شاید این داخل شدن و بدنبال آن بزودی خارج شدن، شکست نیروهای ما تلقی شود، مگر در حقیقت با این اقدام، توطئه خطرناک کمونست ها خنثی گردید. توطئه کمونست ها چنان بود که می خواستند رهبران جهادی و شخصیت های مهم در حالی وارد کابل شوند که کابل و شهر های بزرگ و شاهراهها تحت کنترل کامل خاد و قطعات مسلح باقیمانده از رژیم سابق باشند. در شرایطی که هر معامله ای با این مهمانان بیچاره و دست و پا بسته آسان باشد، متصل تجمع آنان در کابل، همه همزمان و طی يك اقدام ناگهانی و سنجیده شده، از میان می رفتند و قدرت برای همیشه در اختیار جبهه ائتلافی باقی می ماند. در این رابطه امید است وضاحت چند رویداد به خوانندگان کمک کند که حقایق را بدرستی درک نمایند:

۱- قبل از استعفای نجیب و پس از امضای معاهده جبل السراج از طرف يك کشور (که افشای نام آنرا ضروری نمی شمارم) بطور مسلسل و غیرمترقبه برایم دعوت داده شد که به آنجا مسافرت نمایم. از سفارت کشور مزبور در اسلام آباد طلب وضاحت کردم که هدف از این دعوت چیست؟ جواب سفارت آنکشور به نماینده ما این بود که حکومت ما حاضر است حکمتیار را بحیث يك رهبر ملی استقبال کند و جناب شان مهمان خاص رئیس جمهور ما می باشند و در میدان هوایی معاون رئیس جمهور از وی استقبال میکند. درحالیکه پیش از این در مطبوعات کشور یاد شده بطور مسلسل و به پیمانه وسیع علیه حزب اسلامی تبلیغات شدید صورت می گرفت. برای نخستین مرتبه چنین دعوتی، با چنان وعده های عجیب و این تغییر شگفت انگیز و ناگهانی در موضع کشور مذکور، برای ما سوال برانگیز و نگران کننده بود. طبیعی بود که باور نکنیم و سفر صورت نگیرد.

بعد ها معلومات دریافت کردیم که اداره استخباراتی آنکشور نقشه خاصی برای قتل ما درست کرده بود تا بدین ترتیب یگانه مانع کامیابی جبهه ائتلافی از میان برداشته شود.

۲- سیاف که یاور ربانی در حکومت ائتلافی بود، به منظور تأیید از این حکومت به کابل رفت و داخل شهر شد و با قاطعیت از آن حمایت میکرد، ولی به هیئت ها سوگند یاد میکرد که در جریان دو سال گذشته، فقط دو شب را در کابل گذرانده ام، زیرا امنیت شهر کابل در دست کمونستها بود و از بودن در آنجا بیم داشتم. سیاف در مورد امنیت خود در حالی اظهارنگرانی میکرد که در جریان دو سال حتی حرفی علیه کمونست ها و ائتلاف به زبان نیاورد و در این باره کاملاً محتاط بود. چنانچه در همین زمان، خبرنگاران رادیو تلویزیون پیام آزادی، غرض گفتگو با او به مرکزش رفتند، وی به خبرنگاران گفت: به این شرط با شما مصاحبه میکنم که در باره کمونست ها و ملیشه ها از من چیزی نپرسید!

۳- در یکی از مراحل که تلاش ها برای مصالحه و سازش به شدت ادامه داشت، مولوی محمدنبی، مولوی خالص و سیاف به بتخاک آمده و در مرکز میا محمد آغا جلسه ای باهم داشتیم، در جریان گفتگو، مولوی محمد نبی به من گفت: با مجددی مناقشه داشتم و به او گفتم: "حزب اسلامکه قدرت را از کمونستها بدست آورد، شما چرا و روی کدام مجوز شرعی با کمونست ها همدست شدید و علیه مجاهدین حزب جنگ را آغاز کردید. مجددی برایم گفت: حزب اسلامی بالای کابل راکت شلیک کرد!! بجواب گفتم: خدا می داند که اگر حزب اسلامی نبود، کمونستها در کابل با ما چه معامله ای میکردند؟! سپس بطرف سیاف روکرد و گفت: ترا بخدایت قسم اگر باحکمتیار همراهی نکنی." من به مولوی صاحب گفتم: مولوی صاحب! این مطلب را باید علناً و به تمام مردم بگویی، نه اینکه تنها به رهبران آنهم در مجالس خصوصی! مولوی صاحب بمن گفت: "حکمتیارصاحب! خودت میدانی که این برای من مقدور نیست که مسأله را علناً بگویم!!

حقیقت امر اینست که اگر در برابر این توطئه خطرناک، هوشیاری و مقاومت حزب اسلامی نمی بود، در همان روزهای نخستین، نقشه کمونست ها عملی می گردید و با مجاهدین همان معامله می شد که کمونست های تاجکستان در دوشنبه با نهضت اسلامی کردند، نخست به اشتراك مسلمانان و دیموکرات ها حکومت ائتلافی تشکیل دادند، سپس با يك کودتای عسکری حکوت ائتلافی را منحل و شهر دوشنبه را اشغال کردند و اعضای نهضت اسلامی را به هجرت وادار ساختند.

عکس العمل امریکا

آژانس های غربی بر علیه حزب اسلامی و به نفع جبهه ائتلافی چنان تبلیغات گسترده وکاذبانه داشت که ضرورت تبلیغات رادیو کابل را منتفی کرده بود و حتی رادیوی کابل، مواد تبلیغاتی خود را از آنها بدست می آورد. در این تبلیغات روی نکات آتی ترکیز می گردید:

۱- چنان وانمود میکردند که جنگ درکابل میان گروههای مجاهدین جریان دارد و کمونستها در این درگیرها هیچ سهمی ندارند.

۲- مسعود و نیروهای او را در حالی فاتحین و مدافعین کابل معرفی میکردند که:
الف: آنها در این درگیری ها فقط حیثیت پوشش را برای کمونست ها و عملیات جنگشان داشتند، مسعود خودش بفاصله ۸۰ کیلومتر دورتر از کابل در جبل السراج منتظر بود و راه ورود بکابل را بروی خود مسدود می یافت و برخورد خوف داشت، مگر بی بی سی می گفت که مسعود در دروازه های کابل، برای داخل شدن به شهر آمادگی می گیرد.

ب: همه می دیدند که آنها از کابل دفاع نمکنند بلکه جنگ را در کابل آغاز کرده اند، تمام جنگها از سوی آنان و برای اشغال مناطقی صورت گرفته که در کنترل مخالفین شان بود. اگر جنگ در خیرخانه، وزیر اکبرخان و کارته پروان جریان میداشت و این مناطق ویران می گردید، در آنصورت حقیقتاً آنها مدافع و ما

متعرض می بودیم، ولی اگر جنگ در جنوب و غرب کابل و در مناطقی که هزاره ها و پشتون ها سکونت داشتند، مانند خوشحال خان مینه، پکتیاکوت، قلعچه، چهل ستون، کارته ۳، کارته ۴ و کارته سخی و صرف این مناطق در اثر حملات شورای نظار و رفقای ائتلافی اش، در جنگ هابکه در قدم اول با حزب اسلامی و در قدم دوم با حزب وحدت داشتند ویران و سکنه آن به هجرت مجبور گردیده اند، در این صورت هویدا است که متعرض کی و مدافع کیست؟!

آژانس ها، رادیو ها و مطبوعات کشورهای غربی خصوصاً "وزارت خارجه و سناتوران امریکا نقطه نظرها و تبصره هایی به نشر می سپردند مبنی بر اینکه امریکا نخواهد گذاشت (ونباید بگذارد) که کابل بدست حزب اسلامی سقوط کند. جنرال حمیدگل رئیس سابق آی اس آی پاکستان که بنا به دعوت ربانی بکابل آمده بود، در چهارآسیاب ضمن ملاقاتی به من گفت: "سفری به امریکا داشتم، با مسئولین وزارت خارجه و پنتاگون صحبت های تفصیلی نمودم، در تمام دیدارها مسئولین امریکائی بمن گفتند: مانگداشتیم که حکمتیار بکابل داخل گردد و هیچگاهی به وی اجازه نخواهیم داد که بر کابل حکومت کند. همچنان مرحوم جنرال فضل حق گورنر صوبه سرحد پاکستان برایم گفت: زمانیکه بوش، معاون ریگان رئیس جمهور سابق امریکا بود، در دوران سفرش به پاکستان، ضمن مجلس خصوصی در گورنر هاوس پشاور در باره شما (حکمتیار) چنین گفت: "Eliminate this fanatic : این متعصب و لجوج (حکمتیار) را از میان بردارید" باید متوجه امنیت جان خود باشید. !

امریکا روی این دلایل حکومت حزب اسلامی را تحمل نمیکرد:

۱- تأکید حزب بر اصول اسلامی.

۲- نظم و قوت و نفوذ حزب اسلامی و ریشه های عمیقش میان مردم.

۳- محبوبیت گسترده حزب اسلامی در جهان اسلام.

۴- مخالفت با مداخله امریکا در امور داخلی افغانستان.

۵- تقبیح تهاجم امریکا بر عراق.

۶- اجتناب بنده از ملاقات با ریگان رئیس جمهور وقت امریکا.

۷- مخالفت حزب اسلامی با ائتلافی که به ایماء و اشاره واشنگتن و مسکو درست

شده بود.

۸- مقابله با توطئه های امریکا برای اعاده رژیم سلطنتی و روی صحنه آوردن

ظاهرشاه.

باید این نکته را خاطرنشان کنم که امریکا و هواخواهانش همواره تلاش داشتند که برای اعاده مجدد ظاهرشاه، زمینه سازی نمایند، آنها با ظاهرشاه، حلقه خاصی را می خواستند بر افغانستان مسلط کنندکه:

۱- نسبت به دین التزام ندارند، وابسته به غرب اند، افکار و اخلاق غربی دارند.

۲- در دوران جهاد در اروپا و امریکا به سربرده اند، قبله شان واشنگتن است

وهمان کاری را در افغانستان و منطقه انجام می دهند که امریکا خواهان آنست. امریکا با این توطئه قصد دارد به دنیا نشان بدهد که بحران افغانستان نه با نسخه کمونیزم حل شد و نه با نسخه اسلام، بلکه با اعاده نظام سلطنتی حل گردید، با این کار می خواستند لاقول تجربه جهاد را ناکام نمایند.

همچنان با این ترفندشان خواهان زمینه سازی برای تحول مشابه در ایران

بودند، به زعم آنها اگر در افغانستان پس از این همه قربانها، شهادتها، بجای نظام

اسلامی، نظام فرتوت شاهی استقرار می یابد، چرا این تجربه در ایران نیز

تکرارنشود، مگر نمی بینید که بنابر تقاضا و پافشاری امریکا، حکومت بی نظیر بوتو،

در سال ۱۳۷۴ به سردار ولی، داماد ظاهرشاه دعوت داد که به پاکستان مسافرت

کند و زمینه ملاقات او را با خوانین افغانی و اربابان قبائل مساعد کرد و کوششهای

ناکامی برای فرستادن او به قندهار، مزار و جلال آباد داشت. در عین روز و در

ساعتیکه سردار ولی با مقامات اسلام آباد مصروف دیدار بود، بل کلنتن رئیس

جمهور امریکا، بصورت غیر مترقبه، با رضاپهلوی فرزند شاه سابق ایران دیدار

داشت. این جریان ثابت میکند که امریکا برای افغانستان و ایران برنامه یکسان دارد. عناصر غریبگرا و لیبرال این دوکشور در کدام حزب منظم و نیرمند سیاسی متشکل نشده اند، امریکاییها غیر از خاندان شاهی کدام محور دیگری غرض تجمع این عناصر و بکار گیری شان به صفت يك نیروی داخل سراغ ندارد. امریکا همکاری با گروههای افغان را به این شرط مشروط می سازد که با طرح واشنگتن مبنی بر روی صحنه آمدن ظاهرشاه توافق نمایند. شورای نظار، شعله جاوید، افغان ملت، جنبش ملی و يك جناح طالبان با طرح آمریکایی اعاده ظاهرشاه موافق اند و به امریکائی ها اطمینان داده اند. بعضیها گمان میکنند که مخالفت من با این طرح برای آن است که در دوره سلطنت او زندانی شده ام . در حالیکه به نظر من به اندازه آنکه برای کشور ما کارمل خطرناک بود، به همان پیمانۀ ظاهرشاه نیز خطرناک است. اگر کارمل آله دست روس بود، ظاهرشاه آله دست امریکاست. مطمئنم که جز عناصر ملحد و وطنفروش، کسی دیگری با این پلان موافقه نمیکند.

مواقف کشورهای همسایه

در پاکستان در رابطه به افغانستان چند ذهنیت و موضعگیری وجود دارد:

الف: بعضی ها تشکیل حکومت نیرومند مجاهدین را در کابل هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی مفید می شمارند، دست یابی به بازار های جدید آسیای مرکزی و اطمینان از عقب در تنش با هند را منوط به ایجاد حکومت نیرومند مرکزی در کابل می پندارند.

ب: حلقه دیگری در پاکستان به این باور است که بایست قدرت دولتی در کابل بیک رهبرضعیف غیرپشتون تفویض گردد، زیرا روی صحنه آمدن رهبر نیرومند پشتون باعث می شود که قضیه پشتونستان احیاء شود و درد سری برای پاکستان ایجاد کند.

ج: بعضی دیگر نظر مستقل ملی ندارند، در تمام قضایای ملی و بین المللی، نظر امریکا را محترم و واجب التعمیل می دانند و مخالفت با تصامیم امریکا در مخیله شان خطور نمکند، همین حلقه ها با همین دیدگاه ها، یا به این دلیل برحکومت ائتلافی تأکید می ورزیدند که امریکا آنرا می خواست و یا به این خاطر که گمان میکردند به این شیوه میتوانند توجه کمونست هایی را جلب نمایند که پس از زوال امپراطوری شوروی در تکاپوی پناهگاه دیگر اند.

در ایران يك حلقه به این نظر بود که يك حکومت قوی اسلامی در کابل به

این خاطر به نفع ایران است که با تشکیل آن پشتوانه نیرومندی برای انقلاب ایران ایجاد خواهد شد، از تبدیل شدن افغانستان به پایگاه امریکا جلوگیری خواهد شد، از استقامت شرق هیچگاه تهدیدی متوجه ایران نخواهد شد، آنها به قضیه افغانستان نه از دیدگاه تعصب ملی و مذهبی بلکه از زاویه اسلامی آن می نگریستند. مگر حلقه دیگری در ایران چنان می اندیشیدند که تشکیل يك حکومت مرکزی نیرومند در کابل آنهم تحت قیادت پشتون های سنی مذهب، با منافع ملی ایران نمی سازد، ترجیح میدادند که اهل تشیع، تاجک ها و ملیت های دیگر در برابر پشتون ها متحد شوند، تا بدینوسیله زمینه دستیابی به سهم دلخواه در حکومت افغانستان برای آنان فراهم و لاقلاً از تشکیل يك حکومت نیرومند جلوگیری شود. این جناح بنابر تعصب مذهبی و ملی حتی از گروههایی در افغانستان حمایت میکردند که کاملاً" به غرب وابسته بودند و بخاطر خرسندی امریکا دشمنی با ایران را عنوان میکردند.

همچنان موقف حزب در رابطه با جنگ خلیج " که هم استقرار قوای امریکا را در منطقه محکوم میکرد و هم حمله بر عراق را تقبیح می نمود" از یکطرف ایران و از طرف دیگر سعودی را آزرده ساخت.

به دهلی راپور های داده شده بود که گویا اکثر مجاهدین کشمیری در مراکز حزب اسلامی آموزش دیده اند، زمامداران هند از بقدرت رسیدن حزب اسلامی در کابل و یا سهم فعال و مؤثر حزب در حکومت این نگرانی را داشتند که معادله قوا در منطقه به ضرر هند تغییر خواهد کرد. علاوه براین نقش فعال کمونست ها در ائتلاف و اقامت تعداد زیاد کمونست ها در دهلی، باعث می شد که زمامداران آن کشور با اداره ائتلافی همدردی داشته باشند.

بعضی ها شاید گمان کنند که این وضعیت نتیجه سیاست های خارجی ناکام حزب اسلامی بود که قادر به جلب حمایت هیچیک از کشورهای همسایه و منطقه نشد! مگر آنها شاید متوجه این نکته نشده اند که مواجه شدن با چنین وضعیتی

سرنوشت مشترك تمامی نهضت هایی است که راه آزادی را برگزیده اند، به استقلال کشور و آزادی ملت خویش باور دارند و نمی خواهند که حزب و ملت شان بخاطر مصالح دیگران قربانی شوند. از صاحبان چنین ذهنیتی باید پرسید که از جمله سه راهیکه در جلو ما قرار داشت، گزینش کدامیک آن مفید و مطابق اصول اسلام بود؟

۱- سازش باکمپ امریکا که بجز از مسلط کردن مجدد ظاهرشاه به چیز دیگری راضی نمی شد.

۲- سازش با کمپ روسی که خواهان تشکیل حکومت ائتلافی با کمونست ها بود.

۳- آزاد و مستقل زیستن و تحمل مصائب آزادمنشی و تن دادن به دشواریهای عدم وابستگی.

شاید عناصر بادنالرأی چنین گمان کنند که دو راه اول برای رسیدن به قدرت طرق آسان و کوتاه می باشند، در حالیکه جریان رویداد های افغانستان ثابت کرد که تصور مذکور تصورخاطی و اشتباه آمیز بوده، و هرکسیکه راههای مزبور را انتخاب کرده، قربانی منافع دیگران شده است و در نهایت غیر از رسوایی و ندامت، چیزی دیگری بدست شان نیامده است. من از ته دل به این سخن باور دارم که پیروزی نهایی نصیب کسی می شود که راه سوم را برگزیده است، نتایجش هرچه باشد ما عزم راسخ داریم که راه سوم را نصب العین خویش قرار داده و با گامهای استوار در این راه جلو برویم. ما آماده ایم که بخاطر حاکمیت اسلام و سربلندی امت اسلامی صد بار قربانشویم، در این راه به پذیرش و تحمل همه ناگواری ها و دشواری ها آماده ایم، جز خدا به آقا و بادر دیگری سرخم نخواهیم کرد، با هرکسی در چوکات اصول اعتقادی و فکری خود حاضریم عزتمندانه همراهی کنیم، ولی غلامی هیچ قدرتی را هرگز نخواهیم پذیرفت.

پس از بیرون شدن از کابل

هرچند نیروهای ما به این توقع از کابل بیرون شدند که بدین ترتیب جنگ متوقف خواهد شد، مگر چنین نشد، حملات مسلسل جبهه ائتلاف بر مراکز ما دوام کرد، این حملات را قطعات باقیمانده از رژیم کمونست، زیر نام دفاع از دولت اسلامی سازماندهی میکرد، ما مجاهدین را به صبر و گذشت توصیه میکردیم. در این مرحله اتخاذ سیاست صبر و انتظار برای ما از هر لحاظ مفید بود، جنگ به نفع کمونست ها بود. با توقف جنگ حقایق به نحو شایسته ای آشکار می شد و برای مردم ما فرصت خوبی برای درك درست اوضاع مساعد می گردید. مخصوصاً برای آن عده مجاهدینی که وارد کابل می شدند و به چشم سر می دیدند که اداره کابل بطور کامل در اختیار کمونست هاست و مجاهد نماهای شامل در ائتلاف در واقع مهمان چند روزه کمونست ها اند، امنیت آنها بدست قطعات رژیم سابقه است، حتی رهبران شان بدون کارت جنرالان کمونست نمیتوانستند در شهر گشت و گذار کنند، رادیو و تلویزیون، دروازه های ارگ، میدان هوایی، تأسیسات و جاده های مهم داخل شهر و پوسته های امنیتی کلا" در اختیار کمونست هاست. احتراز و اجتناب ما از جنگ کافی نبود، و صلح را تضمین نمیکرد زیرا به جنرال های کمونست وظیفه داده شده بود که حتما" و به هر قیمت آتش جنگ را مشتعل حفظ کنند و

از خاموش شدن آن مانع شوند. از یکطرف حزب وحدت و اتحاد را به جنگ بکشاند و از طرف دیگر زیر نام دفاع از دولت اسلامی نیروهای دولتی را به شمول وحدت و اتحاد بر علیه حزب بچنگانند.

در این مرحله شعارهای جبهه ائتلافی که گاهی به زبان جنرال مجید روزی و گاهی هم به زبان مسعود و دیگر رفقاییش زمزمه می گردید چنین بود: حزب اسلامی را تا سپینه شگه می دوانیم، پشتون ها دو صد و پنجاه سال بر افغانستان حکومت کرده اند، نمی گذاریم بیش از این حکومت کنند.

شعار ما این بود: ما با جمعیت هیچ جنگنداریم، اگر جمعیت از کمونست ها جدا شده، قطعات باقیمانده رژیم کمونست را منحل کند و عناصر کمونست را از سمت های بلند دولتی دور نماید ما حکومت مرحله مؤقت را بطور کامل به آنها می سپاریم. ما به مجاهدین هدایت دادیم که به تهاجمات جنگ افروزان کمونست ها واکنش نشان نداده، صبر نمایند، بجای جنگ جبهه ای، باید جنرالان کمونستی هدف حملات شان باشند که این جنگها را براه انداخته اند و سوق و اداره آن صد در صد در دست آنهاست. علیه این جنرالان جنگ افروزکارهای زیادی صورت گرفت، برخی به قتل رسیدند، برخی در انفجارها زخمی شدند و برخی را فشار حملات سنگین وادارکرد که از بیم کشته شدن کشور را ترك بگویند، جنرال آصف دلاور از جمله جنرالهایی بود که مورد حملات مسلسل قرارگرفت.

هجوم جبهه ائتلافی

جبهه ائتلافی که توطئه اش را خنثی شده یافت، به تحریک ایادی اجنبی، فردای آن روز، یعنی بروز یکشنبه شش ثور (۲۶ اپریل) جنگ خونینی را در کابل آغاز کرد. نیروهای جبهه ائتلافی از طریق هوا وارد پایگاه هوایی خواجه رواش کابل شده و از آنجا مجهز با توپ و تانک بسوی شهر کابل سوق گردیدند.

حزب اسلامی که از جنگ در کابل بشدت اجتناب می ورزید و طرح تشکیل حکومت مؤقت قابل قبول برای همه نیروها و انتقال مسالمت آمیز قدرت به این حکومت را بمنظور جلوگیری از جنگ در شهر کابل ارائه کرده بود، بعد از شروع جنگ، بمنظور جلوگیری از ویرانی شهر و کشتار بیرحمانه شهروندان کابل توسط قوای ائتلاف، به نیروهای خود هدایت داد تا شهر را ترك کرده و در اطراف آن مستقر گردند. در این جنگ که توسط قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و تحت قوماندۀ جنرالان کمونست چون جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف دلاور بر علیه مجاهدین حزب اسلامی براه افتاد، از افراد شورای نظار بحیث يك پوشش استفاده شد. متأسفانه قیادت جمعیت این جنگ را بخود منسوب کرد، در حالیکه مسعود تا آنزمان هنوز در جبل السراج، تقریباً صد کیلومتر دور از کابل بسر میبرد و فقط عده ای از افرادش توسط هلیکوپترهای رژیم به کابل منتقل گردیده بودند و خودش دو هفته بعد (چهارشنبه ۱۳۷۱/۲/۱۹ - ۱۹۹۲/۴/۲۹) ذریعۀ تانکهای جنرال

مؤمن کمونست، قوماندان لوای هفتاد ملیشه، توانست وارد کابل شود. و در جنگی بکار گرفته شد که نقطه آغاز جنگهای خونین بعدی در کابل گردید.

روزی که رژیم کمونست توسط مجاهدین حزب اسلامی سقوط میکند، جنرال ناصر جاوید، مسئول اداره استخبارات نظامی پاکستان، در جلسه ای که با برخی از رهبران داشت به یکی از آنان گفت: "ما هرگز نخواهیم گذاشت که حزب اسلامی بر کابل حکومت کند. حتی اگر ضرورتی به اعزام قوه احساس شود، از اعزام آن دریغ نخواهیم کرد" رهبر مذکور نیز برسم تائید سر می جنباند و می گوید: پلیر "لطفاً" جنرال صاحب!

تبصره های رسانه های خبری غربی طی گزارشات که از این جنگ پخش میکرد، ترس و بیم برخی از کشورها را از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین حزب اسلامی بخوبی به نمایش میگذاشت و نشان میداد که آنان تا چه حدی طرفدار پیروزی نیروهای ائتلاف بر مجاهدین حزب اسلامی میباشند.

در همه جنگهایی که يك طرف را ائتلاف و طرف دیگر را مجاهدین حزب اسلامی تشکیل میداد، رسانه های خبری غرب، بشکل خیلی وقیحانه، طرف قرار گرفته، از ائتلاف دفاع کرده و علیه حزب اسلامی تبلیغات خصمانه و دروغین داشته، حتی از افتراء و دروغ صریح نیز دریغ نورزیده، چنان وانمود کرده اند که گویا مجاهدین حزب شهر کابل را راکتباران کرده، باعث قتل شهروندان بیدفاع شده اند. از بمباردها و وحشیانه و انداخت مسلسل انواع راکت ها، توپ و تانک نیروهای ائتلاف بر مناطق مسکونی تحت تسلط مجاهدین حزب اسلامی در شهر کابل، حرفی نداشتند. در حالیکه انداخت اسلحه ثقیله نیروهای ائتلاف را که در داخل شهر و در مناطق مسکونی جابجا گردیده و از آنجا بسوی مواضع مخالفین رژیم انداخت میکردند همه مردم از نزدیک مشاهده میکردند. شهروندان کابل میدیدند که طیاره های بم افکن رژیم، در فضای شهر بشکل مسلسل و به پیمانه ای وسیع نمایان گردیده، گاهی يك گوشه و گاهی گوشه دیگر شهر را وحشیانه تر

از دوران روسها بمباردمان میکردند، ولی تبصره های رادیو ببسی و صدای امریکا چنان نشان میدادند که گویا نیروهای دولت اصلاً راکتی فیر نکرده و بدون استفاده از اسلحه آتشین پیشروی کرده و مواضع مخالفین را یکی پی دیگری تصرف نموده اند و گویا بجای بم و گلوله بر سر شهروندان کابل گل ریخته اند.

پخش اعلامیه حزب اسلامی مبنی بر خاتمه جنگ، دعوت از حکومت مؤقت از يك سو و عدم ادامه جنگ تا اشغال میدان هوائی خواجه رواش از سوي ديگر، بطرف مقابل موقع داد تا نیروهای زیادی را از طریق هوا وارد کابل ساخته و جنگی را در کابل براه بیندازد. اگر میدان هوائی فلج یا اشغال می گردید، دیگر قضیه پایان یافته بود و نیروهای ائتلاف نمیتوانستند نیروهای تازه نفس وارد کابل ساخته به جنگ ادامه دهند، چون راههای منتهی بکابل همه در کنترل مجاهدین حزب بود و قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست با يك اقدام غافلگیرانه غیر مترقبه روبرو شده، حواسشان پریشان و توان مقابله را در خود نمیدیدند.

استقرار مجاهدین حزب در اطراف شهر کابل پیامدهایی برای همه مجاهدین از یکطرف و برای حزب اسلامی از سوی دیگر داشت:

الف: با ورود نیروهای نا منظم ائتلاف، سلسله چور و چپاول در کابل آغاز گردید، سرمایه های ملی، بانکها و وسائط دولتی را بغارت بردند، حالت ترس و رعب فضای کابل را فرا گرفت، احدی در شهر از تعرض بر مال، عرض، جان، آبرو و عزت خود مصئون نبود، هر روز ده ها قتل پراکنده صورت می گرفت. دهها باب منزل به غارت میرفت، افراد مسلح ائتلاف که در گوشه و کنار هر کوچه و در چهار راههای هر جاده ای جابجا شده بودند، شبانگاه از دیوار منازل مردم بالا رفته، ضمن تاراج مال و دارائی بر عزت و آبروی مردم تعرض میکردند، مردم میدیدند که ائتلاف نامقدس مذکور چه تحفه ای را برای ملت به ارمغان آورده است؟! بخوبی مشاهده میکردند که این ائتلاف از اداره کشور عاجز بوده، قادر به تأمین امنیت در شهر کابل نیست. گروههای مؤتلفه نتوانستند کابل را از محاصره بکشند و راههای

اکمالاتی و تدارکاتی منتهی بکابل را باز کنند، حتی نتوانستند درگیریهای داخلی میان نیروهای شامل در ائتلاف را که بطور روز افزون تشدید میگردید، پایان برسانند. این اوضاع نابسامان نه تنها قدرت و توانمندی ائتلاف را در اداره کشور و حتی مقابله با مخالفین زیر سؤال برد، بلکه امکانات بقای ائتلاف را نیز بتدریج از میان می برد. بیرون رفتن مجاهدین حزب از کابل و استقرار آنها در اطراف شهر باعث شد تا از يك طرف حقیقت ائتلاف برای همه برملا گردد و از طرف دیگر حزب از بدنامی مصئون مانده، بحیث یگانه نیروی قابل اعتماد، قادر به اداره کشور و نجات مردم از وضع دردناکی که نیروهای ائتلاف عامل آن بودند، بحیث مرجع امید مردم تبارز کند.

ب: اگر حزب اسلامی به آرایش نظامی در اطراف شهرکابل خاتمه می بخشید و مجاهدینش را عقب میکشید، بدون شك کمونستها در کمترین فرصتی بر اوضاع مسلط گردیده، کسانی را که سوار برشانه های آنان وارد کابل شده بودند و کسانی را که حرص چوکی و رسیدن به قدرت آنانرا به تائید جبهه نامقدس ائتلاف کشانیده بود، همه را از کابل بیرون میکشیدند. جز حزب اسلامی احدی توان مقابله با آنان را نداشت. حضور مجاهدین حزب در اطراف کابل تهدید جدی برای قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست بود که مانع اقدام آنان علیه رفقای جهادی شان در ائتلاف می گردید. اعترافات کمونستها در کتاب هاکه اخیراً" به نشر سپرده اند به خوبی واضح میکند که توطئه اصلی آنان دعوت از رهبران جهادی به کابل و تصفیه دسته جمعی آنان بود.

در همان ایام، افواهی در کابل پخش شد که گویا جنرال عظیمی در جلسه ای با رفقای خود در باره رهبران جهادی گفته: اینها باید دعای سر حکمتیار را بکنند! حکمتیار در بیرون از کابل است که اینها اینجا زنده مانده! ورنه ما برای هرکدام شان قفسی در باغ وحش در نظر گرفته بودیم که باورود شان به کابل همه را دستگیر کرده و در قفسهای باغ وحش می انداختیم ! افسوس که تنها آمدند و

حکمتیار بیرون از شهر سنگر گرفت.

حزب اسلامی درین مدت بر اخراج نیروهای ملیشه از کابل، انحلال تمامی قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست، طرد کمونستها از پستهای حساس دولتی، انتقال قدرت به حکومت مجاهدین و برگزاری انتخابات عمومی در ظرف شش ماه اصرار داشت. فشار حزب، طرف مقابل را واداشت تا با حزب به مذاکره بنشیند و شرائط حزب اسلامی را طی موافقتنامه ای که میان حزب و جمعیت در منطقه شینه در کابل بروز دوشنبه ۱۳۷۱/۳/۴ (۱۹۹۲/۵/۲۵) امضاءگردید، بپذیرد و با اخراج ملیشه ها، طرد کمونستها و اجراء انتخابات عمومی در ظرف شش ماه توافق کند. آتش -بس دائمی جزئی از این موافقتنامه بود.

حزب اسلامی نسبت به مفاد این موافقتنامه با اخلاص و صداقت التزام ورزید. آتش بس فوری را هدایت داد که مجاهدینش آنرا کاملاً مراعات کردند، نمایندگان خود را به کمیسیون انتخابات معرفی کرد، در جلسات شورای قیادی شرکت ورزید و اعضایش را غرض اشتراك در جلسات شورای جهادی اعزام کرد. ولی طرف مقابل بهیچ بند این موافقتنامه التزام نورزید.

متصل اعلان این موافقتنامه، جنرال عبدالمجید روزی مسؤول ملیشه ها در کابل به تاریخ ۱ / ۱۳۷۱/۳ (۱۹۹۲/۵/۲۷) اعلام کرد که "ما نسبت به این معاهده التزامی نداریم." مجددی رئیس کمیسیون انتقال قدرت (بروز شنبه ۱۳۷۱/۳/۹ - ۱۳۷۱/۵/۳۰) اعلان کرد که "این معاهده میان حزب و جمعیت است و ما آنرا نمی پذیریم" نیروهای ائتلاف اجازه ندادند صدراعظم حکومت که عضو حزب اسلامی بود وارد کابل شود، بدستگیری افراد حزب در کابل ادامه دادند و انداخت اسلحه ثقیله بر مواضع حزب اسلامی در اطراف کابل و مناطق مسکونی تحت تسلط حزب بلاوقفه ادامه یافت. ریاست دوماهه مجددی به این منوال سپری گردید.

در این جریان موقف برخی از احزاب مخصوصاً آنانکه خود را مخلص جا می زدند و عناصر بیخبر از حقائق، آنها را از مخالفین سرسخت تشکیل حکومت ائتلافی

با کمونستها و ملحدین می‌شمردند، برای همه مایه تعجب بود. آنها در اداره ائتلافی شرکت کردند، پستهای وزارت و ریاست را پذیرفتند، حرفی در تقییح ائتلاف و توظیف کمونستها در پستهای حساسی چون لوی در ستیزوالی، قوماندانی گارنیزیون کابل، قوماندانی فرقه‌ها، سرپرستی از وزارت امنیت دولتی، عضویت در کابینه و ... بزبان نیاوردند. نه تنها سکوت کردند بلکه از وضع حاکم تائید و حمایت نموده، وجود قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست را در نقاط حاکم کابل بشمول میدان هوایی بین المللی تحمل نموده، اعتراضی برآن نکردند، در جلسات مختلط با کمونستها حضور یافتند، تجاوز بر مال، جان، عرض و آبروی شهروندان کابل توسط نیروهای مسلح "دولت" را تحمل کردند. وزراءشان توسط ملیشه‌ها و افراد شورای نظار توهین گردیدند، موترهای حامل وزراءشان مورد حمله مسلحانه قرارگرفته، حتی موترهای وزیر داخله توسط ملیشه‌ها بزور گرفته شد، بادیگارد‌های وزراء بقتل رسیدند، همه این اهانت و استحقار را بر افراد گروه خود و بر شهروندان بیدفاع کابل، بخاطر بدست آوردن پستهای ذلت آوری تحمل کردند. موقف دوپهلوی این عناصر، بیش از دیگران مایه حیرت عام و خاص گردید. از يك سو با مجددی موافقه کردند که ریاست حکومت را در موافقتنامه پشاور به او می سپارند مشروط بر اینکه مجددی در عوض، زمینه را برای صدراعظم شدن و اعطای وزارت خانه‌های مهم به آنان مساعد سازد!! غرض ارضاء برادران عرب و جلب کمکهای کشورهای عربی اظهار میداشتند که سلفی بوده، شیعه را کافر می‌شمارد و معتقد اند که تا همه شیعیان سرکوب نشده اند، حکومت اسلامی در افغانستان مستقر نخواهد شد. بهمین خاطر پنج جنگ خونین را در کابل برعلیه آنان براه انداختند. از سوی دیگر در کابینه ای شرکت میکردند که هشت وزارت آن به اهل تشیع اختصاص یافته بود و در حوزه پنج امنیتی شهر کابل اداره مشترکی باحزب وحدت تشکیل دادند. زمانی در پشاور با طمطراق میگفتند: "در حکومتی که حتی يك عضو آن کمونست باشد، اشتراك ما حرام است، زیرا چنین حکومتی، حکومت

غير اسلامى ميباشد." ولى در كابل وزراء شان در كابينه اى شركت ميكردند كه چندين وزير آن از وزراء دوران نجيب و مشاورين او بودند. جنرال آصف دلاور لودرستيز قواى مسلح، جنرال نبي عظيمى قوماندان گارنيزيون، جنرال خان آقا سرپرست وزارت امنيت دولتى (واد) بودند. همه وزارت دفاع با قطعات و جزواتماهاى آن و وزارت امنيت (واد) با پرسونل وسيع آن در تصرف كمونستها قرار داشت.

اگر حزب اسلامى به عده اى از همكاران رژيم سابق پناه داد، درحاليكه نيروهاى مسلح افراد مذكور را تجزيه و يا خلع سلاح كرده و آنانرا به پشاور يا مناطق مربوطه شان اعزام داشت، بدون آنكه هيچ پست و امتيازى به آنان داده باشد. اين عناصر دو رو تسليم شدن اين افراد را شديداً مورد اعتراض قرار داده آنها عمل صد درصد غيراسلامى شمردند، ولى ده ها هزار كمونست مسلح، حضور قطعات مجهز از بقاياى رژيم كمونست در شهر كابل و در نقاط ستراتيژيك و حاكم آنها، نادیده گرفته آنها جاز مى شمردند.

عبدالجبار مليشه كه رقيب سرسخت جنرال دوستم در دولت نجيب بود، به حزب اسلامى پيوست، پيوستن او مورد اعتراض شديد اين عناصر قرارگرفت، در حاليكه او بمرجود پناه بردن به حزب اسلامى نتوانست موجوديت خود را به عنوان قوت مستقل حفظ كند و وضع را تحمل نمايد، كابل را ترك كرده به ولايت هلمند رفت و بالاخره نخست به جمعيت و سپس به محاذ ملي پيوست. ولى همين عناصر، پيوستن كمونستها را به دولت ائتلافى بحيث مليشه هاى مسلح قومى و مسلط بر چندين ولايت تحت تسلط خود، قابل اعتراض نمى شمردند.

همه اين نيروها در يك صف و تحت قومانده جنرالان كمونست با حزب مى جنگيدند. ولى عناصر دو رو با وجود ادعاى مخالفت با كمونست ها، نه تنها در جريان چنين جنگها كمكى به حزب نكردند، بلكه حتى اعتراض لفظاى هم بر اين جنگها نداشتند. نه تنها وقوف جمعيت را در پهلوى كمونستها تقبيح نكردند بلكه

بنا بر پروتوکولی که با "وزارت دفاع" داشتند در غرب کابل خط دفاعی علیه حزب اسلامی احداث کردند تا از ورود حزب به کابل ممانعت بعمل آرند. صرفاً برای اینکه پستهای ذلت آوری در اداره ائتلافی به آنان سپرده شده و برای افراد خود از وزارت دفاع امکانات مالی و لوژستیکی بدست می آوردند.

مساعی برای جلب جنرال دوستم

صبغت الله مجدی از یکسو و ربانی از سوی دیگر تلاش کردند که حمایت جنرال دوستم را جلب نمایند، هردو یکی به تعقیب دیگری بخاطر ملاقات با دوستم به مزارشریف سفرکردند، مجددی به نامبرده رتبه سترجنرالی را منظور کرد و در سخنانش از او ستایش زیاد نمود، مولوی منصور اورا به حضرت خالد بن ولید تشبیه کرد. ربانی به دوستم گفت: شما را بیش از پسر دوست دارم، چندین مرتبه برای زیارت او به مزار و شبرغان قدم رنجه کرد، بجای اینکه جنرال دوستم بخاطر بجا آوردن احترام به رؤسای جمهور نام نهاد به کابل بیاید، جنابان رؤسا برای شرفیابی بحضور جنرال خود، یکپپی دیگر به مزار و شبرغان سفر میکنند!! این رویدادها بهرکسی ثابت کرد که حیثیت این آقایون در کابل تاجه اندازه است؟ و احساس ضعف، نیاز و حقارت آنها در برابر جنرالان کمونست تا چه حد؟!

میان مجددی و ربانی برای جلب پشتیبانی جنرال دوستم، رقابت ها بطور روز افزون بالا میگرفت، در روز های اخیر ریاست دوماهه مجددی این رقابت به اوج خود رسید. انتباه ربانی از وضعیت چنان بود که گمان میکرد مجددی قصد ماندن در ارگ را دارد و کمونست ها حمایتش میکنند. او خیلی پریشان و سراسیمه بود، به عربستان سعودی مسافرت کرد، تا ریاض در پروسه انتقال قدرت از مجددی به او همکاری نماید، مگر از نتیجه سفرش زیاد مطمئن نبود و گمان میکرد که روی

صحنه آوردن مؤقت مجددي اصلا" براي اين منظور بوده كه وي بكمك كمونست ها براي هميشه در قدرت باقي بماند. مجددي از مسعود نيز اين اميد را داشت كه در اين كار او را ياري نمايد، زيرا در دوران جهاد، بخشي از كمك هاي فوق العاده امريكا از طريق وي به مسعود رسيده بود. مگر اين اميد مجددي نه تنها برآورده نشد، بلكه مسعود او را تهديد كرد كه اگر از قدرت دست نكشد، به زور وي را از ارگ بيرون خواهد كرد.

رباني و مسعود هيئتهاي به مسكو و دهلي فرستادند تا از اين راه كمونستها را متقاعد نمايند كه با انتقال قدرت از مجددي به رباني توافق كنند. هيئت روسي ميانه مزار و كابل مسافرت نمود و به جنرال دوستم قناعت داده شد كه در اين قضيه بيطرفي خود را اعلان نمايد. هردو طرف هما رو آوردند و خواستند كه ما در مقابل يكي با ديگري همكاري نمائيم. رباني به معيت استاد سياف به ريشخور آمد و هردو به اين پافشاري داشتند كه مطابق مفاد معاهده پشاور، قدرت بايد به رباني منتقل گردد، من به ايشان گفتم: اگر شما اين مطلب را پذيريد كه مليشه ها از كابل اخراج مي شوند، كمونست ها از پست هاي حساس كنار مي روند و در پايان چهار ماه انتخابات برگزار مي شود، در اين صورت من با انتقال قدرت از مجددي به رباني موافقم و حاضرم همكاري كنم، ولي اگر اينكار را نمكنيد، شما و مجددي نزد ما حيثيت مساوي داريد، شما ميدانيد و مجددي. همچنان مجددي درحالي درصدد جلب همكاري ما مبني بر ابقايش در قدرت بود، كه جنگ كمونستها عليه ما را تائيد ميكرد، با عضويت افراد حزب در شوراي جهادي و حكومت به شدت مخالفت ميورزيد و به امريكايها و كمونستها چنان وانمود ميكرد كه يگانه راه سرکوبي بنياد گراها، باقي ماندن او بر كرسي رياست جمهوري مي باشد، حمله راكتي به هوا پيماي حاملش را به همين منظور نخست به حزب نسبت داد. مگر حال از مخالفتهايش با حزب نادم بود و ادعاي حمله حزب به هواپيمايش را پس گرفت و آنرا كار مسعود دانست، با نمايندگان ما با علاقمندي و حلاوت خاص گفتگو ميكرد و بطور مكرر به آنان مي گفت: به حكمتيار صاحب احترامات مرا

برسانید و به او بگوئید: من در رفاقتم خیلی محکم هستم، به حکمتیار صاحب ثابت خواهم کرد، به اندازه ای که با او مخالفت نموده ام بیشتر از آن از وی حمایت و تأیید خواهم کرد!! ما برایش گفتیم: اگر قصد داری که به قدرت باقی بمانی، ما به آن اعتراض نداریم، و اگر آنرا به ربانی می سپاری مخالفت نمکنیم، برای ما مسأله مهم انحلال قطعات باقیمانده رژیم کمونست و برگزاری انتخابات می باشد. او هما پیغام فرستاد که در این مورد با حکمتیار صاحب بامواجه صحبت میکنم. به این منظور به چهار آسیاب آمد.

بیطرفی دوستم و تهدیدهای مسعود، مجددی را وادار کرد که از قدرت دست بردارد. مگر در آخرین لحظه اعلان کرد که من قدرت را به ربانی نه، بلکه به شورای قیادی می سپارم، میخواست که با این حرکت چنان وانمود کند که سپردن قدرت به ربانی گناه بزرگی است که ناگذیرباید از ارتکاب آن خود داربکشد، بالآخره مجددی از ارگ خارج گردیده، جایش را به ربانی تخلیه کرد و خودش عازم پشاور گردید، چندروز بعدتر، خانه او را افراد شورای نظار محاصره کرده، کلیه اثاثیه آنرا به غارت بردند.

پایان دوره دوماهه مجددی

در پایان دوره دو ماهه مجددی، اختلافاتی میان ربانی و مجددی بروز کرد. ربانی تشویش داشت که مجددی قدرت را بوی نخواهد سپرد. جهت واداشتن مجددی سفرهائی به عربستان سعودی و پاکستان کرد تا از طریق کشورهای مذکور او را وادار به انتقال قدرت کند، از سوی دیگری با حزب اسلامی تماس گرفت و از حزب خواست که در صورت مخالفت مجددی با انتقال قدرت بصورت مسالمت آمیز، باید با فشار نظامی وادار به تنازل گردد. همچنان مجددی را از طریق وزارت دفاع تهدید کرد که در صورت اصرار بر ادامه ریاستش باعکس العمل شدیدی روبرو خواهد شد. درین جریان بروز جمعه هشت جوزا (۲۹ می) طیاره حامل

مجددی لحظاتی قبل از فرود آمدن در میدان هوایی کابل از پوسته های اطراف آن مورد اصابت راکت قرار گرفت، سعی ربانی و شرکایش بر آن بود تا اتهام آنرا بر حزب وارد کنند. در ابتداء مجددی نیز این اقدام را از جانب افراد حزب شمرد، ولی بعداً طی کنفرانس مطبوعاتی اش بروز (پنجشنبه ۱۳۷۱/۷/۳) (۹۲/۱۰/۱۵) اعلان کرد که اطلاعات دقیق او مشعر بر آن است که این کار از جانب افراد حزب اسلامی نه بلکه توسط افراد شورای نظار صورت گرفته است.

در جریان این کشمکش، سیاف چندین بار نزد ما آمد و با الحاح از ما خواست که با انتقال قدرت به ربانی مطابق موافقتنامه پشاور نه تنها توافق کنیم بلکه در صورت لزوم "تعاون مقتضی" را اطمینان دهیم!! در جواب گفتیم: "ما حاضریم ربانی را بحیث رئیس جمهور پذیرفته و در زمینه انتقال قدرت به ایشان کمک کنیم، ولی مشروط بر اینکه در مورد انحلال قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و طرد کمونست ها از دولت تعهداتی بسپارند. در مورد همه حکومت در دوران چهار ماهه او و چگونگی تشکیل دولت بعد از چهار ماه، به توافق برسیم. اگر چنین نباشد ما در کشمکش میان ربانی و مجددی نمیخواهیم طرف واقع شویم. میگذاریم ایشان میان خود فیصله کنند. ما موقف خود را بعداً روشن و تصمیم خود را در مورد تعامل با هریکی اتخاذ خواهیم کرد.

"از سیاف پرسیدیم راستی چطور شد که بعد از دو ماه به فکر التزام نسبت به موافقتنامه پشاور افتادید؟ چرا در این مدت باری نه گفتید که اظهارات گیلانی در روز سه شنبه (۱۳۷۱-۲-۸) (۲۸-۴-۱۹۹۲) مبنی بر اینکه با اعطاء پست صدارت به حزب اسلامی موافق نیست" مغایر موافقتنامه پشاور است؟ موضع رئیس دولت در رابطه با عدم توافق با شروع کار صدراعظم و عدم اجازه به اشتراك نمایندگان حزب اسلامی در شورای جهادی و توزیع وزارت خانه ها توسط مجددی بدون موافقه شورای قیادی و بدون آنکه يك وزارت را به حزب اسلامی اختصاص دهد، معارض موافقتنامه پشاور است؟ دستگیری افراد حزب اسلامی، توظیف

کمونستها در پستهای حساس دولتی همه و همه تخلف از موافقتنامه پشاور است!!

چرا افراد شما در چنین کابینه ای شرکت کردند؟ و چرا براینکه به شورای قیادی و قرارهایش واقعی گذاشته نشد، اعتراض نکردید؟ آیا میخواهید تنها در مورد انتقال قدرت به ربانی باید موافقتنامه پشاور را عنوان کرد و نسبت به آن التزام ورزید؟ اگر چنین باشد ما بخاطر ربانی و هیچ کس دیگری با دیگران نخواهیم جنگید. نیروهای شمال بطرفداری از مجددی برخاستند و در کشمکش میان این دو (مجددی و ربانی) اعلام بیطرفی کردند. پاکستان و عربستان سعودی نیز خواهان انتقال قدرت به ربانی شدند. مجددی بر خلاف انتظار و تصور ربانی استعفاء کرد و قدرت را بروز یکشنبه ۱۳۷۱/۴/۷ (۲۸ جون) به شورای قیادی منتقل کرد. باین ترتیب ربانی به ریاست جمهوری رسید.

ریاست ۴ ماهه ربانی

ربانی گمان میکرد که بکمک نیروهای شامل در ائتلاف میتواند بر اوضاع کاملاً مسلط گردیده و به تدریج حکومت جمعیت را بر کشور تحمیل کند. ازینرو با احزاب دیگر مخصوصاً حزب اسلامی از موضع غرور و تکبر برخورد کرد. دلایل آتی را میتوان برای این تکبر و غرور بجای او ارائه کرد:

الف: گمان میکرد که طرفداران کارمل، حزب وحدت اسلامی و نیروهای شمال، متحدان طبیعی او اند. از آنجائیکه رشته زبان و سمت آنانرا با هم پیوند داده،

بكمك آنان ميتواند احزاب رقيب را كوبيده و از صحنه كنار بزند، يا حداقل اينكه آنها را وادارد تا بشرايطش گردن نهند. چنانچه در جنگ شش ثور و جنگهاي ماه هاي اسد و سنبله توانست اين نيروها را عليه حزب اسلامي بجنگانده.

ب: از طريق طرفداران كارمل تائيد هميشگي روسيه را با خود خواهد داشت. چنانچه در مدت اقتدار او مسكو هزاران ميليارد افغاني بانك نوتهاي بي پشتوانه را در اختيار "دولت" اوقرار داد كه بدون شك در ادامه حكومت رباني نقش اساسي و تعيين كننده اي را داشت، بدون اين بانك نوتها رباني نميتوانست معاش افسران اردو، حتي گارد خاص خود را تاديه كند.

ج: ايران نيز به دليل شموليت حزب وحدت در ائتلاف مذكور و بدليل اعطاء هشت وزارت به اهل تشيع از حكومت رباني بطور جدي تائيد خواهد كرد. او با ايران در طول ساليان جهاد روابط حسنه اي داشته و ايران درين مدت كمكهاي قابل ملاحظه مالي و نظامي در اختيار جمعيت قرار داده بود.

د: ايالات متحده امريكا و كشورهاي همپيمانش به دليل اينكه در جريان جهاد با بعضي از قوماندانان جمعيت چون مسعود، اسماعيل... كمكهاي وافر مالي، بشكل منظم و ماهوار كرده و قطعات منظمي براي مسعود تشكيل داده و مصارف آنها تاديه ميكردند، با وجود سرمايه گذاريهاي مذكور در جمعيت، از تائيد حكومت رباني خودداري نخواهند ورزيد. او ميتواند مثل سابق با عنوان كردن مخالفت جدداش با حزب اسلامي افغانستان همدردي بيشتري و مستمر كشورهاي مذكور را جلب كند.

اين ائتلاف ازديدگاه عناصر ملگرا اتحاد طبيعي تلقى گرديده و به استمرار آن دل بسته بودند، اما چون از نيروهاي داراي تضادهاي فكري و ديدگاههاي مختلف اعتقادي تشكيل گرديده بود، ديرى نپائيد كه اختلافات جدي در آن تبارز كرد و به تدريج تشديد گرديده و پس از چند ماه محدودتي، به درگيري هاي خونيني كشانده شدند.

عامل اصلي توحيد اين گروهها در چنين ائتلافی در واقع دشمنی، کینه، حسادت و رقابت منفی با حزب اسلامی و ترس از تسلط آن بر اوضاع بود. بهر پیمانه ای که این بیم و ترس تخفیف می یافت، کشمکشهای داخلی آنها تشدید می گردید. توافق حزب اسلامی افغانستان با اوربند و عدم درگیری با گروههای شامل ائتلاف در چند ماه گذشته باعث شد که این ائتلاف سست، ناپایدار و غیر اعتقادی، متلاشی گردیده و عناصر شامل در آن بجان همدیگر بیفتند. کار بجائی کشید که هر یکی بطور جداگانه با حزب اسلامی تماس گرفته و آماده تفاهم و همکاری گردیدند.

غرور بیجاي رباني و حرص او در جهت تسلط کامل افراد منسوب به جمعیت و شورای نظار بر همه نظام دولتي، باعث شد تا احزاب سیاسي يکي پي ديگري از تائيد او دست بکشند. وجود مسعود بحیث "وزیر دفاع" بیش از هر عامل دیگر در تجريد رباني کمک کرد. تا آنجا که همه احزاب بجز سیاف که اکراها" با بقاي مسعود بحیث وزیر دفاع توافق کرد، از رباني خواستند مسعود را کنار بزنند. حتي دوستم نیز همکاري اش را با رباني بحیث معاون وزیردفاع مشروط به این ساخت که مسعود وزیردفاع نباشد.

در زمان اقتدار رباني، سلسله جنگ، خونريزي، بي امنيتي، غارت سرمايه هاي ملي و تجاوز بهال، جان، عرض و آبروي مردم در کابل شدت یافت. شهروندان بیدفاع کابل شاهد چندین جنگ خونین بودند. در این جملہ پنج بار نیروهاي سیاف باحزب وحدت درگیر شدند که قسمت عمده غرب شهر کابل و مناطق شیعه نشین ویران گردیده و هزاران نفر به قتل رسیدند.

دو بار میان نیروهاي جمعیت و حزب وحدت درگیریهاي خونینی به وقوع پیوست که طی آن مناطق مسکونی و بالخصوص منطقه عمدتا" شیعه نشین چنداول با خشونت و وحشت بی سابقه ای توسط طیاره، توپ، تانک و بی ام بیست ویک زیر آتش و بمباردمان قرار گرفته و با خاک یکسان گردید که در نتیجه هزاران نفر به خاک و خون غلطیدند.

دو جنگ خونین و بزرگی را علیه مجاهدین حزب اسلامی در اطراف کابل براه انداختند و در آن بشمول توپخانه ثقیل از بمباردمان وحشیانه و بسابقه هوایی نیز استمداد جستند، بمباردمانی که در زمان حضور متجاوزین روس نیز در کشور ما سابقه نداشت. تا آغاز اولین جنگ بروز یکشنبه هجدهم ماه اسد (۹) اگست هر روز مواضع، سنگرها و مناطق مسکونی تحت تسلط حزب اسلامی بشکل مسلسل و بدون وقفه و با شدت و حدت زیر آتش توپخانه نیروهای ائتلاف قرار میگرفتند که باعث ویرانی منازل مسکونی و کشتار بیرحمانه اهالی این مناطق گردید، هدف از این انداخت ها که تقریباً "چهار ماه را در برگرفت، کاملاً روشن بود:

ائتلافیون میخواستند با ایجاد ترس و رعب در مناطق تحت تسلط حزب، مجاهدین را به عقب نشینی تدریجی وادار ساخته یا به جنگی نا خواسته بکشانند. در این مدت طولانی، مجاهدین حزب خویشتنداری و صبر بخرج داده، تنها سه بار خود را ناگزیر از جواب محدود و مختصری به این انداختها یافتند.

نیروهای مؤتلفه نه تنها با این انداختهای مسلسل، موافقتنامه آتش بس را هر روز نقض میکردند، بلکه با استفاده از آتش بس در کابل، جنگ را به اطراف و مناطقی کشانیدند که در تصرف مجاهدین حزب اسلامی بود، بعد از امضاء معاهده آتش بس، میدان هوایی شیندند مدت دومه بطور مسلسل مورد بمباردمان قرار گرفت و بالاخره در اثر يك هجوم بزرگ که افراد همه گروههای مؤتلفه در آن شرکت داشتند، سقوط کرد.

جنگ ماه اسد که بر حزب اسلامی تحمیل گردید و بیست و يك روز ادامه یافت، پس از توافق ربانی با شرائط حزب اسلامی بروز ۹ سنبله ۱۳۷۱ به پایان رسید. نکات عمده موافقتنامه از این قرار بود:

الف: آتش بس.

ب: اخراج همه قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست از کابل و انحلال

آنها.

ج: طرد کمونستها از پستهای دولتی و صفوف مجاهدین.

د: استقرار نیروهای مشترک مجاهدین در قرارگاه های تخلیه شده.

ه: تأمین امنیت شهر کابل توسط نیروی مشترک در چوکات وزارت داخله.

ولی اداره ائتلافی به هیچ یکی از این تعهدات خود التزامی نرورزید، به جنگ در اطراف ادامه داد، بجای اخراج ملیشه ها، مجاهدین را بعنوان افراد مسلح غیر مسئول از کابل بیرون کشید و دردآورتر اینکه کار تصفیه آنها را نیز توسط جنرالان کمونست و قطعات ملیشه عملکرد، نیروهای تازه نفس ملیشه را بکابل منتقل کرد، بعوض انحلال قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست، قطعات مذکور را از سطح لوا به فرقه ارتقاء داده و قطعات جدیدی را در چوکات گارد و تحت سرپرستی جنرالان کمونست و مشتمل بر تفنگداران رژیم سابق تشکیل داد. چنانچه لواهای (۷۰، ۳۰، و ۵۵) به فرقه ها ارتقاء یافت و گارد متلاشی شده نجیب مجدداً از همان پرسونل سابقه اش احیاء گردید.

این جنگ که بدلیل عدم مؤفقیت مؤتلفین در حصول اهداف از قبل معین شده، به شکست اداره ائتلاف منتهی شد، نتایج آتی را بار آورد:

الف: ضعف ائتلاف در مقابله با حزب اسلامی برای همه آشکار گردیده و توانمندی حزب اسلامی در دفاع از خود بعنوان واقعیتی ملموس، مشهود و غیر قابل انکار به نمایش گذاشته شد.

ب: قدرتهای اجنبی که گمان نمیکردند حزب اسلامی تا این پیمانۀ نیرومند باشد با مشاهده این وضعیت در تحلیلها و معادلات شان تجدید نظرکرده، حزب اسلامی را خطر جدی تر از سابق شمردند.

ج: در سطوح مختلف اقشار ملت امیدواریها نسبت به حزب افزایش یافته و پروسه انضمام سائر مجاهدین به حزب اسلامی تسریع گردید.

د: چنانچه شکست ها همواره باعث بروز اختلافات در صفوف عناصر شکست خورده میشود، ائتلافیون نیز از این قاعده مستثنی نمانده در نتیجه این شکست با

اختلافات شدید داخلی مواجه گردیدند. يك گروه مؤتلفه، دیگری را عامل شکست شمرده و متهم میکرد که سهمگیری اش در جنگ محدود و قربانی اش کمتر بوده و دیگری را به خط مقدم سوق داده و باعث تلفات نیروهایش شده است. چنانچه در جریان جنگ ماه اسد، دوستم از طریق مخابره به مسعود دشنام میگفت که: کجاستی، ای نامرد، ترسو...؟ ما کشته میشویم و شما آرام نشسته اید؟ پس از شکست در همین جنگ، مناسبات دوستم و مسعود بشدت تیره شد و کار بجائی رسید که دیگر دوستم حاضر نبود مسعود را بحیث وزیر دفاع بپذیرد.

چهارماه و چندین جنگ

حوادث مهمی که در جریان ریاست چهار ماهه ربانی رخ داد، ازین قرار بود:
الف : وقوع سه جنگ خونین میان نیروهای اتحاد سیاف و حزب وحدت اسلامي در غرب کابل که طی آن بخش های وسیع غرب کابل به خاک یکسان شد و هزاران نفر به قتل رسید.

ب: جنگ مشترك جمعیت و اتحاد علیه حزب وحدت اسلامي که طی آن مقر حزب وحدت در غرب کابل اشغال گردید و حزب وحدت مجبور گردید مقرش را از علوم اجتماعي به کارته سه انتقال دهد.

ج: جنگ خونین میان نیروهای جنبش و شورای نظار که طی آن درگیری در جوار میدان هوائی خواجه رواش با يك گروه ملیشه ها رخ داد که فردای آنروز، دولت این درگیری را يك سوء تفاهم خواند. در نتیجه همین سوء تفاهم، افراد دولت، ارگ و ساختمانهای وزارت دفاع و گارنیزون را تخلیه کردند و جمعیت، مرکز خود را چند کیلومتر دورتر از کابل بسوی شمال غرب به دشت چمتله منتقل کرد، وزارت دفاع از گارد جمهوری خواست که مقرش را در شهر ترك کرده و به دشت چمتله منتقل شود. پسته های شورای نظار از بالاحصار الی میدان هوائی

توسط نیروهای دوستم اشغال گردیدند که بالاخره در نتیجه مداخله برخی از سفراء، این سوء تفاهم خونین رفع گردید و آتش جنگ خاموش شد.

د: ربانی در جریان جنگ با حزب اسلامی، از شهر کابل خارج شده و در دکو بسر میبرد و از آنجا از طریق مزار. هند، غرض اشتراك در كنفرانس سران کشورهای اسلامی عازم جاکارتا (اندونیزیا) گردید.

از جاکارتا طی مصاحبه ای با ببسی اظهار داشت که جنگ بر علیه حزب اسلامی تا سرکوبی کامل آن ادامه خواهد داشت. حکمتیار جنایتکار است باید محاکمه شود و اظهار داشت که هرگز با او به مذاکره نخواهد نشست.

خبرنگار از او پرسید: چرا کارمل و نجیب را محاکمه نمیکنید؟ و چرا با دوستم کنار آمده و قطعات او را علی الرغم سوابق درگیریهای چهارده ساله با مجاهدین، جزو اردوی اسلامی می شمارید؟ که ربانی جوابی برای آنان نداشت.

محض عودت از اندونیزیا، آنهم از طریق هند، گفته های جاکارتا را فراموش کرد، با اوربند و شرایط حزب اسلامی توافق نمود و چند روز بعدتر برای ملاقات من به پغمان آمد و با طرح حزب اسلامی مبنی بر رهائی اسراء، تشکیل شوراهای محلی بسطح ولسوالیها، معرفی نمایندگان از طریق شوراهای مذکور به شورای ولایتی و شورای مرکزی، تأسیس ادارات محلی بسطح واحدهای اداری، ولسوالیها و ولایات از طریق شوراهای محلی و تشکیل حکومت مؤقت از طریق شورای مذکور، توافق کرد. اما متأسفانه بهیچ یکی از وعده هایش وفا نکرد، نه اسراء را رها کرد و نه اجازه داد تا ادارات محلی و حکومت مؤقت از طریق چنین شوراهائی تشکیل گردند.

هـ جنگهای هرات، فراه، شیندند، پروان، کاپیسا و بغلان جزئی از حوادث خونین دوران حکومت ربانی بود که بكمك شركاء ائتلافی اش بر علیه حزب اسلامی براه انداخت. همچنان همیشه های کمونست ولایت هلمند را که در جریان تسلط مجاهدین حزب اسلامی بر آن ولایت از قدرت کنار رفته بودند، در برابر پول هنگفت تشویق کرد تا بر علیه مجاهدین حزب اسلامی بجنگند، به آنان وعده داد

که در ازاء جنگ برضد حزب اسلامی، امور ولایت را به آنان سپرده، بودجه منظم و ماهوار ولایت را به ایشان تأدیه خواهد کرد. در نتیجه جنگ خونینی براه افتاد و مجاهدین حزب مجبور شدند به مراکز جهادشان عقب نشینی کنند.

و - ربانی از حکومت پاکستان خواست تا فعالیت دفاتر احزاب جهادی بالخصوص حزب اسلامی را در آن کشور متوقف ساخته و حزب اسلامی را وادارد تا اداره ائتلافی را بپذیرد، تا به این ترتیب وی بتواند بدون درد سر و تشویش درکابل حکومت کند. پس از آنکه پاکستان از تعمیم فوری این خواسته اظهار عجز کرد، ربانی به مشوره طرفداران کارمل تصمیم گرفت تا روابط حسنه ای با رقیب دیرین پاکستان یعنی هند برقرار کند. بهمین دلیل او در سفر به اندونزیا خط مزار، هند و جاکارتا را انتخاب کرد و در اثنای عودت نیز از عین خط برگشت، ربانی در اظهاراتش در جریان سفر و پس از عودت به کشور نشان میداد که پاکستان در امور افغانستان مداخله نمکند.

ز - ربانی در مدت اقتدارش کاملاً متکی بر قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و نیروهای دوستم بود. او درین مدت سه بار به شهر مزار شریف رفت تا دوستم را از ناحیه اخلاصش مطمئن ساخته و همکاری بیشتر او را جلب کند. در حالیکه دوستم یکبار نیز نزد ربانی (حتبرانتبریکهم) به کابل نیامد.

ح - ربانی که گمان میکرد رژیم کمونست حاکم بر ازبکستان نفوذ زیادی بر رشید دوستم دارد، بخاطر جلب همکاری آن کشور، به ازبکستان سفر کرد. این سفر در شرائطی صورت گرفت که رژیم کمونست ازبکستان نه تنها بسرکوبی وحشیانه مسلمین در آن جمهوریت پرداخته بود بلکه بمنظور سهمگیری در سرکوبی مسلمین تاجک نیروهایش را به تاجکستان نیز اعزام داشته بود.

ط - اندازه اتکاء جمعیتها بر قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست را از این قضیه میتوان درک کرد که در جریان انعقاد جلسات شورای نام نهاد حل و عقد، هیئتهای متعددی را به مزار شریف اعزام کردند تا توافق رشید دوستم را بدست

آورند، رشید دوستم شرایط عمده آتی را مطرح کرد که هیئت جمعیت با همه آنها توافق نمود:

۱- برسمیت شناختن جنبش بحیث يك حزب سیاسی.

۲- عضویت رهبر جنبش در شورای قیادی.

۳- اعطاء پست معین وزارت دفاع به جنبش مشروط بر اینکه مسعود وزیر دفاع نبوده بلکه شخص ربانی از وزارت دفاع سرپرستی کند.

۴- فرمان تقرر دوستم بحیث آمرعمومی قطعات نظامی شمال صادر شود.

۵- نمایندگان ولایات شمال توسط جنبش به شورای اهل حل و عقد معرفی گردند.

متصل انعکاس این توافق از طریق رادیو، از پسته های امنیتی جمعیت در کابل، حدود نیم ساعت انداختهای مسلسل شادمانه صورت گرفت. شهروندان کابل که شاهد این صحنه عجیب بودند از همدیگر درباره علت آن میپرسیدند. بعداً روشن گردید که علت آن پخش خبر توافق میان جمعیت و جنبش بود.

در جریان همین انداختها، یکی از مسؤولین اتحاد اسلامی از طریق بی سیم از کسی پرسید که این انداختها برای چیست؟ در جواب گفته شد: احتمالاً هیئتی که به شمال رفته بود و از آنجا همراه با هیئت با صلاحیت دوستم به کابل برگشت، موفق به حصول توافق رشید دوستم شده است. پرسنده که نماینده اتحاد در کمیسیون تشکیل شورای اهل حل و عقد بود، گفت: "خدا کند که این توافق حاصل شده باشد!"

همچنان شام روز دوشنبه ۲۸ جدی رادیو ببسی در نشرات شبانگاهاش اعلان کرد که دوستم پست معاونیت وزارت دفاع را پذیرفته است، تفنگداران جمعیت به محض استماع این خبرخوش! بار دیگری آسمان کابل را با مرمی های آتشین خود سرخ ساختند و اهالی کابل را بار دیگری در وحشت و خوف فرو بردند. همین فیرها جنگ خونین دیگری را فردای آن در پی داشت.

ی - ربانی خیلها تلاش ورزید تا جنگ را به جنوب و غرب کشور منتقل کند. غرض شروع جنگ به پکتیا، لغمان و لوگر توجه خاصی مبذول داشته و مصارف زیادی متقبل شد. در این ولایات جمعیت دارای نفوذی نبود که بتوان جنگ را آغاز و حزب اسلامی را در آن مصروف ساخت، ولی خواست بکمر یکپاز قوماندانان حرکت انقلاب و با استفاده از شخصیت‌های چون منصور به این جنگ دامن بزند. منصور حد اعظمی تلاش خود را درین جهت بخرج داد، برای انتقال جنگ به این مناطق صدها ملیون افغانی از دولت گرفت و دست به شرارتها زد. از ضرب و شتم، دستگیری و بستن و کشتن افراد حزب نیز دریغ نورزید. میخواست راه های اکمالاتی حزب را ببندد، ولی حزب حوصله بخرج داده و عکس العمل بامثل نشان نداد، تا دامنه این جنگها مطابق خواست ربانی، بسائر ولایات منتقل نگردد.

اگر چه ربانی از راه ائتلاف با کمونستها و ضمن يك سازش بین المللی بقدرت رسید، مگر در ظاهر به استناد معاهده پشاور، خواهان انتقال قدرت از مجددی شد، در حالیکه مطابق معاهده پشاور بایست کارهای آتی صورت می گرفت:

الف : ربانی باید صرف برای چهارماه رئیس دولت باشد و این موعد برای يك روز هم تمديد نمی شد.

ب: در این مدت باید شورای متفق علیه و مورد تائید همه جناح ها تشکیل می شد.

د: حزب اسلامی برای پست صدارت عظمی، نخست وزیری را معرفی نکرد.

د: کمونست ها از پست های حساس دولتی کنار زده می شدند.

بیابید ببینیم که درمورد رعایت مواد این معاهده ربانی چگونه التزام نمود؟

بجای چهارماه، چهارسال و چهارماه حکومت کرد، چنانکه در جریان این ۵۲ ماه، هیچ ماهی چنان سپری نشده که طی آن در مرکز و ولایات کشور جنگهای خونینی راه نیفتاده باشد، جنگهای مدهشکه از توپ و تانک و طیاره های بم افکن در آن کار گرفته می شد و روزانه خون دهها نفر بزمین می ریخت و حتی در

سطح ولسوالها و جبهات هر روز همین وضعیت بلا استثنا جریان داشت. ربانی گمان میکرد که با این حملات، نیروهای حزب اسلامی را از اطراف کابل رانده و بر اوضاع مسلط می گردد و به این ترتیب ضرورت تشکیل شوری و درخواست انتقال قدرت به شخص دیگری برای همیشه منتفی می شود، مگر با این جنگها چیزی دستش نیامد، چهار ماه تکمیل گردید، شورای متفق علیه تشکیل نشد، بحکم معاهده پشاور باید این موعد برای یکروز دیگر تمدید نمی شد، تمام تنظیم ها، حتی آن هائیکه ربانی همراه بنام تنظیم بوجی بوجی پول به ایشان میداد، از وی مطالبه کردند که قدرت باید به شورای رهبران سپرده شود، مگر او به این خواسته اعتنا ننموده، معاهده را نقض کرد، بنابر الحاح ربانی دیگران مجبور شدند که موعد ریاست او را به این شرط تا ۴۵ روز دیگر تمدید کنند که طی آن شورایی با این خصوصیات ساخته شود:

نخست باید در هر ولسوالی در نتیجه تفاهم میان متنفذین و شخصیت های با وجاهت و قوماندانان مؤثر منطقه، طبله مشترکی، شورای ولسوالی ساخته شود، سپس همین شوری دو نفرمایندگان خود را به شورای مرکزی معرفی نماید، تنظیم ها نیز هریکی ده نفر نماینده خود را به این شوری مفرستند و بدینوسیله حکومت آینده توسط این شوریتشکیل می گردد، این فورمول برای پایان دادن به جنگ و ایجاد نظام شورایی در کشور طرح خوبی بود، هرچند ۴۵ روز برای تکمیل این پروژه کافینبود، ولی اگر ربانی وهمدستانش با اخلاص و صداقت، مطابق فیصله، برای تشکیل شوری های مزبور همکاری میکردند، معضله حل می گردید. مگر آنها به بهانه های مختلف کار را به تعویق انداختند، به مرور زمان عزائم نا صواب ربانی به همه تنظیم ها هویدا گردید و دریافتند که او از این فیصله، قصد استفاده سوء دارد، کار را عمداً "به تعویق می اندازد، در پایان کار افراد مورد نظر خود را جمع میکند و ریاست خود را یکبار دیگر بوسیله آنها تمدید میکند، روی همین ملحوظ از جمله ۹ تنظیم ۷ تنظیم ضمن کنفرانس مطبوعاتی و صدور اعلامیه مشترک،

مقاطعه خویش را با شورای مذکور اعلان کردند و ربانی و سیاف منزوی شدند، برای ربانی مخالفت تنظیم های که از او حقوق ماهوار دریافت میکرد مهم جلوه نمیکرد، زیرا او مهارت خوبی در نیرنگ خریدن افراد تنظیم ها داشت، ذریعه هلیکوپتر افراد دلخواه خود را از اطراف و اکناف کشور جمع آوری نمود، ۶۰ نفر از جنرال دوستم به این شوری دعوت شد. سیاف گفت: من از دوستم چه کمی دارم، باید از اتحاد نیز ۶۰ نفر در شوری پذیرفته شوند. مولوی محمدی رهبر حرکت انقلاب در جلسات شوری اشتراك نکرد و بر مقاطعه خود استوار ماند، مگر معاونین وی شرکت کردند و ریاست شوری حل و عقد بعهده مولوی محمدشاه فضلای معاون حرکت انقلاب بود. شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی نیز از شرکت در شورای ربانی خود داری کرد، ولی چند نفر بنام حرکت در آن شرکت نمودند. مجددی و گیلانی شورای مزبور را تقلبی خواندند. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت با قاطعیت شوری را محکوم کرد. مولوی خالص نیز مخالفتش را با شوری اعلان نمود. مگر سیاف و ربانی پس از شروع جلسه تا آخر به اعضای شوری می گفتند: رهبران تنظیم ها در راه اند، تا يك ساعت دیگر می رسند، در جلسه بعد ازظهر شرکت میکنند، اگر امروز خسته بودند، فردا که شرکت شان در جلسه حتمی است! کسانی را که سیاف از حوزه های جنوب و جنوب غرب معرفی کرده بود، از شرکت در جلسه اجتناب نموده و در جریان جلسه از سیاف تقاضا کردند که اعضای اتحاد باید در جلسه شرکت نکنند، ولی سیاف تمام آنها را در مسجد ترك نموده گفت: برای نیم ساعت بیرون میروم و به زودی بر میگردم! بالآخره جلسه به اشتراك ربانی و سیاف دایرگردید، دو ثلث افراد دعوت شده در حالجلسه را ترك گفتند که افراد مسلح در دروازه ها از خروج شاملین مجلس جلوگیری میکردند. اکثریت اعضای با قیمانده مجلس اصرار داشتند که بهتر است جلسه معطل و با رهبران احزاب تفاهم شود، لا اقل چند نفر از رهبران باید در این مجلس حضور یابند و لااقل در کنار ربانی برای احراز مقام ریاست دولت، کاندید دیگری نیز باشد!! ولی به آنها گفته شد: این آخرین روز

است، اگر مجلس به تعویق بیفتد، احتمال حمله راکتی می‌رود، لذا باید حتماً" امروز و در همین جلسه نهایی رأی گیری صورت بگیرد. باوجود آن ازگوشه و کنارجلسه صدای مخالفت بلند گردید، مگر اعتراض کنندگان به زوربرچه سر جای شان نشاندند، کاغذها توزیع و دوباره جمع شد و بلادرنگ اعلان گردید که استاد ربانی به اکثریت آراء برای دوسال بحیث رئیس دولت انتخاب شد!! بعضی از اشتراك کنندگان در این جلسه برایم حکایت کردند:

اگر درکنار ربانی هرکس دیگری کاندید می شد، اکثریت آراء را بدست می آورد. هرچند صرف ثلث افراد دعوت شده در این جلسه حضور داشتند، زیرا برخورد اهانتبار شورانظار با اعضای جلسه، وعده های دروغین اشتراك رهبران، حالت شرم آور جلسه و اشتراك کمونستها موجبات نارضایتی همه اعضاجلسه حتی جمعیتی های متعصب را فراهم آورده بود. در اثنای رأیگیری نخست در کنار صندوق ربانی صندوق بنامی را گذاشتند ولی چون دیدند که اکثر رأی دهندگان آرای شانرا به این صندوق می ریزند، آنرا برداشتند و بر یکی اکتفا کردند!!

ما در جریان جلسات هیچ واکنشی نشان ندادیم، خواستیم که ماهیت اینها به تمام مردم روشن گردد و بدانند که چه کسی با استفاده از نیرنگ، فریب، رشوت، دروغ و وسایل ناجایز دیگر قصد ماندن در قدرت را دارد؟ چه کسعامل جنگ و خونریزی است؟ پس از این جلسه، در همه کشور در مرکز و ولایات، در رابطه با این شوری که ربانی و همدستانش آنرا شوراحل و عقد نامیده بودند، فرد فرد ملت می گفت: شورای حل وعقد نه، (شورای پول نقد). و در باره ربانی این شعار بر زبان فرد فرد زمزمه می شد: (یا ارگ یا مرگ!)

مردم عامه بیشتر از استاد سیاف گلایه داشتند و بسیاری از اعضای شورای اجرائیه و شورامرکزی اتحاد پس از همین جلسه، هم از کابل برآمدند و هم از تنظیم اتحاد.

یا ارگ یا مرگ

دوره چهارماهه ربانی بدون آنکه شورای متفق علیه را تشکیل دهد، به پایان رسید. بر اساس موافقتنامه پشاور باید در پایان این دوره حتماً "حکومت دیگری از طریق شوروی تشکیل گردیده و قدرت به آن منتقل می گردید. تهدید دوره مذکور حتی برای یکروز هم متناقض موافقتنامه پشاور بود. ولی ربانی بهیچ قیمتی حاضر نبود از قدرت دست بکشد. نه التزام نسبت به تعهدات سابقه برای او ارزشی داشت و نه اینکه پافشاری او بر تهدید دوره ریاستش منتج به درگیری خواهدشد، برای او اهمیتی داشت. او تلاش ورزید تا عده ای را با رشوه قانع کند، عده دیگری را با اعطاء وزارتخانه ها متقاعد سازد و عده ای را هم تهدید کند که اگر ربانی استعفاء کند، شورای نظار مخالفت کرده و حالت اضطراری در کابل اعلام خواهدشد که منجر به ایجاد بی امنیتی و تشنج خواهد گردید.

او به سید احمد گیلانی وعده داد که پست صدارت را بوی می سپارد، سه بار به منزلش رفت تا او را متقاعد سازد که از وی حمایت کند. به پسر مجددی وعده داد که در صورت توافق مجددی با حکومت ربانی، پست صدارت به ایشان سپرده خواهدشد، در عین حال هیئتهای متعددی نزد من با این پیغام فرستاد که حاضر است در مورد حکومت، توزیع وزارتخانه ها، انحلال قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و برگزاری انتخابات عمومی با ایشان تفاهم کرده و توافقی بعمل آید. در آخرین روزهای دوره چهارماهه ربانی، تلاشهای او برای استمرار ریاست جمهوری اش بخوبی مشهود بود. درحالیکه موافقتنامه پشاور با همه صراحت حکم میکرد که دوره مذکور برای یکروز نیز تهدید نخواهد شد، او و سیاف نخست به تلاشهای سیاسی و بعد به مانور های نظامی دست یازیدند تا همه اطراف را متقاعد سازند که با تهدید دوره ربانی توافق کنند و یا آماده آغاز درگیری های شدید در کابل باشند. احزاب ضعیف را تهدید میکردند که اگر ربانی وادار به استعفاء

گردد، در شهرکابل بی امنیتی ایجاد شده و شوری نظار دست به اسلحه خواهد برد و کسی دیگر را نخواهد پذیرفت، به گیلانی وعده دادند که در صورت توافق با ادامه ریاست ربانی، پست صدارت را به او تقدیم خواهند کرد. معاونین حرکت انقلاب را با پول هنگفت و وعده برخی از پست‌ها درکابینه و ولایات ارضاء کردند. هیئتهای متعددی را بشمول سیاف نزد من فرستادند تا با ادامه ریاست ربانی توافق کنم.

سیاف در تماسهای خود با سائر رهبران وانمود میکرد که گویا ترجیح میدهد شخصی دیگری چون محمدیونس خالص یا مولوی محمدی بحیث رئیس شورای قیادی و رئیس دولت انتخاب گردد. ولی در واقع برای ادامه ریاست ربانی تلاش می‌ورزید.

طی جلساتی که در این مدت با مولوی خالص، مولوی محمدی و سیاف در بگرامی و پلچرخي داشتم، توافقات ذیل صورت گرفت.

الف: از ربانی خواسته شود تا در ظرف چهار روز آینده کمونست‌ها را از پست‌های دولتی طرد کرده و قطعات باقیمانده رژیم کمونست را منحل اعلان کند.
ب: کار تشکیل شورای متفق علیه عملاً" آغاز گردد.

ج: ربانی در پایان دوره چهار ماهه اش قدرت را به شورای قیادی انتقال دهد.
د: در صورت عدم توافق ربانی با این طرح ما چهار نفر، یکی را از میان خود بحیث رئیس دولت انتخاب کرده و حکومت مؤقت را تشکیل میدهیم.

ه: رئیس مذکور متصل انتخابش، انحلال قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست را اعلام کرده و از همه مجاهدین می‌خواهد که نیروهای شانرا بخاطر تحقق این هدف بطرف کابل سوق دهند. محمدی و سیاف مؤظف گردیدند تا فیصله مذکور را به اطلاع ربانی برسانند.

صدارت استاد فرید

برای احراز پست صدارت عظمی، استاد فرید را معرفی کردیم، شورای اجرائیه حزب اسلامی، فیصله خویش را در این مورد قبل از رفتن مجددی به کابل ابلاغ نمود. استاد فرید از قوم تاجک، مسکونه ولایت کاپیسا و امیر جهاد حزب اسلامی در آن ولایت بود. مسعود پس از معاهده آتش بس با روسها چندین مرتبه بر ساحات تحت اداره او، واقع در همسایگی پنجشیر، هجوم برد، مگر در هر باری با شکست مواجه گردید. مسعود هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ جهاد عملی در برابر استاد فرید احساس حقارت نکرد و حاضر نبود او را به حیث صدراعظم بپذیرد، با آمدن او به کابل مخالف بود، حزب اسلامی به این دلیل استاد فرید را به صفت صدر اعظم معرفی کرد که با این کار توطئه خطرناک کمونیست ها مبنی بر دامن زدن به تعصبات قومی و زبانی، در میان پشتون و غیر پشتون و بدنبال آن اشتعال جنگهای داخلی را خنثی سازد. پس از مایوسی از نتایج جنگهای بیحاصل، طرف مقابل با داخل شدن استاد فرید به کابل موافقه کرد. مگر استقبال شاندار مردمان پروان و کابل حین ورود وی به پایتخت، ائتلافی ها را سراسیمه کرد، عقده های شان تحریک و حسادت های شان برانگیخته شد. بهر صورت استاد فرید در قصر صدارت مستقر گردید.

دادن چندین ضیافت از جانب ربانی به استاد فرید و صحبت خصوصی او در يك نشست خاص با وی، شاید بتواند كنه نظریات و عزائم ربانی را بازگو نماید: استاد فرید می گوید: ربانی یکمرتبه بمن خصوصی دعوت داد، مگر مرا جریر و چند برادر دیگر همراهی میکردند، او نخواست که حرف خود را در حضور این

برادران بگویند. مهمانی با صحبت های معمولی و عام پایان یافت. بار دوم احوال فرستاد که مهمان خاص من هستی، من جریر را نیز با خود بردم. پس از صرف طعام، برایم گفت که با خودت چند حرف خصوصی دارم، من و جریر در اتاق خاص استاد رفتیم، در اینجا باز هم با ما کدام صحبت خاصی نکرد و به چند سخن کوتاه، روی مسایل عام اکتفا کرد. بار سوم احوال فرستاد، پس از صرف طعام، به تنهایی به اطاق خاص او رفتم، بمن گفت: برای ما يك فرصت خاص و تاریخی مساعد گردیده، من رئیس جمهور هستم، شما صدر اعظم و مسعود وزیر دفاع، ازین فرصت تاریخی باید بحد اعظمی استفاده نمائیم، زیرا به ملیت های محروم چنین شرائطی کمتر میسر می شود.

استاد فرید گفت: من گمان نمی‌کردم که یکنفر مسلمان، آنهم يك استاد شریعات چنین اندیشه غیر اسلامی داشته باشد. من از ربانی انتظار شنیدن حرفهای در رابطه با اتخاذ موقف مشترك علیه کمونیست ها و تأمین وحدت ملی و ایجاد هماهنگی میان احزاب جهادی را داشتم. برایش گفتم: استاد! این راه حل معضله نیست که شما گفتید و نه اسلام چنین اندیشه را راه حل میداند و نه ساختار اجتماعی کشور ما طور نیست که از این گفته کدام منفعت خاصی بآنها برسد.

حمله مشترك و جنازه ائتلاف

ائتلافیون برای يك حمله بزرگ احضارات گرفتند، میخواستند که مراکز حزب اسلامی در شرق و جنوب کابل را اشغال نمایند. چهار شاهراه منتهی بکابل در کنترل حزب اسلامی بود، ائتلافیون می خواستند از محاصره بیرون شوند. برای تهاجم، افراد مسلح جنرال دوستم، جنرال مؤمن و حزب وحدت به کابل آورده شدند.

حمله اصلی در دو استقامت: از بالا حصار بسوی چهار آسیاب و از چهلستون بسوی ریشخور صورت می گرفت و قرار بود از بمبارد هوایی به پیمانه وسیع استفاده شود. حزب اسلامی یکروز پیش از تهاجم، مراکز تجمع آنها را زیر آتش گرفت، گرچه پروگرام حمله وسیع آنها مختل شد، ولی بنابر بمبارهای شدید و کارگرفتن از بم های خوشه ای به پیمانه وسیع، قادر به پیشروی از بالاحصار به استقامت سیاه سنگ شدند، آنها یکتعداد سنگرهاحزب را گرفتند، در یکمرحله روحیه مجاهدین حزب اسلامی بحدی پژمرده شد و بمباری های مسلسل مجاهدین را چنان خسته ساخته بود که از ادامه مقاومت مأیوس شده بودند.

بخاطر تحلیل اوضاع شبی جلسه را دائر نمودم که حاجی کشمیرخان، انجنیر فیض محمد، خورمن، ابوبکر، ارغندیوال و حاجی شیریندل در آن شرکت داشتند. نظر همه این بود که بهتر است قدری عقب آمده و در دشت سقاوه خط دفاعی

درست کنیم، آنچه از نشانه های خستگی و پریشانی را در آن شب در چهره های برادران دیدم، هیچگاهی فراموشم نمی شود. تقریباً سه هفته مسلسل، شب و روز جنگ ادامه کرد، تعداد زیاد مجاهدین زخمی شدند، کار انتقال شهدا و زخمی ها موجب شد که از تعداد افراد جنگی در سنگرهای حزب بکاهد. ما در ولایات قطعات منظم عسکری نداشتیم که فوراً بخط اول سوق می دادیم و مجاهدین خسته و کوفته، نفسبراحت میکشیدند، جمع آوری مجاهدین داوطلب از ولایات وقت میخواست، ما بصورت غیر مترقبه با چنین جنگی روبرو شدیم، به برادران اطمینان دادم، جلسه پایان یافت و به برادران گفتم که ان شاءالله فردا بادر نظر داشت شرایط، تصمیم مناسب می گیریم. فردا صبح باز هم جنگ با شدت بیشتر شروع شد، توازن جنگ طوری به نفع مجاهدین تغییر می یافت که هیچکس تصور آنرا نمیکرد. تا ساعت ده قبل از ظهر حزب تمام سنگرهای از دست رفته را باز پس گرفت، قوتهای مجاهدین به بالا حصار رسیدند، دشمن تلفات سنگینی را متحمل گردید، افراد آنها در حال فرار سنگرها را یکی پی دیگری ترك میکردند. این جنگ در اثر میانجیگری يك هیئت شورای جهادی ولایت ننگرهار پایان یافت، هیئت برای توقف جنگ فیصله خود را صادر کرد و هر دو طرف به آن موافقه کردند. بندهای مهم موافقتنامه عبارت بود از:

- آتش بس، تبادل اسراء، اخراج قطعات ملیشه از کابل و گشایش راهها.
- حزب اسلامی مطابق معاهده، جنگ را متوقف کرد، اسراء را آزاد نمود و راههای عمده را کما فی السابق باز گذاشت. لیکن طرف مقابل چند کار کرد:
- ۱- بجای اخراج ملیشه ها، قوت های تازه نفس آنها را بکابل آورد.
 - ۲- بر میدان هوائی شیندند که در اختیار مجاهدین حزب اسلامی بود، بمبارانهای شدید را آغاز کرد، این بمباری تا دو ماه ادامه داشت.
- هیئت صلح شورای جهادی ننگرهار که در فیصله خویش با الفاظ واضح نوشته بود: "طرفیکه با این معاهده مخالفت کند، قوت های ولایت ننگرهار در

کنار طرف دیگر، علیه طرف متخلف وارد جنگ می شود" مگر در عمل در مورد تخلفات طرف مقابل، صرف به اصدار يك اعلامیه رادیویی اکتفاء کرده و جانب ربانی را بحیث جهت متخلف از معاهده محکوم کرد.

نتایج این تهاجم

شکست ائتلافیون درین جنگ چندین نتیجه روشن را در پی داشت:

الف: غرور آنها شکست و به مفهوم شعار خود مبنی بر دواندن مجاهدین تا سپینه شگه و انتقام کشیدن از پکتیاوال ها بخاطر اعمال شان در زمان نادر شاه علیه مردم پروان پی بردند؟ پس از این شکست، آتشباری مسلسل اسلحه ثقیل آنها بر سنگرهای حزب متوقف گردید.

ب: در پایان این جنگ، اختلافات ذات البینی آنها تشدید گردید. اگرچه جنرال دوستم و حزب وحدت قبل ازین هم ناراض بودند که چرا مطابق معاهده جبل السراج، امتیازات پذیرفته شده به آنها سپرده نمی شود، مگر عدم سهمگیری فعال جمعیتها در این جنگ بزرگ، آنانرا به این نکته متوجه ساخت که چرا باید تلفات جنگ را قطعات دوستم تحمل نماید ولی وزیر دفاع مسعود باشد؟

ج: در افراد حزب وحدت و جنرال دوستم این ذهنیت قوت گرفت که آنها چرا بخاطر اقتدار دیگران، در برابر حزب اسلامی بجنگند، کشته و زخمی بدهند؟ حاصل این جنگ ها چیست؟

این ذهنیت بر رهبری هر دو طرف فشار آورد که در موضع خود تجدید نظر نمایند، در حقیقت سلسله انحلال این ائتلاف پس از همین شکست آغاز گردید و با تشکیل شورای هماهنگی جنازه آن تشییع و بساط آن برچیده شد و به این ترتیب کشور، از يك توطئه خطرناك نجات یافت.

عملیات خنجان

يك قطار زمینی ائتلافیون ازمزار شریف به استقامت کابل بحركت افتاد تا موقعیت متزلزل آنها را در کابل تحکیم نمایند. این قطار بزرگ در دره خنجان مورد حمله ناگهانی مجاهدین قوماندان قهرمان صوفی پاینده محمد قرار گرفت، به قطار مذکور تلفات مالی و جانی شدیدی وارد گردید، تعداد زیاد وسایل آن یا حریق و یا از سرك منحرف و در دره عمیق سالنگ شمالی سرنگون شد، کشته و زخمی زیادی دادند، این حمله مؤثر و سهمناك به روحیه ائتلافها ضربه شدیدی بود، ضربه شدید و بموقع هم به شعارهای شان و هم به عزائم جنگی شان، صوفی پاینده محمد از قوم تاجك و مسكونه خنجان بود، این عملیات توسط مجاهدین او به همه ثابت ساخت که جنگ جاری در کابل، میان قوم ها و سمت ها نه، بلکه میان مجاهدین و کمونیست هاست.

حزب اسلامی از پروان نیز انتظار همچو يك اقدامی را داشت، حزب اسلامی در پروان، کاپیسا و شمال کابل تقریباً بیست و پنج هزار مجاهد مسلح داشت که حملات آنها بر قطارهای قشون روسی بنظیر بود، آنها در جهاد سهم قابل ملاحظه ای داشتند، روسها بیشتر از همه از مجاهدینی شکایت داشتند که از قلعه مراد بیگ تا پل متك در دو طرف جاده عمومی، سنگرهای مستحکم و شکست ناپذیر و خندقهای زیر زمینی و روزمینی دقیقاً نظامی داشتند و بر قطارهای روسی متواتراً حمله میکردند و تمامی تلاشهاروسها برای گرفتن این سنگرها و خندقها ناکام مانده بود. نقش بارز و بنظیر این مجاهدین در جنگ با روسها فراموش نا شدنی است، اکثریت مطلق این مجاهدین مربوط به حزب اسلامی بودند. مگر متأسفانه بنابر دلایل خاصی این انتظار به سر نرسید، دلیل عمده آن یا این بود که ائتلاف توانست یکتعداد افراد ضعیف النفس را در بدل پول بخرد، بعضی دیگر آنها را به ارتباط حوادث کابل و نسبت بجنگ باعثنا نماید، و یا هم به این دلیل کاری نکردند که

راه های اکمالاتی آنها مسدود شد و ارتباط شان با مرکز حزب قطع گردید و حزب قادر به اکمال آنان نبود و یا به این دلیل که نمی خواستند جنگ به منطقه شان انتقال گردد، یقین دارم که اگر این اشتباهات بعضی قوماندانان شمالی نمی بود و از روز اول موضع جدی و قاطع اتخاذ میکردند، نه تنها از منطقه خویش اخراج نمی شدند و مورد تحقیراتتلافیون قرار نمی گرفتند، بلکه در مقابله با جبهه ائتلاف، تنها نیروی آنها کافی بود. هم کابل از شر جنگ ها نجات می یافت و هم خودشان و مردم پروان به این سرنوشت دردناک مواجه نمی شدند.

ائتلاف و تلاشهای صلح

کمونیستهای نه تنها کشور ما را در بعد مالی و اقتصادی ویران کردند، بلکه در بعد اخلاقی نیز به جامعه ما صدمه شدیدی وارد کردند، همان افغانهای غیور و با همتمی که سخن شان سخن بود، فریب، دروغ، بوفایی، دشمنی در لباس دوستی، عهد شکنی و اغفال طرف مقابل تحت نام معاهده، در قاموس شان سراغ نمی شد و این صفات رذیله را منافی مروت و عزت النفس خویش می شمردند، تسلط کمونیست ها این فضایل و شایستگیهای معنوی را در آنها سرکوب کرد. بجای اخلاق بلند اسلامی، اخلاق پست کمونیستی را به آنها ارمغان آورد، طوریکه دروغ و فریب را کمال می شمردند، دشمنی در جامه دوستی، اغوا و اغفال طرف مقابل، پامال کردن تعهدات و تخلف از معاهدات را علامت زرنگی و سیاستمداری می پنداشتند.

ائتلاف که از کمونیست ها و عناصر التقاطی متأثر از کمونیست ها تشکیل

شده بود، در هنگام ضعف و شکست هر دري را مکوفتند و از هرکسي استمداد می جستند تا پادر میانی کند و زمینه صلح و آشتی با جانب مقابل را فراهم کند، تا با این حیل و نیرنگ از سقوط حتمي خود مانع شوند و فرصتي بدست آورند و از طریق عنوان کردن صلح، به اهداف جنگ طلبانه شان نایل شوند. ولی پس از بیرون شدن از حالت اضطراری نه تنها فیصله های هیئتهای صلح را زیر پا و وعده های خویش را فراموش میکردند بلکه در جریان مساعی صلح، به شرارت ها دست میزدند و به ماجراجوئهاخائنه متوسل می شدند، مسلمان را که بگذار، عملکرد آنها از شأن يك افغان با مروت عادی هم خیلی بدور بود. بطور مثال: از قوماندانان ننگرهار تقاضا کردند که میانجیگری نمایند، ضمن تفاهم با آنها اخراج ملیشه ها از کابل را پذیرفتند و فیصله هیئت در این مورد را قبول کردند، مگر وقتی هیئت برای امضای همین معاهده از کابل به استقامت چهار آسیاب براه افتاد، نقشه بمبارد همان محلی را ریختند که من در آنجا با هیئت صلح جلسه می گذاشتم، یکنفر مخابره چی را همراه با هیئت بطور مخفی به چهار آسیاب فرستادند تا در مورد محل جلسه به آنها معلومات بدهد. با هیئت صلح در محلی بنام ذخیره تیل و در قرارگاه لشکر ایثار در يك زیر زمینی سرگرم گفتگو بودیم که ناگهان جنگنده های جت ائتلافیون رسیدند، یکپی دیگری بمب هاشان را ریختند، دو بمب نزدیک زیر زمینی به استقامت شمال و جنوب به فاصله های ۳۰ و ۴۰ متری اصابت نمود. محل جلسه را چنان گرد و غبار فراگرفت که یکدیگر را دیده نمیتوانستیم، ولی الحمدلله در این بمباری ها به کسی آسیبی نرسید، صرف شیشه های چند موتر شکست. اعضای هیئت از ربانی پرسیدند که چرا با ما چنین معامله ای کردید؟ از يك سو ما را براي گفتگوي صلح به چهار آسیاب فرستادید و از سوي ديگري محل مذاکره را با این بي مروتی زیر آتش گرفتید !! ربانی نه این حرف را گفته نتوانست که این کار را جنرال دوستم کرده و من آنرا محکوم میکنم و نه اینرا می گفت که خبر ندارم چه کسی این کار را کرده، صرف اینقدر گفت که من سخت متأسفم و از

شما خواهشمندم که بکارتان ادامه بدهید!!

بار دیگر شیخ آصف محسنی را با تنی چند از اعضای حرکت به چهار آسیاب فرستادند، يك قوماندان حرکت را وظیفه دادند که ذریعه مخابره ازمحل برگزاری جلسه به ایشان گزارش بدهد و زمانیکه جلسه پایان یافت و هیئت از محل جلسه خارج و بسوي کابل به حرکت افتاد آنان را در جریان بگذارند تا محل مزبور را به این نیت بمبارد کنند که من حتما" پس از رفتن هیئت، حد اقل برای چند لحظه آنجا می ماندم.

با جناب محسنی بالای تپه ای، در خانه ایکه در اطراف آن هیچ ساختمان دیگری نبود، جلسه گذاشتم، در پایان جلسه به مجردیکه آنها رخصت شدند، جنگنده های جت در هوا پدیدار شد و منزل مسکونی ام را که خانواده ام در آن بسر می برد و در کناره دیگر تپه قرار داشت، زیر بمبارد گرفتند. بمب ها در چهار اطراف خانه اصابت نمود، شیشه های خانه شکست، مگر به کسی صدمه ای نرسید. پسانتر ثابت شد که میان گزارش دهنده و گزارش گیرنده در مورد محل جلسه غلط فهمی شده بود.

همچنان يك هیئت بزرگ از علمای پاکستانی که تعداد زیاد علمای مشهور در ترکیب آن شامل بودند، به شمول مولوی محمد یونس خالص، بخاطر مصالحه از پاکستان به کابل آمدند. ربانی به آنها اطمینان داده بود که خواهان حل مسالمت آمیز قضیه بوده، با آنها درین پروسه همکاری صادقانه خواهد کرد. هیئت مزبور به چهار آسیاب آمد، خواهان دادن صلاحیت کامل از جانب حزب اسلامی شدند، به ایشان گفته شد که حزب تنها يك شرط دارد و آن اینکه تأسیس نظام واقعی اسلامی در افغانستان تضمین شود، رئیس دولت مطابق اصول اسلامی به رأی ملت تعیین گردد و کمونست ها از پست های حساس دولت کنار روند، برای خود هیچ چیزی نمی خواهیم و به شما در پرتو همین شرط اختیار کامل میدهم. هیئت از جانب ما با خرسندی مرخص شد. وقتیکه از ساحه نفوذ حزب بیرون رفتند و به پلچرخی

نزدیک شدند، کاروان موترهای حامل آنها از تپه های حربی پوهنتون زیر آتشباری مسلسل و سنگین قرار گرفت. بر سر کاروان روز بدی آمد، همه از موترها پائین آمده به این طرف و آن طرف خزیدند، آتشباری برای چندین دقیقه جاری بود، این کار در شرایطی صورت گرفت که از کابل به آنها اطمینان داده شده بود که در پلچرخى بخاطر استقبال ایشان ترتیبات کافی گرفته شده است.

مشابه بهمین کار، معامله با هیئت صلح مولوی حقانی صورت گرفت، آنها از راه دهمزنگ بسوی پغمان براه افتادند که در ساحه کارته ۳ زیر آتش اسلحه خودکار قرار گرفتند و مرمی های زیادی به موترهای شامل کاروان اصابت کرد، عده ای از همراهان حقانی کشته و زخمی شدند و بقیه با زحمت زیاد و بحالت خیلی پریشان از ساحه خود را بیرون کشیدند. چنانچه پس از همان حمله، مولوی حقانی ماندن در کابل را ترك گفت و مساعی صلح آمیزش را متوقف ساخت. با هیئت ولایت ننگرهار حین بازگشت از کابل در ساحه بین پلچرخى و شهر کابل معامله مشابه صورت گرفت که در اثر آن چندین نفر کشته و زخمی گردیدند.

ما، ائتلاف و اسلام آباد

در حالیکه ائتلاف در مجموع و ربانی و مسعود بطورخاص، مرهون الطاف پاکستان بودند، در نتیجه فشار (I.S.I) ربانی بحیث رئیس جمهور و مسعود وزیر دفاع تعیین گردیدند. شخص نواز شریف صدر اعظم پاکستان به معیت ترکالفیصل وزیر اطلاعات عربستان سعودی به تاریخ ۹ ثور ۱۳۷۱ به کابل سفر نمودند و چك

حاوی ده میلیون دالری را به مجددی تقدیم کردند، دفترهای ما را در پاکستان بستند، مجبور شدیم سامان و اثاثیه دفاتر را بداخل انتقال بدهیم، حتی در شرایط سخت جنگ ناچار شدم خانواده ام را به داخل انتقال دهم. حکومت پاکستان از ربانی و کمونیستها توقع داشت که بخاطر حمایت اسلام آباد از ائتلاف، سیاست دوستی و یا کم از کم عدم دشمنی با پاکستان را بگزینند، مگر نمی دانست که این يك توقع خیلی بیجاي بود، و مقامات پاکستان در تشخیص وضعیت سخت اشتباه کرده بودند، گمان میکردند که پس از زوال امپراطوری شوروی، کمونیست ها آخرین پناهگاه خود را از دست داده و از احسان پاکستان در نتیجه حمایت از ائتلاف آنقدر ممنون خواهند شد که حتماً راه دوستی با اسلام آباد را در پیش بگیرند. با آنکه پاکستان حیات و مشارکت آنها را در قدرت تضمین کرد، مگر ائتلافیون از همان روزهای نخستین به دشمنی شدید و تبلیغات وسیع علیه پاکستان متوسل شدند.

از طریق رادیو و تلویزیون و در روزنامه های دولتي در ضمن تبلیغات خصمانه دیگری اعلان کردند که مواد خوراکی وارده از پاکستان مسموم گردیده است. پاکستانی ها را در کابل دستگیر و پس از شکنجه و تعذیب شدید زندانی نمودند و درباره آنها گفتند که جواسیس پاکستانی را در کابل دستگیر کرده اند.

این کار ها در ابتدا تنها از سوي کمونست ها صورت میگرفت، مگر پس از شکست در جنگ، شخص ربانی نیز بالهجه تند بر پاکستان تاخت و تاز نموده از يك سو اسلام آباد را به مداخله در امور داخلی افغانستان متهم کرد، خواستند به این وسیله شکست خود را توجیه کنند و از سوي دیگر مسکو و دهلی را خورسند سازند و کمکهای بیدریغ شانرا جلب کنند. ربانی بخاطر شرکت در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در اندونیزیا راه دهلی را انتخاب نمود و در مصاحبه هایش بر پاکستان شدیداً انتقاد کرد. با هند دوستی و با پاکستان مخالفت، بخشی از معاهده ای بود که با روسها امضاء کرده بود. بهمین خاطر روابط دهلی و کابل کما فی

السابق دوستانه باقی ماند. روابط عمیق و گسترده میان اداره استخباراتی هند (R.A.W) و خاد نه تنها بحال خود باقی ماند، بلکه بیش از پیش استحکام یافت. پرورش کارمندان خاد از جانب کارشناسان (را)، تبادلۀ معلومات و تجارب بهمديگر و فعاليتهاي تخریبی مشترک علیه پاکستان از اهداف عمده این روابط بود، دهلی به ارتباط ادویه، مهمات و پرزه جات، به رژیم کابل کمک های وسیع و مسلسل می نمود، مقامات دهلی اعلان کردند درجریان سه سال تنها با شفاخانه اندرا گاندی معادل پانزده میلیون دالر کمک نموده است، تداوی قوماندانان زخمی و شخصیت های مهم بیمار اداره ائتلافی به هزینه (R.A.W) در دهلی صورت می گرفت. دوستی اداره کابل با دهلی و دشمنیاش با اسلام آباد به تدریج مَرحله ای رسید که عوامل (خاد) و (را) در پشاور پاکستان، اطفال خورد سال يك مکتب ابتدائی را در موتر حامل شان، گروگان گرفتند، سپس بخاطر تبلیغات وسیع، موتر را به اسلام آباد انتقال دادند و آنرا در سفارت افغانستان نگهداشتند. گروگان گیران تقاضاچند میلیون دالر و يك فروند هلیکوپتر برای رفتن به افغانستان کردند که بالاخره با حمله کماندوهای پاکستانی و کشته شدن گروگانگیران این درامه پایان یافت.

همچنان بر سفارت پاکستان در کابل، هنگامی حمله صورت گرفت که به سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان غرض مذاکره به کابل دعوت داده شده و وی مهمان اداره ائتلافی بود، در نتیجه این یورش، یک نفر از کارکنان سفارت کشته می شود و شخص سفیر به اندازه به ضرب چاقو مجروح می شود که یورش بران گمان کردند او کشته شده و بمقامات عالی رتبه از قتل وی خبر میدهند. اعضای دیگر سفارت هم به ضرب چاقو و قنداق مجروح گردیده و در نهایت، ساختمان سفارت را به آتش میکشند.

بدون شك که این تخریبکاری ها در نتیجه فعالیت ها و نقشه های مشترک عوامل (خاد) و (را) انجام یافت و هدف این بود که روابط افغانستان و پاکستان را بحدی تیره و خصمانه نمایند که دیگر امکان هیچگونه آشتی و سازش باقی نماند.

خیلی سادگی خواهد بود که کسی گمان نماید که این کارها را تنها کمونیست ها کرده اند، یا اینکه اینکارها تصادفی رخ داده باشد. همه شاهد بودند که گردانندگان اداره ائتلافی حاضر نشدند که از ملت پاکستان نسبت به این اقدام دور از اخلاق و مروت عذر خواهی نمایند.

در رابطه با قضیه افغانستان، یگانه تنظیمی که بر سیاست های اشتباه آمیز حکومت های پاکستان حق اعتراض را دارد، حزب اسلامی است. زیرا:

الف: در حالیکه نهضت اسلامی و جهاد مسلحانه در افغانستان، به اهتمام و ابتکار مجاهدین حزب اسلامی و توسط آنان آغاز گردید و به مقامات پاکستان ثابت بود که ۷۸ فیصد مهاجرین متعهد بحزب اسلامی بودند، ۹۰٪ فشار جنگ بردوش مجاهدین حزب اسلامی سنگینی میکرد. به این حقیقت هم واقف بودند که حزب استعداد آنها دارد که مقاومت را به تنهایی به پیش ببرد، مگر با آنهم پاکستان زیر فشار امریکا، گروه های زیادی را یکپسیدیگر در پشاور برخلاف حزب اسلامی تشکیل کرد، بهمه معلوم است که غیر از حزب اسلامی تمام احزاب دیگر در خارج افغانستان و در پاکستان و ایران ساخته شده اند.

هدف امریکایی ها این بود که مقاومت اسلامی علیه روسها، تنها توسط حزب اسلامی تنظیم و اداره نشود، پاکستان را وادار کرد که با تشکیل گروه های متعدد و متوازن موافقه نماید. اگر چه پاکستان در اول وهله با این طرح موافق نبود که در نتیجه مداخلات اجانب، احزاب متعدد ساخته شود، بالآخره در مقابل فشار های مضاعف امریکا تسلیم گردید و با پدیده نامیمون تعدد احزاب ساخته و بافته حلقه های بیرونی موافقه کرد و به این ترتیب پشاور بحیث مسقط الرأس و مولد گروه های افغانی در خارج قرار گرفت. پاکستان این تصمیم را در حالی گرفت که با ما تعهد کرده بود که نه به مداخلات خارجی در امور مجاهدین اجازه میدهد و نه با تولد گروه های جدید در پاکستان توافق میکند.

ب: تنظیم های افغانی را به این وادار کرد که ربانی را به صفت رئیس جمهور و

مسعود را بحیث وزیر دفاع بپذیرند.

ج: از اداره ائتلافی حمایت کرد که با ما اعلان جنگ داده و مشتمل بر کمونستها و مجاهد نماهائی دارای نقش ضعیف و ناچیز در مقاومت بودند و بخاطر خورسندی گردانندگان ائتلاف، حزب را به بستن دفاترش مجبور کرد، ولی علی الرغم اینها حزب اسلامی به دلائل آتی از موضعگیری خصمانه علیه پاکستان خودداری نمود:

۱- از درگیری ما با پاکستان صرف دشمنان اسلام بهره می بردند.

۲- پاکستان سه ملیون مهاجر افغان را در خاکش پناه داد و از مقاومت اسلامی پشتیبانی کرد.

۳- این توقع خیلی بسمورد بود که دیگران هرچند منافع شان ایجاب نکند، مشکلات ما را حل نمایند و یا بنابر مجبوریت های شان کاری نکنند که به مصالح ما صدمه برسد. باید مشکلات مان را خودمان حل میکردیم، افغانها باید آلت دست دیگران نشوند و منافع ملی خود را فدای منافع دیگران ننمایند، اگر افغانها، به غلامی دیگران گردن می نهند و در بدل چند پولی خود را، ایمان خود را و دنیا و عقبی خود را میفروشند، بجای شکایت از دیگری باید خودمان را ملامت کنیم و سعی نمائیم که آنها را اصلاح و خود را ازین حالت نجات بدهیم.

اگر حزب اسلامی از تبلیغات علیه پاکستان و کشورهای دیگریکه از یکطرف از جهاد ملت ما حمایت کرده ولی از سوی دیگر با اعمال بعضی سیاست های شان بما صدمه رسانده اند، خودداری نموده، دلیل اصلش همان بوده است.

تعهدات ائتلافیون

ائتلافیون در بدو امر در پاسخ به شرایط ما می گفتند:

۱- اگر ملیشه ها را از کابل بیرون کنیم، چه کسی تضمین میکند که حزب

اسلامی بر کابل حمله نمکند؟

۲- در صورت حمله، چه کسی ضمانت دفع آنرا می نماید؟

۳- اگر ملیشه ها از کابل اخراج شوند، در شمال حکومت مستقل می سازند و کشور به خطر تجزیه مواجه میگردد.

۴- کمونیستها را به این دلیل از پست های شان برطرف نمکنیم که برای آنها عفو عمومی اعلان گردیده است، در اسقاط حکومت نجیب با مجاهدین همکاری کرده اند و مجددی آنها را در پست های شان ابقا نموده است.

۵- درباره انتخابات گاهی می گفتند که: در اسلام انتخابات نیست! و گاهی می گفتند که برگزاری انتخابات در افغانستان ممکن نیست.

پاسخ حزب اسلامی چنین بود:

۱- شما ملیشه ها را اخراج و کمونیست ها را از پست های حساس برطرف کنید، ما نه تنها به دادن ضمانت عدم حمله بکابل آماده ایم، بلکه پست های خود را در حکومت مؤقت نیز به شما می سپاریم و تا هنگام اعلان نتیجه انتخابات، زمامداری شما را می پذیریم.

۲- ما آماده ایم نیرو های خود را از کابل به هر فاصله ای که شما خواسته باشید دور ببریم.

۳- ملیشه ها قادر به تشکیل حکومت مستقل در شمال نیستند، احیاناً اگر این کار را کردند، مجاهدین ما تحت قومانده شما علیه آنها خواهند جنگید.

۴- درست است که برای کمونیست ها عفو عمومی اعلان گردیده، مگر اعلان عفو به مفهوم تسلیمی ما به آنها نیست. در حالیکه پست های مهم و حساس دولتی مانند ریاست خاد، مقام لوی در ستیز اردو، قوماندانی فرقه ها، اداره رادیو تلویزیون، قوماندانی گارنیزین کابل، امنیت شهر، امنیت راه ها و محافظت میدان هوایی در اختیار آنها قرار دارد، چگونه ادعا میکنید که شما آنانرا عفو کرده اید، در واقع شما به آنان تسلیم شده اید و سلطه آنانرا برکابل پذیرفته اید.

- ۵ - مگر جهاد ما تنها علیه نجیب و یعقوبی بود که پس از کنار رفتن آنها، هدف ما برآورده شده، هرچند حکومت نجیب صد در صد بحال خود باقی بماند؟!
- ۶ - آنها مدت ها قبل قصد کودتای را علیه نجیب داشتند تا برك را درعوض او بیاورند و زمانی علیه نجیب دست به اقدام زدند که وی به اراده خود استعفايش را اعلان کرد. آنها اصلاً در مخالفت با استعفاى نجیب و بخاطر تشکیل حکومت ائتلافی با مجاهدین چنین اقدامی را به راه انداختند.
- ۷ - مطابق معاهده گورنر هاوس پشاور، مجددی رئیس جمهور تعیین نشده بود، او در رأس کمیسونی بکابل فرستاده شده بود که قدرت را از کمونیست ها به مجاهدین انتقال بدهد، نه برای اینکه کمونیست ها را در سمت های قبلی شان ابقا نماید. علاوه بر این معاهده پشاور صریحاً حکم میکند که کمونیست ها از پست های حساس دولتی کنار میروند.
- ۸ - شما بکدام اسلام و کدام اصل اسلامی استناد میکنید که بنابراین انتخابات را ناجائز می شمارید، مگر تشکیل اداره ائتلافی با کمونیستها، تسلیم شدن به کمونیستها، و جنگیدن با مجاهدین تحت قومانده جنرالان کمونیست جائز است؟!
- ائتلافیون، انتخابات را مغایر اسلام می شمردند، در حالیکه برای اولین بار در تاریخ بشریت، انتخاب زمامدار جامعه، مطابق رأی مردم، در اسلام صورت گرفته است. اسلام در تعیین رهبر، تمام روایات ظالمانه گذشته را رد نموده و برای گزینش پیشوای مسلمانان صرف يك طریق را جایز شمرده که عبارت از انتخاب امیر به رضای مردم، منهای فشار و تهدید و در نتیجه بیعت معین میباشد. قبل از آن ریاست جامعه یا در دودمان حاکم به شکل میراثی از پدر به فرزند انتقال میکرد، یا از راه زور و اعمال قوه بدست آورده می شد و یا از راه سازش میان قدرتمندان جامعه از یکی به دیگری انتقال می یافت و عامه مردم درین امر حق مداخله را نداشتند. اسلام در تعیین امیر، طرق و اسالیب دوران جاهلیت را ملغی قرار داد و حق انتخاب امیر را به عامه مسلمانان تفویض نمود، به نحویکه همگان در تعیین

رهبر سهم داشته باشند و با طیب خاطر به وی بیعت نمایند و ریاست اجباری، خلاف رأی مردم و بدون بیعت آزاد را تحریم نمود. انتخاب حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق و خاصه انتخاب حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله تعالی عنهم شاهد این مدعی است، زیرا همه از طریق بیعت در مسجد، رأگیری و یا استفتاء از عامه مردم به منصب امارت مؤمنان منتخب شده اند، با اطمینان میتوان گفت: در انتخاب امیر، در طول تاریخ بشریت، برای اولین بار، در جامعه اسلامی مدینه، به رأی مردم رجوع شده است. ولی ائتلافیون با استناد به اسلام با انتخابات مخالفت میکردند!! آنها توان طرد کمونستها از اداره کابل را نداشته و قادر به انحلال قطعات نظامی و اخراج آنها از پایتخت نبودند، آنها میدانستند که در کابل مهمان کمونستها اند و نمیتوانند با آنها مخالفت داشته باشند، آنها راه مشارکت در قدرت را انتخاب کرده بودند و با روسها نیز چنین تعهدی داشتند. آنها با انتخابات مخالفت میکردند برای اینکه شانس رسیدن به قدرت را از این طریق نمی دیدند. زمانیکه از جنگ مأیوس و به صلح مجبور می شدند ظاهراً تمام شرایط صلح را می پذیرفتند، مگر در خفا برای بقای قدرت شان راه سازشهای ناروا را اختیار می نمودند و بند بند معاهدات صلح را می شکستند، آنها فقط در تعهدات شان با مسکو و دهلی صادقانه عمل کردند، ولی با مسلمانان همیشه در خدعه بودند، بیائید بنگریم که موقف سائر احزاب در برابر ائتلاف چه بوده است.

مواقف سائر احزاب در برابر ائتلاف

حرکت انقلاب اسلامی:

ائتلاف خواست که در مناطق پشتون نشین از صبغه مذهبی و نفوذ حرکت برضد حزب اسلامی استفاده نماید. به تنظیم حرکت انقلاب ماهانه پنجمصد ملیون افغانی بودجه میداد و تدریجاً به مقدار آن می افزود، معاونین حرکت را جداگانه کمک میکرد. در اداره ائتلافی والیان مقیم هلمند، پکتیا، غزنی و پکتیکا و والیان آواره لغمان، وردک و میدان از تنظیم حرکت منصوب شده بودند. برای قوماندانان حرکت در مرکز و ولایات جنوب قطعات نظامی منظور شده بود که بعضی آنها در جنگ علیه حزب اسلامی سهم داشتند و بعضی از جانب اداره ائتلافی اکمال میشدند ولی علیه حزب نمی جنگیدند.

هر چند اکثر اعضای حرکت از یاری با کمونستها و مخالفت باحزب اسلامی راضی نبودند و می خواستند حرکت با حزب اسلامی موضع مشترک داشته باشد مگر عناصر رشوت ستان حرکت با این نظر مخالف بودند. مولوی محمد نبی محمدی تا آخر از ملاقات با دوستم ابا ورزید مگر صدای اعتراض علیه ائتلاف ربانی با کمونستها را بلند نکرد.

باری به مولوی محمدی گفته شدکه یکجا با استاد به اسلام آباد مسافرتی پیش رو داری، وی برای سفر آمادگی گرفت و به هواپیما بلند شد. در جریان مسافرت ناگهان دید که هواپیما در يك میدان نا آشنا فرود آمد، پرسید ما در کجا فرود آمدیم؟ جواب دادند اینجا میدان هوایی مزار شریف است، استاد توقف مختصری درینجا دارد و طی آن با جنرال دوستم ملاقات میکند، خواهشمندیم که شما نیز این افتخار را نصیب شوید و استاد را همراهی نمائید. مگر او از ملاقات با دوستم خودداری نموده و تا هنگامی در داخل هواپیما باقی ماند که پیلوت دوباره پرواز کرد. اگر بگویم که ائتلاف از تمامی اعضای حرکت انقلاب به همین شکل کار گرفته، شاید مبالغه نکرده باشم. آنها را با خود به استقامت نامعلومی میکشانند بدون

آنکه بیچاره ها از مسیر و هدف آن اطلاع میداشتند.

حرکت انقلاب با همین شیوه تا آخرین روز های اقتدار اداره ائتلافی کابل امتیازات بدست آورد و زمانی از ائتلاف بیرون شد که طالبان به چهار آسیاب رسیدند. از آن تاریخ بعد همان حرکتی هایی که تا دیروز در کنار ربانی بودند، به دامن طالبان سقوط کردند و با طالبان چنان همکار شدند که با ربانی بودند، یکتعداد از اعضای حرکت با ربانی چنان محکم ایستاده بودند که حتی جمعیتی های متعصب از اخلاص مفراط آنها رشک می بردند، زمانیکه ربانی از داخل بنابر فشار جمعیتی های مخلص و از خارج بنابر پیروزیهای نیروهای مخالف به استعفاء وادار شد، آنها با استعفای ربانی مخالفت ورزیدند. در جریان جنگهای کابل، باری تپه سکاد و ساحه وسیعی از جنوب و غرب کابل، بدست مجاهدین حزب افتاد و وضعیت ائتلافها بحدی پریشان شد که هر کس گمان میکرد دولت امروز و یا فردا سقوط خواهد کرد، اکثر اعضای شوراعالی دولت به صراحت لهجه به استعفای ربانی تأکید کرده و این را یگانه راه حل بحران دانستند، مگر یکی از وزرای حرکت که عضویت شورای عالی دولت را نیز داشت، رو به طرف ربانکرده گفت: استاد! حضرت عثمان (رض) تا وقتی مقاومت کرد و از استعفا خودداری ورزید که مخالفین از دیوارهای خانه وی بالا رفتند، خودت چگونه استعفا میدهی که هنوز میان تو و مخالفین کوهها حایل است!! و ربانی در جوابش به آواز گرفته گفت: کاش همه همین نظر را داشته باشند!!!

حرکتهایی که افتخار عضویت شورای عالی دولت ائتلافی را داشتند فعلاً از گریبان طالبان سر برآورده اند.

اتحاد اسلامی

اتحاد اسلامی از روز اول تشکیل اداره ائتلافی تا پایان کار ائتلاف و تا امروز

ربانی و مسعود را همراهی کرد، مگر این همراهی برای ائتلاف دو نوع فرایند داشت: از یکسو عضویت اتحاد درحکومت ائتلافی، عامل اختلاف در میان ائتلاف بود، درگیری های دوامدار اتحاد با حزب وحدت، به خروج وحدت از ائتلاف منتج گردید و همچنین جنگ اتحاد و جنبش در شیرخان بندر باعث بیرون رفتن جنبش از ائتلاف شد. در سیاست خارجی ائتلاف نیز عضویت اتحاد در ائتلاف اثرات خود را داشت و در يك مرحله سابق حمایت عرب ها از ائتلاف بود، مگر در عین حال عضویت اتحاد در ائتلاف موجب آزدگی ایران گردید، ایران تأکید داشت که مسعود نسبت به مفاد معاهده جبل -السراج التزام نماید و در درگیری های میان احزاب وحدت و اتحاد، جانب حزب وحدت را بگیرد. ولی مسعود در برابر این تقاضای ایران معاذیری را عنوان کرد که ایرانی ها به آن قانع نبودند. بالاخره کار بجایی رسید که ایران از آن ناراض گردید و به این ترتیب ائتلاف برای مدتی پشتیبان نیرومندی را از دست داد که از روز اول تأسیسش از آن حمایت میکرد.

از سوی دیگر ائتلاف میخواست که از اتحاد در موارد آتی بهره برداری کند:

الف: به ملت چنان وانمود کند که این ائتلاف علیه پشتونها و برمبنای تعصب زبانی تشکیل نگردیده و سیطره قوم و ملیت خاصی را نمی خواهد، اگر چنین می بود نباید گروهیکه رهبرش پشتون است در حکومت آنها شرکت میکرد.

ب: از تشکیل جبهه مشترك مجاهدین علیه رژیم ائتلافی جلوگیری نکرد، اگر اتحاد در کنار ائتلاف نمی ایستاد، مولوی محمد نبی و مولوی خالص هردو در مخالفت با ائتلاف داخل اقدام میشدند.

ج: در ولایات شرقی و جنوبی، مانع یکجا شدن مجاهدین با حزب اسلامی شود و درین ساحات به نفع ائتلاف قطعات مسلح تشکیل دهد. بهمین مناسبت سیاف یکبار مسؤول زون جنوبی مقرر گردید. تقریباً تمام اعضای اتحاد تأکید داشتند که اتحاد از ائتلاف خارج شده و با حزب اسلامی جبهه واحد و موضع مشترك بگیرد، ولی سیاف باقنماندن در پهلوی مسعود و ربانی را مفید شمرد و با اخلاص کامل

حتی به قیمت آزدگی اعضای مؤثر خود و به بیرون رفتن آنها از تنظیم اتحاد، اداره ائتلافی را همراهی کرد. مگر رفقای ائتلافی به اندازه اخلاص او، با وی جفا کردند، علیه اتحاد تبلیغات نمودند، تفنگداران اتحاد را به فساد اخلاقی و غارتگری متهم کردند، شکست هرجنگی را به افراد اتحاد منسوب نمودند، آنها را از تمام کابل خارج ساختند، حتی پوسته های پغمان را از نزد افراد اتحاد اشغال و به افراد خود سپردند، میدان هوایی بگرام را از وجود اتحادها تصفیه کردند که جریان از این قرار بود: ائتلاف پس از فلج شدن میدان هوایی خواجه رواش، ناچار شد، غرض انتقال پول و مهمات از روسیه، از میدان هوایی بگرام کار بگیرد. مگر آنجا دو مانع سر راه بود: اطراف میدان در تصرف مجاهدین حزب و يك نقطه مهم در داخل میدان در کنترل مجاهدین اتحاد بود، برای برداشتن این موانع از سر راه، نیروهای ائتلاف نقشه تهاجم بزرگ بر ولایات پروان - کاپیسا را روی دست گرفت. همان روزیکه این تهاجم صورت می گرفت قوماندان اتحاد در بگرام به قصد ملاقات با سیاف به پغمان رفته بود، در غیاب او عملیات انجام یافت، بگرام تصفیه گردید و افراد اتحاد خلع سلاح و از میدان اخراج شدند، سیاف در این رابطه در ملاقاتی به من چنین حکایت کرد: فردای تصرف بگرام توسط نیرو های مشترك ائتلافیون، با مسعود مخابروی تماس گرفتم که در رابطه با حادثه بگرام برایم چنین گفت: "استاد! مبارك باشه، الحمدلله توطئه خنثی شد، اگر اقدام بموقع نمیکردیم، قوماندان شما چند ساعت بعدتر بگرام را به حزب اسلامی تسلیم میکردند!!!"

داکتر عبدالرحمن در تمام مجالس می گفت که عامل اصلی اختلافات ما در ائتلاف، سیاف است، از دست اوست که ائتلاف با چنین حالتی روبروست. سیاف به ربانی مکرراً می گفت که من پادشاهی شما را می پذیرم، مگر سلطنت افراد چون فهیم، قانونی و داکتر عبدالرحمن را پذیرفته نمیتوانم. ازین استنباط می گردد که ائتلاف با سیاف با وجود همه اخلاصمندی ای که او داشت چه معامله میکرد؟!

اندکی قبل از استعفای نجیب، در جریان يك جلسه در پشاور، سیاف بمن گفت:

مطلب مهمي براي دارم، وقتيکه با او گوشه شدم، به آواز آهسته گفت: "سازمان هاي سپاه (CIA) و (KGB) مشترکا" در مورد افغانستان توطئه خطرناکي چيده اند و ميخواهند آنرا ذريعه مسعود عملي نمايند، من در زمينه جلوگيري آن آمادگي خود را گرفته ام، شما هم توجه خاص تانرا مبذول بداريد" هردو تعهد کرديم که به اشتراك هم براي خنثي ساختن اين توطئه تلاش ميکنيم، مگر با تأسف که او حزب را در قبال اين توطئه تنها گذاشت. نقش سياف از يك جهت ديگر نيز براي ائتلاف مهم بود: هنگامیکه رباني با فشارها و تهديدات روبرو می شد و همه تنظيم ها او را تنها ميگذاشتند، به سياف ميگفت: من آماده ام که استعفا نمايم، شما با ديگران صحبت نمائيد که قدرت را به کي بسپارم. او هم به اين حرف باور ميکرد و با مولوي محمد نبي و مولوي خالص تماس می گرفت، گاهی به يکی و گاهبه ديگری می گفت: شما را براي رياست دولت پيشنهاده ميکنيم و رياست دولت را به شما می سپاريم. اکنون بگوئيد که نظرتان در اين باره چيست و چه شرايطي داريد؟ آنها هم با اعتماد به اين حرف ها به کابل می رفتند و چند وقتي بهمين اياب و ذهاب ها سپري می شد. آنها هم به آن وعده ها اميدوار می شدند و مخالفت شان با ائتلاف کاهش می يافت و کار تشکيل جبهه مشترك عليه ائتلاف متوقف و فشارها تخفيف می يافت و اين وعده ها مانند گذشته فراموش و تماس ها و رفت آمد ها پايان می يافت.

حلقات وابسته به غرب

سازمانهای وابسته به غرب و هواخواهان غرب مقیم اروپا و امريکا که داراي حزب مؤثر و مطمئن نبودند و امريکا می خواست آنانرا بر محور ظاهرشاه جمع کند، همواره عليه مجاهدين و با استناد به درگيرهای داخلي تبليغات زهرآگين ميکردند که مجاهدين عامل جنگ و باعث ويرانی کشور و آوارگی مردم مظلوم

کابل اند، حریص قدرت اند و از اداره کشور عاجز میباشند. به صدای امریکا و بی بسی وظیفه داده شده بود که این تبلیغات را به پیمانه وسیع و بطور مسلسل منعکس نمایند. لبه تیز تبلیغات آنها تنها متوجه مجاهدین بود، علیه کمونیستها نه تنها چیزی نمی گفتند بلکه آنانرا بر مجاهدین ترجیح میدادند، هدف این بود که در مراحل آینده ایندو طرف (کمونیست ها و غربگرا ها) را علیه مجاهدین متحد سازند.

مائویست ها

پس از آغاز مبارزات سیاسی در افغانستان، در مقطعی از زمان (۱۳۴۶-۱۳۵۲) تشکل هواخواهان نظر مائوتسه تونگ رهبر فقید حزب کمونیست چین، در کشور ما بنام (شعله جاوید) شهرت یافت. این گروه در میان جوانان نسبت به احزاب کمونیستی خلق و پرچم طرفداران زیاد داشت. آنها معتقد به مبارزات آشتی ناپذیر با دشمن بودند و شعارهای مبارزه قهرآمیز و آتشین را سر می دادند، افراد این گروه پس از يك درگیری با نهضت جوانان مسلمان، بجناح های كوچك منشعب شدند. بستر مبارزاتی آنها بیشتر جامعه اهل تشیع بود. بعضی از جناحهای مزبور در پهلوی کمونیزم به افکار مبتنی بر تعصبات قومی "ستم ملی" رو آوردند. در دوران جهاد برای آنها شرایط مناسب کار به حیث يك حزب در داخل کشور و یا در کشورهای همسایه مهیا نشد، ولی در قضایا به اشکال ذیل سهم داشتند:

۱- برخی از آنها به اروپا و امریکا متواری شدند و در آنجا به فعالیت های سیاسی و فرهنگی آغاز کردند.

۲- بعضی دیگرشان به کمک يك جناح حزب مردم پاکستان که زمانی افکار کمونیستی داشت، موفق به تشکیل حلقه ای بنام سازمان انقلابی زنان (راوا) شدند و برای پیشبرد فعالیت های خود در پاکستان، امکانات بدست آوردند.

۳- برخی در صفوف آن‌عده از گروه‌های جهاد بران خود جای پا باز کردند که گروه‌های کمونیستی را بنابر نداشتن تجربه مبارزه سیاسی منظم، نمی‌شناختند و یا به گردآوری هر نوع افراد، دارای هر نوع مزاج و سلیقه و مفکوره معتقد بودند. آن‌ها در ولایات غرب (هرات، نیمروز و فراه) در صفوف احزاب ملی‌گرا و در ولایات پروان، بلخ، تخار و بدخشان در کنار شورای نظار نفوذ کردند.

۴- یکتعداد دیگر آن‌ها در مؤسسات نا منهاد خیریه ای جابجا شدند که در حقیقت لانه های شبکه هابخطرناك جاسوسی کشورهای غربی در صفوف مقاومت بودند. استخدام وسیع اعضا شعله جاوید درین مؤسسات دو وجه داشت:

الف: آن‌ها رسماً با C.I.A تعهد کرده بودند که مطابق نقشه آن‌ها در افغانستان کار میکنند. در نشرات خویش از ظاهرشاه و مسعود حمایت میکردند و تنظیم های جهاد را زیر انتقاد شدید می گرفتند.

ب: حالت فکری و اخلاقی آن‌ها برای شبکه هابجاسوسی غربی در مخالفت با اسلام، از آن‌ها عناصر دلخواه ساخته بود. این کمونیستهای مایوس از کمکهای چین، برای اشاعه فساد اخلاقی و زدودن هویت اسلامی افغانها بنام کارکنان مؤسسات خیریه با این شبکه ها به هر نوع همکاری خفت بار حاضر بودند. اگر مؤسسات نامنهاد امدادی از دختران خوشگل و طنناز فرانسوی بنام خبرنگار و نرس، برای بیراه کردن مجاهدین و سقوط شان در دام شبکه های جاسوسکار می گرفتند، بدیهی است که این کار را میتوانستند به سهولت و مصرف اندك ذریعه اعضای "راوا" انجام بدهند.

کتابهایی را که دختران خبرنگار فرانسوی در باب بعضی قوماندانان نوشته اند و رازهای ناگفته ای را که افشا کرده اند، نقشه های این شبکه های استخباراتی را بوجه احسن برملا می سازد. در قضایای اخیر کشور ما که جناحهای مختلف شعله جاوید و ستم ملی، بنام های(سازا، سفزا، کجا و ...) رول ردیلانه ای را بازی کردند دلیلش اینست که (K.G.B) به گروههای خلق و پرچم وظیفه داد که بنام هانقوم،

زبان، سمت، مذهب، اقلیت و اکثریت، برای از بین بردن وحدت ملی و سرکوبی روحیه اسلامی افغانها کار گسترده ای را آغاز نمایند. گروهکهای یاد شده در این کار تجربه و مهارت کافی داشتند، آنها با استفاده از نفوذ خویش در شورانظار و سازمان های دیگر موفق شدند که آتش تعصبات قومی و سمتی را دامن بزنند، حتی توانستند میان یکتعداد مجاهدین بشعور و نام نهاد همین تعصبات را برانگیزند.

آن عده عناصر جاه طلبی که در مستوای گسترده، شانس مطرح شدن شان بحیث شخصیت ملی ضعیف بود، همین شعار کمونیستها را زمزمه کردند و بنام دفاع از حقوق اقلیت ها، با جریان گشایش جبهه مشترک علیه پشتون ها یکجا شدند. در میان هواداران برك کارمل بیشتر از همه فرید مزدك، نجم الدین کاویانی، عبدالحمید محتاط و جنرال مؤمن در کار تشکیل این جبهه نقش فعال داشتند. طاهر بدخشی و بحرالالدین باعث از گروهك ستم ملی، مجید کلکانی و برادرش قیوم رهبر از شعله جاوید، پیشتازان جدی این اندیشه سخیف بودند. از جمله آنها داکتر عبدالرحمن تحت نام شورای نظار توانست در جبهه ائتلافی به صفت معاون مسعود جا بگیرد و از همین راه يك هسته مطمئن برای یکجا شدن کمونیستها و شورای نظار بسازند. او توانست که حلقات پراکنده شعله جاوید و ستم ملی را که در بدخشان و ولایات همجوار آن، شعار وحدت ملیت های دیگر علیه پشتون ها را سر میدادند، به شورای نظار نزدیک نماید، سازماندهی و تأمین ارتباطات مسعود با حزب وطن هم به عهده وی بود. بخاطر تحکیم همین روابط، او ماهها در کابل بسر می برد و در مسیر کابل و پنجشیر رفت و آمد داشت.

مولوی افضل نورستانی ضمن نامه ای، داکتر عبدالرحمن را فاتح کابل خطاب میکند، در مورد وی چنین می نویسد: "مردم نورستان به این افتخار میکنند که کابل بدست يك نورستانی چون شما فتح گردید" واقعاً داکتر عبدالرحمن از جمله کسانی است که در ساختن ائتلاف و وارد کردن افراد شورای نظار به کابل سهم

بسزائی داشت، او نسبت به مسعود فعال تر و زرنگ تر است.

سقوط شیندند

میدان هوایی شیندند که به مقایسه میدانهای دیگر تعداد زیاد طیاره هاجنگی و باربری داشت، در هنگام سقوط رژیم نجیب به تصرف قوماندانان حزب اسلامی درآمد، اکثر مناطق ولایت فراه نیز بدست مجاهدین حزب اسلامی فتح گردید. ما از میدان هوایی شیندند بچند دلیل استفاده درست کرده نتوانستیم:

۱ - ایران و پاکستان در ارتباط به اکمال تیل طیاره با ما همکاری نمکردند،

هر دو کشور در آنوقت حامی ائتلاف بودند.

۲ - تمویل تمام پرسونل تخنیکي میدان هوایی، تأسیس پسته هاي امنيتي بخاطر دفاع از آن و اکمال دوامدار آن بر ما سنگيني مکرد.

۳ - فاصله کابل - شیندند به اندازه ای بود که نه هلیکوپترها رفت و آمد میتوانستند و نه جنگنده ها با محموله هاي شان .

پس از عملیات اسمعیل خان علیه مجاهدین حزب اسلامی افغانستان در هرات، ما خواستیم که قسمتي از طیارات شیندند را به خوست انتقال بدهیم، در این باره با مولوي جلال الدین حقاني و مولوي نظام الدین حقاني تفاهم کردیم، هر دو موافقه کردند، بهمین منظور ما میدان هوایی خوست را برای فرود آمدن سام طیارات ترمیم و سیستم تنویر آنرا فعال نمودیم، مگر همان روزیکه برای انتقال طیارات آمادگی می گرفتیم، ابراهیم حقاني برادر مولوي جلال الدین حقاني، تانکهای خود را در رنوي (خط پرواز) مستقر کرد و گفت: ما نمی خواهیم جنگ به خوست

منتقل شود!! نمایندگان ما برایش گفتند: ما طیارات را برای جنگ نه بلکه بخاطر ضایع نشدن اینجا می اوریم و این کار را بموافقه مولوي حقاني میکنیم، مگر او با چنین دلائلي قناعت نمیکرد و بر حرف خود ایستادگي داشت. ابراهیم حقاني به پاس همین خوشخدمتي، از جانب ائتلاف، بعداً" قوماندان قول اردوي پکتیا مقرر گردید و در روز حمله ناگهاني طالبان برگردیز به محاصره افتاد و به حالت بسیار ناگوار از آنجا فرار کرد، اکنون او و مولوي حقاني هردو در صف طالبان در خط اول جبهه می جنگند.

بناء" ما قادر به انتقال طیارات شیندند نشدیم، از هوا طیارات جنرال دوستم بطور مسلسل بر میدان شیندند بمباري میکردند و از راه زمین قطعات اسمعیل خان و حزب وحدت به تهاجم مشترک علیه نیروهاي ما در شیندند پرداختند، پس از جنگ خونین و بجاماندن کشته ها و زخمی هاي زیاد، میدان بدست آنها سقوط کرد و مجاهدین ما به سنگرهاي سابقه خود برگشتند. مگر جنگ میان اسمعیل خان و مجاهدین حزب اسلامي تا آنوقت دوام کرد که تمام مجاهدین سابقه شیندند در مخالفت با اسمعیل خان به طالبان پیوستند، فراه و شیندند و بالآخره هرات يکي پی دیگری بدست طالبان افتاد، عامل اصلي سقوط هرات، همان جنگي بود که اسمعیل خان قبلاً" علیه دیگران آغاز کرده بود، قوماندانان دردمند مجبور شدند بخاطرگرفتن انتقام، درکنار طالبان بایستند و او را بهمان شیوه ای از منطقه بیرون کنند که آنها را وي بیرون کرده بود. پس از تسلط اسمعیل خان بر هرات و شیندند او بحدي مغرور شده بود که فکر تصفيه و اشغال تمام و لایات جنوب غرب را در سر می پروراند، بهمین منظور چند مرتبه بر ولایت غور حمله کرد، پس از چندین شکست بالآخره به گرفتن چغچران مؤفق شد، ولی هنوز از منطقه خارج نشده بود که چغچران دوباره به تصرف مجاهدین حزب اسلامی درآمد، بهمین ترتیب چغچران چند مرتبه بین او و مجاهدین دست بدست شد. او به استقامت بادغیس نیز تهاجماتي داشت، پس از درگیری فرسایشی، قلعه نو مرکز بادغیس را تصرف کرد. مگر

پس از تشکیل شورای هماهنگی، تمام قوماندانان ولایت بادغیس به شمول قوماندانان جمعیت فیصله کردند که قطعات اسمعیل خان را از ولایت بادغیس خارج نمایند، به این شرط که قوت های جنبش هم به بادغیس داخل نشوند، ما با ایشان موافقه کردیم و به این ترتیب ولایت بادغیس از تسلط اسمعیل خان خارج گردید.

همچنان نیروهای او بسوی فراه و نیمروز تاخت و تاز نموده و پس از جنگهای خونین، مراکز ولایات نامبرده را اشغال کردند. فتوحات پیهم اسمعیل خان در داخل جمعیت برایش مشکلات زیادی را خلق کرد، مخالفت و حسادت مسعود علیه او برانگیخته شد، مسعود خواست که در برابر او تورن علاءالدین را تقویه کند، شدت و عمق اختلاف و نفرت فیما بین مسعود و اسمعیل خان زمانی آفتابی شد که نطق مسعود در میان عوامل سقوط هرات گفت: اسمعیل خان با پاکستانها روابط مخفی داشت، به هدایت آنها هرات را به طالبان تسلیم داد، او جاسوس اجانب بود و در بدل دالر هرات را به طالبان گذاشت!! مسعود از ایرانی ها تقاضا کرد که اسمعیل خان را تحت نظارت بگیرند و خانه اش را تلاشی نمایند، گفته میشود که وی تا مدت زیادی تحت نظارت بود و محل سکونتش تفتیش گردید.

سلوک جمعیتها با اسمعیل خان جفاکارانه و دور از مروت بود، در هنگام اقتدار و پیروزیهایش وی را به القاب گوناگون مورد ستایش قرار میدادند، ولی در هنگام خلع قدرت، او را جاسوس خطاب نمودند، که اینکار بدون شك جفای بزرگی در حق يك قوماندان مجاهد است.

مذاکرات اسلام آباد

شورای قلابی حل و عقد، بر مشکلات ائتلاف افزود، در میان ائتلافیون مخالفت‌های جدی را بوجود آورد و در خارج از حلقه ائتلاف، شمار مخالفین زیاد شد و مخالفت‌های شان تشدید یافت. ائتلاف از جنگ‌ها نیز نتیجه دلخواه بدست نیاورد، بار دیگر بنام تفاهم و مذاکره، بدست آوردن فرصت مناسب را مفید دانست، از جماعت اسلامی و سفرای پاکستان و عربستان سعودی درخواست کرد که در این زمینه، وساطت نمایند. قاضی حسین احمد، در رأس هیئت جماعت اسلامی بکابل آمد و مدت چند هفته در میان دو طرف رفت و آمد میکرد. در پی آن نمایندگان نواز شریف، با تمام تنظیم‌های جهادی در رابطه به انعقاد جلسه سران در اسلام آباد تفاهم نمودند. در اوایل ماه حوت ۱۳۷۱ مذاکرات آغاز گردید. پاکستان در نظر داشت که به جنبش جنرال دوستم نیز برای شرکت در این مذاکرات دعوت داده شود. جنرال دوستم قبل از این بنام جنبش ملی گروهی را تشکیل داده و موافقه کتبی ربانی را در قسمت رسمی شدن حزبش بدست آورده بود. سیاف و مولوی خالص با اشتراك او در جلسه موافق نبودند، مگر باوجود آن، نظر اسلام آباد این بود که در صورت موافقه حزب اسلامی، از جنبش ملی برای شرکت در مذاکرات دعوت نماید، جواب حزب اسلامی این بود که جنرال دوستم يك جنرال اردوی ربانی

است، شرکت مستقل او در جلسه منطقی جلوه نمکند.

من در فرصتی به محل جلسه رسیدم که نواز شریف و ترکی الفیصل، با رهبران جهادی مصروف گفتگو بودند، از وضعیت جلسه استنباط می شد که آندو بر تهدید مهلت ریاست ربانی تأکید دارند، مگر بجز ازتنظیم اتحاد رهبران سائر تنظیم ها با این نظر موافق نبودند. در این جلسه ربانی دو تقاضا داشت:

۱- برای دو سال به صفت رئیس جمهور پذیرفته شود!!

۲- وزارت دفاع به مسعود سپرده شود!!

هیچکسی این خواسته های ربانی را قبول نمکرد.

موقف حزب اسلامی چنین بود:

۱- ریاست جمهوری و وزارت دفاع را بیک تنظیم نمیتوانیم بسپاریم، زیرا عامل مهم حوادث خونین گذشته کشور این بود که ایندو پست به یک تنظیم تعلق گرفت.

۲- در دوره حکومت مؤقت، برگزاری انتخابات تضمین شود.

ربانی چنان واغود مکرد که با این پیشنهادها توافق دارد، مگر مسعود را نمیتواند متقاعد سازد که وزارت دفاع به کسی دیگری سپرده شود. از او تقاضا شد که مطابق وعده قبلی یا مسعود را به جلسه احضار کند و یا او اختیار خود را به شما بسپارد، مگر ربانی با وجود چندین تماس مخابرویی و تلیفونی، نه موفق به احضار مسعود شد و نه او اختیار تصمیم گیری را به ربانی داد. نزدیک بود جلسه بدون نتیجه پایان یابد، مگر نخواستیم چنین شود و یکبار دیگر جنگها از سرگرفته شود، اگرچه در جریان مذاکرات، ائتلافیون در چندین نقطه جنگ را آغاز کردند. پیشنهاد کردم که با صدور اعلامیه شامل نقاط آتی توافق نمائیم:

۱- آتش بس.

۲- تبادل اسراء.

۳- ادامه مذاکرات.

بنابر تأکید و اصرار زیاد نواز شریف و ترکی الفیصل بر اینکه ربانی برای ۱۸ ماه به صفت رئیس دولت باقی بماند به این شرایط توافق کردم که:

- ۱- مطابق معاهده، انتخابات برگزار گردد.
- ۲- صلاحیت های رئیس جمهور و صدر اعظم همین حالا مشخص شوند.

بالآخره همه اطراف قضیه با همین طرح موافقه کردند و اسناد ذیل تهیه و امضاء شد:

متن موافقتنامه اسلام آباد

با انقیاد کامل به اراده خداوندي و حصول هدايت از قرآن و سنت و با یادآوری از موفقیت های شکوهمند جهادي که ملت مجاهد و شجاع افغانستان بخاطر آزادي و نجات کشور براه انداخته بود.

و به امید اینکه جهاد شکوهمند ما با اقامه صلح، برای مردم افغانستان، سعادت و ترقی به ارمغان بیاورد.

و با درک این حقیقت که تشکیل يك حکومت اسلامي با قاعده وسیع، شامل همه احزاب و گروهها، ضرورت وقت است، تشکیل حکومتي که آرمان های همه اقشار و ملیتها در آن تمثیل شود، پروسه انتقال قدرت سیاسي را در فضای آرام و مسالمت آمیز میسر خواهد ساخت.

با تعهد به حفظ اتحاد، حاکمیت ملي و تمامیت ارضي افغانستان.

و با توجه به اولویت دادن به اعمار مجدد افغانستان و زمینه سازی برای برگشت مهاجرین.

و با تعهد به تأمین صلح و امنیت در کشور و منطقه .

و با احترام به دعوت خادم الحرمين الشريفين مبني بر این که اختلافات میان افغانها از طریق صلح آمیز حل گردد.

و با اظهار قدردانی از تلاش های نیک آقاي نواز شریف صدر اعظم جمهوری

اسلامي پاکستان، بخاطر اعاده صلح و آرامش در افغانستان.

همچنان با اظهار قدرداني از تائيد حكومات سعودي و ايران كه از طريق وفود فرستاده شده شان صورت گرفته است.

و با اذعان به اين امر كه مذاكرات بين الافغاني بطور جدا جدا و به شكل دسته -جمعي بخاطري آغاز گرديده است كه دست آورد هاي جهاد حفظ گردد، تمام احزاب و گروههاي ذيدخل بر مواد آتي توافق نموده اند:

۱ - تشكيل حكومت مؤقت براي مدت هجده ماه كه در آن استاد برهان الدين رباني به صفت رئيس جمهور و مهندس حكمتيار و يا نماينده اش بحيث صدراعظم ايفاي وظيفه خواهند كرد. صلاحيت هاي رئيس جمهور و صدر اعظم و كابينه اش كه از طريق مشوره مشخص شده، جزء موافقتنامه و ضميمه آن ميباشد.

۲ - كابينه در ظرف دو هفته بعد از امضای موافقتنامه، به مشوره رئيس جمهور و رهبران تنظيم هاي جهادي تشكيل ميگردد.

۳ - بر پروسه انتخاباتي ذيل كه بيش از ۱۸ ماه را دربر نخواهد گرفت، توافق شده كه اعتبار آغاز اين مدت از ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ می باشد.

الف: تشكيل عاجل يك كميسيون انتخاباتي مستقل و با صلاحيت كامل، مشتمل بر نمايندگان همه احزاب.

ب: كميسيون انتخابات مكلف است در ظرف ۶ الي ۸ ماه متصل امضاي اين موافقتنامه، انتخابات براي تشكيل يك شورای بزرگ قانون ساز را برگزار كند.

ج: قانون اساسي کشور توسط اين شورى منتخب قانون ساز تصويب ميگردد كه در روشنايي آن انتخابات عام براي انتخاب رئيس جمهور و پارلمان در خلال همين ۱۸ ماه برگزار ميشود.

۴ - يك شورای دفاعي مشتمل بر دو دو نماينده از هر تنظيم براي انجام امور آتي تشكيل ميشود:

الف: اردوي ملِكشور را بسازد.

ب: اسلحه ثقیله را از همه احزاب و منابع تسلیم شود و در صورت لزوم آنرا از شهر کابل و سائر شهرها بیرون برده و در نقاطی خارج از آن جابجا سازد و به این ترتیب امنیت شهر ها تأمین گردد.

ج: تأمین امنیت همه راه های تدارکاتی غرض استفاده عام.

د: عدم استفاده از امکانات دولت برای اكمال قطعات شخصي و باند های مسلح.

ه: تضمین این امر که صلاحیت سوق و اداره قوای مسلح در اختیار کمیسیون دفاعی میباشد.

و: باید همه زندانیانی که توسط حکومت و احزاب در جریان خصومت های مسلحانه دستگیر شده اند فوراً و بدون قید و شرط رها شوند.

۶ - همه اپارتمانها و املاک شخصي و دولتي و مناطق مسکونی که در جریان خصومت ها توسط گروهها غصب و اشغال گردیده است، باید به صاحبان اصلي آن مسترد گردد. اقدامات مؤثر صورت می گیرد تا برگشت افراد آواره به خانه ها و مناطق مربوطه شان میسرگردد.

۷ - کمیته ای تشکیل میگردد تا اجراءات مالی و سیستم پولی کشور را تحت کنترول و نظارت قرار داده و جریان پول را مطابق قوانین موجوده مالی نگهدارد.

۸ - کمیته یی مشتمل بر نمایندگان همه احزاب غرض نظارت بر توزیع مواد غذایی، مواد سوخت و سائر مواد ضروري تشکیل میگردد.

۹ - غرض نظارت بر آتش بس و قطع مخاصمات، کمیسیون مشترکی از نمایندگان همه احزاب تشکیل می گردد.

وظایف و صلاحیت ها

رئیس جمهور:

رئیس دولت، سمبول وحدت و یکپارچگی کشور بوده، باید امور دولت را به مقتضای شریعت اسلامی و اصول قرآن و سنت اداره و رهبری کند.

به مشوره رئیس جمهور، صدر اعظم کابینه را تشکیل داده سپس آن را به رئیس جمهور تقدیم می نماید تا رسماً آنرا اعلان نموده و مراسم تحلیف را بجا آورد.

۱ - کابینه باید بحیث یک تشکل متحد، تحت قیادت صدر اعظم، عمل نموده بر اساس اصل مسئولیت دسته جمعی فعالیت کند.

۲ - صدراعظم و کابینه باید در همه قضایای مهم به شکل منظم در تفاهم نزدیک با رئیس جمهور عمل کند.

۳ - رئیس جمهور و صدر اعظم باید در تفاهم با همدیگر عمل نموده و اگر اختلافاتی تبارز میکرد باید از طریق مناقشه با همدیگر حل نمایند. در صورتی که قضیه لاینحل باقی ماند، باید به مجلس مشترک رئیس جمهور و کابینه مفوض گردد.

۴ - همه تصمیم مهم مربوط به پالیسی در مجلس کابینه که تحت ریاست صدر اعظم دائر میگردد، اتخاذ می شود.

وزراء، معاونین وزراء و وزراء دولت برای امور کشور، بصورت انفرادی و دسته-جمعی در مورد تصمیم حکومت مسئولیت دارند.

۵ - تقرر رسمی قوماندانان قوای مسلح، مطابق تعامل موجود و پس از تفاهم ذات -البینی صورت می گیرد.

صلاحیت های رئیس جمهور

۶- رئیس جمهور دارای صلاحیت ها و وظایف آتی می باشد:

الف: تقرر معاون رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان.

ب: نصب و عزل قضات ستره محکمه و قاضي القضاة به مشوره صدر اعظم مطابق به حکم قانون.

ج: فرماندهی اعلي قوای مسلح کشور، در روشنایی اهداف و موازین قوای مسلح افغانستان.

د: اعلان جنگ و صلح مطابق به مشوره کابینه و پارلمان.

هـ: انعقاد و خاتمه جلسات پارلمان مطابق مقررات.

و: استحکام وحدت ملی، حفظ استقلال، تمثيل بي طرفي و تشخص اسلامي افغانستان به نفع همه اتباع آن.

ز: تأیید یا لغو فیصله های محاکم، مطابق به شریعت و در حدود مقررات.

ح: توظيف رؤساي هیئت های دپلوماتیک افغانستان در کشور های خارجی و تقرر نمایندگان دائمی افغانستان در سازمان های بین المللی مطابق عرف دپلوماتیک و مقررات مربوطه و پذیرش اعتبار نامه های رؤساي هیئت های دپلوماتیک خارجی.

ط: توشیح قوانین و مقررات و امضای معاهدات بین المللی مطابق به قانون.

ی: رئیس جمهور میتواند مطابق به صوابدید خود برخی از اختیاراتش را به معاون رئیس جمهور و یا صدر اعظم انتقال دهد.

ک: در صورت وفات یا استعفای رئیس جمهور، امور ریاست جمهوری مباشرتاً به معاون رئیس جمهور مفوض میگردد که او تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید، مطابق قانون اساسی، از امور نیابت میکند.

ل: اعطای اجازه رسمی به طبع بانك نوت ها.

م: رئیس جمهور میتواند جلسه فوق العاده کابینه را در امور حیاتی و مهم ملی که در چوکات اجراءات روزمره و عادی کشور نمی گنجد دایر نماید.

صلاحیت های صدر اعظم

۷- صدر اعظم و کابینه دارای صلاحیت ها و وظایف آتی می باشد:

الف: وضع و تنفیذ سیاست داخلی و خارجی کشور، مطابق به نص و روح این موافقتنامه و در حدود قانون.

ب: اداره و سرپرستی از امور وزارت خانه ها و سایر مؤسسات و ارگان های اجتماعی و اداری و ایجاد هماهنگی میان آن ها.

ج: اتخاذ تصمیم اجرایی و اداری، مطابق به مقررات و سرپرستی از امور تنفیذ آن.

د: تنظیم و کنترل بودجه دولت و اتخاذ تدابیر غرض بکار انداختن منابع، به خاطر اعمار مجدد اقتصاد کشور و بنیانگذاری سیستم ارزشمند پولی و بانکدرا کشور.

هـ: وضع پروگرام های اقتصادی، اجتماعی و تعلیمی کشور و نظارت بر تنفیذ آن و تأسیس يك کشور اسلامی متکی بخود.

و: تحفظ و ارتقای اهداف و مقاصد افغانستان در جوامع بین المللی و بحث و مناقشه در باره تعهدات خارجی، پروتوکول ها، معاهدات بین المللی و تدابیر اقتصادی.

ز: اتخاذ تدابیر غرض تأمین صلح و امنیت، تعمیم اخلاق اسلامی، تأمین عدالت و انصاف در ادارات توسط ارگان عدلی مستقل و بطرف.

بخاطر تأیید از مواد فوق شخصیت های آتی امضا های شانرا به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۹۳ در اسلام آباد درج نموده اند.

در محفل امضاء موافقتنامه ها به هیئت ایرانی هم دعوت اشتراك داده شده بود و فیصله بعمل آمد تا بخاطر دعا، اول به مکه میرویم، فهد پادشاه سعودی، هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران و نواز شریف صدر اعظم پاکستان در پای این معاهده بطور ضامن و شاهد امضا نمایند، همین کار صورت گرفت. پس از ادای عمره، معاهده مذکور در مکه مکرمه ضمن يك جلسه علنی به امضای همه اطراف و شاه فهد و نواز شریف رسید. همچنان در ایران در يك جلسه علنی، هاشمی رفسنجانی در پای معاهده امضاء کرد. پس از ملاقات رهبران با رئیس جمهور ایران، ربانی در تهران ماندگار شد و از راه مشهد به هرات رفت و در مسجد جامع هرات در محضر نمازگزاران سخنرانی نمود. از سخنان ربانی در هرات چنان استنباط می شد که اصلاً معاهده ای را امضا نکرده، با لهجه تند بر علیه حزب اسلامی تبلیغات نمود و از مردم تقاضا کرد در مقابل مخالفین دولت اسلامی بجهاد ادامه بدهند.

ربانی همزمان با رسیدنش بکابل، هیئتی را تحت سرپرستی داکتر عبدالرحمن به مزار شریف فرستاد. ما گمان کردیم که این هیئت غرض اقناع و رفع نگرانی های جنرال دوستم به مزار فرستاده شده است. مگر جنرال دوستم در مورد مأموریت هیئت مذکور چنین حکایت میکند:

"هیئت پس از آغاز سخن، خریطه ابرا که از کابل با خود آورده بود، روی میز هموار کرد و درباره نقشه عملیات علیه حزب گفتند: بایست از سه استقامت بالای سروبی عملیات کنیم: از راه نجراب و ماهیپر، جمعیت و شورای نظار و از استقامت لته بند نیروهای جنبش بالای سروبی حمله نماید. من برایش گفتم: شما که

چند روز قبل با حزب اسلامی معاهده ای امضاء کردید، تا هنوز رنگ امضای تان خشک نشده که باز در پی نقشه عملیات هستید! چطور و چگونه این عملیات را آغاز کنیم؟ حداقل بگذارید چند روزی سپری شود تا کدام بهانه ای دست مان بیاید که افراد خود را به آن قانع کنیم. بهر صورت من با عملیات موافقه نکردم."

مطابق معاهده اسلام آباد، همزمان با عودت از سفر مکه و تهران، همه رهبران باید در جلال آباد گردهم آمده و در مورد ساختار کابینه، آخرین فیصله را صادر میکردند. مع الاسف در جلسه جلال آباد مورخ ۲۵ حوت ۱۳۷۱ بجای رهبران، نمایندگان شان آمدند. نماینده جمعیت در جلسه گفت: به ما در مورد ترکیب کابینه صلاحیت گفتن حرفی را نداده اند، مجبور هستیم دوباره بکابل برویم، در اخیر جلسه شاملین به این قرار اتفاق کردند که تمامی رهبران احزاب بتاريخ ۱۰ حمل در چهار آسیاب تجمع نمایند، تنظیم هائیکه بجای رهبران، نمایندگان شان در جلسه حضور داشتند، از احضار رهبران خویش در گردهمایی چهار آسیاب اطمینان دادند. جنرالان کمونیست در کمین نشسته بودند تا با استفاده از هر فرصتی این تلاش ها را ناکام نمایند، شورای نظار را وسوسه کردند که ما میتوانیم سروبی را اشغال نمائیم. شما جنرال دوستم را قانع سازید که در عملیات تصرف سروبی سهم بگیرد. مگر هیئت شورای نظار با دست خالی از مزار برگشت، چون عملیات از استقامت سروبی و چهار آسیاب، بدون همکاری جنرال دوستم برای آنها ممکن نبود، آنگاه پلان تصفیه ولایات پروان - کاپیسا را در دو مرحله روی دست گرفتند: در قدم اول بایست در بین افراد مؤثر پروان کار میکردند و افراد ضعیف النفس را در بدل پول می خریدند و در قدم دوم عملیات تصفیوی خود را بکمک همین افراد انجام میدادند.

در نتیجه میانجیگری يك هیئت شورای جهادی ولایت ننگرهار، به انعقاد جلسه رهبران جهادی در جلال آباد توافق صورت گرفت، به استثنای رهبر حزب وحدت، همه رهبران در این جلسه، مورخه ۹ ثور ۱۳۷۲ شرکت نمودند. بنابر تأکید

شورای ننگرهار، موافقه صورت گرفت تا در همین جلسه بر سر ترکیب کابینه به توافق برسیم و تا آن زمان، به هیچکس اجازه برون رفتن داده نشود. مذاکرات آغاز شد، ربانی هنوز هم، ریاست جمهوری و پست وزارت دفاع را برای جمعیت مطالبه میکرد و به چیزی کمتر از آن قانع نمی شد، بهمین سبب مذاکرات طولانی شد و بجای چند روز به چند هفته رسید. استاد سیاف در صدد آن بود که بکدام بهانه ای خود را از این محاصره برون بکشد، به شورای جهادی ننگرهار گفت: بمن اجازه بدهید بکابل بروم تا انجنیر مسعود را با خود بجلسه حاضر نمایم، زیرا شما میدانید که ربانی بدون او تصمیم گرفته نمیتواند. آنها رفتن سیاف به کابل را منوط به موافقه رهبران دانستند، چندین مرتبه نزد من آمد، بالاخره موافقه کردم، مگر دلم گواهی میداد که سیاف دوباره بر نمی گردد، همینطور شد، هیئت معیتی او برگشت، ولی او در پغمان باقی ماند.

در دوران مذاکرات ننگرهار، جنرالان کمونست حاکم بر کابل با مجاهد نماهای ائتلافی شان، مطابق پلان از قبل تعیین شده، عملیات وسیعی را به استقامت پروان آغاز نمودند که پس از درگیریهای سنگین به تصرف مراکز و پایگاههای حزب اسلامی در چهاربیکار، بگرام، جبل السراج، محمود راقی مرکز ولایت کاپیسا و اطراف آن موفق شدند و بسوی نجراب و تگاب پیشروی نمودند، قطعات جنرال فقیر و جنرال پهلوان رحیم قومندانان جنبش، علی الرغم انکار جنرال دوستم از اشتراك در این عملیات، در آن شرکت داشتند. مجاهدین حزب اسلامی مجبور شدند عكس العمل بالمثل نشان دهند، عملیات کوبنده ای را بسوی دهمزنگ آغاز کردند، قصر چهلستون، و قصر دارالامان دو نقطه خیلی مهم و ستراتیژیک در غرب کابل، طی همین عملیات فتح گردید. ائتلافیون به سختی سراسیمه شدند و پیشروی شان به استقامت سروبی متوقف گردیده، نیروهای شانرا برای دفاع از مرکز واپس به کابل انتقال دادند.

ربانی با دریافت راپورهای مسلسل فتوحات در شمال کابل و اشغال دو ولایت

پروان و کاپیسا به پیمانه ای مغرور شده بود که به هیئت صلح میگفت: دیگر ضرورتی به مذاکرات احساس نمیشود، شمال کابل تصفیه شد، فردا پس فردا سروبی و متصل آن چهار آسیاب فتح خواهد شد...!! ولی پیشروی های سریع نیروهای حزب اسلامی به استقامت دهمزنگ و فتح قصرهای چهل ستون و دارالامان او را به حد کافی نا امید از نتایج جنگ و وادار به مذاکره ساخت که در نتیجه بر سر کابینه حکومت مؤقت توافق صورت گرفت، بر اساس این توافق، ربانی برای يك سال رئیس جمهور و بنده صدراعظم خواهم بود، برای سرپرستی وزارت های دفاع و داخله کمیسیون های مشترك تعیین گردید که ریاست آنرا بالترتیب رئیس جمهور و صدراعظم بعهدہ خواهند داشت، برای بقیه وزارت خانه ها از هر تنظیم دو دو نفر گرفته شد، توافقات طی اجتماع بزرگی در شهر جلال آباد اعلان گردید و بدینترتیب جلسات مذکور پایان یافت، ربانی از طریق پشاور و نه از طریق لغمان و سروبی بسوی کابل حرکت کرد، ولی با رسیدن به کابل بجای انحلال کابینه سابقه و دعوت از وزرای جدید، بر عکس عنوانی وزرای سابقه طی مکتوب رسمی فرمان صادر نمود که تا اجرای مراسم تحلیف کابینه جدید، به وظایف شان ادامه بدهند، اینکار مغایر معاهده جلال آباد، شرط تازه، و تلاشی در جهت جلوگیری از انفاذ فوری معاهده بود. در اصل او و رفقای ائتلافش نمی خواستند من وارد کابل شوم، از تخلیه دفتر صدارت و برداشتن پوسته های که در مسیر رفت و آمد الی قصر صدارت قرار داشت و نیروهای مربوط به جنرالان باقیمانده از رژیم کمونست و مخالف این معاهده در آن مستقر بودند امتناع می ورزیدند و اظهار میداشتند که ما توان تخلیه این پوسته ها را نداریم.

احزاب جهادی و مخصوصاً وزرای جدیدی که احزاب به کابینه معرفی کرده بودند، ربانی را مسلسل زیر فشار می گرفتند تا انحلال کابینه سابقه را اعلان کند و بگذارد کابینه جدید بکارش آغاز کند، ولی او به این و آن بهانه پوچ از این کار اجتناب می ورزید، پس از چند درگیری و دست آورد های ناخوش آیند شان در

آنها، ربانی وادار شد تا با اجرای مراسم تحلیف در قلعه حیدر خان پغمان و آغاز کار کابینه جدید توافق کند.

کابینه و ائتلاف

بنابر مخالفت ائتلافیون با ورود بنده به کابل و تخلیه قصر صدارت و برداشتن پوسته های ضد امنیتی مسیر رفت و آمد بدفتر صدارت، قرار بر آن شد تا جلسات کابینه در چهار آسیاب دائرگردد، رفقای کمونست ائتلافیون، شرکای شانرا برآن میداشت تا این جریان را نیز مختل کنند که درین راستا کارهای ذیل را انجام دادند:

۱- به وزراء مقیم شمال کابل اجازه نمیدادند از طریق بالاحصار یا چهلستون غرض اشتراك در جلسات کابینه به چهار آسیاب بروند، مجبوراً در روزهای جلسه در قصر صدارت جمع می شدند، سپس همه یکجا از طریق پل چرخی با طی فاصله طولانی به چهار آسیاب میرفتند، هیئت های متعدد کابینه با ربانی و مسعود مکرراً در این رابطه تفاهم نموده از آنها خواستند تا راه کوتاه و مستقیم بالاحصار و چهل ستون را بروی شان بگشایند، ولی نتیجه ای بدست نیاوردند!!

۲- يك بار بتاريخ ۱۸ عقرب سال ۱۳۷۲ کاروان موترهای حامل وزراء را قبل از پلچرخی در نزدیکی حربی پوهنتون متوقف ساختند، همه را از موترها پائین آوردند، در پهلوی دیواری، در آفتاب، در يك قطار ساعت ها نگهداشتند و به حدی آنانرا تحقیر نمودند که کسی گمان نمیکرد این آقایون پس از این هرگز با ربانی همکاری کنند و یا حاضر شوند در جلسات کابینه شرکت نمایند، ولی یا اینکه وزارت مهمتر از آبرو و عزت بود و یا اینکه متوجه شدند اینکار توطئه کمونست ها و رفقای التقاطشان در جهت نقض معاهده و آغاز مجدد درگیری هاست که باید نگذارند به اهداف شوم شان نائل شوند.

۳- خاد خواست در جریان جلسه کابینه، در ایستگاه موتورهاى وزراء، همى را کاربگذارد که در پایان جلسه و در اثنای رخصت شدن وزراء انفجار نماید، انجنیر عارف معاون ریاست خاد، مسؤولیت سرپرستی و تطبیق این برنامه را بعهده گرفته بود، به عامل انفجار آموزش لازمی داده شد، انجنیر عارف او را در معیت خود و ذریعه موتر خود یکجا با مواد منفجره، از بالاحصار گذشتاند و به تانک تیل لوگر رساند و با هدیای لازم به سوى چهارآسیاب فرستاد، ما قبلاً از همه جریان دقیقاً مطلع بودیم، تدابیر لازمی اتخاذ کرده بودیم، شخص مأمور انفجار با مواد دست داشته، باروت تعبیه شده در گیلن مبلایل و تایم پنسل، در نزدیکی ایستگاه موتورها دستگیر شد، جریان به اطلاع کابینه رسانده شد، که هیئتی را برای بررسی قضیه از داخل کابینه تعیین کرد، هیئت نتیجه تحقیقات و اعترافات مجرم را در جلسه بعد از ظهر کابینه به شرح فوق ابلاغ نمود.

۴- کابینه بودجه سالانه کشور را تصویب نمود که بحکم معاهده جلال آباد تصویب بودجه از صلاحیت های کابینه بود، رئیس جمهور یا باید با مصوبه کابینه توافق نموده، در پای آن امضاء مکرد و یا ملاحظاتش را در ظرف یکماه تحریری به کابینه مفرستاد که پس از آن آخرین فیصله در جلسه کابینه صورت می گرفت، ولی جناب رئیس جمهور نه بودجه مصوبه کابینه را منظورکرد و نه ملاحظاتش را به کابینه ارسال داشت، برعکس تا پایان، طبق دلخواه خود در پول های باد آورده از مسکو تصرف مکرد.

۵- در رابطه با طبع بانک نوت ها، کابینه به اتفاق آراء فیصله نمود که پس از این بانک نوت های افغانی به عوض مسکو در کشوری طبع شود که:

الف - در مورد افغانستان یا عزایم استعماری نداشته باشد و یا امکانات مداخله اش در امور داخلی کشور ما ضعیف باشد.

ب - نازلتر از قیمت مطبوعه مسکو، چاپ کند.

به حکم معاهده جلال آباد، باید فیصله کابینه بدون تأخیر عملی می گردید، از

اینزو وزارت مالیه با دو کمپنی جرمنی و انگلیسی در این رابطه رسماً به مذاکره پرداخت، در نتیجه مذاکرات متعدد، با کمپنی آلمانی در زمینه تعویض همه بانک نوت های کهنه و چاپ نوت های جدید و مصئون، قرارداد مقدماتی طبع ۱۵۰۰ میلیارد افغانی در بدل هفت ملیون دالر به امضا رسید. ولی ربانی ذریعه هیئت شخصاش، مغایر معاهده و برخلاف فیصله کابینه، و مطابق تعهدات سرباش با مسکو، قراردادی را با کمپنی قبلی روسی امضاء کرد که در نتیجه آن در بدل ۷۰۰ میلیارد افغانی از نوع بانک نوت های غیر مطمئن سابقه باید چهارده ملیون دالر به این کمپنی تحویل می گردید، این قرارداد به تناسب قرارداد وزارت مالیه با کمپنی آلمانی پنج برابر گرانتر بود.

۶- معاهده حکم میکرد که قرارداد طبع بانک نوت ها، انتقال پول و نگهداری آن و تمویل ادارات دولتی مطابق بودجه تصویب شده، همه باید از طریق وزارت مالیه صورت می گرفت، ولی بدلیل روابط سری و خاص شورای نظار با مسکو، کانتینرهای پول، مستقیماً از مسکو به بگرام انتقال می یافت و در اختیار مسعود قرار میگرفت که بعداً طبق میل وی برخی به پنجشیر، یکمقدار به خاد، مقداری به وزارت دفاع و بقیه به بانک منتقل می شد.

کفالت جنرال دوستم

ربانی سفری به ترکیه داشت، قبل از سفر برای دیدار با جنرال دوستم به مزار رفت، این پنجمین سفر او به مزار بود که همه برای زیارت دوستم صورت می گرفت، از جنرال دوستم خواست تا به کابل تشریف بیاورد و در غیابت او از ریاست جمهوری کفالت کند، جنرال دوستم دعوت مذکور را پذیرفت و به کابل آمد، میدان هوائی خواجه رواش در کنترل افراد جنبش بود، استقبال نهایت گرم و دوستانه ای به سویه رؤسای جمهور و فاتحین بزرگ از او بعمل آمد !! امنیت راه از

میدان هوایی الی قصر ریاست جمهوری، توسط نیروهای مسلح جنبش تأمین شده بود، یکی از درهای ورودی ارگ با بخش مهم آن عملاً در اختیار افراد جنبش قرار داشت، جنرال دوستم در ارگ مستقر شد، ربانی به سفر رفت او در غیابش کفیل ریاست جمهوری شد. رادیو و تلویزیون بطور مسلسل و همه روزه گزارش مصور ملاقاتهای کفیل ریاست جمهوری را با هیئت های داخلی و خارجی منعکس می ساخت. در اثنای کفالت جنرال دوستم وضعیت کابل چنان بود که:

رئیس جمهور که رئیس کمیسیون نام نهاد دفاع نیز بود، به خارج سفر داشت، صدراعظم کشور، که ریاست کمیسیون نام نهاد وزارت داخله را بعهده داشت، خارج از شهر قرار داشت، رهبران احزاب یا خارج از کشور بودند و یا بیرون از کابل، مولوی محمدنبی که در کابل بسر می برد، بمجرد اطلاع از آمدن جنرال دوستم به کابل، به بهانه مریضی به پغمان رفت و تا آن زمان مهمان استاد سیاف بود که پس از عودت ربانی، جنرال دوستم به مزار برگشت. در این رابطه، حلقه های سیاسی سه تحلیل جدا جدا داشتند:

الف - جنرال دوستم ازینکه مطابق معاهده جبل السراج، وزارت دفاع به او سپرده نشده بود، از دوستان ائتلافی خود شکایت داشت، ربانی خواست با انتخاب او به حیث کفیل ریاست جمهوری، تشویش او را رفع و رضایت خاطرش را حاصل کند!!

ب - ربانی از ناحیه دفاع کابل اطمینان زیاد نداشت، نسبت به مسعود بی اعتماد بود و یا استعداد دفاع از کابل را در او سراغ نداشت، به منظور دفاع مطمئن از کابل، جنرال دوستم را به کابل آورد.

ج - حزب وحدت و جنبش مذاکراتی را با حزب اسلامی آغاز کرده بودند، بمنظور اختلال در این مذاکرات و جلوگیری از توافق احتمالی میان این سه جناح، به این کار مبادرت ورزید.

تأسیس شورای هماهنگی

اختلافات در صفوف ائتلافیون تا سرحد درگیریهای خونین تشدید گردید، حزب وحدت عملاً از ائتلاف بیرون رفت، هیئت این حزب غرض تفاهم به چهار آسیاب آمد و مذاکرات جدی میان حزب اسلامی و حزب وحدت آغاز گردید و به چند نکته اساسی توافق صورت گرفت:

- ۱- عدم سهمگیری در جنگ ها علیه همدیگر.
- ۲- برای حل بحران کشور، ارائه طرح مشترکی که تشکیل حکومت مؤقت و برگزاری انتخابات را تضمین کند.
- ۳- تأمین امنیت برای رفت و آمد افراد يك حزب در منطقه تحت تسلط حزب دیگری.

۴- اتخاذ موضع مشترك در قضایا و تعاون ممکن با همدیگر.
بدون شك این يك اقدام خیلی با ارزش و مفیدی بود که نتایج مهم ذیل برآن مرتب گردید:

- الف - توطئه خطرناك جنگ میان شیعه و سنی و پشتون و غیر پشتون که تهدید بزرگی برای وحدت ملی ما بود، با این توافق شدیداً ضربه دید و گام مؤثری در جهت خنثی کردن آن برداشته شد.
- ب - یکی از گروهها از ائتلافیکه با ما درگیر بود، بیرون رفت و پس از آن ما و

این گروه در قضایای کشور موضعگیری مشترك داشتیم.

ج - با خروج حزب وحدت از ائتلاف نامقدس جبل السراج، این ائتلاف فلسفه وجودیاش را از دست داد و زوالش آغاز گردید.

د - با اینکار اساس تشکیل شورای هماهنگی گذاشته شد.

هـ - توافق میان ما بر چگونگی توزیع قدرت بر احزاب نه، بلکه بر طرح عملی معقول برای حل بحران کشور بوده، که خاتمه جنگ، برگزاری انتخابات و مراجعه به آراء مردم را تضمین نکرد.

پس از این توافق، در جریان عملیات وسیعی که نیروهای اتحاد اسلامی و شورای نظار مشتركاً علیه حزب وحدت براه انداختند و دفتر مرکزی حزب وحدت، افشار و برخی از مناطق خوشحال خان مینه را از آنان تصرف کردند، ما در این جنگ عملاً با حزب وحدت تعاون نمودیم.

ائتلافیون می خواستند همدردی سعودی و امریکا را بدست آرند، برای همین منظور از يك سو جنگ وسیع و خونینی را علیه حزب وحدت آغاز کردند و از سوی دیگری تبلیغات وسیعی را علیه ایران طی مصاحبه های شان با صدای امریکا و بیبسی، براه انداختند، ایران را به مداخله در امور کشور ما متهم کردند، با اینکار چنان وانمود میکردند که جنگ مذکور میان شیعه و سنی و هواداران ایران و مخالفین آن بوده، اگر غرب یا عرب ها خواهان جلوگیری از نفوذ ایران در افغانستان باشند باید آنان را کمک کنند.

در رابطه به همین درگیرها بود که برخی از روزنامه های غربی در زمره یاد آوری از شکاری های مسعود نوشتند: او توانست پایگاههای سپاه پاسداران انقلاب ایران در کابل را بر چیند و کابل را از شیعه های هوادار ایران تصفیه کند.

حزب وحدت از حلیف نزدیک خود جنبش این انتظار را داشت که در این درگیرها حتماً از آنان حمایت خواهد کرد، ولی چنین نشد، جنبش تنها مقداری مهمات به حزب وحدت کمک کرد و عده ای از افراد مسلح این حزب را از مزار به

کابل انتقال داد که از طریق چهار آسیاب به غرب کابل منتقل شدند.

همچنان تصرف شیرخان بندر نزاع دیگری در صفوف ائتلاف ایجاد کرد، مجاهدین ولایت کندز طی عملیاتی شیرخان بندر را از نیروهای جنبش تصرف نمودند، ربانی و مسعود از جانبی چنان وانمود میکردند که عملیات مذکور را محکوم میکنند و در پی استرداد شیرخان بندر به افراد جنبش اند، از جانب دیگری تصرف شیرخان بندر را برای خود مفید و حیاتی تلقی میکردند، زیرا آنها برای تأمین ارتباط مستقیم با روسها و دریافت کمک ها از راه های زمینی، به چنین بندری ضرورت داشتند، نمیتوانستند برای همیشه بر ارتباطات هوایی بسنده کنند. شیرخان بندر از ناحیه ارتباطات زمینی با مسکو حائز اهمیت خاصی بود، برای جنبش دشوار بود این حادثه را عادی و غیر مهم تلقی کند و عکس العمل نشان ندهد.

متصل این حادثه، با انجنیر مهدی که زمانی امیر جهاد حزب اسلامی در ولایت فاریاب بود و بعدها به جنبش پیوسته بود، از طریق مخابره تماس گرفته به او گفتم: از جنبش پرسید که در مورد رفقای سابقه اش چه ذهنیتی دارد و اکنون درباره حزب اسلامی چگونه می اندیشد و در چه موضعی قرار دارد، ایشان بزودی جواب دادند که جنبش خواهان مذاکره با حزب است.

حزب اسلامی با آغاز مذاکره با جنبش توافق کرد، اولین دیدار هیئت های طرفین و اولین دور مذاکرات در تاشکند صورت گرفت که در آن بر ادامه مذاکرات، تفاهم با سائر احزاب و تشکیل جبهه مشترک، توافقات مقدماتی بعمل آمد.

جبهه نجات ملی به رهبری صبغة الله مجددی به این جبهه پیوست. گروههای شامل شورای همآهنگی طی چندین دور مذاکرات بعدی و با توجه به درگیریهایی که ائتلافیون حاکم بر کابل با همهگروهها در چندین استقامت داشتند، بر يك اقدام مشترك، تشکیل حکومت مؤقت در کابل و برگزاری انتخابات توافق نمودند. حزب اسلامی بنا بر دلایل آتی با این اقدام توافق نمود:

الف - از ادامه مذاکرات با ربانی و مسعود و افادیت آن مأیوس گردیده، عملاً

مشاهده کرد که ایشان از ادامه جنگ علیه حزب اسلامی دست بردار نیستند، بر تعهدات آنان نمیتوان باور کرد، با حل اسلامی بحران کشور موافق نیستند، در هر صورتی متکی به کمک جنرال های کمونست و مساعدت های مالی و نظامی مسکو میباشند. حزب اسلامی مجبور گردید، راه دیگری را برای حل بحران جستجو کند.

ب - با این اقدام، دو گروه مؤثر در ائتلاف که در گذشته سهم فعالی در درگیرها علیه حزب اسلامی داشتند، از جنگ علیه حزب کنار میروند، این قضیه اهمیت خاصی برای حزب اسلامی داشت.

ج - با اینکار توطئه ایجاد درگیری میان اقوام و ملیت های برادر افغانی خنثی می گردید و احساس برادری میان اقوام مختلف و زندگی برادروار در پهلوی همدیگر را در آنان احیاء میکرد.

د - یگانه راه تشکیل حکومت اسلامی نیرومند و منتخب در کشور فقط این بود که بساط حکومت ائتلافی جنگ افروز در کابل جمع شود، در عوض آن حکومت مؤقت تشکیل شود، سپس انتخابات برگزار گردد.

جبهه نجات ملی و حزب وحدت اسلامی بیش از همه بر اقدام عاجل تأکید داشتند، دلیل اصرار حزب وحدت اسلامی بر اقدام عاجل، از فشار پیهام و روز افزون حملات ائتلافیون بر این حزب مایه می گرفت.

برای اقدام مشترک در کابل دوبار موعد مشخص تعیین گردید، ولی بنابر عوامل خاصی به تعویق افتاد، عدم اعتماد بر یکدیگر عامل عمده این تأخیر بود، علاوه بر آن جنبش می خواست حزب اسلامی نیروهایش را برای عملیات تعیین کننده وارد کابل سازد، بدون آنکه پایگاه ها و پوسته های واقع در استقامت حمله را که در اختیار جنبش بود تخلیه کند و به مجاهدین حزب اسلامی بسپارد. بدون چنین کاری مجاهدین حزب نمیتوانستند با اطمینان وارد عمل شوند، بالاخره روز دوازدهم جدی ۱۳۷۲ برای اجراییان عملیات تثبیت گردید، عملیات آغاز شد، در آغاز عملیات، اکثریت نقاط مهم و ستراتیژیک کابل به شمول وزارت دفاع، میدان هوایی،

رادیو، تلویزیون و قصر ریاست جمهوری تصرف گردید. و شورای نظام از همه کابل بیرون کشیده شد. امکانات پیروزی این اقدام خیلی قوی و روشن بود و احتمال شکست آن خیلی ضعیف، ولی بنابر عوامل خاصی نتایج بعدی آن خلاف انتظار همه ثابت گردید. این عوامل عبارت بود از:

۱- حزب وحدت در عملیات شرکت نکرد، با آنکه بیش از همه بر آغاز سریع عملیات تأکید و اصرار جدی داشت، و با وجود آنکه نماینده اش مکرراً تعهد نمود و تا آخرین لحظه به همه اطمینان میداد که در روز عملیات حتماً در استقامت مربوط به خود مطابق پلان تصویب شده عمل خواهد کرد.

برای تخلف حزب وحدت دو دلیل عمده ارائه شده است:

الف - سفیر ایران از رهبر حزب وحدت اکیداً خواست که درین عملیات شرکت نکند، در غیرآن روابط ایران با این حزب مکدر و هر نوع تعاونش قطع خواهد شد.

ب - عدم همکاری جنبش با حزب وحدت در حملات گذشته ائتلافیون بر مراکز این حزب و عمل با مثلث به قصد وارد کردن جنبش به جنگ علیه دولت.

۲- جنبش با این کار توافق نکرد که تعداد زیاد نیروهای حزب اسلامی وارد کابل شود و در جریان عملیات، نقاط حساس را تصرف کند. قومندانان قطعات جنبش مستقر در کابل، به رهبری جنبش در مزار اطمینان میدادند که میتوانند به تنهایی شورای نظام را از کابل بیرون برانند.

۳- برخی از قومندانان جنبش، در بدل دریافت پول کافی با شورای نظام مخفیانه تعاون نمودند، جنرال رحیم پهلوان یکی ازین قومندانان بود.

۴- با پخش این خبر که جنبش ملی اقدامی علیه دولت ربانی نموده و همه مناطق حساس کابل را تصرف نموده است، قومندانان جهادی مربوط به همه تنظیم ها وارد جنگ شدند.

هیچ کسی گمان نمیکرد، مخصوصاً قومندانان جنبش، که در کابل با مقاومت خاصی مواجه خواهند شد، زیرا شورای نظام به کمک آنان و سوار بر تانک های آنها

به کابل رسید، همه نقاط حساس و ستراتیژیک کابل در دست جنبش بود، در چند درگیری که قبلاً با شورای نظار داشتند به آنان ثابت شده بود که نمیتوانند در برابرشان مقاومت کنند، چنانچه قبل از این اقدام، درگیریای در ساحه پل محمود خان میان نیروهای جنبش و افراد شورای نظار رخ داد که در نتیجه آن از پل محمود خان الی میدان هوایی خواجه رواش، همه مراکز شورای نظار را بشمول وزارت دفاع، نیروهای جنبش تصرف کرد، اگر ربانی با جنرال دوستم تماس نمی گرفت و از او نمی خواست که به بزرگواری خود اشتباهات مسعود را عفو کند، شاید وضع بیشتر خراب می شد و مشکلات بزرگتری برای جمعیت ایجاد می گردید، ربانی رسماً درگیری مذکور را اشتباه افراد خود شمرده از دوستم خواست جنگ را متوقف سازد. فردای آنروز، رادیو کابل درباره این درگیری خطرناک گفت: حادثه درگیری در پل محمود خان نتیجه يك سوء تفاهم بود ... الحمدلله رفع شد،... به شهروندان کابل اطمینان میدهیم، ولی مردم کابل می گفتند: اگر سوء تفاهم چنین باشد جنگ چگونه خواهد بود؟! اگر شورای نظار در نتیجه يك سوء تفاهم به تخلیه نیمی از کابل به شمول وزارت دفاع و ارگ مجبور می شود، معلوم نیست در صورت جنگ چه خواهد کرد؟!!

ولی در عملیات مشترك دليل عوامل مذکور نه تنها عملیات بنسنتیجه ماند، بلکه جنبش همه مراکز را در کابل از دست داد، در نتیجه سقوط میدان هوایی خواجه رواش، ارتباطات قطعات جنبش با مزار قطع گردید، تلفات زیادی را متحمل شدند، تعداد زیادی از افرادش کشته و زخمی و اسیر گردید، افرادش از طریق هودخیل، بگرامی و تپه های مرنجان بسوی مناطق تحت کنترل حزب عقب نشینی نمودند.

قطعات حزب اسلامی با استفاده از سرك کابل - لوگر در ظرف سه روز میدانی را برای پروازهای طیاره های باربردار آماده ساخت که متصل آن پروازها از مزار آغاز گردید و ارتباط قطعات جنبش با مزار تأمین شد. با اینکار روحیه پژمرده افراد

جنبش تا حدی احیاء شد و از ناحیه آینده خود و اکمال شان مطمئن شدند. جنبش در مقابل عقب نشینی از کابل، همه افراد جمعیت را در ولایات بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل و فاریاب خلع سلاح نمود و به بمباری های بسابقه و شدید بر کابل متوسل شد.

جنبش در نظر داشت تا قطعاتش از طریق سالنگ بسوی پروان پیشروی کند و علی الاقل از تونل سالنگ بگذرند و در اولنگ مستقر شوند تا از آنجا جبل السراج، چهاریکار و بگرام را با وسائل ثقیله تهدید نمایند، ولی در دهنه سالنگ شمالی جلو پیشروی قطعات جنبش گرفته شد، از استقامت بادغیس نیز حملاتی بر مواضع جنبش آغاز گردید، با باز شدن جبهه دیگر جنگ به استقامت بادغیس، جنبش وادار شد تا قطعات رسول پهلوان را که عمدتاً از فاریاب بودند، از سالنگ بیرون بکشد و به طرف فاریاب سوق کند و پیشروی های نیروهای اسمعیل خان را متوقف سازد، در نتیجه اینکار، دریای بالامرغاب در آن جبهه و سالنگ شمالی درین جبهه خطوط مدافعه دو طرف قرار گرفت. در جریان جنگ های مذکور در استقامت سالنگ، يك بار وضعیتی پیش آمد که طی آن قطعات دولت ربانی در نتیجه سازش با جنرال حسام الدین داماد سید کیان، توانستند تا دشت کیلگی پیشروی کنند، جنرال دوستم خیلی پریشان و مضطرب بود، در باره وضعیت بد قطعات خود با من تلفونی صحبت کرد و گفت: "جنرال حسام الدین با قطعات دولت همکاری کرد، وضعیت در پلخمري نیز متشنج است و امکان سقوط آن می‌رود... بهتر است به قومندانان حزب اسلامی در بغلان هدایت بدهید تا در کار دفاع از بغلان سهم فعال بگیرند، من موافقم که پس از دفع و طرد حمله دشمن، اداره ولایت بغلان در مجموع به شمول پلخمري به قومندانان حزب سپرده شود" به وی اطمینان دادم و به قومندانان حزب در ولایت بغلان: بشیرخان، مامور عبدالغیور شهید، صوفی پاینده محمد و نهضتیار گفتم که نیروهای شانرا غرض دفع و طرد حمله ائتلافیون به خط اول سالنگ بفرستند، با رسیدن مجاهدین به جبهه

جنگ، نه تنها حمله مذکور به عقب زده شد، بلکه پیشروی بسوی سالنگ ادامه پیدا کرد، همه دره های دو طرف سرک از وجود نیروهای شورای نظار تصفیه گردید و جنگ به دهنه شمالی تونل سالنگ رسید و به این ترتیب از سقوط پلخمیری جلوگیری بعمل آمد و جنبش از شکست جدی و حتمی نجات یافت، ولی به وعده خود مبنی بر اداره ولایت بغلان توسط مجاهدین این ولایت عمل نکرد، حزب اسلامی نیز این موضوع را جدی نگرفت.

مرگ جنرال مؤمن

نقش جنرال مؤمن در تکوین ائتلاف جبل السراج و جنگ هایش با حزب اسلامی خیلی مهم و قابل لمس بود، از يك سو بندر مهم حیرتان را در اختیار داشت، بزرگترین ذخیره مهمات و مواد لوژیستیکی رژیم کمونست در آنجا قرار داشت و همه کمکهای نظامی مسکو از همین طریق وارد افغانستان می گردید، از سوی دیگری او مطمئن ترین محور برای پرچمی ها بود تا آنجا که برك تا پایان زندگاش نزد او و در حمایت او در حیرتان باقی ماند و در همانجا دفن گردید. در افسران اردوی باقیمانده از رژیم کمونست، متعصب ترین چهره و دارای روحیه شدید ستم ملی بود و بطور جدی تلاش می ورزید تا کمونست ها و مجاهدتهاهای غیر پشتون، بر اساس تعصبات نژادی و سمتی جبهه متحدی تشکیل داده با دیگران بجنگند، بنابر همین ویژگیهایش روابط تنگ و دوستانه ای با مسعود داشت، مسعود به اعتماد او و سوار بر تانک های او و در حمایت قطعه تحت قومنده او وارد کابل گردید. شورای نظار مرگ جنرال مؤمن را ضربه بزرگی بر پیکر ائتلاف می شمرد، به پیمانه ایکه یکی از همکاران نزدیک مسعود که وضعیت او را پس از دریافت خبر مرگ جنرال مؤمن از نزدیک دیده بود، گفت: او بر تصفیه جمعیت در چندین ولایت سمت شمال و شکست های پیهم در چندین جبهه، آنقدر مشوش و پریشان

نشده بود که مرگ جنرال مؤمن وی را افسرده نمود.

جنرال دوستم از ناحیه مؤمن خیلی مشوش بود، تسلط او را برحیرتان تهدید جدی برای خود می شمرد، چندین بار درین رابطه با من تلفونی صحبت کرده و تشویش جدی خود را اظهار داشته و گفته بود که لازم است چاره ای برای این مشکل جستجو کرد.

در کابل نیز فرقه ۷۰ جنرال مؤمن، در پهلوی فرقه ۰۵۵ جنرال با به جان سهم مهم و مؤثری در اداره کابل و جنگ علیه حزب اسلامی داشت، تسلط این قطعات برشهر کابل به پیمانۀ ای بود که در چهار ماه اول ریاست جمهوری ربانی، حزب کمونست وطن، کنگره عمومی حزب را در شهر کابل دائر نموده، محمود بریالی برادر ببرک کارمل را پس از مرگ او به عنوان منشی عمومی حزب انتخاب کرد. کاویانی و فرید مزدک اعضای مهم کمیته مرکزی حزب وطن و فعال ترین چهره ها در ائتلاف جبل السراج، بطور مسلسل به مسکو و دهلی سفر میکردند و مسعود در اثنای رفت و آمد، در میدان هوایی از آنان استقبال می نمود، در صفوف طرفداران کارمل این دو نفر بیش از دیگران در تشدید روحیه ستم ملی و تحریک تعصبات نژادی و ترکیز بر ملیت گرایی نقش مؤثر داشتند، در تحکیم روابط مسعود با مسکو و دهلی و تنظیم کمونست های فراری مقیم روسیه و هند و استفاده از آنان به نفع ائتلاف جبل السراج سهم فعالی داشتند، گرچه قدرت نظامی در اختیار نداشتند و از جمله اعضای غیر نظامی حزب وطن بودند ولی از لحاظ فکری رول آنان در تشکیل جبهه ائتلافی برخاسته از تعصبات قومی و نژادی بیش از هر کس دیگری بود. افسران کمونست ملیت گرا چون جنرال مؤمن، افکار کمونیستی و نظریات ستم ملی را از آنان فرا گرفته بودند.

حکمروایی مسعود

حکمروایی مسعود بر آن بخش کابل که در شمال دریانکابل موقعیت دارد و بر ولایت پروان به استثنای غوربند، در واقع بعد از آن آغاز گردید که قطعات جنبش از کابل اخراج شدند، قبل از این در ظاهر نام از او برده می شد ولی عملاً همه نقاط حساس کابل در کنترل جنبش قرار داشت، مسعود پس از آن احساس کرد که حکمران کابل شده، کلاهش را کج گذاشت، خواست چون حکمرای مطلق العنان تبارز کند، ولی ساحه این حکمروایی خیلی محدود و تنگ و مدتش خیلی کوتاه بود. غرور و مستی طفلانه اش باعث شد که نه تنها با حزب اسلامی، حزب وحدت و جنبش همزمان بجنگد، بلکه با ربانی و تورن اسمعیل خان در داخل جمعیت به مخالفت پردازد و اختلافات با آنان را به تدریج به جایی برساند که جمعیت عملاً به جناحهای متخاصم تقسیم گردد. برای عده ای از اعضای رده بالای شورای نظر نیز حرکات و تصرفات او غیر قابل تحمل گردیده، مجبور شدند در این نزاع از ربانی جانبداری کنند. کانتینرهای پول های باد آورده از مسکو به نام مسعود به بگرام ارسال می گردید و سلاح و مهمات ارسالی از خارج مخصوصاً مسکو نیز در اختیار او قرار می گرفت، ربانی نه در جنگ مطرح بود و نه در توزیع امکانات مالی و نظامی نقشی داشت، توان اعتراض علنی را نیز در خود نمیدید، ولی طرفدارانش نمیتوانستند این وضع را برای مدت طولانی تحمل کنند، اختلافات تشدید گردید، برای رفع نزاع، هیئت های متعددی توظیف گردید که پس از تلاشهای زیاد به این توافق رسیدند که پس از این پول به بانک سپرده شود و به احکام ربانی توزیع گردد

و صلاحیت توزیع سلاح و مهمات از آن مسعود باشد.

از جانب دیگری قطعات مربوط به ایشان با شکست های پیهی در جبهات مواجه گردیدند، در جریان يك سال مکمل، تنها در استقامت غوربند و از طریق توزیع پول کافی و خریدن افراد بدضمیر پیشروی محدودی داشتند که در نتیجه، مجاهدین حزب اسلامی مجبور به عقب نشینی از دره غوربند گردیدند که در مقابل تهاجم بر غوربند، قطعات حزب اسلامی مستقر در کابل مجبور گردیدند عملیاتی در غرب کابل، برای تصرف مهمترین نقاط استراتژیک داشته باشند، طی این عملیات غند مهم سکاد و سلاح کوت های مربوط به آن به شمول مناطق مهم دیگری فتح شد و جنوب غرب کابل بشمول قسمت های مهم غرب شهر از وجود افراد حامی آنان تصفیه گردید.

جنگ با همه گروهها و شکست ها در همه جبهات، روحیه تفاهم و آشتی با حزب اسلامی را در صفوف افراد خوب جمعیت قوت می بخشید و موضع آنانرا درین جهت در برابر مخالفین صلح و آشتی موجه تر می ساخت. ولی مسعود به رفقای خاص خود و قومندانان فروخته شده و جزالان کمونست می گفت: حزب اسلامی و بقیه مخالفین نمیتوانند ما را با جنگ شکست بدهند و از صحنه کنار بزنند، ولی در نتیجه تفاهم و مصالحه و اشتراك حزب اسلامی در حکومت، حزب اسلامی بر اوضاع مسلط میشود، ما تضعیف می شویم و حتی نمیتوانیم موجودیت خود را حفظ کنیم.

افراد رده بالای جمعیت، موضع مسعود را اینگونه توجیه میکردند که او حزب اسلامی را تهدید قوی در برابر حکمروایی مطلقه خود می پندارد و گمان میکند که اگر با وجود مخالفت های شدیدی که در شهر کابل و در داخل جمعیت و شورای نظار علیه او موجود است، حزب اسلامی وارد کابل شود، ستاره بخت او افول میکند و جلو تصرفات بی مهار و خود کامگی های او گرفته میشود، اگر ربانی و طرفدارانش اکنون جرأت مخالفت علنی با او را ندارند و نمیتوانند مانع تصرفات او

شوند با آمدن حزب اسلامی جبهه مشترکی علیه او تشکیل خواهد شد و تسلط او بر جمعیت و شب سیاه حکمروایی او بر کابل پایان می یابد.

اگر به اظهارات مسعود، مصاحبه هاناخباری و پیامهای او درین مرحله کمی دقت کنید به حالت مشوش و پریشان او بخوبی پی می برید. او در پیامی به بنظیر بوتو پس از پیروزش در انتخابات می نویسد:

پیروزی شما در انتخابات پاکستان، پیروزی نیروهای "دموکراتیک" بر نیروهای "بنیادگرا" بوده، آنرا بشما تبریک می گویم، امیدواریم در افغانستان نیز نیروهای دموکرات به همکاری شما و سائر نیروهای مترقی بر بنیاد گراها غلبه حاصل کنند....!!

امریکائها به او اطمینان داده بودند که در صورت پیروزی بنظیر بوتو، مناسبات تان با اسلام آباد به وساطت و میانجیگری ما بهبود خواهد یافت و مشکلات و سوء تفاهمات رفع خواهد شد، به این امید و طمع، این پیام را به اسلام آباد مخابره کرد و از طریق ببسی به نشر سپرد.

در مصاحبه هایش با رسانه های خبری غربی درباره حزب می گفت: حزب اسلامی به تروریستها آموزش میدهد، به تروریست های کشورهای عربی پناه داده، مراکز آموزش برای شان ساخته است، بر جماعت اسلامی پاکستان اعتراض میکرد و در مورد ایران می گفت: تهران در امور داخلی کشور ما مداخله نموده به حزب وحدت، پول و سلاح کمک میکند و باعث درگیرها در افغانستان میشود. این تبلیغات را در حالتی علیه ایران داشت که گردن بندهای سیاه و سفید و دریشی های ابلق او و اعضای شورانظار، تقلید شانرا از سپاه پاسداران ایران به نمایش می گذاشت.

حقیقت امر این است که دلیل مخالفت شدید و آشتی ناپذیر برخی از گروهها و اشخاص با حزب اسلامی فقط این است که: عناصر آلوده، غرق در فساد و وابسته به اجانب، نمیتوانند گروهی را تحمل کنند که از افراد صالح، هدفمند، با

شخصیت و مقبول ملت تشکیل گردیده و برای خدا و صلاح ملت خود عمل میکنند.

فساد، ظلم، اختلاس، غارت و تبهکاری که در دوران این زمامداری صورت گرفته است، در تاریخ کشور ما سابقه ندارد، اگر يك دسته دزد بیرحم و جانی بر قریه مظلومی مسلط شود، شاید بازی با عزت، آبرو و ناموس مردم و سر و مال شان را به نحوی که زمامداران کابل در حق مردم مظلوم کابل روا داشتند، منافی عزت النفس و غرور انسانی خود بشمارند و شاید هیچ انسانی جرأت نکند مرتکب آنهمه اعمال ننگینی شود که این زمامداران مرتکب شده اند. اگر بگوئیم که همه کمونست ها جمعاً و در طول حکمروایی ۱۴ ساله شان بر افغانستان، در سرمایه های ملی به این پیمانه خیانت نکرده اند که هر قومندان شورای نظار در جریان مدت کوتاه حکمروایی شان کرده، شاید مبالغه نکرده ایم. خریداری خانه ها در پاریس، لندن و دهلی، ساختن قصرها در داخل، غصب زمین های شخصی و دولتی، سرقت وسائل و لوازم دفاتر دولتی، چوکی، میز، فرش و ظرف آن، فساد اخلاقی، عیش و عشرت، بدمعاشی، تعرض به عزت و آبروی مردم شریف و ... کارهای عادی و روزمره آنان بود، با رذالت های ننگین شان روی غارتگران گلمجم و کمونستها را سفید کردند، هر کسی وضعیت مزار را به مراتب بهتر از کابل می شمرد، همه عناصر مفسد جامعه، دزدها، ملیشه ها و چپاولگران در پهلوی آنان و درقطعات دولتی تنظیم شدند و مسلح گردیدند، به هر گروهی ساحه مستقل حکمرواییاش سپرده شد و بر مردم مظلوم ما چون زمامداران بیرحم قساقلب تحمیل شدند، از یکسو زندگی اشرافی و افسانوی قومندانان دولت و مسابقه بشرمانه میان شان در خریدن قصرها، آخرین مادل موترها، زمین ها و انتقال پول به خارج و از سوی دیگری وضع دردناک اقتصادی مردم، فقر، گرسنگی، قیمتی و قحطی که چاپ و توزیع بیدریغ پول های بادآورده باعث آن شده بود و هزاران خانواده شریف و باعزت را به سؤالگر و گدایی مجبور ساخته بود، در برابر هر دفتر و دروازه خانه

هر قومندان و در پهلوی محل ملاقات های خصوصی و عشرت خانه های زمامداران، هر روز ده ها زن و طفل فقرزده برای بدست آوردن لقمه نانی جمع می شدند و با حسرت، رفت و آمد موترهای لوکس و زندگی مرفه و اشرافی آنها را نظاره می کردند و از ته دل بر آنان لعنت میفرستادند، هر شامی در هر خانه کابل، وقتی افراد خانواده، بر سفره خالی می نشستند، دست دعا بلند نموده، بر عاملین این وضع و بر زمامداران این شهر بدبخت نفرین میفرستادند و از خدا می خواستند که بر اطفال و خاندان هر یکی از این زمامداران بیرحم و خائن، روز بد مردم مظلوم کابل را مسلط کند.

تا يك زمانی وضعیت ارگ چنان بود که وقتی مسعود وارد می شد، برای استقبال از او قطعه گارد تشریفات تقدیم می شد، در حالیکه جناب رئیس جمهور نیز در ارگ حضور میداشت، این عمل را افسران کمونست برای مقاصد خاصی انجام میدادند. هیئت صلح جماعت اسلامی پاکستان، چشم دید خود را در این رابطه چنین حکایت میکند: در روز عید، در داخل مسجد کوچک ارگ، برای شنیدن سخنرانی رئیس جمهور نشسته بودیم، او خطبه نماز عید را ایراد نکرد، ناگاه در بیرون از مسجد صدای موزیک به گوش ما رسید، چند دقیقه دوام کرد، حیران بودیم، نمیدانستیم چه اتفاقی افتاده که در اثنای خطبه رئیس جمهور، صدای موزیک بلند میشود و قطعه تشریفات تقدیم می شود. صدای پاها و سلامی شدن ها را تا درب دخولی مسجد می شنیدیم، همه بسوی در متوجه شدند ناگه می بینند که جناب مسعود با عده از افسران عالیرتبه با بروت های انبوه وارد مسجد شدند!! طبیعیست که این برخورد اهانت آمیز باید برای ربانی غیر قابل تحمل باشد، ولی او جرأت عکس العمل را در خود نمی دید، بطور خصوصی تلاش ورزید تا وضعیت ارگ را بتدریج تغییر دهد و افراد وفادار به خود را در آن مستقر سازد. مدتی بعدتر وضعیت ارگ به نحوی عیار گردید که از افسران تا چای دار باشی همه بدخشانی مخصوصاً از یفتل بودند و مسعود که دیگر تقدیم قطعه تشریفات را در

استقبال خود نمی یافت بر وضع ارگ اعتراض نکرد، می گفت: ربانی جز بر یفتلها
بر کس دیگری اعتماد نمکند!!

شکست قطعات پنجشیری در جنگ ها باعث شد که تعداد زیادی از افراد
بدخشان و تخاری شانرا به کابل انتقال دهند، این وضعیت به ربانی این فرصت را
فراهم کرد که طرفدارانش را در کابل مستقر کند و زمینه حضور فعالتر در کابل را
بدست آورد و او برای ریاست جمهوری خود گارد ۲۶۰۰۰ نفری را منظور کرد که
عمدتاً افراد بدخشان و تخار در آن تنظیم شدند، تعداد واقعی آنان به ثلث این
رقم نرسید، ولی حقوق و امتیازات ۲۶۰۰۰ نفر برای شان حواله می شد، تعدادی
از این افراد را در خطوط مقدم جبهه جنگ مستقر ساخت، روحیه این جنگجویان
تازه نفس مربوط به گارد ریاست جمهوری، نسبت به پنجشیرها که در جنگ های
فرسایشی خسته و کوفته شده بودند و در نتیجه غارتها و چپاولهای زیاد بحدی سیر
شده بودند که دیگر انگیزه برای جنگ نداشتند، هراتب قوی بود، همچنان
طرفداران ربانی توانستند که قومندانان کوهدامن و شمال کابل را در شورایی علیه
مسعود تنظیم کنند که اکمالاتش را مستقیماً ربانی بعهدہ داشت.

مباری بر منزل بنده

ائتلافیون تصمیم گرفتند بر منزل مسکونی ام مباری کنند، برای این مباری پنج طیاره سو و میگ را آماده کرده بودند، بتاريخ ۱۳۷۳/۵/۲۸ این مباری وحشیانه صورت گرفت که جریان چنین بود:

تب شدید داشتم، توان رفتن به دفتر را نداشتم، در خانه ماندم، با دو سه مرکز دور و نزدیک مخابروى تماس گرفتم، سپس به مطالعه راپورهای واصله مصروف شدم، با مخابره واکى تاكى به يکى از برادران گفتم: بالا نزد من بيايد، خاد که تماس های مخابروى مرا بطور دوامدار تعقيب مکرد، از کلمه "بالا" درک کرد که من در خانه، محل بود وباش خود در کناره کوه قرار دارم، مطابق به پلانى که از قبل برای مبارى تهيه کرده بودند و پنج طیاره را برای این منظور آماده ساخته و هر لحظه منتظر دستور بودند و ما از جريان این آمادگى ها اطلاع داشتيم، ولى دقيقاً نمیدانستيم غرض مبارى بر کدام هدفى این آمادگى گرفته شده است. در جريان مطالعه، صدای شيبه به اصابت مرمى اراگان را شنيدم، که احساس کردم بر همين کوه جوار خانه اصابت کرده است، از خانه بیرون رفتم تا بنگرم مرمى بر کجا اصابت کرده است، در فضا چندین طیاره را دیدم که يکى پى دیگری بطور مسلسل راکت های هوا به زمین فیر میکنند و به اطراف خانه و حول و حوش ما اصابت میکند، چندین بم ۵۰۰ کيلو گرامه را فرو ريختند که در چند متری ما منفجر شدند،

به تعقیب آن چند بم خوسه ای فرو ریختند، ما در آنجا بشمول انضباطان و دیوران تقریباً بیست نفر بودیم، بم ها و راکت ها یکی پی دیگری در چند متری ما اصابت نکرد، در گرد و غبار و دود، پارچه های بم و قطعات سنگ ها که با انفجار پراکنده می شدند، همدیگر را بخوبی نمیدیدیم، بسوی تپه ای جوار خانه بالا رفتم و در همانجا به تماشای صحنه بمباری ها نشستم. برادران، ماشین محاربوی ای را غرض بیرون رفتنم از ساحه تحت بمبارد فرستادند، ترجیح دادم در آنجا بمانم، در جریان ترك خانه و روبروی آن دیوار بم دقیقاً در همان نقطه ای اصابت کرد که یکی دو دقیقه قبل در آنجا ایستاده بودیم. سپس در مقابل ما، در چند متری، بم اصابت کرد، میان پارچه های سنگ، گرد و غبار فرو رفتیم، امیرجان در پیشرویم قرار داشت، ناگهان چیزی به اندازه کمتر از يك کیلو بسوی او آمد و برکمرش اصابت کرد، فریاد کشید که چره خوردم، صحنه را می دیدم، چره و پارچه بم نبود، گفتم مطمئن باش چره نیست، کمرش را دست زد، جراحت نداشت، مطمئن شد و بحركت افتاد، در کنار کوه نشسته بودم و تماسهای خاد را تعقیب میکردم، دلم می خواست از طریق مخابره به مسعود و رفقای کمونستش بگویم: اینک من از همان نقطه ای با شما صحبت میکنم که تحت بمباری شما قرار دارد، همه زور و توان تان را بیازمائید، بخدا سوگند یاد میکنم که تا پایان بمبارهای تان این نقطه را ترك نخواهم کرد.

متأسفانه مخابره ریتر آنانرا نداشتم، بمباری پایان یافت، به یکی از برادران گفتم: با صدای بلند از برادران در پائین پرسند که کسی زخمی شده یا نه؟ جواب دادند که الحمدلله هیچ کس زخمی نشده، همه سالم اند، ازفرط حیرت بی اختیار خندیدم، خیلی خیلی عجیب بود که با وجود فرو افتیدن ۳۲ بم بزرگ، راکت ها و بم های خوسه ای بر يك نقطه كوچك و بارز، از آن جمع بیست نفری که همه روبروی خانه، در پهلوی هم ایستاده بودند، احدی زخمی نشود و نتیجه بمباری فقط شکستن شیشه کلکین ها و دروازه ها و فرو ریختن یکی دو دیوار باشد! این

احساس عمیق درونی مرا به تبسم واداشت که مجال و توان بمبارد را نیز خدا میدهد و ترتیب حفاظت و نگهداری را نیز او میدهد. جاهل است کسیکه ازمِ مرگ مترسد، بخدا سوگند در برابر ایمان خود ازیَنکه چرا خانه را ترك گفتم و به تپه ای در جوار خانه بالا رفتم، احساس خجالت میکردم.

گمان میکنم تلاشهایی را که دشمنان اسلام برای ترور و مرگ من داشته، برنامه ریزی هایی که در این رابطه داشته اند و مصارف هنگفتی که در این راه نموده اند، شاید برای قتل کمتر کسی صورت گرفته باشد.

معتقدم که اگر فیصله مرگ و زندگی بدست کسی دیگری جز خدا می بود، باید تا حال صدها بار کشته میشدم، از زمان اقتدار سردار داؤد، که به اتهام رهبری کودتا علیه رژیم، تحت تعقیب قرار گرفتم، تصمیم دستگیری و قتل را گرفتند و فیصله اعدام را در غیابم صادر کردند، تا امروز همه زمامداران کابل و شبکه های جاسوسشان، KGB و CIA هر یکی بنوبه خود تلاش های زیادی برای دستگیری و قتل من داشته اند که چند نمونه آنرا حکایت میکنم:

در زمان سردار داؤد دو بار محل اقامت مؤقت و مخفیگاهم محاصره گردید، يك بار در خانه جگتورن شیرعلی خان رئیس ارکان قوای چهار زرهدار و بار دیگری در فرزند در خانه میرصافی الله پاچا، در بار اول زمانی وارد خانه جگتورن شیرعلی خان شدم که او را پولیس بی یونیفورم، نیم ساعت قبل با خود برده بودند، نفرخدمتش بمن گفت: با چند نفری که به دیدارش آمده بودند بیرون رفت، من در خانه برایش منتظر ماندم، شب را در آنجا سپری کردم، فردایش از خانه بیرون آمدم، نگاهم به افرادی افتاد که خانه را تحت نظارت گرفته اند، بمن متوجه شدند ولی مرا نشناختند، چون دستار بر سر داشتم و جلیکی بر شانه انداخته بودم، عکس مرا که پولیس در اختیار داشت و از زمان پوهنتونم بود با وضع آئروز مطابقت نداشت، پولیس منتظر آمدن من از بیرون بودند در حالیکه من در داخل خانه بودم، به این ترتیب از محاصره بیرون رفتم.

پولیس رژیم کابل بمشوره کماندوهای غند ضربه، پلان محاصره محل اقامتم در فرزه و دستگیرام را آماده ساختند، افراد کماندو را شهننگام برای این منظور به میرچه کوت و از آنجا به فرزه فرستادند، قومندان امنیه کابل شخصاً این عملیات را رهبری مکرد و عملاً در آن حضور داشت، يك شب قبل از این در خواب و طی رؤیایی دیدم که پولیس، همین محل اقامتم را محاصره کرده اند و به جانب شرق از محاصره بیرون رفتم، بنابر همین رؤیا، شب بعدی را در خانه دیگری سپری کردم، فردایش نماز فجرم را در تاریکی و اول وقت ادا کردم، متصل ادای نماز بسوی خانه پاچا صاحب به حرکت افتادم، تفنگ و تفنگچه را با خود برداشتم. زمانیکه به نزدیکی خانه پاچا صاحب رسیدم، کماندوها و پولیس مسلح وارد خانه شده و مصروف تفتیش بودند، افراد غیر مسلح در بیرون خانه، در سایه درخت های اطراف حوض ایستاده بودند، گمان کردم اینها برادرانی اند که از کابل غرض ملاقات آمده اند، چون کمی نزدیکتر رفتم، قومندان امنیه ولسوالی میرچه کوت، از میان دیگران جدا گردیده، بسوی من جلو آمد و با صدای بلندی فریاد کشید: دریش !! تفنگچه ام را کشیدم و به تفنگم مرمی تیرکردم، او جابجا ایستاد و من از بالای دیواری بسوی باغ پریدم و بطرف کوه رفتم و از محاصره نجات یافتم، همه جریان همانگونه پیش آمد که شب گذشته در خواب دیده بودم.

بار دیگری با خالد فاروقی (امیرجهاد ولایت پکتیکا) در شرائطی ذریعه بس از کابل به پروان می رفتم که عکس های بنده غرض دستگیری ام در همه کشور پخش شده و به نیروهای پولیس همه ولایات اوامر اکید صادر شده بود، در هر ایستگاهی افراد پولیس موترها را متوقف ساخته و افراد را تفتیش مکردند، در کارته پروان بس حامل ما را متوقف ساختند، پولیس وارد بس شد، عکس بنده در دستش، همه سرنشینان بس را با دقت واری و چهره هریکی را با عکس مقایسه کرد، من وضعیت چشم هایم را کمی تغییر دادم و روی بینی ام به نحوی انگشت گذاشتم که باعث تغییردر قیافه میشود، پولیس بعد از تفتیش از بس پائین شد و موتر ما بحرکت افتاد، رفیق سفرم گمان کرد که پولیس حتماً و بگمان ما را شناسائی

کرده ولي بنابر اینکه تدابیر لازم برای دستگیری ما در محل جلوتر اتخاذ شده به بس اجازه حرکت داده شد، ولي ما سالم و بدون مزاحمتي به محل مورد نظر رسیدیم.

در دوران اقتدار کمونست ها، گروه های تروریستی زیادی توسط KGB تربیه و با وسائل پیشرفته غرض ترور بنده به پشاور اعزام گردیدند که برخی در داخل دستگیر شدند، عده ای بمجرد ورود به پشاور با همه وسائل و تجهیزات شان به دام اطلاعات حزب افتادند، عده ای خود آمدند و ما را در جریان گذاشتند و در رابطه با وسائل و افراد گروه خود معلومات دادند که همه دستگیر شدند و تعداد کم آنان، غالباً "پاکستانها، مؤفق شدند تا انفجاراتی در برخی از نقاط مزدحم شهر داشته باشند. به این افتخار ممکن که KGB و خاد در مقابله با اطلاعات ما همواره ناکام بوده، نه به ترور شخصیت های ما مؤفق شدند و نه به انفجار سلاح کوت ها و ذخایر سلاح و مهمات ما، درحالی که توانستند تقریباً همه سلاح کوت های گروه جمعیت را یکی پی دیگری و بطور مکرر منفجر کنند.

یکبار از خانه بسوی دفتر حزب که در فقیرآباد پشاور موقعیت داشت حرکت نمودم، قبل از آنکه به دفتر بروم برای اشتراك در جلسه مختصر به محل دیگری رفتم، در همین فرصت به گاراج دفتر که معمولاً موتر بنده در آن می ایستاد، موتر شبیه به آن (مربوط دارالانشاء) داخل شد که همزمان با آن موتر ناشناخته ای در جوارگاراج توقف کرد، ولی قبل از آنکه دریور از موتر پائین بیاید، محافظین دفتر مداخله نموده، دریور را وادار ساختند که حرکت کند و ساحه را ترك بگوید. موتر حرکت کرد، چند متری جلوتر رفت، برگشت و در کناره دیگر سرك توقف نمود و دریورش پائین آمد و از نظرها غائب شد و متصل آن موتر مذکور با صدای مهبیی منفجر شد که باعث قتل و جراحت عده ای از مراجعین به دفتر و عابرین در سرك شد.

بار دیگر در پهلوی همین دفتر و در کنار در ورودی آن در محلی که هر روز تعداد زیادی از مراجعین تجمع میکردند، بلول بزرگ سمتی مملوء از باروت را که

دو طرف آنرا گل مالیده و در تاریکی شب، ذریعه گادی به این محل انتقال داده بودند به نحوی جا گذاشتند که انضباطان متوجه نشدند و آنرا کار مامورین شاروالی پنداشته، اعتنای به آن نکردند، در روشنایی روز، ناگه کسی متوجه قطعه سیمی در لابلائی گل دهنه بلول شده، فوراً به اطلاعات گزارش میدهد، پرسونل اطلاعات، بم را از آنجا برمیدارند و در آنطرف سرك در نهري می اندازند و به مامورین پولیس اطلاع میدهند، در همین اثنا من نیز به دفتر رسیدم، ساحه توسط پولیس کنترل می شد، رفت و آمد در جاده متوقف بود، از نزدیک شدن به محل بم ممانعت صورت می گرفت، به پولیس گفتم باید بم خنثی شود، موافقه کردند، سیداجان عضو امنیت، بلول را از نهر بیرون کشید، مامورین فنی، بم را که پانزده دقیقه بعدتر بساعت ۹-۴۵ باید منفجر می شد خنثی کردند.

بار دیگری خاد می را در داخل قرآن برایم تعبیه کرد و بدست کسی به پشاور فرستاد تا چون هدیه ای بمن بسپارد و بمجرد باز کردن قرآن منفجر شود، ولی حامل بم دستگیر شد.

بتاریخ ۱۳۶۶/۷/۲۶ موتر مملوء از باروت را که با ریموت کنترل از فاصله دور منفجر می گردید، در مسیر رفت و آمد بنده، در بازار مزدحم کبابیان جابجا ساختند، در آنروزها غرض اشتراك در جلسات شورای مرکزی از همین راه به ورسك رفت و آمد داشتم، ما مرتكب این اشتباه شدیم که خلاف معمول، چند باری بطور مسلسل از همین راه رفت و آمد کردیم. بازار را برای بم گذاری به دو منظور انتخاب کرده بودند:

الف - هیچ کسی مانع توقف موتر در کناره های سرك نمیشود و نمی پرسد که چرا موتری بدون دریور توقف کرده است.

ب - بنابر ازدحام باید موترها از سرعت خود بکاهند و زمینه برای نشانه گیری دقیق مساعد می گردد.

زمانیکه موتر های ما به آنجا رسید، انفجار بزرگی صورت گرفت، موتر حامل

بنده از محل انفجار ۵-۴ متر و موتر بعدی مربوط گروپ حمایه نیز ۳-۴ متر فاصله داشت. بنابر فشار شدید این انفجار بزرگ، موتر بنده چند سانتی متر از زمین بالا رفت و به شدت به زمین خورد و خاموش شد. همه شیشه ها فرو ریخت، ولی به این دلیل از اصابت چره های موتر بم در امان ماند که میان ما و محل انفجار، بس مسافر برای حایل گردیده بود که فقط چند لحظه قبل از رسیدن ما به این محل در جلو موتر بم متوقف شده بود. انفجار زمانی صورت گرفت که ما پهلوی بس مذکور رسیده بودیم، چره های بم همه بر آن اصابت کرد و در برابر موتر ما سپر گردید. موتر عقبی ما در شعله های بم پیچانده شد، سر و روی همه برادران کم و زیاد در شعله ها سوخت ولی جراحت ها سطحی بود. ۱۴ نفر در این حادثه کشته و ۴۵ نفر زخمی شدند که همه افراد بگناه و رهرو بودند. در ابتدا گمان میکردم که این انفجار نیز مثل بقیه، کار شبکه های KGB خواهد بود ولی بعدها دریافتم که حقیقت موضوع طور دیگری بود، انفجار از طرف يك شبکه CIA و توسط یکی از افرادی که با محاذ ملی تعلق داشت و دفتر آن در چند قدمی محل انفجار قرار داشت صورت گرفت.

موترهای ما در اثر انفجار مذکور از حرکت افتاده بود، از موتر پائین شدم، موتر یکی از افغانها در پهلویم توقف کرد تا مرا با خود بردارد، سوار موتر مذکور شدم، درپور را نشناختم، چند متر دورتر یکی از افراد حزب با موترش بسوی ما آمد، آنرا متوقف ساختیم، از برادر افغان تشکر نموده سوار موتر حزب شدیم و به ورسك محل جلسه رفتیم، در جلسه شرکت کردم، گمان میکردم که شرکت کنندگان در جلسه حتماً از حادثه اطلاع یافته اند و یا علی الاقل آثار این حادثه بزرگ را در سیمای من احساس خواهند کرد و درباره چگونگی آن خواهند پرسید ولی چنین نشد، خودم جریان را عرض کردم.

پولیس پاکستان پرزه هائی را از موتر منفجر شده بدست آورد که با استفاده از آن شناسایی مالک موتر و بالاخره عامل انفجار بخوبی افشا می گردید ولی پولیس

نتایج تحقیقات را نزد خود نگهداشت و از افشای آن خودداری کرد. مدت ها بعد واضح گردید که انفجار توسط همان کسی صورت گرفته بود که ما با موتر او از محل حادثه بیرون رفتیم، از افشای نام او به دو دلیل خودداری میکنم:

الف - اعترافات نامبرده را ننشیده ام.

ب - اکنون و در اثنای نوشتن این جریان زنده می باشد.

خاد در پوشش دولت اسلام نیز تلاشهای زیادی برای ترور بنده داشته که چند نمونه آنرا یاد آور می شوم:

پس از معاهده اسلام آباد و بعد از آنکه جنرال دوستم با پلان حمله بر سروبی توافق نکرد، خاد دو پلان انفجار را روی دست گرفت:

۱- در ساحه میان بینی حصار و بگرامی در یکی از کناره های بلند سرك كه حدوداً يك متر از سطح زمین ارتفاع داشت (۱۱) سرگلوله توپ را به نحوی تعبیه کردند كه ساحه بطول سمتر در امتداد سرك را احتوا میکرد.

برنامه انفجار چنان آماده شده بود كه در روز حرکت بنده بسوی جلال آباد، غرض اشتراك در جلسه رهبران و در اثنائی كه كاروان همراهان سفر به ساحه میرسد همه سرگلوله ها همزمان انفجار كند. اطلاعات حزب از جریان مطلع گردیده، ساحه را تصفیه كرد و همه وسایل و سامانی را كه برای این انفجار بكار رفته بود بدست آورد.

۲- به یکی از پروانی هایی كه شامل قطعه اندر قرارگاه مرکزی حزب در غند تعلیمی بود، ۲۰۰ میلیون افغانی را غرض تعبیه باروت، زیر یکی از پلهایی كه معمولاً برای عبور و مرور از آن استفاده میکردم، به ذمه گرفته، يك مقدار پول را به او سپردند، او توانست باروت، ریموت كنترول روسی و بقیه سامان را به تدریج به غند تعلیمی انتقال دهد و در دو سه نقطه نگهداری كند.

یکی از اعضای شورای نظار كه سابقه جهادی داشت و در آن وقت در خاد اجرای وظیفه میکرد، مخفیانه به چهار آسیاب آمد و جریان را با همه تفصیلاتش

گزارش داد و گفت: از معاون خاد انجنیر عارف شنیدم که به فلان کس باروت و ریموت کنترل داده ایم، همه وسایل ضروری را انتقال داده است، برای انجام ماموریتش آمادگی کامل دارد، در یکی دو روز آینده موثر حکمتیار بالای همان پل منفجر میشود، با شنیدن این حرف تکان خوردم و با خود گفتم: عجیب است که ما میتوانیم کمونیستهای بدنام و بدسابقه را در پست های حساس دولتی تحمل کنیم، ولی برای ترور یکی از رهبران جهاد در شرائطی آمادگی میگیریم که فقط چند روز قبل معاهده ای را با او در مکه مکرمه امضاء کردیم.

قطرات اشک از چشمانش می ریخت و می گفت: از شما در برابر این گزارش انتظار هیچ پاداشی را ندارم و سوگند یاد میکنم که همواره با شما بطور صادقانه و بغرضانه همکاری خواهم کرد.

عامل بم گذاری با همه وسایل دست داشته دستگیر شد و بجرم خود اعتراف کرد و جریان از طریق رادیو و تلویزیون پیام آزادی منعکس گردید. تلاشهای زیادی شبیه به اینها برای ترور بنده صورت گرفته، ولی دشمنان نتوانسته اند و نمیتوانند موعد ثابت مرگم را تغییر دهند.

دور دیگر تلاش های صلح

ائتلافیون، چون عادت همیشگی شان یکبار دیگری در بحبوحه شکستهای پیهم شان خواهان آغاز مذاکرات و مصالحه شدند، ولی این بار وضعیت ائتلافیون بی نهایت پریشان بود، همه غرب کابل بشمول پوهنتون را از دست داده بودند، در این استقامت خط جنگ و دفاع در دهمزنگ قرار داشت.

در شرق کابل، دریا خط حایل بود و از همه ساحات در جنوب دریا اخراج شده بودند، در جنوب جز بالاحصار، همه نقاط حاکم بشمول تپه های مرنجان در اختیار نیروهای حزب بود، نه تنها توان جنگ تهاجمی را از دست داده بودند بلکه

امکان دفاع دوامدار را نیز در خود نمی دیدند، با اختلافات شدید داخلی مواجه بودند، شورای عالی دولت با اکثریت قاطع از ربانی خواست استعفا دهد، استاد سیاف از قومندانان پکتیا و غزنی خواست تا هیئت صلحی را به ریاست مولوی نظام الدین حقانی به کابل بفرستند، به آنان اطمینان داد که ما همه خواهان استعفای ربانی بوده با تشکیل حکومت غیر ائتلافی و برگزاری انتخابات موافقیم. ربانی و همه اعضای شورای عالی دولت با این طرح توافق دارند، اگر ربانی اینبار با استعفای خود و انتقال قدرت به حکومت مؤقت توافق نکند کابل را ترك میگویم و از همکاری با آنان دست میکشیم.

هیئت با ربانی ملاقات کرد او با تأکید و سوگندهای مؤکد و محکم به هیئت گفت: با انتقال قدرت به حکومت مؤقت موافقم، به حکمتیار از این ناحیه صد در صد اطمینان بدهید، ایشان اسامی چند نفری را که برای ریاست دولت مؤقت مناسب می‌شمارند هما ارسال کنند، ما از میان آنان با یکی توافق خواهیم کرد.

از این طرف اسمای سه نفر: مولوی سلطان عزیز، استاد شینواری رئیس پوهنتون دعوت و جهاد و داکتر فاروق اعظم ارسال گردید. هیئت چندین بار میان کابل و چهار آسیاب رفت و آمد کرد، بالاخره از برخورد ائتلافیون فهمید که نه تنها صداقتی در میان نیست، بلکه عزایم بدی هم دارند، با صدور يك اعلامیه مفصل که از طریق رادیو ببسی نیز منعکس گردید، ائتلافیون را عامل ادامه جنگ و ناقض تعهدات شمرده به ماموریت خود خاتمه بخشید. متصل آن ربانی از جنرال حمیدگل رئیس اسبق ISI تلفونی خواست که غرض میانجیگری به کابل بیاید که او در جواب گفت: بشرطی به کابل می‌ایم که نخست اختیار کامل فیصله نهایی برایم داده شود و ثانیاً از ناحیه انتقال قدرت به حکومت مؤقت بمن اطمینان بدهید، ربانی به او اطمینان داد، جنرال حمیدگل جریان را با من در میان گذاشت و گفت: اگر شما موافقید به کابل می‌ایم که در جواب اظهار داشتیم: در صورتی با میانجیگری شما موافقم که ربانی در رابطه با استعفای خود و انتقال قدرت به

حکومت مؤقت و برگزاري انتخابات اطمینان کامل به شما داده باشد و کار شما تنها کسب موافقه دو طرف در مورد اعضای کابینه حکومت مؤقت باشد. با این شرط توافق کرد و در شرائطی از اسلام آباد عازم کابل شد که حکومت بنظیربوتو با سفر او و میانجیگری میان احزاب افغانی به شدت مخالفت می ورزید.

در نتیجه تلاشهای جنرال حمیدگل، معاهده ای در رابطه با تشکیل حکومت مؤقت و انتقال قدرت به آن، ترتیب گردید و برای امضاء آماده شد. ولی در همین جریان حرکتی به نام طالبان از کندهار سر برآورد، حکومت ائتلافی ارتباطاتی با آن برقرار کرد، هیئت های آمریکایی به ائتلافیون اطمینان داد که این حرکت به ضرر آنان عمل نخواهد کرد و پس از تصفیه جنوب با شما به تفاهم خواهد نشست.

اگر حرکت طالبان آغاز نمی گردید و بسوی غزنی و کابل به حرکت نمی افتاد، بدون شك بر سر انتقال قدرت به حکومت مؤقت حتما" توافق صورت می گرفت و جنگ به پایان می رسید، چون زمامداران ائتلاف چاره ای جز استعفا نداشتند، معاهده نوشته و برای امضای نهایی آماده شده بود، حزب اسلامی اعضای حکومت مؤقت را معرفی کرده بود، هیئت ها غرض امضای معاهده به جلال آباد رسیده بودند، حرکت طالبان این جریان را مختل نموده و قضیه را پیچیده تر ساخت و سلسله جنگهای جدیدی را آغاز کردند.

جنبش طالبان

در رابطه با ایجاد این حرکت دو تحلیل وجود دارد:

الف: این حرکت در بدو امر عکس العملی بود طبیعی، در برابر فساد اداره حاکم برکندها، چون در کندها عناصر مفسد، بد اخلاق و بیرحم، با کمونست ها و ملیشه ها در اداره ائتلافی که از کابل تمویل می گردید، دست بهم داده، وضعیت غیر قابل تحمل و شرایط بنهایت دردآوری را بر اهالی مسلمان کندها تحمیل کرده بودند، نه سر و مال مردم مصئون بود و نه آبرو و عزت و ناموس شان، مردم به ستوه آمده بودند، وضع از انفجار عاجل و قریب الوقوع خبر می داد و همه منتظر قیام بودند، در چنین شرایطی اگر هر کسی علیه فساد و استبداد این نظام، صدای اعتراض بلند میکرد و مردم را به قیام دعوت می نمود، عامه مردم و مجاهدین صالح از او و دعوتش به سرعت حمایت میکردند. برخی از قومندانان مربوط به حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی مولوی خالص در آن ولایت تصمیم گرفتند این وضع را دگرگون سازند، به کمک فرماندهان ناراضی، پایگاهی در کندها تأسیس کردند، با قوماندانان جمعیت و اتحاد و سپس با رهبران این گروهها تماس گرفتند و از آنان خواستند از این حرکت حمایت کنند، اطمینان دادند که حرکت ما به نفع شما بوده، غرض همکاری با شما قیام کرده ایم، اداره کابل کمکهای مالی زیادی نموده، هیئت های متعددی با مقدار کافی پول، نزد آنان فرستاد، نخست بطور مخفی و سپس علناً و از طریق رادیو و تلویزیون به فرماندهان خود دستور دادند تا با این حرکت خود جوش همکاری کنند و علیه نیروهای حزب اسلامی از آن استفاده نمایند، به این ترتیب حرکت طالبان بدون درگیری و جنگ بر شهرکندها مسلط شد و متعاقب آن جنگ خونینی را علیه فرمانده حزب اسلامی در کندها (حاجی سرکاتب) که به اعتراف همه از شریفترین و مشهورترین چهره های جهادی این ولایت بود آغاز کردند و به تصرف مراکز او موفق شدند.

رادیو کابل و رسانه های خبری غربی فتوحات طالبان در کندها، مخصوصاً "تصرف مراکز حزب در این ولایت را با طمطراق خاص انعکاس دادند، از کشته شدن حاجی سرکاتب با تعداد زیادی از همسنگراناش گزارشهای مفصلی منعکس کردند،

در حالیکه حاجی سرکاتب با تعدادی از مجاهدینش بسوی شمال و ارزگان عقب نشینی نموده بود. پس از تسلط بر کندهار، بسوی هلمند سرازیر شدند، از اختلافات داخلی آنجا استفاده اعظمی نمودند، جناح رئیس باغران را در برابر رقبای منطقوناش حمایت کردند، پس از درگیری های خونین، این ولایت به تصرف رئیس باغران افتاد، مخالفین او منطقه را ترك نموده، بطرف ایران و پاکستان رفتند و او حکومتی تحت پوشش طالبان در منطقه اعلان نمود، در زابل و ارزگان نیز تحولات شبیه هلمند رخ داد، طالبان بر آن مسلط گردیدند، پس از تسلط بر این ولایات مهم، در نتیجه فتوحات سریع و بدون مقاومتها و مزاحمت های قوی، توجه حلقه های بیرونی بسوی این حرکت معطوف گردید، سرمایه گذارهای وسیع بر آن آغاز شد و اکمال و تمویل جدی آنان روی دست گرفته شد.

ب: تحلیل دوم این است که این حرکت از نخستین روز تولدش، طبق پلان سفیر سابق انگلستان در اسلام آباد و بدست جنرال بابر پا به عرصه وجود گذاشت، جنرال بابر و انگلیس ها در نتیجه مساعی مشترک، آمریکا و سعودی را متقاعد ساختند که سرپرستی و تمویل این پروژه را بعهده بگیرند. انگلیس ها که استادان و آموزگاران کهنه کار سیاست این منطقه اند، بطور مسلسل به آمریکایی ها مشوره میدادند که علیه "بنیادگرایان مسلمان" و جلوگیری از خطرات جدی آنان علیه مصالح غرب در منطقه، باید نیروهایی را بکار گیرند که معتقد به "اسلام عنعنوی"، "محافظه کار"، "معتدل" و خواهان سازش اند. جنرال بابر این وظیفه را بعهده گرفت، از طریق ISI و مولوی فضل الرحمن با آن عده از قوماندانان کندهار تماس گرفتند که استعداد و آمادگی ایفای نقشی در چنین پروژه در آنان سراغ می شد. پس از دیدارهای متعدد در کویته، پشاور و اسلام -آباد بر نقاط آتی توافق صورت گرفت:

۱- تصرف کندهار به عنوان پایگاه اصلی.

۲- تصفیه منطقه از گروه های جهادی و خلع سلاح مردم.

۳- بازگشایی راه تجارقی بسوی آسیای مرکزی از طریق کندهار - تورغندی.

۴- توافق با عودت شاه مخلوع.

۵- جلب و جذب همه افسران کمونیستی که توسط ISI در پاکستان تنظیم گردیده و سپردن ماشین جنگی به آنان و استفاده اعظمی از مهارت ها و استعدادهای جنگی آنان.

پاکستان چند وظیفه را به عهده گرفت:

۱- آموزش افراد.

۲- کمکهای مالی و اکمال تیل، البسه و مواد غذایی.

۳- چند صد نفر کوماندوی ورزیده از افسران متقاعد اردوی پاکستان، برای این منظور که هرگاه حرکت در خطوط اول با مقاومت جدی مواجه گردد این قطعه مجهز و ورزیده، در تاریکی شب به منطقه اعزام گردد، مقاومت را بشکند و راه را باز کند.

۴- کار اپراتیفی میان قومندانان جهادی، غرض انضمام با حرکت طالبان و تقبل

همه مصارف لازمی این بخش.

از ایندو تحلیل کدام یکی در مورد حرکت طالبان صدق میکند و مبتنی بر حقایق است و کدامش سطحی و دور از واقعیت؟ شاید نکات آتی شما را در درك حقایق کمک کند:

۱- بنظیر بوتو از انحلال حکومتش توسط فاروق لغاری رئیس جمهور پاکستان احساس خطر کرد و به این گمان افتاد که اردو نیز از موضع فاروق لغاری در رابطه با انحلال حکومت او حمایت خواهد کرد، طی کنفرانس مطبوعاتی اعلان کرد که اگر حکومت او را منحل کنند اسرار زیادی را افشاء خواهد کرد! برخها گمان کردند که احتمالاً قصد بنظیر بوتو از این تهدید، افشای برنامه های اتمی پاکستان خواهد بود که اردوی پاکستان از آن بیم داشته و بنابر این تهدید در موضع خود تجدید نظر خواهد کرد ولی بنظیر بوتو در کنفرانس مطبوعاتاش در لندن اسرار دیگری را افشا

کرد، در مصاحبه تلویزیوناش با بی بسی در برابر این پرسش خبرنگار که چرا پاکستان از حرکت ارتجاعی طالبان حمایت میکند گفت: پاکستان در این رابطه تنها نیست، پلان این پروژه از انگلیسهاست، سرپرستاش بدوش امریکا، تمویل آن از کشورهای خلیج است و پاکستان تنها آموزش آنان را بعهده گرفته است، اکثر تحلیلگران به این عقیده اند که دلیل عمده انحلال عاجل حکومت بنظیر بوتو همین افشاگری بود.

۲ - پس از عقب نشینی نیروهای حزب اسلامی از چهار آسیاب به سروبی و بعد از آنکه طالبان نتوانستند چهار آسیاب را برای مدت طولانی نگهدارند، در سائر جهات نیز وضع بدی داشتند، پاکستان در پی آن بود تا میان "جنبش ملی" و "جنبش طالبان" هماهنگی ایجاد نموده بر عملیات مشترک و اداره مشترک توافق کنند، ولی جنرال دوستم بر تفاهم، عملیات مشترک و اداره مشترک میان طالبان و سه گروه شامل شورای هماهنگی تأکید داشت، به همین ارتباط به جلسه مشترکی در اسلام آباد دعوت شدم، سفیر امریکا در اسلام آباد خواست ملاقاتی با من داشته باشد، به دفتر آمد، در جریان صحبتها گفته شد: هرشب از ۶ تا ۱۰ طیاره مهمات، سلاح، مواد غذایی و تیل از مشهد به بگرام انتقال می یابد. گفتم: از این معلوم می شود که ایران در رابطه با افغانستان بیش از پاکستان و حلیفانش فعال است! سفیر بسوی همراهانش نگرست و تبسم کرد و با تبسم خود چنان واغود کرد که با این تحلیل موافق نیست، معنای این حرکت واضح بود، گویا تعاون با طالبان از سوی پاکستان و بقیه کشورها بهراتب بیش از کمک های ایران به کابل بود، او با تبسم خود می خواست بگوید که از سوی ایران تنها سلاح و مهمات می آید، ولی از این سو علاوه بر مهمات و سلاح افراد مسلح نیز اعزام می شوند.

۳ - از امانت های جهاد، در حدود هزار و پنصدعزاده موتر های پک اپ و لاری نزد پاکستان باقی ماند که به این بهانه نزد خود نگهداشت و از سپردن آن به افغانها خودداری کرد که گویا میان افغانها اختلاف است، و ما آنرا به کی بسپاریم ؟

ولی بعد از موافقه و تشکیل حکومت مشترک نیز از سپردن آن خودداری ورزید، با آنکه در دوران صدارتم، چندین بار در این رابطه تأکید نمودم، بعدها معلوم شد که قسمت زیاد این وسائط در اختیار طالبان قرار گرفته است.

۴- در حالیکه مسئولین حرکت طالبان اجازه آنرا داشتند که در پاکستان به پیمانه وسیع و بطور علنی به سربازگیری بپردازند، برای این منظور اجتماعات بزرگ دائر کنند، فوج فوج افغانها و پاکستانها را مسلح و غیر مسلح غرض جنگ به افغانستان بفرستند، ادارات مربوط پاکستان نه تنها مانع سربازگیریها و اعزام جنگجویان به افغانستان نشده اند بلکه بنا به درخواست مسئولین طالبان، مدارس را به این منظور تعطیل می نمودند که طلاب برای اعزام به جبهه فارغ شوند، در مقابل، شخصیت ها و فرماندهان مخالفین طالبان را به شیوه های گوناگونی تهدید کرده اند که از هر نوع تحرك و تلاشی در مخالفت با حرکت طالبان خودداری ورزند، عده ای را از پاکستان اخراج کردند، برخی را که می خواستند به دیدار اقارب شان در پاکستان بروند از میدانهای هوایی برگردانده و اجازه رفتن به خانه های شانرا نداده اند، دیگران را تشویق و ترغیب کرده اند که به این حرکت بپیوندند، امکاناتی در اختیار شان قرارداده و زمینه انضمام شانرا با طالبان مساعد ساخته اند.

۵ - عده زیادی از اعضای پارلمان پاکستان و شخصیت های مطلع و آگاه از جریانات داخلی و خارجی کشورشان، چون میرزا اسلم بیگ لویدرستیز سابق، در رابطه با سیاستهای حکومت پاکستان در مورد قضیه افغانستان و مداخلات این کشور در امور داخلی آن اعتراض نموده، جنرال بابر را متهم به سرپرستی از حرکت طالبان نموده گفتند:

الف: او لویدرستیز طالبان است.

ب: میخواهد مثل صوبه سند، افغانستان را توسط طالبان فتح کند.

ج: او به آمریکاییها اطمینان داده است که طالبان با عودت شاه موافق اند و

میتوانند همه افغانستان را فتح کنند.

همه این مطالب از قول شخصیت های معروف پاکستانی در روزنامه های این کشور منعکس گردیده.

۶- پس از تسلط طالبان بر جنوب غرب، يك هيئت عالی رتبه پاکستانی به ریاست جنرال بابر وزیر داخله این کشور و در معیت قافله بزرگ تجارتي از طریق كندهار و هرات به آسیای مرکزی سفر کرد، بازتاب این سفر در مطبوعات پاکستان چنان بود که: جنرال بابر توانست راه مهم تجارتي چمن - تورغندی را باز کند و موانع را از سر راه بردارد. مطبوعات پاکستانی این "مؤفقیّت تاریخی" را بمثابة "قهرمانی" و "شاهکاری" جنرال بابر بحساب آوردند، برخها باور و اعتقاد شانرا اینگونه تعبیر کردند و دیگران به گونه اعتراض این حرفها را نوشتند.

۷- در رابطه با عوامل سقوط کابل بدست طالبان، مسعود و رفقاییش در تحلیلهای و تبصره های شان میگویند:

ما قربانی اتحاد با بنیادگرایان شده ایم!! متوجه نبودیم که در نتیجه اتحاد با حزب اسلامی، با طوفان خطرناك ضد بنیادگرایکه به سطح بین المللی آغاز شده است، مواجه گردیده، با چنین سرنوشتی دچار خواهیم شد. مسعود در همین رابطه استدلال میکرد که: رابن رافل معاون وزارت خارجه آمریکا در دیداری بمن گفت: "پس از ورود حکمتیار به کابل، آمریکا بودجه مصرفی خود را در رابطه به افغانستان سه برابر ساخته است" این حرفهای رابن رافل را ثبت کرده ایم و کست آنها در اختیار داریم!! بودجه که رابن رافل از آن صحبت میکند در جهت تکوین و تمویل طالبان بکار رفته است، که در مورد آن اخیراً رئیس کمیسیون روابط بین المللی سنای امریکا گفت: وزارت خارجه و CIA ملیون ها دالر را در راه ساختن حرکت طالبان و تمویل آن مصرف کرده است، چرا همه به هدر رفت؟

۸- کانگرس آمریکا غرض تضعیف جمهوری اسلامی ایران، مبلغ بیست ملیون دالر را اختصاص داد که یکمقدار این بودجه به مخالفین ایران سپرده شد، بقیه از

طریق جنرال بابر و مولینا فضل الرحمن برای تقویه حرکت طالبان اختصاص یافت، مطبوعات پاکستانی این جریان را افشا نموده با خطوط جلی نوشتند که مولینا فضل الرحمن برای حصول این مبلغ مدت دو ماه را در آمریکا سپری کرد.

۹- مقامات رسمی آمریکا در رابطه با حرکت طالبان اظهاراتی مبتنی بر نکات آتی را داشتند:

الف - طالبان بنیاد گرا نیستند!!

ب - از ناحیه این حرکت هیچگونه خطری متوجه منافع آمریکا در منطقه نمی باشد!!

ج - هرچند این گروه، "در برخی ازموارد!" تصرفات مغایر "حقوق بشر" داشته است، ولی در مجموع "حرکت مثبت" بوده، در جهت "تأمین امنیت"، "خلع سلاح مردم" و "امنیت شهرها" اقدامات مؤثری نموده اند و "گروههای بنیادگرا" را عقب زده اند!!

د - اگر طالبان توافق شانرا با عودت ظاهر شاه رسماً اعلان کنند، گام مهمی در جهت حل بحران برداشته، افتخار تاریخی خاتمه جنگ در افغانستان را بدست خواهند آورد و آمریکا حکومت شانرا برسمیت خواهد شناخت.

ه: طالبان بخوبی میدانند که اگر با بنیادگراها اتحاد کنند به اعتبارشان در داخل و خارج صدمه می زنند، عدم اتحاد با بنیادگراها نشانه درایت و بصیرت طالبان میباشد!!

۱۰- جنرال بابر که از زمان سردار داود، تلاشهای وسیع و دوامدار برای عودت شاه مخلوع داشته است، پس از حصول اطمینان ازموافق طالبان و جنبش ملی، به سردارولی داماد ظاهر شاه دعوت داد تا سفر رسمی به پاکستان داشته باشد و با شخصیت‌های مؤثر افغانی و سران قبایلی ملاقات کند و راه را برای عودت پادشاه هموار نماید. این سفر از چند ناحیه قابل توجه است:

الف: جنبش ملی اعلان کرد که ازسردار ولی رسماً دعوت میکند که سفری به

مزارشریف داشته باشد، اگر این سفر صورت می گرفت حزب اسلامی شورای هماهنگی را منحل می ساخت، به جنرال دوستم گفته شد که از این کار امتناع ورزد، او موافقه کرد و به پاکستانها گفت که از پذیرایی سردار ولی در مزار شریف معذور است!!

ب: يك جناح طالبان به جنرال بابر اطمینان داده بود که سردار ولی میتواند به کندهار سفر کند، مانعی در برابر او وجود ندارد و در آنجا از او به گرمی استقبال خواهد شد، ولی جناحهای دیگر طالبان بدو دلیل با این سفر مخالفت نمودند:

۱- اینکار به اعتبار و حیثیت طالبان در صفوف ملت صدمه می زند.

۲- باعث نارضایتی و اعتراض کسانی می شود که بنام اسلام، نفاذ شریعت و تأسیس حکومت بهتر از حکومت مجاهدین با طالبان یکجا شده اند، مخصوصاً طالبان مخلصی که نیروی اصلی جنگی طالبان و قطعات تعرضی خطوط اول آنانرا تشکیل داده و معتقداند که حرکت طالبان برای تأسیس نظام صد در صد اسلامی براه افتاده است. اینها وقتی مشاهده کنند که طالبان با عودت شاه مخلوع توافق کرده اند کنار این حرکت را می گذارند و حرکت طالبان متلاشی می شود.

ج - پاکستانی ها حاجی منگل حسین نماینده حزب اسلامی در اسلام آباد را غرض استقبال از سردار ولی به میدان هوایی اسلام آباد بردند، جریان را از طریق رسانه های خبری منعکس کردند، حزب اسلامی می خواست حاجی منگل حسین را بنابر این اشتباه بزرگش از حزب اخراج کند، ولی به دلیل سوابق طولانی نامبرده در حزب و بنابراینکه پاکستانها او را به اینکار وادار ساخته بودند به عزل او از وظیفه اش اکتفا کرد.

د - حلقه های وابسته به آمریکا در پاکستان، به این گمان بودند که پس از عقب نشینی حزب اسلامی از چهار آسیاب، مانع اصلی در برابر تحمیل ظاهر شاه بر افغانستان از سر راه برداشته شده، نیروی دیگری که بتواند با این برنامه مخالفت کند وجود ندارد، بناء" باید در همین فرصت در رابطه با آوردنش به

افغانستان، اقدام سریع و جدی صورت گیرد، بهمین منظور از سردار ولی دعوت کردند و به نحوی از او استقبال کردند که تا حال از هیچ افغانی به این شکل استقبال نکرده اند، چنانکه گویا او نماینده رسمی پادشاه بر حال افغانستان باشد. ه: در روزیکه میزبانان پاکستانی با مهمان گرامی شان در اسلام آباد مذاکرات رسمی داشتند، در همان روز، بیل کلنتون رئیس جمهور آمریکا، شهزاده آواره ایرانی را در قصر سفید به حضور پذیرفت، از این دیدارهای همزمان بخوبی واضح بود که هردو از يك مركز تنظيم شده و دو حلقه يك سلسله اند.

و - برخی از نطاقان طالبان، طی مصاحبه های شان با آژانسهای خبری غربی، اظهاراتی داشتند که توافق این حرکت با برنامه آمریکایی عودت ظاهرشاه را انعکاس می داد، جنرال بابر نیز اظهار داشت که طالبان با عودت شاه موافق اند. این اظهارات، افراد مخلص در صفوف طالبان و بخبر از اصل قضیه را مشوش ساخت، مسئولین طالبان مجبور گردیدند، با الفاظ مجمل و ذوالوجهین چیزی بگویند که معنایش نزد افغانها عدم توافق این گروه با عودت ظاهر شاه بعنوان پادشاه باشد و نزد امریکایی ها به معنای توافق با عودت او تعبیر شود، گفتند: ظاهرشاه میتواند به افغانستان برگردد ولی در مورد زعیم کشور باید مردم افغانستان تصمیم بگیرند، آژانسهای غربی این اظهارات مبهم را جدی گرفتند، و یکی پی دیگری تبصره هائ نمودند که گویا مسئولین پاکستانی درباره ماهیت طالبان و اهداف و برنامه های شان معلومات غیر مؤثق و وارونه و اطمینان دروغین و بی بنیاد به غربی ها داده اند. متصل همین اظهارات بود که لهجه آژانسهای غربی در مورد طالبان تغییر کرد، "لطف شان کاسته شد" و "تبصره های مثبت شان" محدود گردید و حتی اعتراضات بر عملکردهای طالبان در رابطه با عدم مراعات "حقوق بشر" در مناطق تحت تسلط طالبان آغاز گردید، ولی در ابتدا به این شکل که: گرچه در مناطق تحت تسلط طالبان برخی از حقوق بشر پامال می گردد، ولی در مجموع آنان قابل قدراند که توانستند از فساد، ظلم و رهنی های زمان تسلط

مجاهدین، عامه مردم را نجات دهند و چنان امنیتی را تأمین کنند که در تاریخ افغانستان سابقه ندارد! این اعتراضات به موازات مخالفت برخی از طالبان با برنامه های آمریکایی تشدید گردید تا آنکه وزیر خارجه آمریکا در سفرش به پاکستان گفت: عملکرد طالبان در مورد حقوق بشر نفرت انگیز است.

ز - در آغاز سال ۱۳۷۶ در جبهه بادغیس، طالبان با تلفات زیادی مواجه شدند، کشته و زخمی زیادی در جنگ داشتند، خطوط اول شان شکست و به عقب نشینی سختی مجبور شدند، اکثر گروپهای شان از واهمه شدید، مرکز بادغیس را نیز ترك گفته، بسوی هرات عقب نشینی کردند، یکی از مسئولین طالبان که رول فعالی در جنگ ها داشت چشم دیدش را چنین حکایت میکند:

وضعیت ما خیلی پریشان بود، صدها کشته و زخمی داشتیم... ملا برادر و ملا عبدالرزاق مسئولین خط بادغیس مجبور شدند جریان را به مرکز گزارش دهند، از طریق مخابره قوماندانی امنیه هرات با ملا محمد عمر صحبت کردند و گفتند: فشار زیاد است، مقاومت ممکن نیست و... که در جواب به آنان گفته شد:

تا سه روز دیگر مقاومت کنید و دشمن را مصروف نگهدارید، پس از آن نیروهای خط اول را عقب بکشید، ما افراد دیگری را از اینجا مفرستیم ... سه روز بعد به میدان هوایی هرات رفتم تا بنگرم که در طیاره ها چه کسانی به هرات آمده اند، به کسی اجازه دخول به میدان هوایی داده نمی شد، ولی موقعیت من چنان بود که کسی مانع من نشود، در میدان هوایی تعداد زیادی از افرادی را دیدم که با سلاح های پیشرفته مجهز و اکثراً به انگلیسی صحبت میکردند، همه مستقیماً از آنجا به سمت بادغیس در موتر های ترپالدار اعزام شدند و ... پس از مشاهده این صحنه ماهیت این حرکت را درک کردم. در اصل جنبش طالبان از نیروهای ذیل تشکیل شده:

الف: کسانی که با شبکه های خطرناک بیرونی روابط تنگ و محکمی دارند.

ب: طالبان مخلص و مجاهدی که بنام اسلام و به امید تأسیس حکومت

اسلامی و بخاطر نجات مردم مسلمان افغانستان از شر اداره مفسد سابقه با این گروه یکجا شده اند، نیروی اصلی جنگنده این گروه را همین طلاب مخلص ولی بخبر از حقایق ساخته اند.

ج: کسانی که با رژیم کمونیست همکاری داشتند و بدلیل همین همکاری از مجاهدین صدمه دیده اند و اکنون برای انتقام از مجاهدین، در صفوف طالبان نفوذ کرده اند.

د: افسران کمونستی که پس از سقوط رژیم کمونیست بطرف پاکستان سرازیر شدند و در آنجا توسط CIA و ISI تنظیم گردیدند و با طالبان یکجا کرده شدند. پیلوتها، تانکستها، توپچی و همه پرسونل تخریبی طالبان را همین افسران تشکیل داده و سوق و اداره جنگ در اختیار آنان می باشد. هواخواهان جدی جنگ علیه مجاهدین همینها اند که حرکت طالبان را به این جنگ تشویق و ترغیب میکنند و زمینه های آنرا مساعد می سازند.

ه: جناح دیگر این گروه را عناصری تشکیل داده که تربیت یافته دست برخی از علمای پاکستانی اند، چنانچه آنها بخاطر بدست آوردن چند پول و چند چوکی ذلت آوری در حکومت، با هر گروه بیدین و ملحد یکجا می شوند، ولی از وحدت با گروههای مسلمان خودداری می ورزند، این عناصر نیز یکجا شدن با کمونیست ها و جنگ مشترك علیه مجاهدین و استمداد از هر نیروی کفری را کار ثواب می شمارند.

و: يك گروه جنبش طالبان از کسانی تشکیل شده که دین و مذهب را با عرف و رواج قومی و محلی خلط میکنند و هرچه عوام بر آن باور دارند، چون مبادی مذهبی برای شان جلوه میکند، از مقتضیات اصلی مذهب و اصول اساسی آن مثل عوام بخبراند، از دین فقط این مقدار آموخته اند که بتوانند در مسجد امامت کنند، در گوش طفل آذان بدهند و نکاح زن و شوهر را ببندند و بس، از قرآن، حدیث، تاریخ اسلام، تاریخ کشور خود، خواندن و نوشتن، چگونگی نظام اسلامی،

حکومت در اسلام، اقتصاد اسلامي، و بقیه مسایل بنیادی خیلی خیلی بخیر اند، اکثراً قرآن را از روی مصحف خوانده نمیتوانند، از نوشتن نامه عادی عاجز اند، قادر به خواندن نامه دیگری نیستند، قبل از همه به مخالفت هر تحول دینی می روند، انگیزه اصلی آنان در این مخالفت، نه انتباه خاص مذهبی و نه موضع مبتنی بر دلیل و سند خاصی میباشد، بلکه عوامل اقتصادی باعث آن میباشد، گمان میکنند که هر تحولی موجب می شود که آنان از منابع اقتصادی شان که بنام مذهب در دست دارند محروم شوند. بخاطر دفاع از همین منابع تمویل است که این گروه با هر نیروی بدین و بمذهب میتواند یکجا شود ولی با هر نیروی اسلامی، دشمنی آشتی ناپذیر دارد !!

در رابطه با نظام اسلامی تصورات آنان بی اساس و مغایر اصول اسلام بوده، بر داستانهای استوار است که زاده امارت های استبدادی بوده، برای توجیه همین نظام های غیراسلامی توسط ملاهای درباری ارائه شده است، آنان معتقد اند که یکی از اسلوبهای جائز تسلط اولوالامر در نظام اسلامی تغلیب و تسلط بالقوه و اخذ بیعت اجباری از مردم پس از رسیدن به قدرت است !! از نظر آنان اگر زمامدار مسلط، عده از افراد دلخواه خود را تحت عنوان اهل رأی و اهل حل و عقد جمع کند، بیعت آنان را بیعت همه مردم بشمارد و از این طریق به زعامت و زمامداری اش صبغه شرعی و قانونی ببخشد و عنوان امیر المؤمنین بران خود کسب کند، نه تنها مانعی ندارد بلکه کار صد درصد اسلامی را انجام داده است !! در مسلک آنان بیعت معین و بلا اکراه مردم، بیعتی که طی آن ابوبکر صدیق (رض) و بقیه خلفای راشدین به امارت برگزیده شدند و اسلام آنرا شرط اساسی برای امارت می شمارد و بدون آن، امارت احدی را مسلم و جائز تلقی نمیکند اصلاً" جایی ندارد، بیعت در "منطق" آنان فقط "مراسم شکلی" بوده که بعد از تعیین امیر برگزار می شود نه قبل از آن !!

حرکت طالبان فقط در صورت ادامه جنگ و فتوحات رایگان میتواند

موجودیتش را تایک زمانی حفظ کند، تا هنگامیکه نیروهای ضد طالبان بر محور مطمئن و در جبهه سیاسی - نظامی منظم، متحدنشده اند و راه حل جامع و معقولي براي بحران افغانستان ارائه نکرده اند، در صورتیکه ملت ما بنگرد که نیروهای ضد طالبان طرح واضحی برای حل بحران ندارند، خواهان اعاده نظام فاسد گذشته و تحمیل مجدد آن بر ملت اند که متصل رسیدن به کابل بار دیگری به درگیری های خونین قبلي مبادرت خواهند ورزید، تجارب تلخ گذشته را تکرار خواهند کرد و بازار غارت ها و چور و چپاول سرمایه های ملي را باردیگری گرم خواهند کرد، طبیعیست که طالبان را ترجیح خواهند داد، یا آنان را یاری خواهند کرد و یا علي الاقل از همکاری با مخالفان آنان خود داري ورزیده، دشواریهای تسلط طالبان و زندگی تحت سلطه استبدادي آنانرا تحمل نموده، در انتظار آینده مجهول، شب و روز شانرا سپري خواهند کرد، ولي اگر سلسله فتوحات رایگان و مسلسل طالبان متوقف گردد، در چند جبهه با شکست جدي مواجه شوند و مخالفین شان بر محور مطمئني جمع شوند و طرح واضح و عادلانه و عملي برای حل بحران کشور ارائه دهند، ملت را از آینده کشور و عدم تکرار تجارب تلخ و خونین گذشته اطمئنان بدهند، بدون شك که جنبش طالبان به زودي و در مدت کوتاهی متلاشي خواهد شد. زیرا این جنبش کم عمر، مولود حوادث و زاده اختلافات دیگران است که در نتیجه فتوحات مفت و ارزان و پیهام جان گرفت، نه سابقه تنظیمی دارد، نه افراد آزموده و نه متعهدینی که بنابر باور راسخ به شعار های جنبش در هر صورتی و در هر شرائطي به مرام و قیادت جنبش وفادار مانده، عقب نشینی از صفوف آنانرا منافی ایمان و تعهد خود بشمارند، گروهی که بر بسترفتوحات رایگان و ارزان رشد کرده و متعهدینش آزمونها و ابتلاءات و دشواری ها را ندیده است، در اثنای مواجه شدن با شکست ها نمیتواند موجودیتش را حفظ کند. جریان فتوحات جنگی حتما" نقطه توقف و رجوع به عقب را دارد، این نقطه توقف و رجوع برای جنبش نو پای طالبان خیلی خطرناک ثابت خواهد شد.

طالبان نه با جنگ قادر به فتح همه کشور و سرکوبي همه مخالفين اند و نه استعداد، فهم، بصيرت، تجربه و افراد ورزیده ای برای اداره کشور و سرپرستي از نظام صالح اسلامي را دارند. همين اکنون، پس از سپري شدن مدت کوتاهي، در صفوف آنان فساد، رشوت، غارت سرمايه هاي ملي، ظلم و ستم بر مردم، مسابقه در کسب امتيازات و سوء استفاده از قدرت و اقربا پروري، به نحو خطرناکي آغاز گردیده و بطور روز افزون تشديد می گردد.

جنبش طالبان در واقع کاپي تنظيمي است که در جريان جهاد، ناکام ترين گروه بود، اسلحه اش بفروش می رسيد، کمونستها در صفوفش نفوذ کرده بود، امکانات مالش به هدر ميرفت و ميان سردمداران آن توزيع ميگرديد و از اکمال تعداد محدود مجاهدين بنابر فساد اداري و مالي عاجز بود، جنبش طالبان به هيچ صورتي ميتواند تنظيم بهتر از اين گروه را درست کند.

جنگ طالبان بر ضد حزب اسلامي

پس از آنکه طالبان از سرحد چمن - سپين بولدک به سوی کندهار عبور نموده، در ميوند مستقر شدند، از هماهنگی آنان با فرماندهان جمعيت بخوبي هویدا بود که گروه طالبان برای همکاری و تعاون با دولت رباني ایجاد شده و علی الاقل تا يك مرحله ای یکجا و هماهنگ با دولت عليه حزب اسلامي خواهند جنگيد، عده ای اين انتظار را داشتند که جنبش طالبان بايد از حزب اسلامي حمايت کند، دلايل زيادی برای اينکار داشتند و معتقد بودند که اگر در سطح مجموع کشور نباشد کم از کم در کندهار و حوزه جنوب غرب بايد اين کار صورت بگيرد به اين دلايل:

الف: زمام امور در کندهار در اختيار اداره مفسدی بود که جبهه ائتلافی مشتمل بر کمونيستها، مليشه ها و قومندانان پروتوکولی بر آن مسلط بود، فرماندهان مشهور جهادی و شخصيت های صالح اين ولايت نه تنها هيچ نقشی در آن نداشتند بلکه ائتلاف در پی طرد آنان از کندهار بود.

ب: حکومت ائتلافی کابل از این اداره حمایت نکرد و تمویل آنرا بطور کامل بعهده داشت.

ج: از فساد، ظلم و غارت زمامداران این اداره و بی امنیتی های حاکم بر کندهار، وجود پاتک های متعدد در همه شاهراه ها، عامه مردم به ستوه آمده و وضعیت برانشان غیر قابل تحمل شده بود.

طالبان، کندهار را تصرف کردند، در جریان تصرف با هیچ نوع مقاومتی روبرو نشدند، قومندان جمعیت ملا نقیب الله با آنان یکجا شد، سلاح و امکاناتش را در اختیار آنان گذاشت، متصل تصرف شهر، از چند استقامت بر قرارگاه مجاهدین حزب اسلامی تحت فرماندهی حاجی سرکاتب که در خارج از شهر قرار داشت، هجوم بردند، پس از درگیری خونینی منطقه را تصرف کردند، در جریان جنگ، (بببسی) در سلسله تبلیغات به نفع طالبان، گزارش دروغینی را برای تضعیف روحیه مجاهدین حزب اسلامی به نشر سپرد که حاجی سرکاتب با عده ای از مجاهدینش در جریان درگیری به قتل رسیده، درحالیکه موصوف در سنگر و مصروف دفاع بود و پس از تصرف نقاط حاکم قرارگاه توسط طالبان، مجبور به عقب نشینی گردیده با مجاهدین خود از طریق ارزگان و هزاره جات به چهار آسیاب رفتند. رادیو و تلویزیون کابل خبر فتوحات طالبان و تصرف قرارگاه حاجی سرکاتب توسط آنان را به مثابه دست آورد عظیمی انعکاس داد، به فرماندهان مربوط به اداره ائتلافی هدایت داد تا از این جنبش حمایت کنند. ربانی از آنان به عنوان جنبش "خود جوش" و مردمی توصیف کرد، هیئت های متعددی با مقدار کافی پول از طریق هرات به کندهار فرستاد، از این هیئت ها در هرات استقبال گرم بعمل آمد، تورن اسمعیل خان طی سخنراناش در مسجد جامع هرات از جنبش طالبان به شدت تأیید کرد و خبر اعزام هیئت های کابل تحت ریاست سخی داد فائز را به سمع مردم رساند.

پس از تسلط بر کندهار، فرماندهان جمعیت در ولایت هلمند تحت قومنده

مولوی عبدالواحد مشهور به رئیس باغران که با بقیه گروه ها درگیر بودند، به طالبان پیوستند و نیروهای طالبان را وارد هلمند ساخته، به جنگ علیه رقبای خود در منطقه کشاندند، پس از درگیریهای شدید با نیروهای حزب اسلامی مستقر در این ولایت، که زمانی همه این ولایت را در اختیار داشتند و از لحاظ کمی و کیفی نیرومندترین جبهه را تشکیل می دادند، لشکر گاه مرکز ولایت به نفع طالبان سقوط کرد، رادیو کابل این بار جدت از سابق خبر فتوحات اخیر طالبان در استقامت هلمند را گزارش داد، سقوط هلمند از دو لحاظ برای اداره کابل اهمیت داشت:

الف: حزب اسلامی يك پایگاه مهم را در جنوب غرب از دست داده است.

ب: فرماندهان جمعیت توانسته اند تحت پوشش طالبان رقبای خود را در منطقه عقب بزنند و سهم مؤثری در آینده این ولایت داشته باشند.

انضمام فعال رئیس باغران به جنبش طالبان و تسلط بر لشکرگاه از نظر ربانی و مسعود يك موفقیت بزرگ برای آنان محسوب می شد.

متصل سقوط هلمند، اعزام هیئت های کابل و هرات به کندهار و هلمند و ارسال پول و مهمات به طالبان تشدید گردید و دفاع و حمایت اداره کابل از این جنبش نیز بیشتر و صریحتر شد.

در زابل و ارزگان نیز حوادث مشابه به کندهار و هلمند رخ داد، فرماندهان مربوط به گروههای شامل ائتلاف با طالبان همکاری نمودند و مجاهدین حزب اسلامی را وادار به ترك منطقه ساختند که تعداد زیاد آنان به چهار آسیاب رفتند. فرماندهان ولایت غزنی به ریاست قاربابا قومندان حرکت انقلاب اسلامی در منطقه که از طریق اداره ائتلافی کابل تمویل می شدند با هماهنگی میان اداره کابل و طالبان موافق نبودند، اصرارشان بر این بود تا جبهه مشترک علیه طالبان تشکیل گردد، تأکید آنها برتشکیل جبهه مشترك زمانی بیشتر گردید که طالبان از آنان خواستند که به این جنبش تسلیم شوند و سلاح های دست داشته شانرا به طالبان

بسپارند. قاربابا پیامی به حزب اسلامی فرستاد که تمایلش را در زمینه تشکیل جبهه مشترك و اعزام قوت های حزب اسلامی به غزنی غرض دفاع از این ولایت ابراز داشته برای ملاقات با من به کابل آمد، ولی ربانی و مسعود با طرح نامبرده توافق ننموده از رفتنش به چهارآسیاب مانع شدند، او مجبور شد هیئتی را نزد ما بفرستد و از ما بخواهد که نیروهای کافی حزب اسلامی را به ولایت غزنی اعزام داشته، جلو هجوم محتمل طالبان را بگیریم.

بحث های مفصلی در مورد اعزام نیرو به غزنی، در داخل حزب به سطح قومندانان و در جلسات شورای اجرائیه صورت گرفت، ما نمی خواستیم نیروهای خود را در خارج از کابل و در ولایات دیگر مصروف سازیم. حزب اسلامی در حالیکه توان آنرا داشت که خیلی از ولایات شرقی، جنوبی و جنوب غربی را تصفیه کند و به خلع سلاح مخالفین بپردازد، ولی اینکار را در طویل المدت مضر می شمرد و از آن خودداری ورزید.

وضعیت غزنی به نحوی بود که ما ناگزیر بودیم به آنجا قوه بفرستیم، به این دلایل:

۱- قومندانان غزنی ازما خواستند که نیروهامان را به آنجا بفرستیم و مشترکاً از غزنی دفاع کنیم.

۲- در صورت سقوط غزنی بدست طالبان و در حالت عدم توافق با اداره کابل برای حزب اسلامی دشوار بود در دو جبهه به دفاع بپردازد، باید از سقوط غزنی جلوگیری میکرد.

۳- حزب وحدت نیز به این نتیجه رسیده بود که جلو پیشروهای طالبان بطرف کابل را باید در غزنی گرفت که به همین دلیل برخی از قطعاتش را به غزنی فرستاد.

پس از رسیدن قوای حزب اسلامی و حزب وحدت به غزنی، قومندانان مستقر در غزنی که از کابل اکمال می شدند، از قرار و تعهدشان عقب نشینی کردند و به

هدایت ربانی و مسعود با طالبان همکاری نموده علیه حزب اسلامی وارد جنگ شدند. در ابتدای درگیری مناطق مهمی چون مقر قوای روسی بنام یونت و نقاط حاکم اطراف شهر را از دست دادند، امکانات قوی فتح ولایت لحظه به لحظه روشنتر می گردید و اگر بقیه نقاط سقوط میکرد، امکانات دفاع در برابر حملات بعدی طالبان نیز وجود داشت، ولی به چند دلیل این کار صورت نگرفت و نیروهای ما مجبور به عقب نشینی از غزنی شدند:

۱- اداره ائتلافی کابل مواضع ما را به نفع طالبان قویا" و بطور مسلسل زیر بمبارد گرفت.

۲- در شرائطی مرتکب این کار شدند که با حزب اسلامی مصروف مذاکرات بوده طرحی برای امضای نهایی آماده شده بود و هیئت های طرفین غرض امضای آن در جلال آباد نشسته بودند و مسلسل به ما اطمینان می دادند که در اثنای درگیری با طالبان از ناحیه حمله نیروهای کابل بر مواضع حزب اسلامی مطمئن بوده باور داشته باشید که چنین نامردی بی نخواهیم کرد!!

۳- طالبان نیروهای زیادی را از کندهار به غزنی فرستادند و به کمک قومندانان مربوط به ائتلاف وارد جنگ شدند.

۴- افراد ما در منطقه بلد نبودند و فرصت استقرار مطمئن و اتخاذ تدابیر لازم دفاعی را نیافته بودند.

پس از سقوط غزنی و عقب نشینی قطعات حزب بسوی میدان و لوگر، حزب اسلامی دو بدیل در پیشرو داشت:

۱- یا باید با یکی از دو طرف (طالبان و اداره ائتلافی کابل) به توافق میرسید، امکان توافق با طالبان وجود نداشت، اداره کابل روش منافقانه در پیش گرفته بود، از یکسو بطور مستقیم و از طریق امریکاییها تماسهایی با طالبان داشتند و بنابر یقین دهانهای هیئت های امریکایی گمان میکردند که عملیات جنبش طالبان علیه حزب اسلامی به نفع آنان بوده، پس از تصفیه جنوب از نیروهای حزب، به

وساطت امریکاییها میان هر دو طرف توافق صورت خواهد گرفت. از سوی دیگر با حزب مصروف مذاکره بوده، وانمود میکرد که خواهان موضع مشترک علیه طالبان میباشد.

۲- و یا بجای جنگ در دو استقامت و در دو جبهه مختلف، عقب نشینی را ترجیح دهد و از لوگر و چهار آسیاب به طرف سروبی عقب نشینی کند و بگذارد طالبان و اداره کابل با هم مواجه شوند وضعیت چنان بود که افراد حزب را وادار به انتخاب راه دومی میساخت و این احساس را در آنان ایجاد میکرد که لزومی ندارد میان دو سنگ آسیا خرد شویم، چرا باید برای دفاع از کابل در شرائطی بجنگیم که زمامداران کابل همزمان با طالبان با ما می جنگند؟ این احساس باعث شد که پس از سقوط غزنی، وردک و میدان شهر نیز سقوط کند، گرچه درگیری شدید در چند نقطه این ولایت مخصوصاً" در اطراف میدان شهر صورت گرفت.

افراد ناآگاه و بیخبر از کنه و ماهیت جنبش طالبان گمان میکردند که بعد از سقوط میدان شهر، نیروهای این جنبش با اداره کابل درگیر خواهند شد. هرگز به ذهن شان خطور نمیکرد که این جنبش، بعد از رسیدن به سرحدات کابل و پس از آنکه از مرکز پایتخت صرف بیست کیلومتر فاصله داشتند، پیشروی در خط مستقیم و در جاده عمومی بسوی پایتخت را متوقف سازند و به عقب برگردند و نیروهایشان را برای درگیری با حزب، بسوی لوگر سوق دهند!! اینها نمی دانستند که اساساً" این جنبش برای مقابله با حزب اسلامی و با هدف تصفیه جنوب از نیروهای که مانع پیاده شدن برنامه های امریکا در منطقه اند، ایجاد شده است. مأموریت نخستین این جنبش، جنگ با حزب می باشد، بوسی و صدای امریکا پیش بینی میکرد که طالبان از استقامت میدان بسوی کابل پیشروی نخواهند کرد، بلکه حمله بزرگی به سمت لوگر خواهند داشت. پیشبینی آنها (یا درست تر بگوئیم دستور آنها) عملی شد.

عده ای حدس می زنند که این چرخش نیروها و تغییر استقامت به این دلیل

صورت گرفت که مسعود با هلیکوپتر به استقبال طالبان به میدان شهر رفت، تفنگچه اش را در برابر قومندان طالبان به زمین گذاشت و اظهار نمود که من تسلیمم، کابل از شماست، به مجردیکه شما جنوب کابل را تصفیه کنید و مشکل مزاری و اهل تشیع را که خطر بزرگی برای کابل و آینده کشور ایجاد کرده اند حل نمایید کابل را به شما تسلیم میکنم، گویا طالبان به حرف های مسعود اعتماد کردند، از پیشروی بسوی کابل خودداری ورزیده، بسوی غرب و از آنجا با يك چرخش به استقامت لوگر به حرکت افتادند. در حالیکه اصل قضیه و سر چرخش در جای دیگری مضمّر بود که بی،بی،سی و صدای امریکا از تفصیلات آن اطلاع دقیق داشتند و بهمین خاطر قبل از این ملاقات و با همه اطمینان آنها پیشبینی میکردند. طالبان از میدان شهر به قصد لوگر به حرکت افتادند، قطارشان در شیخ آباد و سیسی مورد حملات شدید قرار گرفت و با وضعیت بدی مواجه شدند، ولی توانستند دوباره خود را جمع و جور کنند، در سیسی مؤقتاً توقف کردند و نیروهای شانرا مخفیانه به برکبرک فرستادند و در نقاط خاصی مستقر ساختند. ببسی عمداً" و برای تضعیف روحیه افراد حزب اسلامی، به دروغ گزارش داد که پل علم مرکز ولایت لوگر، به تصرف طالبان در آمده، ولی بعد از دو روز و بنابر ادامه درگیریها در برکی برک، این گزارش را تکذیب کرد و اعلان نمود که خبرنگارش از پل علم گزارش داده است که ولایت لوگر تا هنوز در تصرف نیروهای حزب اسلامی بوده، بیرق های حزب در همه نقاط لوگر در اهتزاز است و افراد حزب را دیده است که تفنگ های شانرا به دیوار تکیه داده و با اطمینان خاطر در کنار دیوار نشسته اند.

کابل رادیو درگیریهای لوگر را به این شکل گزارش می داد که گویا فرماندهان جمعیت، اتحاد و حرکت انقلاب اسلامی و بقیه گروهها در هماهنگی با طالبان علیه حزب اسلامی می جنگند و بر قطارهای حزب طکمین گریهای مسلسل شان حمله می برند، قومندانان ائتلاف را تشویق میکرد تا با طالبان همکاری کنند. خاد

به عده ای از اوباشها وظیفه داده بود تا در چند نقطه ای کمین گیری کنند که تنها در يك مورد در دشت بابوس، توفیق داشتند و بر موتر حامل برادر عالم زیب شهید که غرض مشاهده وضعیت جنگ به خط اول رفته بود و در تاریکی شب برمی گشت، حمله نمودند که طی این حمله برادر مذکور به شهادت رسید و موترش در همانجا سوخت.

قرار بود که اگر خط برکی برك بشکند و نیروهای اداره کابل با طالبان به همکاری ادامه دهد و مذاکرات جلال آباد ب نتیجه همانند و اسناد تهیه شده امضاء نشود، باید چهار آسیاب را تخلیه کنیم و بطرف سروبی عقب نشینی نمائیم. به هیئت حزب اسلامی در جلال آباد گفته شد که امروز باید معاهده امضاء و اعلان شود در غیرآن مذاکرات بیهوده بوده باید قطع شود، حزب وحدت بر این تأکید داشت که حزب اسلامی و جنبش ملی مراکز شانرا به غرب کابل، منطقه تحت تسلط حزب وحدت انتقال دهند، اداره کابل، در حالیکه با طالبان بر عملیات مشترک نیروهای مستقر در جنوب و غرب کابل به توافق رسیده بود، به حزب وحدت اطمینان کاذبانه داده بود که مورد حمله اش قرار نخواهد گرفت و بر عکس با تشکیل جبهه مشترک علیه طالبان موافق است.

به آقای مزاری رهبر حزب وحدت گفتیم: دفاع در غرب کابل ممکن نیست، از دو طرف مورد حمله قرار خواهیم گرفت، با محاصره شدید مواجه می شویم، طالبان و اداره کابل مشترکاً علیه ما عملیات خواهند کرد، باید در لوگر بدفاع پردازیم، و نیروهای کافی به آنجا اعزام کنیم. ایشان نه با اعزام نیرو به لوگر موافقه کردند و نه به عقب نشینی!، گفتند: مجبوریم در غرب کابل باقی بمانیم.

جنبش ملی مرکز فرماندهاش را به غرب کابل انتقال داد، از اعزام نیرو به لوگر خودداری ورزید، از کمک هوائی نیز اجتناب کرد، به جنبش ملی ازطریق پاکستانها اطمینان داده شده بود که در صورت بطرفی و عدم مداخله در جنگ، جنبش طالبان کاری علیه آنان انجام نخواهد داد، جنبش ملی در طول جنگ طالبان علیه

حزب اسلامی بیطرفاش را حفظ کرد و از هرنوع مداخله در جنگ و همکاری با جناحهای شامل شورای همآهنگی خودداری ورزید. موضعگیری جنبش این انتباه را به همه می داد که شاید میان این دو جنبش توافقات سربای صورت گرفته است!! با توجه به همه این عوامل، حزب اسلامی مجبور گردید که پس از شکست خط برکبرک، نیروهایش را از همه جنوب کابل بطرف شرق کابل عقب بکشد و در سروبی مستقر شود.

در جریان عقب نشینی قطعات حزب اسلامی که بتاريخ ۱۳۷۳/۱۱/۲۵ و در ماه رمضان از طرف شب صورت گرفت، طیاره های اداره ائتلافی بالای قطارها در چند نقطه بمهای خوشه ای ریخت و از استقامت تگاب بسوی سروبی حمله ای را ترتیب داد که به عقب زده شد.

فردای آن شب، حوالی ظهر، افراد اداره ائتلافی وارد چهار آسیاب شدند و خبر فتح پایگاه حزب را به عنوان شهکار بزرگ خود به هر سو مخابره نمودند و جشن فتح و پیروزی برگزار کردند و مرمی های زیادی در فضای کابل شلیک نمودند، ولی هنوز از پانکوبهای این جشن فارغ نشده و شادمانهای شان سر و صورت نگرفته بود که نیروهای طالبان با چند پک اپ و یکی دو میل زیو به چهار آسیاب رسیده و متصل آن به خلع سلاح افراد اداره ائتلافی پرداختند و همه را از چهار آسیاب بیرون کشیدند و خبر سقوط مجدد چهار آسیاب در فضا طنین انداز شد و چون آب سردی بر جوش و خروش نابهنگام و مستی های بجای ائتلافیون ریخت و این تشویش را در آنان ایجاد کرد که مبدا پای شان در تلکی گیر مانده باشد و ناآگاهانه به دامی افتیده باشند و عقب نشینی غیر مترقبه و ناگهانی حزب از چهار آسیاب برای آن نبوده که همآهنگهای اداره ائتلافی با حلیف جدیدشان (جنبش خود جوش طالبان!!) را از میان بردارد و درگیریهایی را میان آنان باعث شود!! در حالیکه آنان در واقع با پای خود، بسوی پرتگاهی در تاریکی شب پیش میرفتند که خود حفر کرده بودند. عقب نشینی سریع ائتلافیون از چهار آسیاب باعث شد که درگیری

میان دو طرف به تعویق بیفتد.

ائتلافیون به قصد اشغال غرب کابل، مطابق قراری که در میدان شهر با طالبان گذاشته بودند، عملیات وسیع، موحش و مسلسل را تدارک دیدند، شدت این عملیات به حدی بود که شهر مظلوم کابل هرگز شبیه آنرا بیاد ندارد، صدها تن بم و باروت بر مناطق مسکونی غرب کابل ریختند، صدها خانه را با خاک یکسان کردند، تعداد زیاد اهالی مظلوم این منطقه را به خاک و خون کشاندند، ولی همه حملات تعرضشان به عقب زده شد و حتی سنگرهای زیادی را از دست دادند. انسان نمیداند با چه الفاظی این پستی و دنائت و این بیرحمی و قساوت را تعبیر کند.

اگر حزب وحدت از دو طرف مورد حمله قرار نمی گرفت ائتلافیون هرگز توان اشغال غرب کابل را نداشتند. طالبان خواستند از طریق ریشخور و چهل ستون به استقامت دهمزنگ پیشروی کنند، با حزب وحدت تفاهم نمودند و توافقاتی میان شان صورت گرفت. در اثنای پیشروی بسوی دهمزنگ پوسته های ائتلافیون بدون هیچگونه مقاومتی یکی پی دیگری سقوط میکرد و طالبان که مست فتوحات رایگان بودند با همه باعتنایی جلو می رفتند، ناگهان در کارته چهار و در نتیجه تخلف طالبان از معاهده، که با حزب وحدت داشتند درگیری رخ داد که دامنه آن به سرعت گسترش یافت و همه منطقه را فراگرفت، افراد طالبان در همه جا و از هر در و دیوار مورد حملات ناگهانی قرار گرفتند و کشته و زخمی زیادی بجا گذاشتند، تعداد زیادی به اسارت رفتند، بقیه از منطقه عقب نشینی کردند.

در نتیجه تبادل هیئت هایی که بعد از این حادثه میان حزب وحدت و جنبش طالبان بعمل آمد، آقای مزاری تصمیم گرفت بشمول هیئت عالی رتبه، غرض مذاکره به چهار آسیاب نزد مسئولین طالبان برود، معلوم نیست او بنابر کدام اطمینانی و به چه دلیلی این کار را کرد و چرا منطقه را ترك نگفت؟ چرا به کابل نرفت؟ آیا گمان میکرد که برطالبان میتوان اعتماد کرد ولی بر ائتلافیون نه؟؟

دلیلش هرچه بود، به تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۱ به چهار آسیاب رفت و در همانجا

توسط طالبان با بمروقی دستگیر شد و با هیئت معیتی اش ذریعه هلیکوپتر بسوی کندهار اعزام گردید.

سه تن از سربازان طالبان، دونفر مسلح و يك نفر غیرمسلح، با آنان فرستاده شد، زمانیکه هلیکوپتر به حوالی شهر غزنی رسید، همراهان مزاری درحالیکه دستهای شان بسته بود بر سربازان مسلح طالبان بطور ناگهانی حمله نموده، اسلحه را از آنان گرفتند و پیلوت را تهدید کردند که درهمانجا فرود آید، هلیکوپتر بر زمین نشست و همراهان مزاری بسوی خواجه عمری به حرکت افتادند، ناگه دسته ای از جنگجویان طالب سوار بر پک اپ از آنجا می گذشت، متوجه هلیکوپتر گردیده، بر گشتند، اجسادى را درکنار هلیکوپتر یافتند، کسرا دورتر از هلیکوپتر دیدند، نزد او رفتند تا از چگونگی حادثه بپرسند، از او شنیدند که هلیکوپتر در همین جا بر زمین فرود آمد، متصل آن صدای انداخت کلشنکوف بلند شد، سرنشینان هلیکوپتر به این استقامت حرکت کردند، همانهایی اند که در آنجا به نظر می خوردند، طالبان به تعقیب آنان رفتند، انداخت ها تبادل شد، عده ای به قتل رسیدند که مزاری نیز در جمله آنان بود و عده ای را زنده دستگیر نمودند و بعداً "تیر باران کردند. با دستگیری و سپس قتل رهبر حزب وحدت، روحیه رزمندگان این حزب تضعیف شد. نیروهای ائتلافی هجوم وسیعی را از سه استقامت بر منطقه آغاز کردند، منطقه را تصرف نمودند، نه بر پیر رحم کردند و نه بر جوان، نه بر مرد و نه بر زن، بر مردم مظلوم این ساحه چنان ستمی روا داشتند که باشنیدن آن مو بر اندام انسان راست می شود.

سقوط مجدد چهار آسیاب

از يك سو شکست جنگجویان طالب در غرب کابل و تلفات بیشمار شان روحیه آنانرا تضعیف کرد، از سوی دیگری پیروزی های مقطعی نیروهای ائتلاف و تسلط بر غرب کابل مورال شان را بالا برد و بر مستهانشان افزود و آنانرا برای هجوم

علیه طالبان ذهنا" آماده ساخت. شرایط به نفع ائتلافیون بود، تصمیم گرفتند که از سه استقامت بر نیروهای طالبان مستقر در چهارآسیاب حمله کنند، حمله وسیع شان از زمین و هوا بتاريخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۸ آغاز گردید، طالبان در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند مقاومت کنند، پس از مقاومت اندکی بسوی لوگر عقب نشینی کردند، ازهمه چهار آسیاب، موسهی و دشت سقاوه بیرون رفتند، اگر در نیروهای ائتلاف شیمه پیشروی و توان تعقیب مزید دشمن وجود میداشت، طالبان را از لوگر نیز عقب می زدند، ولی جنگ در همین نقطه متوقف شد و طالبان فرصت آنرا بدست آوردند تا درسفیدسنگ خط دفاعی احداث کنند، با این شکست به اعتبار جنگجویان طالب صدمه سختی رسید، درهمه جنوب و جنوب غرب کشور این ذهنیت قوت گرفت که طالبان توان مقابله با اداره ائتلافی را ندارند، این فقط حزب اسلامی بود که توانست در برابر آنان چند سال ایستادگی کند و جلو پیشروی ائتلاف را بسوی جنوب سد نماید. این شکست ها چند نتیجه طبیعی داشت:

۱- طرفداران طالبان در مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب غرب از آنان مصرانه خواستند، تا با حزب اسلامی کنار بیایند و جبهه مشترکی علیه ائتلاف درست کنند.

۲- نیروهای ائتلاف مخصوصاً" تورن اسمعیل تشویق گردید تا علیه طالبان از استقامت هرات و فراه وارد جنگ شود .

۳- حامیان بیرونی طالبان را متوجه کرد که این گروه نوپا توان مقاومت در برابر ائتلاف را ندارد، باید باگروههای مؤثر دیگر به تفاهم وادار شود و جبهه مشترکی تشکیل دهند. امریکائها از طریق ترکیه و ازبکستان و پاکستان مستقیماً" بر جنرال دوستم کار کردند و او را به همکاری با طالبان آماده ساختند. به وساطت پاکستان مذاکراتی میان دو جنبش (جنبش طالبان و جنبش ملی) آغاز گردید. طالبان و حامیان پاکستانی شان بر این تأکید داشتند که مذاکرات تنها میان دو جنبش مذکور باشد، امکان توافق با بقیه گروهها را ضعیف می شمردند، ولی جنرال دوستم

توافق میان دوگروه راکافی نشمرده بر این اصرار می ورزید که حزب اسلامی و حزب وحدت نیز شامل این مذاکرات شوند و جبهه متحدی از این چهار گروه تشکیل گردد. در این جریان چند حادثه مهمی رخ داد:

الف: نیروهای ائتلاف به استثنای سروبی همه ولایت کابل را تصرف کردند، این فتوحات به غرور طفلانه آنان افزود، خواستند سروبی را نیز تصرف کنند، حملات شانرا برای اشغال سروبی آغاز کردند، هرچه در اختیار داشتند بکار گرفتند، حملات متعددی به این استقامت داشتند که همه به عقب زده شد، برخی از قومندانان جلال آباد را با پول های زیاد خریدند واز آنان خواستند تا علیه حزب اسلامی از آنطرف وارد عمل شوند، حاجی قدیر را آماده ساختند تا کاری علیه حزب بنماید، که او فقط توانست برای چند صبحی رفت و آمد مجاهدین حزب اسلامی را از طریق جلال آباد مختل کند و مزاحمت های ایجاد نماید، نه دوام اینکار برای مدت طولانی برایش مقدور بود و نه کار مؤثر دیگری، میدانست که مخالفت دوامدار با حزب اسلامی و افشای همکاری با ائتلاف، پآمدهای خوبی برای او ندارد. متعاقب آن اداره ائتلافی کابل برخی از افراد بریده ازحزب اسلامی را تشویق کرد تا برای دفاع از دولت قطعات قومی تشکیل دهند و افراد ضعیف النفس در داخل حزب را به همکاری با دولت در زمینه تصرف سروبی و تگاب و لغمان ترغیب کنند، پول و سلاح کافی به این افراد داده شد ولی نتوانستند کاری به نفع اداره ائتلافی انجام دهند. هرچند مساعی برای اشغال سروبی را میتوان به عنوان مجبوریت اداره ائتلافی توجیه کرد، چون این گروه فقط حزب اسلامی را رقیب و حریف اصلی خود می شمرد، و به این باور بود که با تصرف سروبی و حذف حزب اسلامی از صحنه بر اوضاع مسلط می شوند و مجال خوبی برای سرکوبی طالبان بدست می آورند، پس از کنار رفتن حزب اسلامی، طالبان قدرت مقاومت در برابر اداره ائتلافی را ندارند، ولی حملات مسلسل و بنتیجه برای تصرف سروبی از جانبی باعث شد که طالبان فرصت بیابند و خود را جمع و جور کنند، از جانب دیگر موجب تحریک احساسات همه

اقوام پشتون گردیده، آنانرا به عواقب خطرناك پیشروی های مزید ائتلاف به سوی جنوب و شرق متوجه ساخت و به اقدامات عاجل برای دفاع وادارکرد.

ب: عملیات نیروهای هرات علیه طالبان تشدید گردید، خط اول را شکستاندند، ولایات فراه و نیمروز را تصرف نمودند، بسوی لشکرگاه پیشروی کردند، جنگجویان طالب از لشکرگاه بیرون شدند، وضعیت طالبان از لحاظ روحی و نظامی خیلی پریشان بود، یکی از اعضای شورای مرکزی طالبان وضعیت آنروز را چنین حکایت کرد: وضعیت نهایت پریشانی داشتیم، اکثریت اعضای شوری به این نتیجه رسیده بودند که مقاومت ممکن نیست، باید با حزب اسلامی تماس بگیریم و از نیروهای حزب اسلامی بخواهیم تا در کار دفاع از کندهار و دفع و طرد حمله تورن اسمعیل کمک کنند، اکثرا" بار و بسته شانرا بسته و در حالت فرار بودند، ولی چند پیش آمد غیر مترقبه شکست حتمی و قطعی را به فتح و پیروزی مبدل کرد:

يك: در نیروهای هرات میان هراتها و فراری هاكنندهار و هلمند اختلافات شدید ایجاد گردید، برهمدیگر بی اعتماد شدند و از پیشروی مزید دست کشیدند. دو : نیروهای جنبش وارد جنگ شدند، از استقامت بادغیس پیشروی نموده و قطعات هرات را در استقامت های هلمند شدیداً" زیر بمبارد گرفتند.

سه : زمامداران طالب، از سران اقوام، فرماندهان سابقه و از عامه مردم خواستند تا از کندهار دفاع کنند، در غیر آن مال و جان و ناموس شان در خطر است، به آنان گفتند: اگر برای دفع حملات دشمن آماده نشوند و پیشروی های نیروهای مهاجم را سد نکنند با سقوط منطقه در دست دشمن، نه تنها جنگجویان طالب و ملاها مورد انتقامجویی قرار خواهند گرفت، بلکه بر احدی رحم نخواهند کرد، به تحريك احساسات اقوام مقیم منطقه موفق شدند و آنانرا به دفاع آماده کردند.

حملات زمینی بر قطعات تورن اسمعیل آغاز گردید، قوای هوایی جنبش آنانرا همراهی مکرر، خط اول شکست، میان دسته های تعرضی نیروهای هرات بد نظمی و پراکندگی ایجاد شد، برای عقب نشینی های احتمالی برنامه دقیق و از قبل

سنبجیده شده ای وجود نداشت، همه در دسته های کوچک کوچک به استقامت های گوناگونی رو به فرار گذاشتند، مخالفان تورن اسمعیل در ولایات غربی کشور که در گذشته مورد حملات متواتر او قرار گرفته بودند و جنگ های طولانی و دوامداری با آنان داشت، از فرصت استفاده نموده علیه او با طالبان یکجا گردیده، وارد جنگ شدند و از هرگوشه -ای بر قطعات در حال فرار هرات هجوم بردند، تلفات و تعداد کشته ها و زخمی های آنان وحشتناک بود. تورن اسمعیل در عقب خط اول تدابیر خاصی برای عقب نشینی های محتمل اتخاذ نکرده بود، بر این باور بود که در خلال یکی دو روز حتماً وارد کندهار خواهد شد و لقب فاتح سربلند کندهار را کسب خواهد کرد، گمان میکرد که طالبان توان مقاومت را در برابر او ندارند و نمیتوانند پیشروی های او را به سوی کندهار سد کنند، بزودی جشن فتح کندهار را تجلیل خواهد کرد و اهالی کندهار مقدم او را گرامی خواهند داشت و بر سر او برگ گل خواهند ریخت.

ضرورتی به اتخاذ تدابیر احتیاطی احساس نمیکرد، از اینرو بعد از شکستن خط اول نیروهای شکست خورده او در هیچ جایی توقف نکردند، از فراه، شیندند و بالاخره از هرات در حالی بسوی اسلام قلعہ بیرون رفتند که جنگجویان طالب تاهنوز از چند کیلومتری خط اول جلو نرفته بودند و وارد هرات نشده بودند، پس از سقوط فراه و نیمروز، شیندند و هرات نیز به نفع طالبان سقوط کرد، در غور و بادغیس نیز بیرقهای طالبان بر افراشته شد، قومندانان این ولایات از تورن اسمعیل خاطره خوش نداشتند، مناطق آنان بارها مورد حمله نیروهای او قرار گرفته و روزهای دشواری را در زمان سلطه او داشتند، همه منتظر فرا رسیدن چنین روزی بودند.

طی این فتوحات غیر مترقبه، پنج ولایت، دو بندر سرحدی مهم در تورغندی و اسلام قلعہ، سرحدات افغانستان با ترکمنستان و ایران، میدان های هوایی شیندند و هرات، و مقدار کافی پول و تجهیزات در اختیار طالبان قرار گرفت.

ج: به وساطت پاکستانها مذاکراتی میان چهار گروه حزب اسلامی، حزب وحدت، جنبش ملی و طالبان در اسلام آباد آغاز گردید. سعودی و امریکا نیز به این مذاکرات ابراز علاقمندی مکردند، سفیر سعودی برای اظهار حسن نیت دعوتی به هیئت های مذاکره کننده تدارک دید و به آنان گفت: از تصمیم مشترک شما حمایت میکنیم، اگر بر سر تشکیل حکومت به توافق برسید آنرا برسمیت می شناسیم، امریکائها نیز چراغ سبز نشان میدادند و اشاره های از این گونه داشتند. هیئت ها دو محور اساسی برای بحث داشتند:

۱- عملیات مشترک

۲- ترکیب حکومت ائتلافی

هیئت طالبان در آغاز مذاکرات بر عملیات مشترک ترکیز داشت و بحث بر چگونگی ترکیب حکومت را به بعد ازفتح کابل موکول مکرد، ولی درنتیجه اصرار بقیه هیئت ها با بحث بر سر ترکیب حکومت توافق کرد.

میانجیگران پاکستانی بر نکات آتی ترکیز داشتند:

الف: عملیات مشترک، ولی به نحوی که نیروهای حزب اسلامی بسوی کابل نه، بلکه به استقامت تگاب عملیات کنند.

ب: پست وزارت دفاع در حکومت ائتلافی باید به جنبش جنرال دوستم اختصاص یابد.

ج: حاجی قدیر به نمایندگی از شورای مشرقی در این جریان سهیم شود. می گفتند: او علاقمند است و بها اطمینان داده است.

در رابطه با ترکیب حکومت و توزیع وزارتخانه ها توافق صورت گرفت، نیمی از کابینه بشمول ریاست جمهوری به طالبان و بقیه بشمول وزارت دفاع به گروههای شامل توافق اختصاص یافت، با آنکه (آی اس آی) تلاش داشت که وزارت دفاع به جنرال دوستم داده شود، ولی هیئت ما توافق نکرد.

خبر توافق مذاکرات و توافق مذکور بطور غیر رسمی و به احتمال اغلب از

طریق پاکستانی ها به روزنامه ها و رسانه های خبری انتقال یافت و فردای آن شب توأم با تبصره های زیادی منعکس گردید، نطق طالبان این خبر را تکذیب کرد و گفت: مانه با کسی مذاکراتی داشته ایم و نه توافقی!!

تکذیب دروغین طالبان باعث تشویش ما و بقیه گروهها گردید. از هیئت آنان و رفقای پاکستانی شان پرسیدیم که چرا این خبر انعکاس یافت و چرا طالبان با این صیغه تکذیب کردند؟! جواب آنان به گونه ای بود که بر تشویش ما افزود. به آنان گفتیم: اگر می خواهید این معاهده عملی شود باید رسماً "آنها اعلان کنیم، ولی طالبان و رفقای پاکستانی شان با اعلان رسمی این معاهده موافق نبودند و بر این اصرار داشتند که عملیات مشترک، بدون اعلان رسمی معاهده آغاز شود، آن هم به گونه ای که نیروهای حزب اسلامی از عملیات به استقامت کابل و ورود به شهر خود داری ورزد، فقط به استقامت تگاب و از آنجا بسوی بگرام پیشروی کند، کابل در مجموع به طالبان گذاشته شود!! انگیزه هاین اصرار غرض آلود هویدا بود، می خواستند ما طالبان را در اشغال کابل کمک کنیم و بگذاریم کابل توسط آنان تصرف شود!! به این نتیجه رسیدیم که در این مذاکرات و توافقات صداقتی در کار نیست، نباید انتظاری از آن داشت و گمان کرد که میتوان از این طریق به بحران خاتمه بخشید. طالبان به مردم خود دروغ می گویند و با ما خدعه میکنند؟! دیپلمات های ایرانی این انکشافات را دقیقاً تحت نظر داشتند، عواقب این معاهده را خطرناک می شمردند، وضع پریشان اداره ائتلافی را چنان می دیدند که به تنهایی قادر به مقاومت در برابر فشار طالبان نیست و توان ایستادگی در برابر جبهه متحد را که هرگز ندارد! با برخی از افراد حزب اسلامی تماس گرفتند، یکی را به تهران دعوت کردند، از اداره ائتلافی کابل نیز خواستند تا نماینده ای را به تهران بفرستند هردو را با عجله زیاد به تفاهم نشانند و تفاهم نامه ای را به امضای آنان رساندند و به سرعت و عجله خاصی از طریق رسانه های خبری منعکس کردند.

برخی از مبصرین گمان میکنند که با اینکار مذاکرات اسلام آباد مختل گردید و

تفاهم با طالبان در مقطع حساسی قطع گردید در حالیکه مذاکرات اسلام آباد قبل از این و در نتیجه اظهارات دروغین طالبان، عدم توافق شان با اعلان معاهده و سیاستهای ناشیانه مسئولین حکومت بنظیر بوتو عملاً "مختل گردیده با بن بست مواجه شده بود. ما پس از اعلان تفاهم نامه تهران نیز به طالبان گفتیم: اگر بر تعهدات تان می ایستید و با اعلان موافقتنامه موافقید، ما آماده ایم و از جانب ما هیچ اشکالی وجود ندارد، ولی آنان از حرف های شان پائین نیامدند و با اعلان موافقتنامه توافق نکردند.

مذاکرات با ربانی و مسعود

اداره ائتلافی کابل روزگار بدی داشت، وضع نابسامان آن از هرناحیه ای پریشان کننده بود، در سالنگ با نیروهای جنبش دوستم درگیر بود، در بامیان با حزب وحدت، درجنوب و غرب کابل با جنگجویان طالب، و در استقامت ماهیپیر و لته بند با نیروهای حزب اسلامی مصروف جنگ های ناکام و به حاصلی بود، ازجنوب، شرق، غرب و شمال غرب کابل بیرون رانده شد، از چهار آسیاب نیز طی يك حمله ناگهانی و سریع به عقب نشینی مجبورشد، اختلافات میان شورای نظار و جمعیت نیز بطور روز افزون تشدید می گردید، انزجار از عملکرد های مسعود نه تنها در صفوف طرفداران ربانی به اوج خود رسیده بود بلکه در داخل شورای نظار نیز مخالفت ها علیه او اوج گرفته بود و تعداد زیادی او را عامل دوام جنگ های بی ثمر و نامقدس و باعث همه شکست ها می شمردند و از سیاست های خام و طفلانه او به ستوه آمده بودند، امور امنیتی شهر وسوق و اداره جنگ در اطراف

کابل به عهده جنرال فهیم بود، زمامدار اصلی کابل در این مرحله او بود که مدت ها قبل از مسعود بریده و به ربانی پیوسته بود، داکتر عبدالرحمن وسیله ارتباط مسعود با کمونست ها و معاون شورای نظار مدت ها قبل به جانب ربانی رفته بود. یکی از انگیزه های اختلاف آنان با مسعود پافشاری آنان بر تفاهم با حزب اسلامی و واهمه مسعود از این تفاهم بود، مخصوصاً "بعد از آنکه فشار طالبان بر کابل اوج گرفت و اداره کابل از مقاومت دوامدار در برابر آن احساس ناتوانی میکرد، ولی مسعود از این بیم داشت که نیروهای حزب اسلامی وارد کابل شود. آنرا برای موقعیت متزلزل خود خطرناک می خواند، گمان میکرد که اینکار از يك سو به جبهه ای که در داخل کابل علیه او تشکیل گردیده قوت می بخشد و از سوی دیگری به حزب اسلامی فرصت ایفای نقش فعال و موثر را خواهد داد. ولی با وجود مخالفت او با توافق میان حزب و جمعیت، ربانی و هوادارانش و شورای عالی دولت او تصمیم گرفتند که به وساطت دوستان ایرانی با حزب اسلامی مصالحه نموده و به توافقی برسند.

تبادله هیئت ها آغاز شد، من در سپینه شگه اقامت داشتم از آنجا به ننگرهار رفتم و در جلال آباد مستقر شدم، مذاکرات به مرحله ای رسید که باید حزب اسلامی فیصله نهائی اش را صادر میکرد، اعضای موجود شورای مرکزی را به شمول عده ای از اهل الرأی در حزب، غرض بحث بر قضیه به جلسه ای در شهر جلال آباد دعوت کردیم، جلسه سه روز دوام کرد، بحث های طولانی و مفصل صورت گرفت، وضعیت کشور، مداخلات بیرونی، ماهیت گروهها و اهداف و مقاصد آنها و وابستگی های بیرونی شان، بطور مشروح و دقیق مورد بحث و مناقشه قرار گرفت، در پایان بحث ها از اعضای جلسه خواستیم که یکی از سه پیشنهاد را حمایت نموده و برای تأیید آن دست های شانرا بلند کنند:

۱- توافق با گروه طالبان.

۲- موافقه با جمعیت و گروههای مؤتلفه اش.

۳- بی طرفی و انتظار تا فرصت مناسب.

همه اعضای جلسه به اتفاق آراء به نفع این پیشنهاد رأی دادند که باجمعیت در رابطه با نکات آتی به توافق برسیم:

الف: تشکیل حکومت مؤقت.

ب: تشکیل اردوی ملی .

ج: انتخابات.

اعضای جلسه به این نتیجه قطعی رسیده بودند که با طالبان نه توافق بر نکات ضروری و حیاتی فوق الذکر ممکن است و نه موافقه بر هیچ طرح معقول دیگری. از این رو در مجموع جلسه احدی از مذاکرات با جنگجویان طالب جانب داری نکرد.

جنگ های مسلسل طالبان علیه حزب اسلامی، سیاست های خصمانه این گروه، انکار از مذاکرات، تأکید بر ادامه جنگ و تلاش برای حذف بقیه احزاب عواملی بود که تمامی اعضای جلسه را به این نتیجه قطعی رسانده بود. در نتیجه چند دور مذاکرات و تبادل هیئت های متعدد بر طرح آتی توافق صورت گرفت:

متن موافقتنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

باتوجه به مصالح اسلام عزیز و به خاطر دفع توطئه هایی که تمامیت ارضی و وحدت ملی ما را تهدید می نماید، نمایندگان با صلاحیت جمعیت اسلامی افغانستان و حزب اسلامی افغانستان به تاریخ ۱۳ حوت ۱۳۷۴ روی مواد ذیل به توافق رسیدند که بعد از توشیح رهبران محترم هردو تنظیم و اعلان رسمی آن نافذ و مرعالاجراء می باشد.

۱- جمعیت اسلامی افغانستان .

الف: ریاست جمهوری .

ب: وزارت داخله.

ج: لوی درستیز.

۲- حزب اسلامی افغانستان .

الف: صدارت عظمی.

ب: وزارت دفاع.

ج: وزارت مالیه .

د: معین اول وزارت خارجه.

ه: معین وزارت داخله.

۳- برای هر تنظیم سیاسی و تنظیم های متحد هردو طرف که شامل نظام

جدید می شوند، دو، دو وزارت اختصاص می یابد.

۴- مدت کار دولت مؤقت جدید از شش ماه الی یکسال می باشد.

در این مدت تحت سرپرستی دولت مؤقت انتخابات سرتاسری برگزار میگردد.

دولت و حکومت مؤقت جدید وظیفه دارد تا از طریق کمیسیون با صلاحیت

و مستقلی مرکب از نمایندگان و شخصیت های طرف اعتماد دو طرف شامل این

قرارداد، و طی مدت کارش انتخابات را برگزار و تکمیل کند.

۵- در صورتیکه بنابر معاذیر خاصی دولت مؤقت نتوانست پروسه انتخابات را

تکمیل نماید، اداره کاملاً" جدید به توافق دوطرف تشکیل میگردد و قدرت به آن

منتقل می شود.

۶- در ولایاتی که زمینه بیشتر کار و اکثریت را هر تنظیمی داشته باشد اداره آن

ولایت به همان تنظیم سپرده شده تنظیم های دیگر با آن همکاری نمایند.

۷- اردوی اسلامی و پولیس از نیروهای امنیتی دو طرف تشکیل گردیده امنیت

شهرکابل، دیگر شهرهای عمده وشاهراه ها از طرف نیروهای مشترک امنیتی طرفین

تأمین می شود.

۸- در دوران حکومت مؤقت شورای اسلامی که ممثل پارلمان کشور باشد، تشکیل میگردد، تدویر و لوایح مربوط به این شوری توسط کمیسیون مستقلی مرکب از نمایندگان طرفین تنظیم می شود.

ضمیمه موافقتنامه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی

۱- حکومت جدید مؤظف است تا پالیسی سیاسی خویش را به اساس منافع علیای افغانستان و در چوکات شریعت اسلامی استوار سازد. حسن رابطه باهمه کشورهای اسلامی، تأکید برحسن همجواری متقابل باهمه کشورهای همسایه بالاخص کشورهای برادر پاکستان و ایران واحترام به تمامیت ارضی یکدیگر محور های اصلی سیاست خارجی حکومت آینده خواهد بود.

۲- توافق شد که قطعات نظامی و مسلح ریاست فعلی امنیت منحل گردد، و ریاست مذکور به شکل يك اداره مختصر استخباراتی غرض انجام امور اطلاعاتی فعالیت نماید.

۳- مسئولیت قناعت متحدین هر طرف مربوط به خود آن طرف می باشد. (طرفین سعی خواهند کرد تا به قناعت متحدین بپردازند)

۴- شورای مشرقی و جماعة الدعوة در نظام آینده به توافق طرفین در نظر گرفته خواهند شد.

۵- طرفین قرارداد سعی خواهند کرد تا اختلافات فعلی دو جناح حزب وحدت را هرچه زود تر حل نمایند و حزب وحدت در نظام آینده دو وزارت خواهد داشت.

امضاء

ربانی رهبر جمعیت اسلامی

امضاء

حکمتیار امیر حزب اسلامی

هیئت ها به این توافق رسیدند که معاهده مذکور بروز جمعه ۴ جوزای

۱۳۷۵ به تأیید رهبران برسد و در گردهمآئی ماهیپر در پای آن امضا کنند. به محل جلسه در وقت مقررش رسیدم، مسعود می خواست قبل از ربانی با من دیداری داشته باشد. چند مطلبی در این دیدار قابل یاد آوری است:

۱- بر این اصرار داشت که وزارت دفاع به او داده شود و وزارت امنیت به حال خود باقی بماند و در اختیار هواداران او باشد.

۲- در جریان صحبت چند بار صدایش گرفته شد و چشمانش اشک آلود.

۳- ادعا کرد که: اگر کار خوبی کرده ام یا کار بدی بهر صورت توانستم از کابل دفاع کنم.

۴- اگر وزارت های دفاع و امنیت را به او بدهیم در آنصورت متقابلاً "صداقت و اخلاص خود را ثابت خواهد کرد و چون يك سرباز و سپاه حاضر به خدمت خواهد بود.
به او گفتم:

۱- توزیع وزارت ها بدو بخش توسط هیئت ها صورت گرفته، و انتخاب یکی از دو بخش بشما مفوض شده بود، شما بخشی را انتخاب کردید که شامل ریاست جمهوری بود، اگر خواهان وزارت دفاع هستید بخش دومی را انتخاب کنید، از سوی ما اشکالی وجود ندارد.

آنچه مامیتوانیم با آن توافق کنیم اعطای دو پست ریاست جمهوری و وزارت دفاع بطور همزمان به يك حزب است.

۲- انحلال وزارت امنیت و محدود کردن آن در سطح يك ریاست اطلاعاتی، بدون قطعات مسلح يك امر ضروری است، هیئت ها بر آن توافق کرده اند، وزارت مذکور از جانبی شهرت بدی میان مردم دارد، بدنام و دارای سابقه بدی واز بقایای رژیم کمونست، همه پرسونل آن از کمونست های بد نام تشکیل شده، از جانب دیگری همین اداره باعث جنگ ها و شرارت ها شد.

۳- بمن بگو: شما از کابل در برابر چه کسی دفاع کردید، در برابر کدام نیروی

مهاجم خارجی؟ ضرورت احساس نمکنم که بر این موضوع بحث کنیم، وقت آن نیست، مهاجم و مدافع برای همه معلوم است.

۴- ما در کشتی شکسته و در حال غرق شدن با شما سوار می شویم و در این سفر خطرناک شما را همراهی میکنیم، بخاطر مقابله باخطر به کابل می رویم نه برای کسب امتیازات. اگر با این طرح و سهم خود قانع نیستید، همه حکومت و امتیازاتش را به شما می گذاریم. بیائید قضیه تشکیل حکومت مشترک را کنار بگذاریم و روی جبهه مشترک و برگزاری انتخابات پس از دفع و طرد دشمن در خلال شش ماه توافق کنیم.

در جریان صحبت ها چند بار در اطاق دق الباب شد، کسی بدرون آمد و گفت: استاد آمده و منتظر است، ولی هر باری از سوی مسعود با کمال بی اعتنائی جواب شنید که صبر کنید صحبت های ما تمام نشده، جواب او چگونگی مناسبات تیره آن دو را بنمایش می گذاشت.

در جریان امضای معاهده، از خط اول در استقامت بند غازی گزارش های مسلسل مخابره می شد که خط اول شکسته، جنگجویان طالب جلو می آیند، قطعات مایرگنده شده اند و هیچ کسی مقاومت نمکند. حالت ربانی و مسعود خیلی پریشان بود، ازوضع پیدا بود که نیروهای طالب بار دیگری بند غازی و بت خاک را تصرف خواهند کرد و تا پلچرخی خواهند رسید. چند ماه قبل نیز طالبان این منطقه را تصرف نمودند و جنگ را به سرک کابل - جلال آباد رساندند که ناگهان قومندان مشهور طالبان ملامشر که قطعات تعرضی را در این جنگ فرماندهی میکرد، در نتیجه بمباری برگمرک کهنه بتخاک به قتل رسید، مرگ ناگهانی او ضربه سختی به طالبان بود، روحیه دسته های تعرضی طالبان شکست، ازجنگ دست کشیدند و از منطقه عقب نشینی کردند.

با شنیدن گزارش های مخوف از وضعیت پریشان جنگ در استقامت بند غازی مسعود رو به من کرد و گفت: راپور های دقیق بمن رسیده، خود طالبان بمن گفته که پس از رسیدن به بت خاک حملات مان را به استقامت کابل متوقف می

سازیم، قصد حمله بر کابل را نداریم، از راه لته بند بر سروبی حمله میکنیم... شما هدایت بدهید که نیروهای حزب به بت خاک بیایند تا از حملات بعدی مانع شوند و جلو طالبان را بگیرند... گفتم: اگر گزارش های شما دقیق باشد یا غیر دقیق، ما اکنون برای دفع و طرد حمله دشمن وارد جنگ می شویم، ولی گمان نمکنیم که طالبان مرتکب این اشتباه شوند که از طریق لته بند بر سروبی حمله کنند، احتمال چنین حمله ای خیلی ضعیف است، وضعیت منطقه برای این گونه عملیات مساعد نیست، ... ترجیح میدهیم که از طریق خرد کابل و چکری بر قطعات طالبان از عقب حمله شود، با اینکار راه اکمالاتی دشمن مسدود گردیده و افراد خط اول شان به محاصره می افتند.

معاهده ماهیپر در همان شب از طریق بی بی سی و صدای امریکا انعکاس یافت. طالبان هرگز گمان نمکردند که جمعیت با آنهمه سوابق بد دشمنی با حزب، از خصومتهايش دست بردارد و با حزب به توافق برسد، طالبان همواره از این اختلافات سود برده اند، گاهی با يك گروه همدست شده اند و با دیگری جنگیده اند و گاهی با دیگری سازش کرده اند رفیق دیروزه شانرا مورد هجوم قرار داده اند. با این اعلان روحیه آنان به حدی پژمرده و هراسان شد که فردای آن و در نتیجه تحرکات بسیطی که نیروهای حزب اسلامی در استقامت چکری و خرد کابل داشت، ازهمه ساحه بیرون رفتند. از بند غازی ۴۵ کیلومتر عقب آمدند، از "مس عینک" نیز خارج شدند، اگر در آن روز به استقامت چهار آسیاب عملیاتی صورت می گرفت و قطعات در حال فرار طالبان تعقیب می شدند، تمامی ساحه را ترک گفته به لوگر عقب نشینی مکردند.

رفتن به کابل

حکمرانان کابل اصرار داشتند که هرچه زودتر وارد کابل شوم، در حالیکه

تصمیم من آن بود که نخست تعداد کافی نیروهای حزب در شهر مستقر شوند، سپس به کابل بروم. ولی مسعود در برابر تطبیق این بخش موافقتنامه موانع ایجاد نکرد و از تخلیه قرارگاه هایی که برای استقرار نیروهای حزب اختصاص یافته بود، خود داری می ورزید. او از جانبی در برابر فشار های روز افزون طالبان احساس عجز نکرد و دفاع از کابل را از توان خود بالاتر می شمرد و نیازمند تشکیل جبهه ائتلافی بود، ولی از جانب دیگر از معاهده ماهیپیر خاطره خوب نداشت، چون کرسی وزارت دفاع را به او نسپرد؛ ربانی بخاطر ریاست جمهوری خود طرحی را انتخاب کرد که وزارت دفاع شامل آن نبود. مسعود بر اعضای هیئت خود سخت خشمناک بود تا آنجا که فیصله دستگیری و ترور داکتر عبدالرحمن را صادر کرد، می خواست این معاهده را مختل کند، بالمقابل هواداران ربانی برای نجات از شر مسعود خواهان تطبیق عاجل معاهده و ورود حزب به کابل بودند، اصرار داشتند که بنده هرچه زودتر وارد کابل شوم واستقرار قطعات حزب را به آینده موکول کنم تا بتدریج عملی شود.

هیئت های متعدد ایرانی به جلال آباد و سپس به لغمان آمدند، ایشان از یکطرف حمایت ایران از توافق میان حزب و جمعیت را اطمینان میدادند ولی از طرف دیگر ناخشنودی شانرا از اینکه احزاب اهل تشیع به مذاکرات دعوت نشده اند وسهم دلخواهی به آنها داده نشده، اظهار میکردند. حدادی سفیر ایران به لغمان آمد و طی دیداری که باهم داشتیم گفت:

۱- مسعود از وزارت دفاع دست نخواهد کشید.

۲- به احزاب تشیع اعتنا صورت نگرفته، آنان به وزارت های چون زراعت و امور اجتماعی هرگز قانع نخواهند شد.
به او گفتم:

۱- لازم است بجای مخالفت با این معاهده از آن حمایت کنید، زیرا به وساطت و میانجیگری شما آغاز و به این موافقتنامه منتج شد.

۲- مسعود مرهون كمك های بيدريغ شماست، حرف های شما را می شنود، او را متقاعد سازيد تا از مخالفت دست بردارد و اين آخرين چانس را از دست ندهد.

۳- اقناع احزاب اهل تشيع به ربانی تعلق دارد، او میتواند وزارت داخله يا وزارت کليدی ديگری را از سهم دولت به آنان بدهد. اگر شما همکاری کنید مشکل ايشان به آسانی حل می شود.

از حرفهای مسعود و اظهارات سفير ايران احساس کردم که در برابر اين معاهده موانع زيادی وجود دارد و احتمالاً" که درکابل با مشکلات فراوانی مواجه خواهيم شد. ولی چاره ديگری سراغ نداشتيم، با توکل به خدا تصميم گرفتم که حتماً" وارد کابل شوم.

در برنامه ورود به کابل و استقبال از بنده روز ۶ سرطان ۱۳۷۵ مقرر شده بود، استقبال گرم وبی نظير شهريان عزيز کابل، برای بنده ومسئولين کابل حيرت آور و بالاتر از تصور و انتظار بود از دهنه تنگی ماهیپر تا وسط شهر ده ها هزار نفر در دوطرف سړک، صف بسته بودند. دست های شانرا برسم خوش آمدید می جنباندند و با نعره های تکبير استقبال میکردند.

در جريان اين استقبال باشکوه مناطق مسکونی کابل و نقاط تجمع مردم در دوطرف جاده و چهار راهها، مورد اصابت تعداد زياد راکت ها قرار گرفت و باعث مرگ و جراحت عده ای از شهروندان بيدفاع کابل شد، از مسئولين امور در مورد تعداد دقيق راکت ها و تلفات پرسيدم. از فحواي اظهارات شك بر انگيز آنان و از خلال راپورهایی که بعداً دريافت داشتم فهميدم که:

۱- تلفات به اندازه ای نبود که تلویزیون و راديو کابل گزارش داد.

۲- در اصل، آغاز حملات راکتی ازسوی کابل و برای تحريك طالبان صورت گرفت.

۳- از چند نقطه ای که قطعات خاص مسعود درآن مستقر بودند، هم بسوی طالبان راکت پرتاب شده و آنانرا به عکس العمل وا داشته بود وهم بسوی مناطق

مسکونی کابل، تا حساسیت علیه طالبان را تشدید کند. هرگز گمان نمی‌کردم که مسئولان امور در کابل تا این پیمانه پست فطرت اند و برای اهداف تبلیغاتی جنایتهای تا این حد شنیع و قبیح را جائز می‌شمارند و از کشتار بیرحمانه کسانی نیز دریغ نمی‌ورزند که در کنار آنان و در مناطق تحت سلطه آنان زندگی میکنند. من سه ماه را در کابل سپری کردم، از ۶ سرطان تا ۴ میزان ۱۳۷۵ که بعد از آن کابل بتاريخ ۵ میزان در دست طالبان سقوط کرد، حوادث مهم این مرحله به شرح آتی بودند:

۱- خط مشی حکومت را در کابینه مطرح نمودم که به اتفاق آراء تصویب شد، از نظر ربانی نیز گذشت در دو مورد ملاحظاتی داشت، می‌خواست در باره کشمیر و چین در خط مشی حرفی نداشته باشیم، تا مبادا دوستانش (دهلی و مسکو) ناراض شوند این بخش ها را حذف کردم و آنرا به شکلی در آوردم که برای او نیز قابل قبول باشد، از طریق رادیو و تلویزیون منعکس شد، فردای آن مسعود در مصاحبه اش با بی بی سی گفت: این خط مشی نظر شخصی حکمتیار است، با ما مشوره ای نشده!! مسعود با این مصاحبه ناشیانه، حقد درونی اش را بیرون کشید و مردم درك کردند که او خواهان نقض این معاهده و مخالف این توافق است. برای آنکه خوانندگان محترم تشخیص دهند که انگیزه های مخالفت با خط مشی چه بوده متن کامل آنرا در خدمت مطالعه شان می‌گذاریم.

متن کامل خط مشی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و كفى و سلام على عباده الذين اصطفى و بعد:
ان الحكم الا لله، امر ان لاتعبدوا الا اياه، ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس
لايعلمون.

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً و العاقبة
للمتقين.
العظيم

هموطنان عزيز!

سپاهیان سربکف اسلام!

براداران، خواهران! السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

کشور محبوب ما بار دیگری در حال عبور از مرحله حساس تاریخ باستانی خود
است، جنگ جایش را بتدریج به جریان صلح تخلیه میکند، منطق تأکید بر جنگ
طرفدارانش را از دست می دهد و در کاروان صلح جای پای خود باز میکند،
همانگونه که ملت مؤمن ما دیروز در آزمون بزرگ تاریخی، به جنگ آوران دلیر و
قهرمان ضرورت داشت، امروز به قهرمانان با درایت صلح و امنیت و بازسازی
کشور ضرورت دارد. نجات کشور از ثمرات شوم جنگ، بازسازی و اعمار مجدد
کشور، تأمین امنیت مطمئن و قهرمانی در مبارزه برای اعاده صلح پایدار، بدون شک
گران تر و دشوارتر از پایداری در میدان های گرم جنگ است، و پس از جنگ به
همت و شهامت ضرورت دارد. تعداد کسانی که میتوانند بجنگند زیاد است ولی
شمار کسانی که درایت و حوصله مندی دست یابی به اهداف مقدس جهاد از طریق
صلح و آشتی و تفاهم درآنان سراغ شود خیلی کم است.

حقیقت این است که ملت مؤمن ما در نتیجه جنگ طولانی و ویرانگر با
معضلات و مشکلات گوناگونی مواجه است، اگر در کشور ما بی امنیتی است، راهها
مصئون نیست، نیروهای شر و فساد فعال اند و جرأت میکنند بر مال و جان و آبرو
و عزت مردم مظلوم و ناتوان تعرض کنند، ستمگران جری و بی باک و ستمدیدگان

در خوف و بیم اند. فقر، گرسنگی، قحطی و قیمتی به اوج خود رسیده، مساعی خائنه برای تجزیه کشور براه افتاده، مداخلات بیرونی در امور داخلی کشورما ادامه دارد، اردوی منظم و نیرومند ملی که پاسدار استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشور بوده و توان دفع و طرد مداخلات بیرونی را داشته و امنیت در کشور را تأمین کند و اقدامات تخریبکارانه و تجزیه طلبانه گروه ها و نیروهایی را سد نماید که می خواهند کشور را تجزیه کنند. هرگروه در منطقه تحت سلطه خود کشور مستقلی برای خود درست کند، سیاست های داخلی و خارجی دلخواه خود را اعمال نمایند، ارتش مستقل داشته و مانع تشکیل حکومت نیرومند مرکزی شوند. اگر مجاهدین نتوانسته اند نظام اسلامی را در کشور پیاده کنند و اداره سالم و مشروع بسازند که قادر به تأمین عدالت اجتماعی و بازسازی کشور بوده، نیروهای شر و فساد را مهار کند! زخم های مردم را التیام بخشد و درد های شانرا مداوا کند، ریشه همه این معضلات را باید در جنگ جستجو کرد.

برادران و خواهران!

به صراحت باید گفت که تا هنوز آرمان بزرگ يك ونیم ملیون شهید به خون خفته ما تحقق نیافته، تاهنوز نظام اسلامی که برای اقامه آن ملت مجاهد و با ایمان ما دشواریهای جانکاه و جانفرسای جنگ نابرابر چهارده ساله را تحمل کرد، از جان شان در راه تحقق آن مایه گذاشت و جوانانش را به قربانگاه فرستاد، پیاده نشده است. اشتباه بزرگ است اگر کسی اجتماعی را اسلامی بشمارد که رهروانش مسلمان اند و شعارهایش اسلامی، ولی اسلام برآن حاکم نشده و ابعاد گوناگونش را تنظیم نکرده.

بر عکس جامعه را میتوان اسلامی خواند که دین خدا برآن حکومت کند، شریعت نافذ و حدود جاری بوده، حاکم و محکوم در برابر دین خدا منقاد بوده، مشاجرات به خدا و پیامبرش راجع گردد و مطابق حکم شریعت حل و فصل شود، زمامداران از سوی مردم، بدون جبر و اکراه و بدون توصل به زور و تزویر و در نتیجه بیعت معنن انتخاب شود. زمام امور در اختیار افراد صالح، متقی و امین قرار

داشته، زمامدار، آقا و بادر مردم نه بلکه خدمتگذار مردم باشد. بیت المال را غنیمت باد آورده نپندارد، بلکه آنرا امانت بزرگ الهی بشمارد و تصرف ناجائز در آن "به نفع خود و گروه مربوط به خود" را حرام شمارد. حکام و زمامداران مردم را برده و غلام زرخرید خود نپنداشته به خود حق ندهند که بر مال و جان و آبروی مردم بازی کنند. امنیت کامل در جامعه حکمفرما بوده، احدی جرأت تجاوز به حقوق دیگران را نداشته باشد، احدی بدون حکم واضح محکمه شرعی تعقیب، زندانی و مجازات نشود. در برابر جرم فقط مجرم مواخذه شود و جزائی به مجرم داده شود که شریعت برای جرم او وضع کرده و محکمه شرعی حکم اجرای آنرا صادر کرده، زمامدار در برابر خدا و در قبال مردم احساس مسئولیت کند و ملت حق استیضاح از حکومت، محاسبه با زمامداران و پرسش در مورد همه تصرفات آنان و اعتراض بر اجراءات غلط و غیر قانونی آنانرا داشته از آزادی کامل بیان حق برخوردار باشد، بساط همه مظالم شوم استبداد، اختناق و تبعیض برچیده شود، همه انسانها برابر و برادر و دارای حقوق مساوی شمرده شوند و همه امتیازاتی که از عواملی چون رنگ، نژاد، زبان و حیثیت اجتماعی مایه می گیرد، حرام تلقی گردد.

برادران و خواهران!

در جامعه که حقوق انسان مستضعف و ستمدیده ای پامال گردد، صدایش در سینه خفه شود و بر مال و جان و آبرویش تجاوز صورت گیرد، ولی مرجع دلسوز و رؤفی برای استغاثه و فریاد رسی سراغ نداشته باشد، در مقابل کسانی که زر و زور در اختیار دارند با وجود تجاوز صریح بر حقوق فرد و اجتماع از تعقیب و مواخذه در امان بوده و زمامداران از آنان بیم داشته و برای ارضای آنان ناگزیر به تادیبه رشوت های سیاسی، اجتماعی و مالی باشند و در جامعه که دین خدا بطور کامل و بر همه ابعاد زندگی فرد و اجتماع حاکم نبوده، عدالت الهی و امنیت اطمینانی تأمین نباشد، هرچند رهبران و زمامداران این جامعه خود را مسلمان بشمارند و در زندگی شخصی خود ملتزم به اسلام باشند ولی نمیتوان این جامعه را جامعه اسلامی خواند.

بردران مؤمن و همعقیده ام!

بیائید برای ساختن جامعه واقعا" اسلامی کمرهمت ببندیم، تعهدکنیم که ملت مظلوم و ستمکشیده مانرا از وضع دردناك کنونی و دردها و رنج های ناشی از آن نجات دهیم. به جنگ نامقدس برای همیشه خاتمه ببخشیم، در کشور جنگ زده مان صلح دایمی و پایدار تأمین کنیم، در برابر نیروهای شر و فساد صف مرصوص و استوار از نیروهای صالح و متقی و مؤمن بسازیم و برای باز سازی کشور ویران خود دست تعاون و برادری بهم بدهیم. بیائید بنام خدا تعهد کنیم که پس از این تنافس و رقابت ما در راستای رسیدن به قدرت و حصول امتیازات از طریق توسل به جنگ و اتکا به سلاح نه بلکه در راه خدمت به مردم و تأمین صلح در کشور باشد.

هموطنان گرامی!

قصدم این بود که هرگز در حکومت غیر منتخب شرکت نکنم، همواره براین تأکید داشتم که در نتیجه تفاهم میان همه اطراف ذیدخل در قضیه بر حکومت مؤقتی که از شخصیت های با ایمان و دارای سابقه نيك تشکیل گردیده و رهبران احزاب درآن عضویت نداشته باشند، توافق صورت گیرد. پس از انتقال قدرت به این حکومت، خاتمه جنگ و تأمین صلح، در همین مرحله عبوری و مؤقت، تحت اشراف و نظارت حکومت مؤقت، انتخابات برگزار شود و قدرت به حکومت منتخب اسلامی انتقال یابد تا بدین ترتیب جای رقابت های ناجائز مسلحانه به رقابت های مسالمت آمیز سیاسی تخلیه گردد. سلسله کودتا های نظامی، جنگ و انقلاب های خونین برای همیشه پایان یابد، ولی همانگونه که اطلاع دارید طی مذاکرات طولانی، بر معاهده ای بتاريخ ۴ جوزا ۱۳۷۵ توافق صورت گرفت که بحکم آن استاد برهان الدین ربانی رئیس جمهور دولت مؤقت و مسئولیت صدارت عظمی بدوش بنده خواهد بود. از همه احزاب دعوت بعمل می آید تا درحکومت مؤقت شرکت کنند، اردو و قوه امنیتی مشترک تشکیل می گردد، در خلال مدت کار حکومت مؤقت و

پس از تأمین صلح و امنیت، ذریعه هیئت مستقل و با صلاحیت، انتخابات برگزار می شود. اگر بنابر معاذیر قابل توجیه، انتخابات به تأخیر افتاد، در پایان دوره مؤقت مذکور، قدرت به حکومت کاملاً جدید انتقال می یابد، حکومت مؤقت فعلی در واقع بنابر ضرورت و بخاطر زمینه سازی برای انتخابات و چون مقدمه برای تشکیل حکومت منتخب پذیرفته شده، ما در راستای تأسیس دولت منتخب اسلامی بر میثاق آتی باهم توافق کرده ایم:

۱- در دولت اسلامی افغانستان، حاکمیت مطلق مختص برای خدا بوده و مرجع یگانه ونهائی حل و فصل قضایا کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد.

۲- در افغانستان اسلامی فقط سلطه کسی جائز و قانونی تلقی می گردد که: الف: به ما انزل الله حکم کند.

ب: از تائید اکثریت ملت برخوردار بوده واز طریق مراجعه به آراء مردم و عملیه انتخاباتی خاصی که قانون اساسی مشخص میکند حمایت اکثریت مردم را بدست آورده باشد. هیچ فرد و گروهی حق ندارد از طریق اعمال قوه، توسل به اسلحه و با اتکاء به نیروی خارجی به اقتدار نایل شود و بر مردم حکومت کند.

۳- دولت اسلامی افغانستان متکی به نظام شورایی بوده، رئیس منتخب این نظام رمز وحدت ملی و رئیس قوه اجرایی کشور می باشد.

۴- وضع لوایح و مقررات، تصویب بودجه و خط مشی دولت و نظارت بر اجراءات دولتمردان، از صلاحیت های مسلم مجلس شوری است.

۵- در دولت اسلامی، مرجع نهائی همه قوانین، مقررات، مناهج و سیاست ها شریعت اسلامی است.

۶- در دولت اسلامی افغانستان قوه قضائیه، نهاد کاملاً مستقل بوده که وظیفه اش تنفیذ شریعت، تأمین عدالت و دفاع از حقوق فرد و اجتماع می باشد.

۷- قوه قضائیه حق ابطال هر فیصله و قراری را دارد که با روح شریعت سازگار نباشد و موجب سلب حقوق فرد و اجتماع شود، هر فرد و گروه میتواند

برای ابطال و لغو این نوع فیصله ها و قرار ها به محاکم مراجعه کند.

۸- همه اتباع دولت اسلامی در برابر قوانین کشور حیثیت و اعتبار یکسان داشته و از همه امتیازات و حقوق سیاسی و مدنی که اعلامیه های بین المللی حقوق بشر برای افراد و احزاب لازمی می شمارند و شریعت اسلامی آنرا تأیید میکند، بدون هیچ نوع تبعیض و استثناء برخوردار اند.

۹- در دولت اسلامی افغانستان به همه اتباع کشور، آزادی فعالیت های سیاسی، آزادی بیان، آزادی تدویر اجتماعات و تشکیل احزاب و سازمان ها مکفول و مضمون بوده، مشروط به اینکه از این حق در جهت تضعیف وحدت ملی، تهدید آزادی و استقلال کشور و صدمه به هویت اسلامی جامعه افغانی سوء استفاده نشود.

۱۰- دولت اسلامی افغانستان و اتباع مؤمن این کشور مجدانه سعی می ورزند تا اهداف گرافمایه جهاد اسلامی ما تحقق بیابد و روحیه جهادی ملت حفظ شده و ارتقاء مزید یابد. به منظور دفاع از استقلال و آزادی کشور و حفظ وحدت ملی و هویت اسلامی جامعه ما، فرد فرد کشور مکلف خواهد بود تا دوره قانونی خدمت عسکری را سپری کند.

هموطنان عزیز!

وظایف فوری که در تطبیق معاهده مذکور برعهده حکومت مؤقت گذاشته شده و لازم است در دوران عمرکوتاه خود انجام دهد، میتوانم همه را به این شکل خلاصه کنم:

در ساحه امنیت

خاتمه فوری و دایمی جنگ، تأمین امنیت مطمئن در مرکز و ولایات، گشایش راههای مواصلاتی و فراهم آوری شرایط لازم برای عبور و مرور مصئون در راهها بوسیله نیروهای منظم دولتی. برای تحقق این اهداف می خواهیم که:

الف: تمام گروهها به روند صلح پیوندند، این معاهده را تأیید و عملاً در حکومت مؤقت شرکت کنند.

ب: قوه امنیتی مشترک ساخته شود تا آرامش شهرها و امنیت شاهراهها بواسطه همین قوه تأمین گردد.

ج: شهرها و قصبات از گروههای مسلح تخلیه شوند.

د: کسانی که مردم را اذیت میکنند، رعب و خوف می افکنند، دزدی و رهنی می نمایند و زندگی آرام مردم بیچاره را تهدید میکنند، شدیداً مجازات شوند.

در ساحه امور دفاعی

بخاطر دفاع از آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی مکلف هستیم اردوی منظم نیرومند اسلامی بسازیم، لازم است اردوی ملی مانند گذشته از طریق دوره مکلفیت ساخته شود تا به این ترتیب هر تبعه افغان تربیه لازم نظاممکسب کند و در وظیفه مقدس دفاع از کشور خود سهم بگیرد، تشکیل اردو بر اساس دوره مکلفیت عسکری، به حکومت نیرومند مرکزی که حاکمیت آن بر همه کشورمحرز و جلب و احضار افراد برایش ممکن باشد نیازمند است. تا رسیدن بچنین مرحله ای حکومت ناگزیر به اردوی دارای قطعات محدود آنهم از راه استخدام و در بدل پرداخت حقوق و امتیازات مناسب می باشد، در این رابطه پالیسی حکومت قرار آتی است:

الف: به شمول مرکز برای تمام ولایات با در نظر داشت موقعیت، نفوس و اهمیت نظامی هر منطقه، قطعات عسکری مناسب منظور گردد.

ب - افراد این قطعات به مشوره شورای جهادی ولایت، از ساکنان همان ولایت استخدام شوند، حق اولیت به مجاهدینی داده می شود که در قیام نجات کشور از اشغال اجنبی مخلصانه سهم گرفته اند.

ج: وزارت دفاع وظیفه تربیه و اکمال قطعات مذکور را بعهده خواهد داشت.

د: ادارات ولایات مکلف اند که در مدت کوتاه شرایط را طوری عیار سازند که از راه جلب و احضار امکانات تشکیل اردو میسر گردد.

ه: اردو از سهمگیری در فعالیت های سیاسخودداری ورزیده، افسران نظامی حق ندارند که عضویت احزاب سیاسی را حاصل نمایند. تجارب تلخ گذشته ثابت ساخته است که مداخله اردو در سیاست و تشکیل قطعات اردو با روحیه حزبی، باعث بروز حوادث خونین گردیده و وسیله دعوت مخالفین به مقاومت مسلحانه و حکومت کردن بر مردم با توپ و تانک می شود.

و: ما طرفدار خلع سلاح ملت نیستیم، نمی خواهیم که اسلحه خفیف از نزد مردم جمع آوری شود، این را ترجیح میدهم که هرکس در برابر سند قانونی بتواند با خود سلاح حمل کند. تجربه کشور های دیگر این را ثابت ساخته که موجودیت اسلحه خفیف هیچگاهی باعث بی امنیتی نمی گردد.

در ساحه اداری

از رژیم کمونیستی برای ما اداره نابسامان، ناسالم و بی تناسب با شرایط کشور به میراث مانده است، اصلاح، تحدید و ایجاد تبدیلی عمیق در این اداره به موازات وضعیت اقتصادی کشور، کار ضروری است، زیرا امکانات دولت بحدی محدود است که حتی توان تأدیه حقوق و معاشات مامورین را ندارد، ما مجبوریم به تشکیلات محدود اکتفا کنیم و تشکیلات اضافی و غیر ضروری را حذف نمائیم و برای آنچه مامورینی که بنابر تحدید تشکیلات بیکار میمانند، زمینه سازی میکنیم تا در پروژه های تولیدی به کار استخدام شوند. حقوق ماهوار مامورین به اندازه ای تعیین خواهد شد که ضرورت های حیاتی روزمره آنها را تکافو کند و به اعمال ناروای چون رشوه ستانی، اختلاس و خیانت متوسل نشوند، سپردن کار به اهل آن و

انجام کارهای سر وقت، بوجه احسن، بدون هیچ مانع و تأخیر و عاری از انگیزه هرنوع سفارش و رشوت، جلوگیری از فساد اداری، مجازات شدید مامورین خائن و مفسد، از مقتضیات يك اداره سالم و مشروع به شمار میروند.

احیاء قوه مقننه نیرومند و با اعتبار و تشکیل شورای منتخب از راه مراجعه به آراء عمومی و ایجاد قوه قضائیه معتمدیکه فرد فرد ملت فیصله های آنرا بدیده احترام بنگرد و صلاحیت فیصله نهائیدر قضایای فردی و اجتماعی را داشته باشد، از اهداف مهم حکومت در بخش نوسازی اداری می باشد.

اجازه نمیدهیم که محافل دولتی پرتکلف بوده و مصارف بیجا درآن صورت گیرد، به هیچ منطقی قابل توجیه نیست که عامه مردم ما برای خوردن، نان خشک نداشته باشند، مگر سر سفره حاکمان غذاهای رنگارنگ چیده شود، باید در محافل دولتی چنان سادگی اعمال شود که باحالت ابتر اقتصادی ملت ما تناسب داشته باشد.

در ساحه اجتماعی

اسلام تمام انسان ها را برادر و برابر می شمارد، هر تعصب قومی، زبانی و مذهبی که عدالت اجتماعی را تهدید کند و بر اساس رنگ، زبان و مذهب حقوق انسانی کسی را تلف کند از نظر اسلام حرام است تمام اقشار، اقوام و طبقات ملت افغان، اعضای يك ملت واحد اند و حکومت اسلامی شرایط یکسان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را مساعد ساخته و ریشه های هرگونه تعصب و تبعیض را قطع میکند.

اسلام بیش از هر مسلك و مكتب دیگری به قشر زنان حقوق و امتیازات فراوان قائل گردیده، باید تمامی حقوق اسلامی زنان احیاء و تضمین شود و آنها در جامعه نوین اسلامی افغانستان نقش فعال خود را ایفا کنند. امید است که قانون

اساسی ما در باره تأمین حقوق اسلامی و نقش فعال اجتماعی زنان فیصله روشنی صادر نماید. خواست ما اینست که زن و مرد افغان هردو شخصیت و هویت اسلامی خویش را حفظ نمایند و بجای تقلید خفت بار از فرهنگ بیگانگان به صفت فرزندان قهرمان يك قوم تاریخ ساز و مستقل، شخصیت های الگو و قابل تقلید به جهانیان تقدیم نمایند. حقیقت اینست که سقوط زن مقدمه سقوط جامعه است، اگر زن به سلاح ایمان و علم مجهز شد، در آغوش خود قهرمانان بزرگ تاریخ را پرورش میدهد.

ما در چوکات اسلام به آزادی مذهب، آزادی قوه قضائیه و آزادی مسجد باور داریم، هکذا در حالیکه از حل مسالمت آمیز منازعات و کشمکش های احزاب جانبداری میکنیم، از فراهم نمودن شرایط مناسب برای رقابت سیاسی سالم احزاب و تنافس در تقدیم خدمات انسانی به ملت و دعوت مردم به مرام، خط مشی و پروگرامهای سیاسی و اجتماع خود و تنافس و رقابت باهمدیگدر انجام کارهای خیر حمایت میکنیم.

طرفدار آزادی کامل فعالیت های سیاسی احزاب می باشیم، احزاب سیاسی میتوانند مطابق قانون، اخبار، مجلات و وسائل تبلیغاتی داشته باشند، آنها حق دارند که بر اجراءات و تصرفات حکومت نظارت کنند و از عملکرد حکومت ها انتقادکنند، بر فعالیت های سیاسی و نشراتی تازمانی قیود وضع نمی شود که به عزت و کرامت کسی تجاوز صورت نگیرد، بجای راست، دروغ را شایع نکرده، و علیه مصالح کشور و به قصد اختلال امنیت دست به تحریکات نزده باشند، هیچ گروه سیاسی حق ندارد که وسایل تبلیغاتی دولت، مانند رادیو و تلویزیون را در انحصارگرفته و بر محور منافع حزبی خود بچرخاند، این وسایل مال همه ملت بوده، حزب برسر اقتدار و احزاب مخالف حق استفاده مساوی را از آنها دارند.

توجه جدی به وضع ایتام و خانواده های شهداء، همکاری دوامدار با معلولین جهاد و توجه خاص به پروسه عودت مهاجرین و خاصتا" اسکان آنها از وظایف

اساسی دولت می باشد.

در ساحه تعلیم و تربیه

ما با تمام جدیت تلاش میکنیم که نظام تعلیم و تربیه درکشورما هرچه زودتر به شکل سالم اسلامی ان فعال شود، نصاب تعلیمی اصلاح و مطابق مقتضیات جدید جامعه اسلامی عیارگردد، طوریکه از مؤسسات تعلیمی ما، افسران مؤمن مجهز به سلاح عقیده و ایمان، داکتران و انجیران متعهد، قضات و حکام پرهیزگار و پرسونل فنی مسلکی با ایمان فارغ شوند. حکومت برنامه تعلیمی طویل المدت خود را طوری میریزد که در تمام ولایات کشور، شرایط مناسب تعلیمات عالی و ابتدایی فراهم شود. اهداف مهم حکومت در بخش جوانان عبارت اند از :

تنظیم بهتر و پرورش سالم فکری دانشجویان و دانش آموزان جوان در داخل و خارج کشور و استفاده اعظمی از استعداد های جوان ایشان در راه تحقق اهداف انقلاب، فراهم کردن شرایط مناسب بخاطر رشد فکری و معنوی آنها، نسل جوان انقلابی ما بتواند برای افغانستان اسلامی آینده زعامت صالح و مؤمن تقدیم نماید.

در ساحه صحت عامه

توجه به صحت و سلامتی افراد يك جامعه تا آنوقت به نتیجه مطلوب نرسیده و جلو شیوع امراض را سد نمکند تا برای معالجه فقر و گرسنگیدرجامعه اقدامات متوازن صورت نگیرد. فقر در کنار اینکه عامل مفسد اخلاقی و اجتماعی زیادی است، عامل بزرگ شیوع بیماری به شمار میرود. اعمار مجدد شفاخانه ها و کلینیک ها در کنار تهیه و تولید ادویه مورد ضرورت و تربیه کادر فنی در بخش طبابت، وظایف مهم دولت را در ساحه صحت تشکیل میدهد. برای بهبود وضع صحمرمد دولت مکلف است تا در مورد حل مشکلات اقتصادی مردم و بالابردن

سطح زندگی آنها گامهای سریع و بلندی بر دارد.

در ساحه زراعت

در جریان جنگ چهارده ساله، بخش زراعت و تأسیسات زراعتی خاصاً "بندها، نهرها و کاریزها صدمه شدیدی دیده و به همان تناسب به بخش مالداري نیز لطمه وارد شده است، توجه جدی به این بخش ها از وظایف عمده حکومت می باشد. متأسفانه حکومت های فاسد اسبق، به ذخایر غنی آب، به دشت های وسیع و حاصلخیز و به زمین های بایر قابل زرع کشور هیچ گونه توجهی ننموده اند. قسمت زیاد آبهای کشور ما به کشورهای همسایه سرازیر می شود، در قسمت مهارکردن آبهای جاری و آبیاری و آبادانی زمینهای بایر هیچ اقدامی نشده است. با توجه اندک در بخش زراعت کشور، میتوانیم به مقایسه نفوس فعلی افغانستان، برای چند برابر نفوس کشور غله و میوه تولیدکنیم. ضرورت نخستین کشور نیز این است که از ناحیه غله خودکفا باشیم، نه تنها اینکه از تولید غله، میوه، روغن و سائر محصولات زراعتی و حیوانی بی نیاز باشیم، بلکه باید محصولات خود را به کشورهای همسایه نیز صادرکنیم، تمام امکانات برای رسیدن به اهداف نامبرده موجود است، با کمی زحمت و توجه، به مقاصد فوق نائل خواهیم شد.

در ساحه اقتصاد و تجارت

کشور ما قبل از جنگ و سیطره کمونستها، از لحاظ اقتصادی عقب مانده ترین کشور دنیا بود، در اثر جنگ تأسیسات محدود و ابتدائی اقتصادی مان نیز از بین رفت، بنابرگسترش بامینیتی سکتور تجارت صدمه شدیدی دید، تجار و صاحبان سرمایه، ثروت های شان را به خارج انتقال دادند، امروز کشور نادار ما در بعد اقتصادی با مشکلات سختی روبروست. از آغاز جنگ تا امروز دولت مشکلات پولی

خود را از راه چاپ بانکنوت ها حل کرده است، همین امر باعث شده که نرخ افغانی در برابر اسعار خارجی روز بروز نزول نموده و به تناسب آن قیمت اجناس در بازار صعود نماید. هجده سال قبل قیمت يك قرص نان (۲) افغانی بود مگر حالا ارزش آن تا هزار افغانی بالا رفته است! نجات کشور از این حالت دردناك ایجاب میکندکه:

الف: چاپ بیدریغ بانکنوت ها متوقف و جلو انتشار نوتهای جعلی گرفته شود.

ب: در کشور چنان شرایط امنیتی مساعد شود که تجار و سرمایه داران افغان سرمایه های شان را با اطمینان بدخل انتقال بدهند و سرمایه گذاران خارجی تشویق شوند تا در کشور ما سرمایه گذاری کنند. ما در ساحه اقتصاد به بازار آزاد باور داریم، دولت بر بازار و تشبثات خصوصی صرف آنقدر در مواردی حق نظارت دارد و میتواند ثبت کند که از تصرفات حرام و ناجائز اقتصادی چون احتکار، سود و جعلکاری جلوگیری نماید، و نگذارد که در جامعه داد و ستد حرام که منافی ارزش های عالیہ اسلام و باعث عرضه شدن امتعه مضر به صحت و سلامتی انسان است ترویج یابد. بایست بر تولید، تجارت و فروش شراب و مواد مخدر قیود شدیدی وضع گردد و بجای آن راههای حلال و آبرومندانه تأمین معیشت برای مردم جستجو شود.

من از ملت مسلمان خود انتظار آنرا دارم که در کنار دولت خودخلاف مواد مخدر و نشه ای، به جهاد بزرگ و دامنه دار آماده شوند، مابجای سرمایه گذاری های دولتی از راه دریافت قرضه های خارجی، ترجیح میدهیم که سرمایه داران داخلی و خارجدر پروژه های مثمر و عام المنفعه کشور ما سرمایه گذاری نمایند. می خواهیم که تصدیهای دولتی یا بشکل انتفاعی درآیند و یا به سکتور خصوصی انتقال یابند. باید انحصار دولت در سکتور تجارت و سرمایه گذاری از میان برداشته شود و انحصار دولت در سرمایه گذاری تنها در محدوده صنایع ثقیل و موارد خاص دیگر خلاصه گردد.

در این شك نیست که در نتیجه انقراض امپراطوری اتحاد شوروی و انقسام آن به جمهوریت های مستقل و كوچك، كشورما يكبار دیگر اهمیت اقتصادی و تجارتی خاصی در منطقه بدست آورده است، اگر خدا بخواهد و ما بتوانیم بزودی در كشور مان امنیت را اعاده و تأمین کنیم و با گشایش راههای جدید مواصلاتی، كشورها آسیای میانه از طریق افغانستان به دنیای دیگر وصل شوند. كشور ما از این بابت در جهت انكشاف اقتصادی زمینه های خوبی بدست می آورد.

سرمایه گذاری در ساحه تأسیسات صنعتی و استخراج نفت و گاز و سائر معادن را بدرجه اول اهمیت میدهیم، با توجه به اینکه در قدم نخست نفت و گاز به قیمت ارزان برای استفاده هموطنان عرضه شود، سپس در مورد صدور آن به خارج اقدام گردد.

در ساحه سیاست خارجی

در ساحه سیاست خارجی نیزخواهان اتخاذ سیاست فعال، مؤثر و مبتنی بر اصول اسلامی هستیم، دفاع از حق، كمك به مظلوم، تقبیح تعدی و تجاوز، همه ملیت های جهان را اعضای يك خانواده بزرگ پنداشتن، بر قراری مناسبات دوستانه با كشورها، برقراری بهترین روابط برادرانه و دوستانه با كشور های اسلامی، خاتمه بخشیدن به جنگ و تجاوز در جهان، تأمین صلح و عدالت اجتماعی، دادن حق تعیین سرنوشت و گزینش نظام سیاسی دلخواه به ملت ها، در روشنایی اصول عقیدتی و مصالح ملی شان، محكوم کردن جدی حكومت های دست نشانده و دلخواه اجانب بر ملت های مظلوم و مستضعف از جانب قدرت های استكباری، عدم مداخله در امور داخلی دیگران و احترام به استقلال، آزادی، تمامیت ارضی و حاكمیت سیاسی آنها و تأکید بر حل مسالمت آمیز معضلات بین المللی، خطوط اساسی و اصلی سیاست خارجی ما را تشكيل میدهد.

ما بادل اسلامی، خصوصا" پاکستان، ایران و عربستان سعودی و سایر دولتهاییکه از جهاد افغانستان حمایت کرده اند، به مهاجرین ما پناه داده اند و در جهت اعاده صلح و خاتمه جنگ در کشور ما کمک کرده اند، خواهان استحکام مزید روابط دوستانه هستیم .

در اجتماعات منعقد شده سازمان های بین المللی، افغانستان بحیث عضو فعال و مؤثر تلاش میکند که نقش اسلامی خود را ایفا نماید و از اقدامات حمایت خواهد کرد که سازمانهای مزبور را تشویق میکند، مستقل از فشار قدرت های بزرگ، برای حل منازعات جهانی، خاتمه جنگ و کاستن فاصله میان کشور های غنی و فقیر، نقش مؤثر شان را ادا کرده و قادر به ارائه يك نظام عادلانه جدید شوند.

متأسفانه امروز همه جنگها در بلاد اسلامی و علیه مسلمانان براه انداخته شده، طی این جنگها در آسیا، افریقا و اروپا مسلمانان به قتل می رسند، خانه و کاشانه مسلمان ویران می گردد، مسلمان بخانمان و آواره می شود و در سرزمین مسلمان آتش جنگ شعله ور است، بلاد اسلامی به بازار فروش اسلحه و مارکیت عرضه مصنوعات کشورهای صنعتی مبدل شده است. عوامل مهم اشتعال جنگها، عدم استقرار و تشنج سیاسی در کشورهای اسلامی همین ها اند. نجات امت مسلمة از این حالت دردناك، ایجاب میکند که کتله های پراکنده اسلامی باهم متحد شوند، ما از وحدت کشور های اسلامی، حمایت میکنیم. در قضایای بین المللی مخصوصا" آنجا که یکی از کشورهای اسلامی مورد تجاوز قرار می گیرد و مصالح امت تهدید می شود، باید تمام کشور های اسلامی موضع قاطع، فعال و واحد اتخاذ نمایند. ما از تحریک آزادی کشمیر حمایت سیاسی و اخلاقی میکنیم و تاکید داریم که به ملت مسلمان کشمیر حق تعیین سرنوشت داده شود و سلسله اعمال خشونت و تشدد بر خلاف کشمیریان مظلوم قطع گردد.

ما بر آزادی فلسطین و خروج قوای اشغالگر از مناطق اشغالی تأکید نموده از مبارزه برحق فلسطینی ها پشتیبانی می نمائیم. خاتمه نا آرامی در تاجکستان و پایان

گرفتن خشونت علیه مسلمانان چچن و برما نکات عمده سیاست خارجی ما را تشکیل میدهد.

کما آنکه ما در کشور خود خواهان صلح و ثبات و آرامش هستیم، می خواهیم که امنیت و ثبات در منطقه و جهان تأمین گردد، ما مخالف هر حرکتی هستیم که صلح، ثبات و امنیت بین المللی را تهدید نماید.
هموطنان عزیز !

من از فرد فرد جامعه افغانی و از تمام احزاب و نیرو هائیکه به کشور خود علاقه دارند و از خدای خود بیم، دعوت می نمایم که برای پایان بخشیدن به جنگ و تأمین صلح پایدار دست همکاری بهم داده، برای اعمار جامعه واقعی اسلامی کمر همت ببندند و به اهداف مقدس جهاد چهارده ساله که ملت قهرمان ما يك ونیم ملیون از بهترین فرزندان فرزانه اش را در راه آن قربان کرده است تحقق بخشند.

به امید تشکیل حکومت منتخب اسلامی و تأمین صلح سراسری در افغانستان
عزیز

اقول قولي هذا استغفرالله لي ولكم والسلام عليكم و رحمة الله وبركاته .

رفقای مسعود در تمام کابل افواهایی را پخش کردند که گویا وزیر دفاع معرفی شده حزب اسلامی، شوق رفتن به میدان هوایی بگرام را کرده بود، مگر حین ورودش به نظام قراول میدان، انضباطان او را متوقف کرده برایش گفتند: دریش ! شاگرح ! با انتشار این شایعات میخواستند به مردم وانمود کنند که رفقای او نه معاهده ماهیپر را می پذیرند و نه وزیردفاع را .

کسانیکه قبل از ما به کابل رفته بودند، متأسفانه چیزی برای گفتن به مردم نداشتند، از رو برو شدن با مردم بیم داشتند، تحت تأثیر کمونست ها بودند، کمونست ها برخی را به سرنوشتی مبتلاکرده بودند که دیگر از گرفتن نام اسلام و

مسلمانی در محضر مردم خجالت مکشیدند. من تصمیم گرفتم که هر نماز جمعه را در یکی از مساجد شهر کابل با مردم یکجا ادا نمایم و خطبه ای برآنان داشته باشم. ضمن خطاب به مردم، روی مسایل مهم کشور بحث نمایم و به سئوالات و پرسشهای آنها پاسخ بگویم. بیشتر وقت خود را صرف تدویر جلسات سخنرانی ها و دید و وادید ها با اقشار مختلف ملت نمایم. صحبت های تفصیلی با جوانان، جلسات متعدد با مامورین، سخنرانها به کارمندان اناث و دیدارها با قومندانان مناطق مختلف و نشست مسلسل با ریشسفیدان، معارف و نمایندگان اصناف مختلف مردم داشتم. گزارش این جلسات، نمازها، خطبه ها و سخنرانی ها از طریق رادیو - تلویزیون کابل نشر می گردید، اثرات آن ها در میان مردم روشن بود. مسعود و ربانی از این بابت سخت نگران شدند، سعی کردند که جلوانعکاس گزارش های فوق را از راه رادیو و تلویزیون بگیرند، مگر این تلاش های شان خنثی گردید. مشاهده این وضعیت برای مسعود دشوار بود، حوصله اش سرآمد، بالاخره ضمن مصاحبه با رادیو بی بسی بر یکی از سخنرانهای بنده اعتراض کرد، سخنرانکه در تالار بزرگ وزارت داخله برای مامورین ارگانها و نهاد های دولت ایراد کردم و در بخشی از آن سخنرانگفته بودم که: تمام کارمندان دولتی اعم از زن و مرد مکلف به رعایت آداب اسلامی می باشند، مأموریکه به اوامر شریعت اسلامی التزام نداشته باشد، حق کارکردن در ادارات دولت اسلامی را نیز ندارد. زن افغان باید هویت اسلامی خویش را باز یافته و از اخلاق و اطوار دشمنان تقلید نکند، حجاب اسلامی که مظهر عفت و حیای زن مسلمان است باید رعایت شود، در شهر کابل امنیت کامل حکمفرما گردد، سر، مال و عزت مردم در امان باشد. خانه ها و املاک شخصی غصب شده مردم به صاحبان اصلی شان مسترد گردد، هیچ فرد و اداره ای حق ندارد بدون حکم محکمه شرعی و با صلاحیت کسرا زندانی کند، باید دروازه زندان های شخصی بکلی مسدود گردد. (...) بی بی سی در مورد بعضی نقاط این بیانیه حساس شده بود، خواست تا نظر مسعود را در باره نکات مزبور جویا شود. مگر او

از بیم برانگیخته شدن احساسات مردم، مانند دفعه قبل نطق خود را معرفی کرد تا با بی بی سی مصاحبه نماید. نطق مسعود ضمن مصاحبه با بی بی سی گفت: "این نظرات شخصی حکمتیار است ما با رأی او موافق نیستیم!!"

با جنبش تفاهم کردیم، اسرای جنگی تبادله شدند، شاهراه کابل حیرتان بروی ترافیک گشوده شد و پس از چند سال مردم شمال توانستند از راه سالنگ به کابل و از کابل به شمال کشور رفت و آمد کنند.

غرض مذاکره با حزب وحدت و جنبش ملی جلسه ای در کاریزمیر منعقد گردید، ربانی و سیاف هم در آن حضور داشتند، سعی من این بود تا مسعود را قناعت بدهیم که جنگ در يك زمان در چند استقامت نه مفید است و نه ممکن، در جریان صحبت نامبرده بمن رو کرده گفت: به جمعه خان همدرد وظیفه بده که جنرال دوستم را ترور کند!! زیرا دوستم از منطقه او به شبرغان رفت و آمد می نماید و به آسانمیتواند چاره اش را بکند! مسعود این حرف را زمانی گفت که هیئت او با دوستم به مزار رفته بود. من برایش گفتم: ما مردمی نیستیم که در دوستی با کسی دشمنکنیم، دوستی و دشمنی ما شفاف است. (من در اینجا مسعود را به تمام معنی شناختم؟! به خدا معلوم که وی در باره چه تعداد مردم، از دیگران تقاضا کرده باشد که چاره ایشان را بکنند! و در جریان مذاکرات برای چه تعداد مردمی نقشه ترور شان را ریخته باشد، من از هیچ فرد افغان انتظار چنین دنائتی را نداشتم).

غوث وزیري سخنگوی وقت شاه مخلوع اعلان کرد که اعلیحضرت قصد دارد تا چند روز دیگر به وطن باز گشته و مصدر خدمت به ملت خود گردد، این اعلان روی این دلایل قابل توجه بود:

الف: برای اولین بار سخنگوی شاه مخلوع جرأت اظهار چنین مطلبی را نکرد.
ب: يك هیئت امریکائی در همان روزها به افغانستان و پاکستان مسافرت نموده و با طالبان، مسعود و جنرال دوستم دیدار نموده بود. هیئت نامبرده پس از

بازگشت به امریکا در مصاحبه مطبوعاتش گفت: تمام رهبران افغانی انکه هیئت در جریان مسافرت با آنها دیدار نموده با عودت ظاهرشاه و تشکیل حکومت مؤقت تحت ریاست وی موافقه کرده اند.

ج: جنرال بابر وزیر داخله حکومت بینظیر بوتو که با امریکائی ها علاقه نزدیک و دیرینه دارد، در مصاحبه مطبوعاتش گفته بود که طالبان لشکر ظاهرشاه اند.

د: طالبان تمام ولایات جنوبی و غربی را اشغال کرده و آنگاه برای هجوم بکابل حضرات می گرفتند.

ه: درمیان تمام حلقه های مطلع این تبصره زمزمه می شد که امریکائی ها موافقه طالبان، مسعود و دوستم را بدست آورده اند تا تحت زعامت ظاهرشاه حکومت ائتلافی در کابل ساخته شود.

درمورد این سخن نطق ظاهرشاه که اعلیحضرتش!! تا چند روز دیگر به کابل میرود، در جلسه شورای عالی دولت از مسعود پرسیدم که نطق ظاهرخان به کدام جرأت و اطمینان چنین حرف هایی را میزند؟ بچه دلیلی هیئت امریکائی می گوید که تمام رهبران افغان در مورد عودت پادشاه به هیئت اطمینان داده اند؟! هیئت امریکائی همراه شما نیز دیداری داشت، این موضوع باید روشن شود. وی با زبان شکسته و لهجه پریشان گفت: هیئت امریکایی در باره ظاهرشاه چندین مرتبه از من پرسید، من در اخیر برایش گفتم: اگر رهبران موافقه کنند، من اعتراض ندارم! رو به طرف اعضای دیگر شوری کرده گفتم: پیشنهاد من اینست که برای رفع این نگرانی ها باید موضع خود را در رابطه به شاه بد نام رسماً تصریح کنیم و به ملت اطمینان بدهیم که ما با برنامه امریکائی اعاده مجدد ظاهرشاه مخالفیم. اکثر اعضای شورای عالی دولت از این پیشنهاد حمایت کردند، مگر اعضای شورای نظار با این طرح مخالفت نمودند، از فحوائ مخالف آنرا روشن بود که ایشان در خفا با امریکائی ها در این مورد تعهد کرده اند.

پس از زوال اتحاد شوروی، ستراتیژی مسکو در ارتباط به قضیه افغانستان این

بود که می خواست جنگ در این کشور ادامه یابد و جلو تأمین صلح و ثبات و تشکیل حکومت اسلامی گرفته شود. و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه از راه افغانستان به دنیای خارج راه نیابند و ذخایر بزرگ تیل و گاز آنها در کنترل کمپنی های روسی باقی بماند و امواج توفنده انقلاب اسلامی به این کشور ها سرایت نکند. بخاطر نیل به این اهداف باید جنگ در افغانستان ادامه یابد، کی جی بی مسعود را برای ادامه جنگها، بحیث وسیله خوبی تشخیص داده بود، در دوره حکومت مؤقت جدید، کی جی بی کمافالسابق برای مسعود پول و اسلحه مفرستاد و بدینوسیله میخواست در جهت تضعیف و اسقاط حکومت از وی کار بگیرد.

مسعود و ربانی به تعهدات خویش در ماهیپر عمل نکردند، ربانی حاضرنبود توظیف مامورین ما را در ادارات دولتی منظور نماید، چنانچه تا هنگام سقوط دولت، اشخاص معرفی شده ما را در معینیت های خارجه و داخله قبول نکردند. مسعود می خواست که قطعات مسلح ما مطابق معاهده در کابل مستقر شوند و مجاهدین جابجا شده را به شیوه های مختلف اذیت میکردند.

چند هفته قبل از سقوط کابل، جلسات کابینه را به تعویق انداختم و در آخرین اجلاس به وزیران گفتم: شما و این تالار شاهد باشید که این نظام بزودی و حتما" سقوط میکند، این نظام تمام اسباب بقای خود را از دست داده، اگر سقوط نکند مایه تعجب خواهد بود وضعیت را چنان می نگرم که هرگاه کابل مورد حمله قرار گیرد از جمله ۴۵۰ هزار افرادی که مسعود آنها را اکمال میکند، ۴۵۰ نفر آن نیز برای دفاع از کابل حاضر نخواهند شد، من در چنین حالتی تدویر جلسات کابینه را کار عبث و بیهوده دانسته، شما را بخدای بزرگ می سپارم !!

پس از چند هفته، طالبان از راه ازرو عملیات خویش را آغاز کردند، بعد از جنگ شدیدی این ولسوالی بدست آنان افتاد، متعاقب آن جلال آباد بدون کدام مقاومتی سقوط کرد. در سقوط جلال آباد قتل دسته جمعی ۷۲ نفر به شمول

قومندانان مشهور مشرقی نقش اساسی داشت، آنها به بهانه مذاکره با طالبان به تورخم خواسته شدند، در نزدیکی تورخم، مجاهدین مربوط شمالی کمین گرفته و تمامی آنها را در سر جاده عمومی به قتل رساندند. حاجی قدیر والی ننگرهار به پشاور فرار کرد، هرچند در مجاهدین حزب اسلامی این توان وجود داشت که از جلال آباد دفاع نمایند، مگر مسعود نمی خواست که مجاهدین حزب وارد صحنه شده و با در دست گرفتن قومانده جنگ از شهر جلال آباد دفاع کنند. او میخواست اینکار بواسطه حضرت علی قوماندان غیر پشتون مربوط حزب اسلامی مولوی خالص انجام شود، مگر اینکار ممکن نبود، جلال آباد به تاریخ ۱۳۷۵/۶/۲۱ به تصرف طالبان درآمد.

قطعات دولتی که از کابل غرض دفاع از جلال آباد فرستاده شده بودند، در دو طرف بند درونته موضع گرفتند، مجاهدین لغمان قبلا در آنجا مستقر بودند. طالبان پس از توقف کوتاه در جلال آباد حملات شان را به استقامت درونته آغاز نمودند، قطعات دولتی پس از مقاومت اندک رو بفرار نهادند. خط اول آنها شکسته شد و مجاهدین لغمان از دو طرف در محاصره قرار گرفتند، پس از درگیرهای شدید بالاخره این نقطه ستراتیژیک نیز بدست طالبان افتاد، جنگجویان طالب سپس قطعات دولتی را دنبال کردند که در نتیجه آن در میان این قطعات چنان بنظمی و پراگندگی مستولی شد که تانکیست ها حین فرار چندین نفر را زیر چاین تانکها کردند، این قطعات از تنگی ابریشم و سروبی هم برآمدند و سروبی را در حالتی ترک کردند که مجاهدین حزب اسلامی هنوز درسنگرهای اطراف ازرو و بادپش حضور داشتند و از تخلیه سروبی اطلاعی نداشتند. قطعات جنگدولت که به جلال آباد و سروبی فرستاده شده بودند در نتیجه شکست های پدر پی روحیه و توان مقاومت در آنها باقی نمانده بود. به این ترتیب راه فتح کابل بروی طالبان گشوده شد، طالبان پس از تصرف سروبی از دو استقامت ماهیپر و لته بند بطرف کابل حرکت کردند، مسعود از طریق مخابره به افراد خود گفت که با منفجر ساختن تنگی و پل ماهیپر راه را مسدود کنند. آنها پیوسته به او می گفتند: صاحب!

باروت و موتر آماده گردیده! همین حالا حرکت میکند و راه را مسدود میکنیم، مطمئن باشید! ولی تا آخر این کار را نکردند، طالبان از هر دو استقامت به پلچرخی رسیدند، در آنجا افراد معدود برای چند ساعت مقاومت کردند، کابل عملاً تخلیه شده بود، تمام قوماندانان و مسئولین از شهر برآمده بودند، من در ساختمان صدارت بودم، برادران از برآمدن مسئولین اطلاع دادند، به ارگ رفتم، در آنجا بغیر از چند نفر انضباط، کسی دیگری حضور نداشت، بمن گفته شد که استاد در بلندآژها منتظر شماست، به آنجا رفتم دیدم که همه بار و بسته را خویش را بسته، برای حرکت به طرف جبل السراج آمادگی میکنند. یکجا با آنها به همان طرف حرکت کردیم و به این ترتیب کابل مظلوم روز پنجشنبه مورخ ۱۳۷۵/۷/۵ بدست طالبان افتاد و حکومت منحوس ائتلافی سرنگون گردید.

رابن رافیل معین وزارت خارجه امریکا در رابطه به سقوط کابل بدست طالبان گفت: ما بر سقوط حکومتی که صدراعظم آن حکمتیار بود، اشک نمی ریزیم، او ضمن ملاقاتی با مسعود گفته بود: از همان روزیکه حکمتیار به کابل داخل شده، ما بودجه اختصاصی خود را در رابطه به افغانستان سه چند کرده ایم. مسعود گفت ما این گفته رافیل را ثبت نموده ایم و کست آن را در اختیار داریم. مسعود به استناد این قول رافیل گفت: عامل اصلی سقوط کابل این بود که ما با بنیاد گرای چون حکمتیار مصالحه و آشتی کردیم که امریکا بهیچ صورت او را تحمل نمیکرد، بهمین خاطر امریکائی ها کمکهای شان را به طالبان سه چند کردند و کابل به تصرف طالبان در آمد.

در رابطه با سقوط کابل بدست طالبان، تحلیل ها و تبصره های گوناگونی صورت گرفته. عده ای آنرا نتیجه طبیعی فساد حاکم بر کابل، بامنیته، غارت و اختلافات شدید میان زمامداران آن وقت کابل می شمارند. برخی آنرا نتیجه برتریهای نظامی طالبان می گیرند، گروهی به این باورند که مسعود توسط امریکائی ها اغفال و تخرده شد؛ به او گفتند که طالبان از ماهیپر جلو نمی روند و برکابل حمله نمکنند، بر اشغال مراکز حزب اسلامی اکتفا نموده، سپس به وساطت امریکا

با شما به تفاهم می نشینند و اداره ائتلافی تشکیل میدهند. دسته ای معتقد اند که امریکائها با مشاهده تشکیل حکومت مشترک با حزب اسلامی و رفتن بنده به کابل، کمک های مالی و نظامی شانرا به طالبان سه چند ساختند، ولی قرار بر این بود که جنگجویان طالب فقط کابل را اشغال کنند و از خیرخانه جلوتر نروند، پس از تصرف کابل، اداره ائتلافی تحت قیادت پادشاه مخلوع تشکیل گردد، اما آی اس آی طالبان را تشویق کرد تا از فرصت استفاده نموده پروان و پنجشیر را نیز تصرف کنند و مسعود را از صحنه کنار بزنند. برخی از مبصرین مربوط به شورای نظار همین تحلیل را از سقوط کابل دارند، اینها می گویند که رابن رافیل معاون وزارت خارجه امریکا به شورای نظار این اطمینان را داده بود که طالبان در خیرخانه توقف میکنند. عده ای دیگری همین نظر را دارند ولی با این تفاوت که می گویند: امریکائها از مسعود و جنرال دوستم خواسته بود تا رهبران احزاب جهادی را یا از میان ببرند یا به طالبان تسلیم کنند، جنرال دوستم بنابر همین طرح، در اثنای عقب نشینی قوت های حزب اسلامی بسوی شمال، در سالنگ شمالی کمین گرفت، کاروان ها را متوقف ساخت و مصمم بود رهبران را دستگیر کند ولی چون دید از رهبران کسی در میان کاروان نیست به خلع سلاح عده محدودی و اخذ چند عراده موتر و مقداری سلاح اکتفا کرد.

مسعود نیز باوجود تعهد با امریکائها فرصت آنرا نیافت که به این کار مبادرت وزرد و در تعهدات خود با امریکائی ها ناموفق ماند.

اخیراً" یکی از قومندانان طالبان در این رابطه اعترافاتی داشته که خیلی از حقایق پشت پرده را افشا میکند، ملاعبدالرزاق آخوند، قوماندان معروف طالبان، در مصاحبه یی با مجله مستقبل چاپ پشاور، شماره پنجم مؤرخ میزان ۱۳۷۸ در جواب سؤال خبرنگار مجله در مورد چگونگی سقوط مرکز حزب اسلامی در سپینه شگه می گوید:

در آن زمان، دشمن توطئه بزرگی برای ما ساخته بود، میان اقوام تفرقه ایجاد کرد، ملابورجان اخوند به من دستور داد که مشکل را من حل کنم و خودش بسوی سپینه شگه برود، ما مشکل ارگون را حل کردیم و او به لطف خداوند سپینه شگه را فتح کرد.

خبرنگار می پرسد: آیا در سپینه شگه مقاومتی صورت گرفت؟ می گوید: بلی در آنجا جنگ شدیدی صورت گرفت و پس از جنگ طولانی و شدید، منطقه بدست ما افتاد.

خبرنگار می پرسد: پس از آن چه شد؟ او میگوید: حادثه عجیبی رخ داد، قومندان مسعود به ما پیغام فرستاد که حاضر است تسلیم شود، امیرالمؤمنین بمن دستور داد تا با او به مذاکره بنشینم، من به میدان شهر رفتم، هیئت مسعود به ریاست مولوی قربان آنجا آمد و به ما گفت: نخست به نمایندگی از آمرصاحب فتح سپینه شگه را به شما تبریک می گوئیم، ثانیاً" او گفت: حاضرم برای اثبات اخلاص و صداقتم، حکمتیار، ربانی و سیاف را نزد شما بفرستم و به شما تسلیم کنم!! او در اخیر این جوابش می گوید: بما معلوم شد که او (مسعود) نیرنگی بکار گرفته، قصدش این است که دیگران را (بدست ما) از صحنه بردارد و ما را بدنام سازد.

این اعترافات، بدون شك، خیلی از اسرار پشت پرده را در رابطه با سقوط جنوب، خاصاً" سپینه شگه و سپس سقوط کابل بدست طالبان برملا می سازد. مسعود از سقوط جنوب و مراکز حزب اسلامی در این ساحه راضی بود و آنرا در طویل المدت به نفع خود می پنداشت، او می خواست مثل مزاری شهید، بقیه رهبران نیز بدست طالبان کشته شوند.

امریکائی ها از مسعود و دوستم خواسته بود تا در رابطه با رهبران جهادی و ترور آنان اقداماتی بنمایند.

مسعود بنابر همین زد و بند ها حاضر نشد با اعزام مجاهدین جاجی از کابل به سپینه شگه، بخاطر دفاع در برابر تهاجم طالبان، همکاری کند، تعداد زیاد مجاهدین جاجی در کابل مستقر بودند، در اثنای جنگ در جاجی خواستند برای مقابله با طالبان به منطقه بروند ولی مسعود به بهانه های مختلفی از رفتن آنان به منطقه مانع گردید، و پس از سقوط سپینه شگه به طالبان پیام تبریکی فرستاد.

ممکن است عده ای اعترافات این قومندان طالبان را نوعی تبلیغات مغرضانه، بخاطر تشدید اختلافات میان نیروهای ضد طالبان تلقی نموده و نسبت به صداقت این حرف ها اظهار شك و تردید کنند، ولی معامله ای که مسعود در اثنای سقوط

اول تخار و عقب نشینی ربانی و سیاف بسوی کولاب با آنان داشت بر این قضیه صحنه می گذارد. او در آن زمان از روسها و ظهوروف مسئول امنیت تاجکستان خواست که از عودت ربانی و سیاف به افغانستان مانع شوند، زیرا وجود آنان در افغانستان باعث ایجاد مشکلات برای او می شود، ظهوروف، بعد از آزادی مجدد تخار، مانع عودت آنان شد. ربانی مجبور گردید از طریق سفیر خود در دوشنبه با دفتر رحمانوف رئیس جمهور تاجکستان تماس بگیرد و از او بخواهد که به ظهوروف هدایت دهد تا مانع ایشان نگردد، پس از مداخله رحمانوف مشکل حل گردید و به هردو اجازه داده شد تا به افغانستان برگردند.

در مورد بنده نیز در جریان عقب نشینی به شمال، نخست از سفیر ایران خواست تا مرا به تهران دعوت کند و از عودت مجدد مرا به افغانستان مانع شود، ولی پس از آنکه در این کار بدلیل عدم موافقه بنده توفیقی نداشت، برنامه ترور مرا روی دست گرفت و عده ای را توظیف کرد تا در ماه رمضان در اثنای تدریس و نماز اقدام به ترور کنند که تروریست ها دستگیر شدند و جریان را افشا کردند.

ادامه دارد

نقدی جالب بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحيات

میثاق ایثار در شماره (۶۰) تبصره یی بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات داشت، چون مطالب مصاحبه و اعترافات مسعود در آن و تبصره جامع مذکور اسناد مؤثق و محکمی برای اثبات ادعاهای مطرح در این مبحث تاریخی ارائه میکند نشر آنرا ضمن این کتاب مفید شمردیم، اینک شما و این تبصره :

مسعود کمتر مصاحبه می کند، با آنهم هر مصاحبه اش مشکلاتی را باعث می شود، قبل از همه برای خودش، قضایائی را در مصاحبه های جنجال برانگیزش به بحث می گیرد که اگر با مشاورین نزدیکش مشوره کند هرگز اجازه وارد شدن در آنرا به او نمی دهند. اخیراً او با روزنامه الحیات چاپ لندن، مصاحبه یی داشت که پس از تراش و خراش زیاد آنرا به فارسی در آورده و به نشر سپرده اند که ما اینک برخی از اعترافات عجیب و غریب او را در این مصاحبه به بحث میگیریم:

در برابر اولین سوال خبرنگار الحیات مبنی بر اینکه "خواسته شما از طالبان چیست؟" میگوید:

"اولین خواسته ما از آنها حل مشکل افغانستان از طریق انجام گفتگو است. آنها خواهان اجرای شریعت هستند و ما هم آمادگی آنرا داریم، آنها می خواهند

مردم را خلع سلاح کنند و این مسئله از نظرما ایرادی ندارد، آنها خواهان جنگ علیه منکرات هستند و ما هم آماده ایم تا با منکرات مبارزه کنیم ... تمام خواسته های آنان مورد پذیرش ماست، آنچه ما انتظار داریم برگزاری نشست‌های رو در رو برای حل مشکل است".

این اظهارات نشان می‌دهد که:

۱ - گویا مسعود با همه شعارها و آرمانهای طالبان موافق است و حرفی در نفی شعارها و عملکردهای طالبان ندارد.

۲ - اختلاف او با طالبان فقط از اینجا نشأت می‌کند که طالبان با او رو در رو به مذاکره حاضر نمی‌شوند!!

۳ - انگیزه او در جنگ با طالبان نه از اختلافات فکری مایه گرفته و نه از اعتراض بر برنامه ها، شعارها و آرمانهای طالبان. جنگ او با طالبان جنگ قدرت است، اگر طالبان او را در اقتدار شریک کنند و برای تعیین سهم او در قدرت با او به مذاکره بنشینند، خواسته یگانه او برآورده شده و مشکلش حل گردیده است!!

به او می‌گوئیم: مگر مردم شما را در اثنای اقتدارتان نه آزمودند که به هیچ یکی از این حرف‌ها باور ندارید؟ مگر شما در زمان اقتدارتان شریعت را حاکم ساختید؟ امنیت را تأمین نمودید؟ با منکرات مبارزه کردید؟ به مردم بگوئید که اگر بار دیگری به قدرت برسید شریعت را چنان حاکم می‌سازید که در گذشته حاکم ساختید؟ مگر همان امنیت زمان اقدار سیاه‌تانرا تأمین می‌کنید؟ مگر مثل گذشته با منکرات مبارزه می‌نمائید؟ شهر کابل و بقیه مناطق تحت تسلط شما و رفقایان، سیاه‌ترین و دردآورترین روزهای تاریخ‌شانرا شاهد بودند، بدترین و مفسدترین افراد جامعه برآنان حکومت می‌راندند، مال و جان و آبروی مردم مصئون نبود، فساد، بامنیته، غارت سرمایه‌های ملی، ترور و اختناق، دستگیری مخالفین، حملات وحشیانه بر مناطق تحت تسلط بقیه گروه‌ها به اوج خود رسیده بود، کدام شریعت به شما اجازه می‌داد که تا هفت هزار میلیارد افغانی پول جعلی را در

مسکو چاپ و در جهت خریدن افراد بد ضمیر و استخدام تفنگداران حرفه ئی مصرف نموده، جنگ های خائمانسوزی را بر ملت ما تحمیل کنید؟ کدام شریعت به شما اجازه داد که حکومت ائتلافی با کمونست ها تشکیل دهید؟ از کدام شریعت فتوای وابستگی به مسکو و هند را حاصل کرده اید؟

او در جواب سوال دومی میگوید: من به طالبان گفتم: یا مشکل را از طریق گفتگو حل میکنیم و یا تا مدت نامعلومی با شما مبارزه میکنم... تسلیم زور و قدرت نخواهم شد. اگر قرار بود تسلیم زور شوم تسلیم روسها می شدم!!

بگذریم از اینکه آیا او میتواند تا مدت نامعلومی با طالبان مبارزه کند یا نه و آیا مبارزه او مبارزه اوست یا جنگ نیروهایی که برای او سلاح و پول تهیه میکنند؟ و آیا با توقف این کمکهای بیرونی او میتواند بجنگد یا نه؟ این موضوع حیرت آورست که او می گوید اگر قرار بود تسلیم زور شوم تسلیم روسها می شدم!! در حالیکه یگانه قومندانکه بطور علنی به روسها تسلیم شد او بود، هیچ فرمانده سرشناسی در افغانستان به چنین ننگی تن نداد، نه معاهده آتش بس با روسها امضاء کرد و نه به همکاری معنن با قوای اجنبی متوسل شد. تنها او بود که تسلیم روسها گردید، با قومندان قول اردوی نمبر ۴۰ روسها پرتوکولی امضاء کرد و از ۱۹۸۲ تا روزیکه قوای بیگانه کشور ما را ترك کرد به تعهد خود مبني بر عدم وارد شدن به جنگ علیه روسها و اینکه نگذارد نیروهای دیگری بر قوای شوروی در منطقه او عملیات کنند و اینکه عملیات مشترک با روسها علیه حزب اسلامي داشته باشد وفادار ماند. این مطالبیست که امروز افسران عالی رتبه KGB و قومندان عمومی قوای شوروی در افغانستان، جنرال گراموف در کتاب خاطرات خود نوشته اند.

در جواب سوال سومی و در رابطه با نشستش با طالبان در اثنائیکه به دروازه های کابل رسیدند و او با سه نفر محافظینش به ملاقات آنان رفت، بجای اعتراف به حقایق طفره رفته، حرف های جواب اولی اش را مبني بر اینکه با اجرای شریعت، مبارزه با منکرات، جمع آوری سلاح و عدم واگذاری پست های دولتی به

کمونست ها با طرح ها و پیشنهادات طالبان توافق نموده، ولي در مورد تسليمي سلاح با آنان گفته است: من ارتشي تمام عيار، مجهز با توپ و تانك و مهمات در اختيار دارم، چگونه اين چيز ها را تحويل دهم؟ گفتم: راهكاري براي حل اين مشكل ارائه دهيد. در اين هنگام هريك بديگري نگاه کردند و گفتند: ما نميدانيم ! طفل و كودك خورد سالي هم نميتواند اين استدلال بيمايه را بپذيرد. چگونه ممكن است طالبان كه به دروازه كابل رسيده اند و وزير دفاع با سه نفر محافظ به استقبال آنان مي رود، با چنين حرف ها قانع شوند و از حمله بر كابل منصرف گرديده برگردند، پنجاه ميل عقب بروند و از طريق لوگر بر پاگاههاي حزب اسلامي در لوگر و جنوب كابل و پاگاه هاي حزب وحدت حمله كنند، حقيقتي كه مسعود از اعتراف به آن طفره رفته اين است كه: امريكايي ها ميانه ايندو طرف وساطت ميكرد و به مسعود اطمئنان ميدادند كه طالبان عليه تو نمي جنگند، جنوب را از نيروهاي حزب اسلامي تصفيه ميكنند، بعد به وساطت ما با شما كنار مي ايند و حكومت ائتلافي در كابل تشكيل ميدهند، بنابر همين اطمئنان، مسعود با سه نفر محافظينش نزد طالبان ميرود، تفنگچه اش را در برابر هيئت طالبان ميگذارد و به آنان اطمئنان ميدهد كه به مجرد تصفيه جنوب كابل از نيروهاي حزب اسلامي و حزب وحدت، راه ورود به كابل را بروي آنان باز نموده حكومت ائتلافي تشكيل ميدهند. بي بي سي و صداي آمريكا برخلاف انتظار همه افغانها اعلان ميكردند كه طالبان از طريق ميدان وارد كابل نخواهند شد، بلكه نخست به عقب برميگردند و لوگر را تصفيه نموده سپس بر جنوب كابل و پاگاه هاي حزب وحدت حمله ميكنند، بعد با مسعود به تفاهم مي نشينند، دراثناي حمله طالبان بر لوگر و جنوب كابل، راديو كابل و تلويزيون به نفع طالبان تبليغات نموده، قومندانان دولتي را تشويق ميكرد تا به اين حركت بپيوندند، گزارش هاي عمليات مشترك نيروهاي دولتي و طالبان رامنعكس ميكرد و هواپيماهاي جنگكابل مواضع حزب اسلامي را در لوگر به نفع طالبان بمبارد ميكرد، نخستين عمليات مشترك طالبان و

اداره ائتلافی کابل بر غرب کابل و کشتار بیرحمانه هزاران شیعه بیدفاع این مناطق در جریان این حمله و خاصاً "بدست نیروهای دولتی از هیچ کسی پنهان نیست. مسعود از همه این حقایق که از هیچ افغانی پنهان نیست طفره رفته و تلاش ورزیده تا حرف هایش را در این رابطه به نحوی ادا کند که به محکومیت خودش منتج نشود، حرف هاناو این است: چگونه این چیز ها را تحویل دهم، راهکاری برای حل مشکل ارائه کنید، آنها گفتند: ما نمیدانیم با وضعیت چگونه بر خورد کنیم !! چه کسی میتواند باور کند که هیئت طالبان به او گفته است نمیدانیم با وضعیت چگونه برخورد کنیم؟ و گویا پس از همین حرف ها طالبان از حمله بر کابل از طریق سرک پخته و در حالیکه فقط ۲۰ کیلومتر از مرکز کابل فاصله داشتند، پنجاه کیلومتر عقب برگشته بر لوگر حمله کردند و جنوب کابل را مورد حمله قرار دادند. این حرف ها را شاید افراد ناآگاه از جریانات افغانستان و آنانکه قضایای کشور ما را از دیدگاه تبصره های رسانه های غربی در مورد قضایای کشور ما و شخصیت های مطرح در آن بررسی میکنند بپذیرند، ولی برای افغانها خنده آورست!!

او در جواب سوال ششم ادعا میکند که "من نه در راه دولت بلکه در راه کرامت و شرافت افغانستان و مردم آن مبارزه کردم" ولی در جواب سوال هفتم می گوید: حتی اگر بخشی از منطقه کوهستانی هم تحت کنترل ربانی باشد دولت او از نظر من قانونی است !!

گویا مبارزه در راه شرافت و کرامت مردم افغانستان یعنی دفاع از قانونی بودن دولت ربانی !! حتی اگر بر بخشی از منطقه کوهستانی مسلط باشد و همه شهرها، دهات و همواری ها را از دست بدهد !! مردم می پرسند آیا شرافت و کرامت افغانی اجازه میدهد که کسی با قوای اشغالگر سازش و آتش بس کند؟ به بیگانه و دشمن پناه برد، برای منافع آنان بجنگد، سلاح و پول دریافت کند و برای رسیدن به قدرت علیه ملت خود بکار گیرد؟

در جواب سوال خبرنگار که "در مورد دشمنان دیروز تان چه می گوئید؟ آیا

آنها امروز با شما همپیمان شده اند؟" میگوید: این تبلیغات است و ظاهراً شما آنرا باور کرده اید، من مزدور هیچکس نیستم ... اگر قرار بود نماینده يك کشور خارجی شوم در درجه نخست نماینده پاکستان می شدم !!... از آن گذشته هر کشوری که بخواهد به من کمک کند نه به خاطر من بلکه برای منافع خودش این کار را میکند...!! باید پیرسیم: مسکو به تو پول و سلاح میدهد و این چیز است که همه افغانها آنرا میدانند و تفنگداران تو بیش از همه از آن اطلاع دارند و خودت نیز در این مصاحبه به آن اعتراف کرده ای که در جای خودش آن را بررسی خواهیم کرد، بمن بگو روسها برای چه از ۱۹۸۲ به بعد تا امروز به تو پول و سلاح می دهند؟ چرا مسکو منافع خود را در کمک با تو نهفته می شمارد؟ آیا این کمک ها برای این نیست که مسکو از تو به عنوان وسیله ای برای ادامه جنگ در افغانستان استفاده میکند؟ مگر برای آن نیست که منافع روسها در این منطقه با ادامه جنگ در کشور ما گره خورده؟ مگر پایگاه کولاب را که تحت نظارت و حفاظت مستقیم قوای سرحدی روسیه در تاجکستان قرار دارد برای این منظور به تو نسپرده که از آنطریق ترا اکمال کنند و امکان ادامه جنگ را برایت فراهم آورند؟ آیا هیئت روسها درکولاب به ربانی و هیئت معیتی اش نگفت که مسکو در مورد افغانستان مرتکب اشتباه شده بود، شما بیش از نجیب برای مسکو مفید بودید !!؟ مگر هیئت روسی در پلخمری دست های شما و حلفای تانرا یکجا بالای یکدیگر و در میان دو دست رئیس هیئت نگرفت و نگفت که ما از شما و دولت تان حمایت میکنیم و هرچه خواسته اید برایتان مهیا میکنیم؟؟ بمن بگوئید: مزدور بودن یعنی چه؟؟ چگونه طالبان مزدور اند و شما مزدور نیستید؟؟ خودت میگویی که اگر قرار بود مزدور يك کشور خارجی شوم در درجه يك مزدور پاکستان می شدم !! فرق میان تو و طالبان از این ناحیه فقط در این است که تو دشمن دیروز افغانستان را برای دریافت کمک ها انتخاب کرده ای و طالبان کشوری را انتخاب کرده اند که خودت به آن ارجحیت میدهی!! تو در حالیکه از مسکو کمک های بیدریغ دریافت میکنی

به امریکائی ها نیز اطمینان می‌دهی که خواسته های شانرا در منطقه برآورده می سازی، با بنیاد گرائی اسلامی مقابله می‌کنی و اسامه بن لادن را به محاکمه میکشانی و از کشور اخراج می‌کنی، ولی طالبان با وجود دریافت کمک ها از پاکستان و امریکا به این خواسته واشنگتن تسلیم نشدند و با همه فشار های بیرونی از موضع خود پائین نیامدند!! از این رهگذر طالبان به مراتب نسبت به تو استقلال شانرا در تصمیم گیری به نمایش گذاشتند، میان ایندو موضعگیری تفاوت صریحی وجود دارد، یکی از انقیاد کامل به دستور اجانب نمایندگی میکند و دیگری از یک نوع استقلال و حریت یا علی الاقل کله شخی و لجاجت !!

در مورد سوال خبرنگار الحیات که در روزهای جهاد و مبارزه میان شما و عبدالرب رسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی، دشمنی آشکارا وجود داشت، چگونه در برابر طالبان با یکدیگر ائتلاف کردید؟ می گوید:

زمانیکه سیاف از کشور فاصله زیادی داشت او را علیه من می شوراندند و مرا نسبت به وی بد بین میکردند، وی شخصا" به من اعتراف کرد که برداشتش در مورد من کاملاً اشتباه بود و زمانی که نزد ما آمد متوجه تصورات اشتباه خود شد! به ایشان میگوئیم: تنها سیاف و عبدالله عزام نه بلکه روسها نیز در مورد تو اشتباه کرده بودند و پس از ۱۹۸۲ به اشتباه خود پی بردند و حقیقت ترا از نزدیک و پس از ملاقات با تو دریافتند، و پس از آن دیگر هرگز حرفی علیه تو نگفته اند، بلکه همواره ترا ستایش کرده اند و در تلویزیون و رادیو و روزنامه های خود عکس جلی ترا توأم با توصیفهای ستایش آمیز منعکس کرده اند.

آری استاد سیاف درگذشته نسبت به تو به این باور بود که در دام توطئه خطرناکی سقوط کرده ای و در بازی مشترک میان مسکو و واشنگتن بعنوان آله بکار گرفته شده ای و زمانیکه به کابل آمد، عملاً" مشاهده کرد که تو در کنار کمونیستهای مسلط بر کابل در جبهه مشترک علیه حزب اسلامی می جنگی، به پغمان رفت، از اشتراك در جلسات مشترك تو با افسران کمونست خود داری ورزید

و تو با رفقای کمونستت جنگ خائمانسوزی را میان او و حزب وحدت بر افروختی که در شعله های آن غرب کابل به آتش کشیده شد و با خاک یکسان گردید، زمانیکه ربانی جنرال دوستم را بحیث معاون وزارت دفاع برگزید با آن به مخالفت پرداخت و کارش به جنگ با نیروهای جنرال دوستم کشید و تو در این میان بیطرفی ات را اعلان کردی و حتی در اظهارات معلن خود تلویحا "سیاف را محکوم و از جنرال دوستم و نیروهایش به دفاع پرداختی، اکنون که شرایط او را وادار به همکاری با تو ساخته و نقش عمده ای در دفاع از پروان دارد و همه اهالی پروان و افراد آگاه از جریانات کشور مستشعر اند که دلیل یگانه عدم سقوط پروان بدست طالبان، حضور فعال استاد سیاف در پروان است که همه نیروهای ناراض از عملکردهای ترا دور خود جمع نموده و به مقاومت علیه طالبان تشویق کرده است، تو در مصاحبه هایت با همه بی مروتی او را ملامت نموده و ادعا داری که دشمنان اجنبی او را در گذشته ها علیه تو می شوراندند !! به من بگو: هدف تو چیست؟ چه کسی او را علیه تو شوراند؟ اگر در اثنای دشمنی این ها را می گفتی بایکی نداشت، ولی حالا که او در کنار توست و تو باید سخت مرهون احسان او باشی، یگانه رهبری که در کنار تو بنابر مجبوریت مانده است اوست، آیا دور از مروت و مردانگی نیست که در مصاحبه هایت با خبرنگاران اجنبی به این صیغه بازاری علیه او بتازی؟

خبرنگار می پرسد: دوستی پس از دشمنی؟ و او مثال دیگری از عبدالله عزام که در گذشته در شناخت او اشتباه کرده بود و پس از ملاقات رو در رو به اشتباهات خود پی برد ارائه میکند و در پایان میگوید: همچنین عده ای میگویند که جنگجویان روسی در کنار من هستند، بروید و تمام جبهه های ما را جستجو کنید اگر يك نفر اجنبی پیدا کردید، مرا باز خواست کنید و ...!!

می پرسیم: چرا مردم گمان میکنند که سربازان روسی در کنار شما قرار دارند؟ چرا این بدگمانی را در مورد کسی دیگری ندارند؟ ترا به خدایت سوگند که آیا از

هیئت مشترک چند کشور تحت سرپرستی روسها در ماه سنبه سال جاری که با تو و رفقای دیگر در کولاب تاجکستان جلسه داشت در خواست اعزام قوا به افغانستان ندادی و چند بار به این منظور به یکی از کشور های خارجی سفر نکردی؟ روسها از اعزام نیروها به افغانستان و تکرار تجربه تلخ گذشته ابا ورزیدند ورنه از ناحیه تو نه تنها مانعی نداشت بلکه برآن اصرار داشتی و زمانیکه از روسها در این رابطه جواب منفي دریافت داشتی از کشور دیگری مکرراً "مطالبه کردی!! آیا در همان جلسه روسها به تو نگفتند که بیست هزارمیل کلشنکوف، هشت بال هلیکوپتر و سه پروند AN_32 را در چند روز آینده در اختیار میگذارند و تو گفתי که سلاح به تنهایی کفایت نمیکند بلکه با يك تعداد نیروهای ورزیده، ما را کمک کنید!! مگر رسماً" اعلان نکردید که دولت حق دارد از هرکشور خارجی مطالبه کمک نظامی بنماید و ربانی در هرجلسه خود با همه بی پروائی می گفت: باید کشور های دوست مثل کشور های افریقائی عملاً" و با نیروهای خود ما را کمک کنند و منطقه مهمی را تصرف نموده در اختیار ما بگذارند!!

خبرنگار می پرسد: اینکه کمکهای از کشورهای نظیر ایران، روسیه و تاجکستان و غیره دریافت میکنی، آیا این امر با استقلال شما مابینت ندارد؟ به دریافت کمک ها اعتراف میکند ولی برای توجیه آن میگوید: چگونه ممکن است این امر بر استقلال من تأثیر بگذارد؟ روزهاییکه ما با روسها می جنگیدیم (عربستان سعودی) از ما پشتیبانی میکرد، آیا این امر بر استقلال ما تأثیر گذاشت؟ آیا حکومت سعودی بر ما حکومت میکرد؟ فکر نمکنم این موضوع صحت داشته باشد!!

خبرنگار اضافه میکند: آیا حاضر می شوید از حمایت کسی یا کسانی (کشور یا کشورهای) که دیروز با شما دشمن بودند بر خوردار شوید؟ در جواب (می خندد) و آنگاه (گویا) به آیه از قرآن اشاره میکند که می فرماید: کسیکه مجبور باشد و در عین حال قصد سرکشی و عداوت نداشته باشد، برای او عسر و حرجی نیست!! گویا او دریافت این کمک ها را چون خوردن گوشت خوک حرام می شمارد، ولی بنابر

مجبوریت از آن استفاده میکند، دراین جواب دو نقطه قابل عطف است:

۱ - به دریافت کمک ها از این کشور ها اعتراف میکند، در حالیکه آنرا حرام می شمارد.

۲ - بدلیل اضطرار و مجبوریت به دامن حمایت های این کشور ها چسبیده و از لحاظ شرعی مانعی درآن نمی بیند، چون قرآن خوردن حرام را برای کسیکه مضطر باشد جائز می شمارد.

به ایشان می گوئیم: آیا این استدلال را در مورد حریف تان که متهم به دریافت کمک ها از خارج است می پذیرید؟ آیا برای او نیز جائز است که با استناد به این آیه بنابر اضطرار و مجبوریت از کشورهای خارجی کمک هایی دریافت کند؟ چه تفاوتي میان اضطرارتو و اضطرار او وجود دارد؟

در ترجمه این آیه و شیوه استناد برآن مرتکب اشتباه شده اند: ترجمه آیه این است: هرکي مضطر گردید، در حالیکه نه (ازحکم خدا) بغاوت کننده است و نه از حد گذشته (و متجاوز از اندازه لزوم) گناهی بر او نیست. یعنی کسیکه مضطر گردید و بیم مرگش می رفت، میتواند از گوشت حرام استفاده کند، مشروط به اینکه استفاده ازحرام نه با احساس سرکشی و بغاوت از دستور دین خدا توأم باشد و نه در استفاده از آن از حد ضرورت و احتیاج پا فراتر گذاشته شود.

بگوئید: کدام اضطرار و مجبوریتی ترا به استمداد از روسها وادشته است؟ مخصوصاً" در ۱۹۸۲ که کشور ما در اشغال قوای شوروي بود چه اضطراري ترا به معاهده با روسها و دریافت کمک های مالی از آنان واداشت؟ اگر دریافت کمک ها از دشمن برای رسیدن به قدرت جائز باشد چرا وابستگی ببرک کارمل و استمداد او از مسکو را تقبیح و محکوم کنیم ؟ چه تفاوتي میان برك کارمل و کسی وجود دارد که امروز از روسها کمک های نظامي دریافت میکند و حتي از مسکو می خواهد قوایش را به افغانستان بفرستد؟

خبرنگار نیز می پرسد! چرا طالبان را به دلیل این که کمکهایی از پاکستان دریافت میکنند، ملامت میکنید، درحالیکه خود تان از حمایت دیگر کشور ها

برخوردار هستید؟ در جواب بدون ارتباط به سوال و بطور ناشیانه بسوي حکمتیار نشانه می‌رود و می‌گوید: هدف دراز مدت پاکستان حمایت از حکمتیار بود، هنگامی که پاکستانیها متوجه شدند حکمتیار قادر به اجرای طرح هانآنها نیست، به حمایت از طالبان روی آوردند، بعد به طرز مضحکی می‌گوید: فرق ما با طالبان این است که ما خود مان تصمیم می‌گیریم، ولی آنها در هر موردی باید نظر پاکستان را جویا شوند و به عبارتی پاکستانی ها به جای آنها تصمیم می‌گیرند...!!!

می‌پرسیم: اگر هدف دراز مدت پاکستان حمایت از حکمتیار بود چرا ربانی را بحیث رئیس جمهور و ترا به حیث وزیر دفاع انتخاب و بر بقیه گرو هها تحمیل کرد؟ چرا يك بار در گورنر هاوس پشاور و بار دیگری در پرایمنستر هاوس اسلام آباد شما را انتخاب و رهبران احزاب افغانی را وادار به پذیرفتن این طرح کردند؟ چرا دفاتر همه احزاب به شمول حزب اسلامي را در پاکستان بستند و سفیر شما را بعنوان نماینده یگانه ملت افغان پذیرفتند؟ چرا نوازشریف در شرائطی به کابل آمد که حکمتیار اجازه ورود به کابل را نداشت؟ چرا چك ده ملیون دالری را به شما سپرد؟ چرا دگروال یوسف در کتاب خود می نویسد که کمک های نظامی و مالی ISI به مسعود بیش از کمک ها به حزب اسلامي بوده؟ چرا ربانی را به اسلام آباد به عنوان رئیس جمهور دعوت کردند؟ و به حکمتیار برای اشتراك در جنازه برادر زاده اش ویژه پاکستان داده نمیشود و قومندانان نامورحزبش یکی پی دیگری در پاکستان ترور میشوند، ولی ربانی را به اسلام آباد دعوت میکنند و طیاره خاصی را برای انتقالش میفرستند؟ و وزرای کابینه شما با اطمئنان در پاکستان بسر می‌برند و کسی مزاحم آنان نمیشود؟؟

به چشم مردم خاك می‌پاشد و حقایق را وارونه ساخته و ادعا میکند که پاکستان به این دلیل به سوي طالبان روی آورد که حکمتیار قادر به اجرای طرح های آنها نبود!! اگر طالبان را پاکستان ایجاد کرده، شما چگونه با آنان همنوایی و همکاری کردید، سلاح و پول در اختیار شان گذاشتید، این هماهنگی میان شما و

طالبان را کباعث شد و به وساطت چه کسی صورت گرفت؟ مگر طالبان در زمانی بمیان نیامدند که شما در برابر نیروهای حزب اسلامی با شکستهای پیهم مواجه بوده، مناطق مهمی را در کابل از دست دادید، غرب و جنوب کابل همه از کنترل تان بیرون رفت و در شرائط نهایت بدی قرار داشتید و توان مقاومت را بطور کامل از دست داده بودید؟ مگر فراموش کرده اید که یکی پی دیگری هیئت هایی به چهارآسیاب مفرستادید و به برادر حکمتیار وعده می دادید که ربانی استعفا میکند و شرائط شما را مبنی بر تشکیل حکومت مؤقت و برگزاری انتخابات می پذیریم، هیئت ها به بحث نشسته بودند و معاهده برای امضاء آماده بود و شما هجوم طالبان را به استقامت غزنی و میدان ولوگر خوش چانس خود شمرده، به شدت از آن حمایت میکردید و باورتان این بود که با این حرکت از سقوط حتمی بدست حزب اسلامی نجات می یابید؟ مگر افغانهای با احساس و آزادمنش نمی دانند که جنرال های پاکستانی به این منظور شما را برکابل تحمیل کردند که نمی خواستند در کابل شخصیت نیرومند، دارای حزب قوی و منسوب به پشتونها مسلط شود تا مبادا مشکلاقی در داخل پاکستان و در رابطه با قضیه پشتونستان برای اسلام آباد درست نکند؟ برای ارضای امریکایی ها شما را انتخاب کردند!! اگر چنین نبود چرا وزارت خارجه امریکا در بیانیه رسمی خود گفت: ما نگذاشتیم حکمتیار وارد کابل شود، پنتاگون در اعلامیه خود تصریح کرد: نمیگذاریم حزب اسلامی بر کابل حکومت کند، رئیس اسبق CIA در مصاحبه اش با CNN گفت: ما تصمیم گرفته ایم حکمتیار و حزبش را نابودکنیم.

این حرف ها را درشرائطی می گفتند که تو با حزب اسلامی می جنگیدی!! در جواب سوال خبرنگار مبنی براینکه شما تصور بدی از پاکستان در ذهن دارید؟ ... میگوید: ... يك سال قبل از ورود به کابل، سفري بسيارکوتاه به پاکستان داشتم، طی این سفر که درآخرین روزهای جهاد انجام گرفت، نشستی طولانی مدت با اسلم بیگ رئیس وقت ستاد ارتش پاکستان برگزارکردم و به او گفتم

که حاضرم دوستي منحصر به فرد، برای پاکستان باشم (قابل تأمل است!!) و این دوستي براي ما و شما بسیار سودمند خواهد بود...!!

جناب مسعود! بگو: چرا سفر به پاکستان در آخرین روزهای جهاد؟ و به دعوت كي؟ به دعوت مقامات پاكستاني يا پيترتامسن سفير امريكا؟ و معنای این پیشنهاد به اسلم بیگ چیست که حاضرم دوستي منحصر به فرد براي پاكستان باشم؟ چه چیزی ترا وادار ساخت که در آخرین روزهاي جهاد این پیشنهاد را به پاكستان داشته باشي، آنهم به يك مقام نظامي؟ با این پیشنهاد چه انتظاري از پاكستان داشتی؟ راست بگو: آیا هدف ت غیر از این چیزی دیگری بود که ترا انتخاب کنند که در بدل آن دوست منحصر به فرد و دوست استثنائي براي اسلام آباد خواهی بود؟ ما و هر افغان آگاهی معنای این حرف ها را بخوبی درك میکنیم، حرف هائیکه هیچ افغاني در برابر هیچ اجنبای بزبان نخواهد آورد، و ننگ اعتراف به آنرا مرتکب نخواهد شد !!

باید واضح کرد که سفر مسعود به پاکستان به دعوت پيترتامسن سفير امريكا صورت گرفت، پيتر تامسن ميخواست در برابر احزاب جهادي، شوري هاي قومي مشتمل بر رؤساي اقوام و قبائل و شوراهاي فرماندهان مشتمل بر قومندانان وابسته به سفارت امريكا تشكيل دهد و براي تضعيف نيروهاي اسلامي از آن استفاده نماید، جلسه يرا از فرماندهان مورد حمايت امريكا در چترال تشكيل داد و از مسعود خواست در این اجلاس شرکت کند، در گردهمآيي مذکور فرماندهاني شرکت ورزیدند که کمکهاي ماهوار از سفارت امريكا دريافت میکردند، او به مشوره و وساطت پيترتامسن با مقامات پاكستاني دیدار داشت و از ناحیه خود به عنوان دوستي منحصر به فرد به پاكستانيها اطمینان داد و بهمین خاطر بود که پاكستانيها از او و ائتلاف شان با کمونست ها حمايت نمودند.

او در مورد دوست دیگر خود جنرال دوستم که به کمک او و سوار بر تانکهاي او وارد کابل گردید و در رسیدن به کابل صد در صد مرهون تعاون بيدريغ اوست

و اگر نیروهای جنرال دوستم او را به کابل نفرستند بهیچ صورتی و هیچگاهی وارد کابل نمی‌شد، در جواب سوال خبرنگار که می‌پرسد چرا دوستم از ائتلاف شمال کناره گرفت؟ می‌گوید:

او هنوز در ائتلاف حضور دارد، در حال حاضر فاقد نیروی نظامی است و متصل آن می‌گوید: بخشی از نیروهای او را طالبان دستگیر کردند و بخش دیگری در مناطق کوهستانی بر ضد طالبان می‌جنگند!! دوستم با زور و دیکتاتوری حکومت میکرد و ملت از او راضی نبود.. تعداد کسانی که (از نیروهای دوستم) در کوهستانها هستند بیشتر از کسانیست که به طالبان پیوسته اند!!

عجیب! از یکطرف میگوید نیروی نظامی در اختیار ندارد، متصل آن ادعا میکند که اکثریت نیروهای او در کوهستانها بر ضد طالبان می‌جنگند!!

همین دیکتاتور بود که ترا سوار بر شانه های افراد مسلح خود به کابل رساند؟ او معاون وزیر دفاع دولت شما بود، او رئیس شورای دفاع از افغانستان و معاون رئیس جمهور شما بود، پنج وزارت کلیدی به شمول وزارت دفاع را به او سپردید، از جمله چهار معاون رئیس جمهور دو معاون به جنبش ملی او تعلق داشت!! چطور شد که امروز به این حقیقت پی بردید و به آن اعتراف میکنید که او دیکتاتور و ملت از او ناراض بود؟ چرا درگذشته چنین حرفی را به زبان نمی‌آوردید و از او به شدت حمایت میکردید و ربانی رهبر تو او را پسرخوانده خود می‌شمرد و به او میگفت که بیش از فرزند خود، صلاح الدین، ترا دوست دارم!! آیا دلیل این اظهارات این است که اکنون او نیروی نظامی در اختیار ندارد؟ مگر این کمال بی‌مروتی و دو رویی نیست؟!

خبرنگار می‌پرسد: چگونه با دوستم (باردیگری) ائتلاف کردید در حالیکه در کابل نبردهای شدیدی بین شما رخ داد؟ در جواب می‌گوید:

این ما بودیم که کابل را گرفتیم نه دوستم!! ما با او رفاقت داشتیم اما دیگران می‌خواستند او را به جان ما بیندازند و از طرفی او به پاکستان رابطه بر

قرارکرد.. تا اینکه دوستم متوجه شد که پاکستانیها از او بهره برداري کرده اند، در آن موقع به من مراجعه کرد، طبعاً" من هر نیروي نظامي را که با من همپیمان شود و از من در برابر طالبان تحت حمایه پاکستان پشتیبانی کند با آغوش باز می پذیرم!!

در این رابطه چند مطلب را به یاد حافظه فراموش کار مسعود می اورم:

۱ - بعد از آنکه کابل بدست طرفداران برك کارمل، به شمول نیروهاي جنرال دوستم افتاد و نجیب به دفتر ملل متحد پناه برد و جنگ علیه نیروهاي حزب اسلامي، تحت قوماندۀ جنرال نبي عظیمي قومندان گارنیزيون کابل و آصف دلاور لوي درستيز زمان نجیب آغاز گردید و نیروهاي جنبش نقش تعیین کننده را در این جنگ داشت و نیروهاي حزب اسلامي پس از تصرف همه نقاط مهم شهرکابل، بشمول قصر ریاست جمهوری، وزارت داخله، وزارت خارجه، صدارت و... و برافراشته شدن بیرق هاي سبزحزب اسلامي در همه کابل، در نتیجه این جنگ وادار به خروج از شهر گردید، تو دو هفته بعد وارد کابل شدی، توان عبور از پروان را نداشتی، چون همه پروان پایگاه مستحکم و نیرومند حزب اسلامي بود و تو درگذشته با مجاهدین پروان و کاپیسا می جنگیدی، ولي نتوانستی از پنجشیر بیرون بیایی و مناطق مجاهدین حزب اسلامي را در پروان کاپیسا تصرف کنی، مجاهدین پروان اجازه نمیدادند تو از مسیر ولایت شان وارد کابل شوی، ترا آله دست روسها می شمردند، جنگ هاي مشترك تو و قوای روسي علیه خود را به یاد میآوردند، تا آنکه دو هفته بعد از وصول مجددی به کابل، با کاروان جنبش به قومندۀ جنرال مؤمن قومندان لوي هفتاد و پس از چندین درگیری در مسیر راه وارد کابل شدی!! چرا این حرف را زمانی نگفتی که در کابل و تحت حمایت نیروهاي جنرال دوستم بودی؟ چرا امروز و پس از آنکه دیگر جنرال دوستم در شمال نیست و به اساس ادعای تو نیروي نظامي در اختیار ندارد، جرأت نموده میگویی: این ما بودیم که وارد کابل شدیم نه جنرال دوستم !! کابل را نیروهاي حزب اسلامي از کمونستها

تصرف کرد که بعداً جنرال های کمونست از نام دولت اسلامي استفاده نموده عليه حزب اسلامي وارد جنگ شدند و راه را براي ورود تو به کابل باز کردند، بمن بگو تو در فتح کابل چه نقشي داشتی، چه کاري را نیروهاي تو انجام داده؟؟
در پایان در مورد حضور تروريستها در افغانستان پرسیده می شود و در جواب میگوید:

آنها اولین کسانی هستند که حکمتیار به آنان جا و مکان داد، پس از رفتن حکمتیار طالبان از آنها حمایت کرد، من بر حضور آنان اعتراض کردم و آنها با من از در ستیز در آمدند و مرا دوست ندارند! خبرنگار می پرسد: آیا مقصد تان اسامه بن لادن است؟ می گوید: بن لادن و امثال او و افغانهاي عرب که خیلی از آنها طرفداران حکمتیار بودند، عده ای از اعراب نزد من بودند، عبدالله عزام آنها را اعزام مکرد تا دوشا دوش نیروهاي ما بجنگند، عبدالله انس الجزائري از مشهورترین آنان بود که اینک در انگلستان بسر می برد، از مسعود می پرسم: چه چیز باعث شد که در گذشته این عرب ها را در کنار خود می پذیرفتی و اکنون آنانرا در زمره تروريست ها بحساب می اوری؟ آیا این حرف ها را به این دلیل میگویی که واقعاً ایشان تروريست اند و یا به این خاطر که امریکا آنانرا تروريست می شمارد و تو بخاطر ارضاي امريکايي ها آنانرا تروريست می خوانی!! عجیب است که طالب امريکايي به کسي پناه میدهد که از نظر واشنگتن تروريست و عامل انفجارات در سفارت هاي امريکا شمرده میشود، ولي تو با وجود آنکه از رقباي امريکا در منطقه مثل روسيه کمکهاي نظامی و مالي دریافت میکنی، حمله راکتي امريکا را بر افغانستان تائيد میکنی و آنرا حق مسلم امريکا می شماری، و متصل اعلان امريکا مبني بر اینکه اسامه بن لادن تروريست است میگویی: اسامه بايد از افغانستان خارج شود، کشور ما را بدنام ساخته، و ..! چرا این حرف ها را قبل از اعلاميه امريکا نمی گفتی؟ این درست است که اکثریت عرب هاي مجاهد، در دوران جهاد دوشا دوش مجاهدين حزب اسلامي با روسها می جنگیدند، چون

۸۰ درصد فشار جنگ بدوش نیروهای حزب بود و این نیروهای حزب اسلامی بودند که درهمه جا با روسها می جنگیدند و هرگز با روسها سازش و آتش بس نکردند، عده کمی که در روزهای اول نزد تو آمدند پس ازآنکه دیدند تو با روسها سازش و آتش بس کردی، کنار ترا ترك گفتند و همه به جبهات حزب اسلامی رفتند، ولی اینها هیچگاه تروریست نبودند، مجاهدین مؤمن و مخلصي بودند که در راه خدا و آزادي سرزمین اسلامی افغانستان می جنگیدند، تعداد شهداي این مجاهدان عزیز چندین برابر افراد توست که درجنگ های قبل از آتش بس با روسها کشته شده اند، آیا غیرت افغانی اجازه میدهدکه امروز این مجاهدان ستمکشیده مظلوم را تروریست بخوانیم، آنهم بخاطر ارضای دشمنان اسلام ؟

مسعود با تذکر مکرر اسم برادر حکمتیار در قضیه مجاهدین عرب، قصد خاصی دارد، او اکنون نیز بیش از همه ازحزب اسلامی بیم دارد، می خواهد حامیان خارجی اش را متقاعد سازد که در رابطه با تأمین شرائط آنان در افغانستان مهره خوب و مطمئنیست و به اصطلاح خودش دوست منحصر به فرد !! باید به او بگویم: تو نیز بدست حکمتیار تربیه شدی، لقب مسعود را او برای انتخاب کرد، آیا بیاد داری روزی که به پاکستان آمدمی و چند روزی در انتظار ملاقات با برادر حکمتیار ماندی، تا اینکه به دیدارش رفتی و از تو پرسید: آیا در تظاهرات ما در کابل اشتراك کرده ای؟ گفתי: نه، گفت: آیا در اجتماعات و میتنگ های پوهنتون وسائر محافل حضور یافته ای؟ گفתי: نه، پرسید آیا کتب، نوشته ها و آثار ما را مطالعه کرده ای؟ گفתי: نه، پرسید: پس چگونه به حرکت ما پیوستی و چگونه به پشاور آمدمی؟ گفתי: شوهر همشیره ام محمدغوٹ پیلوت با شما تعهد کرده بود و به اتهام کودتا دستگیرشد، از ترس آنکه پولیس مرا نیز دستگیر نکند فرارکردم، مدتی در کابل پنهانی بسر بردم، تا آنکه افراد شما به سراغ من آمدند و مرا به پشاور آوردند و حکمتیار ترا نوازش کرد و شرائط تربیه و آموزش ترا فراهم ساخت. این در حالی بود که برادر حکمتیار به اتهام رهبری کودتای نظامی علیه رژیم داود به

اعدام محکوم و فیصله غیای محکمه نظامی از طریق رادیوکابل اعلان گردیده و تحت تعقیب شدید پولیس قرار داشت و یزنه تو نیز متهم به تعهد با برادر حکمتیار و دست داشتن در کودتائی بود که حکمتیار رهبری اش را بعهدہ داشت. متأسفانه تو با هر منع خود همین برخورد را داری، کسیکه بیشترین ضرر را از تو می بیند همان کسیست که باتو دوستی و احسان کند، کساز شر تو مصئون میماند که از دوستی و قرابت با تو خود داری کند، همین اکنون ربانی رهبر و محسنت بیشترین شکایات را از تو دارد!! تورن اسمعیل خان که بخاطر دولت ربانی نخست با حزب اسلامی و سپس با طالبان جنگید و در جریان جنگها مورد ستایش تو قرار داشت، پس از آنکه هرات سقوط کرد در باره او گفتی: او هرات را در برابر دالر به ISI فروخت و به طالبان سپرد!! بعد که او با تعدادی از نیروهایش به شمال کشور رفت و مدت ها با طالبان جنگید و در پایان، جنرال مالک او را با هزار تن از افراد مسلحش نامردانه به طالبان تسلیم کرد، تو اکنون مالک را در کنار خود گرفته ای، او را بعنوان وزیرخارجہ قبول نمودی و خون همه جمعیتی هائی را که بدست او ریخته شده بود فراموش کرده ای!!

پروازی

در خیل پر سوخته گان

آن شب را از یاد نبرده ام
سرد، تاریك، طولانی
همه در خواب عمیق
سر ها لای بالها
نه شوری، نه جنب و جوشی
به سان گورستان خاموشی

پرده تاریك شب، بر همه جاگسترده
گرچه بیدار بود خفاش شب،
ولی او نیز سرد و ساکت بود
نه صدای سفید فاخته ها
نه عقاب را بلند پروازها
نه نق نقی کلاغ ابلق را

ندانستم چه چیز بیدارم کرد؟
سیاهی ای شب تاریك و مهیب؟

یا که سرمای شب سرد عنیف؟
بار ها بالها تکان دادم
با صدای رسا و فریادها
گفتم هان ای بخواب رفته گان!
وقت بیداری است، بیدار شوید!
گر نجنبید سریع تر، تندتر
بالها را کرخت خواهید یافت
و پاها همه یخ گیر
مرگ ننگین در کمین
صیاد سرخ در مرصاد

بار الها! تو فریاد هایم را رسا ساختی
به بالهایم قوت بخشیدی
صدایم را تا دور دور رساندی
در هرکی شیمه حیات بود
با فریاد هایم از جا پرید، بیدار شد
بالها را تکاند و آماده پرواز شد
جنب و جوش آن خیل مصمم
فریاد های بیدار! بیدار!
پای کوبی ها و بال زدن های قبل از پرواز
درهمه جا طنین انداز
و در آن شب یلدا، از یاد نرفتنی.
تا پریدم، پریدندی
تند و تیز، یکی پی دیگری
چه پرشکوه بود آن پرواز؟
فریاد کشیدم:
از این ابرهای تیره

که بر زمین ما سایه افکنده
بالا می رویم
پائین تاریک است و بالا روشن
همه این کوهها را می نوردیم
از آن کوه گردن کلفت مغرور
عبور میکنیم

حیران حیران بسوی همدیگر نگرستند
شاید در بالهای شان یارای پرواز بلند را
و در خود همت عبور از کوه های بلند را
احساس نمکردند
ولی برنگشتند
فرو نرفتند

نفس زنان بالا رفتیم
ابرها را زیر بال و پرگرفتیم
کوه پایه ها را عقب گذاشتیم
از بلند ترین کوه گذشتیم
به میقات نزدیک رفتیم
دلها در سینه ها متپید
آثار شادمانی در پرزدن های مان نمایان

ناگه یکی پیر سالخورده
فریادی کشید با صدای گرفته:
مگر نمی بینید! آنجا پائین تر
در آن زمین هموار
پرنده گانی چون ما بر زمین نشسته اند؟

گرچه سیاه اند ولی چون ما اند

پیشنهادش، خوش آیند برای خسته ها،

تکانم داد

گفتم: هان ای همقطاران!

نه اینجا شایسته توقف است

و نه آن خیل شایسته همراهی

نه ما از آنهائیم و نه آنها از ما

همتی تا جایگاه خود

پرزدن دیگری تا آخرین منزل

انگار که فریادم را نشنیده اند

و سنت همراهی با سرخیل را نیاموخته اند

یکی پی دیگری پائین رفتند

بر زمین نا آشنا

در پهلوی یاران بباور

در پیروی از يك طماع

و در هماهنگی با يك ضعیف

فرود آمدند

و من نیز ناچار در گوشه ای

دور از همه بر زمین نشستم

شب به پایان رسیده بود

فجر در کناره های آسمان خود نمایی داشت

و خورشید در حال طلوع

دلم متپید

گاه می خواست به تنهایی پرواز کنم

با شعار بیزاری از یاران نیمه راه
و گه می فرمود: به سراغ خیل دیگری برو
از همقطاران نستوه و با وفا

ناگه انفجاری
انداخت پیهم بسوی خیل خسته
از "راست" و "چپ"
از "شرق" و "غرب"
از "شمال" و "جنوب"
از آن سو هم که گمان پناه گاه رابر آن داشتیم!!
برخی را پاها شکست
عده ای را بالها سوخت
برخی بر زمین افتاد
دیگران با بالهای سوخته و پاها شکسته
نیمه جان و سراسیمه پرواز کردند
و من نیز در این خیل پرسوخته گان
یکجا با آنان پرواز کردم
داریم بسوی هدف می رویم

حکمتیار

۴ جدی ۱۳۷۶

همسایه یی بی رحم

مرا ای دشمن همسایه یی بی رحم
رقیب بمروت خصم بی آزر
ز بام قصر خود در کلبه من آتش افروختی
و کبریتش به جیب کودک نادانم انداختی

مرا بگذار کاندل دره های زرد این میهن
دهاتش سوخته در آتش
فرو افتاده دیوارها
دمی در سایه خشکیده بن
بر صخره ای آرام بنشینم
و بر ویرانه های خوفناک جنگ
کمی از نو بیندیشم
و بر آنانکه با تو ساخت و کشور سوخت
مرگ و ننگ بفرستم

مرا بگذار میان مردمان خسته و دردمند
کشیده، زجر فقر و جنگ
دمی بر خاک بنشینیم
به هم گوئیم درد دل

علاج زخم های دردناك از همدگر جوئیم

مرا بگذار درین ویرانه پهنائی
که گه طوفان وزد از شرق
گهی گردباد تند از غرب
گهی سیلاب سرخ از راست
گهی آژیر مرگ از چپ
به فریاد رساگویم:
دمی خاموش ای آتش!
کمی آرام ای طوفان!
که تا ما آشیان از نو بر افرازیم
که تا ما گردها از رو بر افشانیم

مرا بگذار پای سرو قامت راست
که دائم، سربلند و رو بسوی آسمان دارد
نه از طوفان بخود لرزد
نه از گرد باد بخود پیچد
نه از سیلاب زجا جنبد
به آهنگ رسا بر او
و همتایان او دائم
سلام گرم، درود آتشین گویم

مرا بگذار میان صعوه های پا شکسته
بالها سوخته
همه را آشیان ها، بادهای تند و تیز
از بیخ و بن کنده
بهم نالیم و اشك غم فرو ریزیم

و با موج دعا و درد
باب عرش را کوبیم
و با فریاد فریاد از خدا خواهیم:
خزان زرد این مأوی
بهار جاودان گردان!
بهار سبز این میهن
تو این از خزان گردان!

مرا بگذار کز دشمن ندارم گله ای
از دوست می نالم
از آنکو دشمن مکار
نجوی کرد در گوشش:
کنار راد مردان، مؤمنان بگذار
به حکم او زما ببرید،
به خیل بردگان پیوست،
تفنگ بر شانه اش بگذاشت
بسوی مانشانه رفت و
بال و پای ما بشکست